

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۷۳۵۵

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷٫۳۴۲۲ ح ۲۶۳ ز/ ح ح ۱۳۱۷ مرجع ☐

سرشناسه: حائری مازندرانی، زین‌العابدین بن مسلم، ـ ۱۳۰۹ق.

عنوان قراردادی: زینة العباد. حاشیه

عنوان: رساله زینة العباد

شرح پدیدآور:

کاتب: احمد بن رحیم اصفهانی حائری تاریخ کتابت:

محل نشر: بمبئی ناشر: حاج شیخ علی محلاتی حائری تاریخ نشر: ۱۳۱۷ ق

صفحه شمار: ۲۰۰ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۲×۱۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐

واگذار: خریداری تاریخ ثبت: مهر ۱۳۲۹

یادداشتها: معلق به حواشی مطابق با فتاوای شیخ محمدحسین حائری مازندرانی فرزند زین‌العابدین حائری مازندرانی با امضای (مح)

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری ـ رساله عملیه.

شناسه(های) افزوده: الف. حائری مازندرانی، محمدحسین بن زین‌العابدین، محشی

ب. اصفهانی حائری، احمد بن رحیم، کاتب. ج. عنوان.

د. عنوان: زینة العباد. حاشیه.

فهرستنگار: منبری تاریخ فهرستگاری: بهمن ۸۷

متن اصلی

پس از ستایش

یزدان پاک و درود

بر خواجه لولاک و آل طاهرین او کتاب رساله

شریفه مسمی بزینة العباد که یکی از فتاوی

مرحوم مغفور قدوة الفقهاء والمجتهدین شیخ الاسلام والمسلمین

جناب شیخ زین العابدین اعلی الله مقامه است

مکرراً بحلیه طبع در آمده و پس از فوت

آنجناب اکثر مقلدین رجوع بخلف ارشد

ایشان عمدة العلماء الاعلام و نخبة الفقهاء الکرام

العالم الربانی الفاضل الصمدانی قدوة المدققین المبرز مرکز

شین و زین **حجة الاسلام** آقای حاجی شیخ محمد حسین

دام ظله العالی نمودند و جناب معظم الیه حسب الخواهش

مقلدین این رساله زینة العباد را محشی نمودند

و از عمل باین رساله دارند و با کمال دقت

مقابله شد و بامر و اشاره علیا جناب مخدرات

مآب مستوره نقاب عصمت و عفت اراب خورشید خانم المعروفه

بنواب خانم از زینب لنسیه وفقها الله تعالی و باهتمام جناب مستطاب

آقای **حاجی شیخ علی محلاتی** تهرانی

زیور طبع انطباع یافت

فی غره ربیع الاول

سنه ۱۳۱۷

ولله
بسم الله الحمد
عمل باین رساله شریفه مسمی
بزینة العباد
باحواشی این کمترین داعی است جایز و عاملش انشاء الله
معذور و ماجور خواهد بود و در کمال دقت
تصحیح و مقابله شده است و انا الاحقر الجانی
محمد حسین
الحایری المازندرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه و رسوله محمد و اهل بیته الطاهرین المعصومین **و بعد** چنین گوید اقل عباد زین العابدین المازندرانی اصلاً والحائری مسکناً و مدفناً انشاء الله تعالی که این چند سطوریست در ضروری مسائل و رؤس احکام طهارت و صلوة و صوم و سایر عبادات و معاملات بر سبیل اختصار از کتاب زینة العباد که اخذ بان و فهمش آسان باشد و مؤمنین ازان بهره مند شوند انشاء الله وفقنی الله و جمیع المؤمنین بدانکه مسائل اجتهاد و تقلید و آداب وضوء و غسل و تیمم و سایر احکام طهارت و صلوة بلکه سایر عبادات و معاملات را بیان مینمائیم در ضمن یک مقدمه و چند مقصد اما مقدمه پس در آن ۳ فصل است **فصل اول** در بیان مسائل اجتهاد و بیان آن در ضمن چند امر است امر اول در بیان کسیست که تقلید او توان نمود و او آن کسی است که در او چند شرط موجود باشد اول بلوغ

پس صحیح نیست تقلید مجتهد صغیر هرچند مثل علامه باشد و هرچند یک دقیقه قبل از بلوغ باشد دوم عقل پس جایز نیست تقلید مجنون ابتداءً مادامی که مجنون است چه جنونش همیشه باشد یا بعضی از اوقات بلی در حال افاقه که قطع بافاقه حاصل باشد تقلیدا و ضرر ندارد هرچند اکتفا بظاهر حال دال بر افاقه در نزد عقلا خالی از قوة نیست پس شرط نیست قطع بافاقه سوم اسلام پس جایز نیست تقلید کافر ابتداءً هرچند کفرش بارتداد باشد چهارم انکه اثنا عشری باشد پس صحیح نیست تقلید غیر اثنی عشری بجمیع اقسام ایشان هرچند از سایر مذاهب شیعه باشد پنجم انکه عادل باشد پس جایز نیست تقلید فاسق هرچند بدانیم که دروغ نمیگوید و تقصیر در مقدمات اجتهاد نمیکند و همچنین مجهول الحال که ندانیم عادل است یا فاسق که تقلید او هم جایز نیست و لکن اگر با جهل بحال تقلید نمود و بعد معلوم شد عدالة او در زمان تقلید پس همان تقلید کافیست و اگر تقلید مجتهدی نمود باعتقاد عدالة آن و بعد معلوم شد که فاسق بوده بان تقلید اکتفا نکند بلکه مجدداً رجوع بمجتهد عادل نماید در اعمال آتیه و همچنین در اعمال سابقه از جهة صحت و بطلان و قضا و اعاده بدانکه عدالة مجتهد شرط جواز تقلید و اخذ برای اوست نه شرط جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که تقصیر در مقدمات اجتهاد نکرده باشد جایز است عمل برای خود کند بلکه واجبست که عمل برای خود کند و حرامست که تقلید کند بلی از منصب قضا و افتاء و تصرف در اموال غیب و مجانین و مال امام روحی له الفداء احتراز نماید هرچند جواز تصرف مجتهد امین در اموال غیب و مجانین و نحو آن خالی از قوة نیست ششم انکه مرد باشد نه زن و نه خنثی هفتم انکه طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا از طرفین نباشد بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم انکه مجتهد باشد باین معنی

۱ شرط است قطع بافاقه در صورتی که جنون ادواری باشد و اکتفا بظاهر حال (مص)

۲ مراد از عدالت در مقام همان ملکه است که در امام و شاهد معتبر است

هرچند صاحب ملکه عدالت نبودن نافذ است بلکه تواتر عدالت در امام و شاهد معتبر است (مص)

۳ بلکه از افتا دادن نیست بلکه حکم مقتضی عدالت اوست (مص)

که ملکه ترجیح در استنباط مسائل داشته باشد چه مطلق باشد چه متجزّی
هرچند احوط ترک تقلید متجزّی میباشد اینست مراد از مجتهد جامع الشرائط
امر دوّم اینکه وجوب فتوی عیناً بر مجتهد در مسئله که سوال شود مشروط بچند
شرطست اوّل انکه در آن مسئله بخصوصها رایی و اعتقادی داشته باشد که اگر
عالم بحکم امسئله نباشد حتّی راه احتیاط ان مسئله را نیز نداند یا بداند و
لکن سوال از احتیاط نشود وجوب فتوی ثابت نیست و این واضح است بلی
اگر علم بمسئله بالفعل نداشته باشد ولیک قادر باشد بتحصیل مقدّمات
حصول علم بدون عسر و حرج این وقت بر فرض وجوب فتوی لازم است باو که
تحصیل علم نماید و اگر خود محتاج شود بعلم مسئله در عمل نفس خود و مقلّد
او نیز محتاج شود بحکم مسئله و وقت وسعت علم بهر دو مسئله نداشته باشد
مقدّم بدارد علم بحکم مسئله متعلّقه بعمل خود را دوّم انکه دست سائل ان
مسئله بخصوصها بمجتهد دیگر که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد
دیگر نباشد و منحصر باشد جواب سوال بان مجتهد که اگر مجتهد دیگر باشد
و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب نیست بر خصوص این مجتهد
جواب فتوی بلی در این وقت فتوی واجب کفائیست مثل نماز میّت و
قول سائل که من اعتقاد باجتهاد کسی ندارم جز شما باعث وجوب فتوی
عیناً نمیشود بلکه مجتهد عمل باعتقاد خود کند اگر اعتقاد مجتهد خلاف
اعتقاد سائل باشد بلی اولی و احسن بلکه احوط آنستکه مجتهد بعد از سوال
جواب فتوی را بدهد خصوص در جائیکه مجتهد جاهل باعتقاد سائل
باشد و خود هم نداند که مجتهد دیگر هست یا نه و خصوص در جائیکه
سائل بگوید که دستم بمجتهد دیگر نمیرسد سوّم اینستکه مقصود سائل
ان سوال مجرّد اطلاع بر مذهب و اغراض دیگر نباشد بلکه مقصود علم بکیفیت

۱ و بعضی ذکر شرایطی نموده اند که مراعات انها اولی است از قبیل ضبط و اعتدال سلیقه و عدم صمم و خرس و غیره و جوب اعلمیّت و حیوة را شرط نمیدانند ذکر نفرمودند ع

۲ صحیح است انحصار لیاقت بجهة فقط نسبت بعد از تمام و بحث دعوی ع

۳ تامّل است ع

عمل باشد ولیک اگر مجتهد قصد سائل را نداند و سائل بگوید که مقصودم
علم بکیفیت عمل است نه اغراض دیگر وجوب تصدیق تو خالی از قوّة نیست
چهارم انستکه در ان مسئله احتیاط ممکن نباشد یا با عسر و حرج باشد یا انکه
احتیاط ممکن باشد و لکن سائل جاهل باحتیاط باشد پنجم انستکه بر سائل
علم بحکم لازم باشد که اگر لازم نباشد وجوب فتوی نیز ثابت نیست مثل صغیر
و مثل مسائل حج و حیض بر غیر مستطیع و مرد در غیر تعلیم جاهل و مثل مسائل
مرافعه بنا بر عدم جواز مرافعه مقلّد و مثل اعمال مستحبه و مکروهه در وقت
عدم احتیاج مثل اینکه میداند که واجب و حرام نیست و لکن نمیداند که
مستحب است یا مکروه بلی اگر احتمال حرمت و وجوب بدهد واجبست که
تحصیل علم بکند پس فتوی بر مجتهد نیز لازم میشود ششم انستکه از برای
مجتهد خوف مفسده در فتوی نباشد چه برای خود و چه برای غیر خود از مؤمنین
که اگر خوف ترتّب مفسده باشد لازم نیست بلکه حرام است هفتم آنستکه
مجتهد بداند که تکلیف این سائل رجوع باین مجتهد میباشد که اگر بداند
که تکلیفش نیست یا معلوم نباشد بر مجتهد لازم نیست فتوی هشتم آنستکه
فتوی معارض بواجب اهم دیگر نباشد مثل نجات دادن سوخته یا غرق شده
که در این وقت اشتغال بفتوی واجب نیست و اگر دو سائل یا بیشتر سوال
کنند تدریجاً جواب از برای اوّل است اگر ثانی اهمّ نباشد و اگر دفعةً سوال
کنند و اهمّی در بین نباشد مجتهد مخیّر است هرچند این دو سائل نزاع کنند
در تقدیم و تاخیر جواب خصوص در جائیکه زیادتی تاخیر در جواب سوال
دیگر لازم نیاید بلی احسن اینستکه مجتهد در صورت نزاع و زیادتی تاخیر
رجوع بقرعه در تقدیم و تاخیر نماید امر سوّم اینکه اگر مجتهد رجوع
کند از قول سابق خود از عبادات و معاملات و همچنین از نجاسات و طهارات

۱ مجرّد امکان احتیاط در مانع وجوب نیست اقتضا نیست احتیاط را مستقلا و در حصص در مقابل و امتثال اجمالی و اجتهاد دافع ع

۲ تامّل است بلکه ممنوع ع

رجوع او باعث بطلان تقلید سابق نمیشود پس مقلد میتواند که بر آثار
تقلید سابق خود باقی بماند هرچند مجتهد رجوع کرده باشد مگر در صورتیکه
قطع بخطاء مجتهد شده باشد که در این وقت حکم او حکم مجتهد است در
قطع بخطاء خود که باید عدول نماید و اعمال سابقه را اعتبار نکند
و امّا مجتهد پس اگر قاطع شد بخطاء خود در اجتهاد لازم است قضا و اعاده
عبادات و معاملاتیکه بجا آورده بود و اگر قاطع نباشد بخطاء خود در
اجتهاد سابق بلکه مظنّه بخطاء خود نماید در این وقت در اعمال لاحقه
اعتماد نماید برای تازه خود و در اعمال سابقه نه قضا میکند و نه اعاده
و در اعمالیکه اثر سابق آن باقیست احوط عدم ترتیب آثار سابقه میباشد
بلکه احوط اینستکه اعاده اعمال سابقه نیز نماید و ظن بخطاء خود را مثل
قطع بخطاء بداند هرچند اقوی جواز اعتماد برای سابق است خصوص در
مثل زوجیّت و ملک که اعتماد برای سابق نهایت قوّت دارد پس اگر وضو
گرفت بماء مضاف و از رای خود برگشت یا استعمال غساله نموده باعتقاد
طهارت بعد عدول نموده یا اینکه زنی گرفته که ده شکم شیر خورده بود
با او باعتقاد اینکه پانزده شکم باعث حرمتست نه ده شکم بعد عدول
نموده و از رای خود برگشته یا اینکه خانه یا ملکی را بدون صیغه خرید
باعتقاد اینکه صیغه شرط صحت نیست بعد عدول نموده از رای خود
در جمیع این امثله و نظائرش عدول از رای سابق بالنّسبه باین افعال
لازم نیست بلکه گاهی از اوقات جایز نیست عدول مثل اینکه حق صغیر
یا مجنون یا موصی یا غایب تعلّق گرفته باشد بلی اگر قطرات و رطوبات
غساله نجس که وضو گرفته یا غسل نموده یا استعمال نموده باقی در رخت
و بدنش بوده باشد هرچند وضوء و غسل او صحیح است لکن از قطرات

و رطوبات باقی مانده بلکه مواضع وضوء و غسل و هر جائیکه غساله ملاقات
با و نموده هرچند خشک شده باشد باید بشوید نظیر اینکه اگر کسی وضو گرفته
یا غسل نموده بآبی که در سابق یقین داشت که نجس بوده و لکن بعد از وضو
و غسل شک کرده که آن آب را پاک نموده و وضو گرفته یا خیر وضویش در
این وقت صحیح است و لکن قطرات و رطوبات باقی مانده بلکه بعد از وضو
یا غسل جمیع آنچه این آب باو رسیده است بشوید هرچند خشک شده باشد
و قطرهٔ از آن آب باقی نمانده باشد بنا بر احوط امر چهارم اینکه لازم است
بر مجتهد اینکه اعلام کند مردم را باجتهاد خود در سه صورت یکی آنکه بداند
که مردم شخصی که شایسته فتوی باشد ندارند و امور ایشان معطل است دوّم
آنکه میداند که اعتماد ایشان بشخصی هست و لکن خود این مجتهد میداند که
او شایسته نیست سوّم آنکه میداند آن مجتهدیکه مرجع ایشانست صالح و شایسته
اعتماد هست و لکن میداند که کافی در امور ایشان نمیباشد در این سه صورت
لازم است اعلام مطلقاً از بابت تنبیه غافل مثل اینکه بر انبیاء ع لازم است
اظهار نبوّت و رسالت بلکه احوط در صورت جهل بکفایت نیز اعلام است
تا یقین کند که مردم بقدر کفایت مرجع و مجتهد جامع الشرائط دارند و
امّا از بابت امر بمعروف و نهی از منکر پس اگر امید تأثیر و اجابت و رجوع
بحق در اعلام خود داشته باشد این وقت اعلام واجبست و در دو صورت
دیگر لازم نیست اعلام صورت اولی اینستکه این مجتهد میداند که مردم
اعتماد ایشان بشخصی هست که شایسته اعتماد هست و کافی نیز میباشد
در این صورت لازم نیست اعلام دوّم اینستکه میداند که اعتماد ایشان
بشخصی هست که کافی میباشد و لکن نمیداند که شایسته اعتماد هست
یا نه در این صورت نیز لازم نیست اعلام بجهة حمل بر صحت و مضایقه از

استحباب اعلام نیست امر پنجم انکه اجتهاد بچند چیز ثابت میشود اول
بشهادة عدلین دوم بشهادة عدل واحد چنانچه بعضی تصریح کرده اند ولکن
اقوی عدم ثبوتست مکر در صورتیکه تحصیل علم باجتهاد عسر و حرج باشد
سوم باختبار و استعلام اکر شخص صالح استخبار و استعلام و از اهل خبره
باشد چهارم اشتهار شخص باجتهاد در پیش اهل خبره پنجم بحکم حاکم مسلم
الأجتهاد براجتهاد شخص ششم بمطلق مظنه باجتهاد اکر تحصیل علم شرعی
یا وجدانی موجب عسر و حرج باشد و بدانکه عدالة مدعی باجتهاد و اسلام
آن و نشستن در مجلس قضا و حکومت و خواندن باعث آن نمیشود که اکر
ادعای اجتهاد نماید تصدیق او نمائیم ولکن تکذیب او هم نمیکنیم و اورا
باین عمل فاسق هم نمیدانیم بلی اکر مظنه حاصل شود باجتهاد و ممکن نباشد
تحصیل علم در این وقت کفایت مظنه حاصل از نشستن او در مجلس قضا
و رجوع مردم باو بلکه بمطلق مظنه خالی از قوة نیست[۱] امر ششم[۲] آنکه
لازم نیست بر مجتهد هرکاه رجوع از اجتهاد خود نموده که اعلام
مقلدین نماید برجوع خود هرچند احوطست **فصل دوم** در
مسائل تقلید است و بیان آن نیز در ضمن چند امر است امر اول انکه انچه
در شرع بحسب حکم عقل و اخبار اهل بیت لازمست اینستکه هر عاملی
عمل را از روی معرفت بجا آورد پس انچه لازمست علم است چنانچه در
حدیثست که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و چون علم هرکس بحسب
تکلیف آنکس است پس علم اشخاص که قدرت بر اجتهاد ندارند اینستکه
رجوع بعلماء متدینین اثنا عشریه کثرهم الله نمایند چنانچه در هر دین و
هر شریعت جاهل بان رجوع بعالم متدین میکرد پس هر زمانیکه اخذ مسائل
از انها بکند بقصد انکه عارف بحکم الله شوند کافیست در صحة عمل پس حقیقت

۱ از رجال نیز ... چند ملاحظه و بجا است مح

۲ خصوص با عدم امکان احتیاط مح

در مسائل تقلید

تقلید یکه لازم است بنحویکه عمل او عمل جاهل حساب نشود و عمل او صحیح
باشد اینستکه عامل مطابق کند عمل خود را بقول مجتهد و اعتقاد کند باینکه
حکم الله در حق او اینستکه مجتهد او کفته است و اکر هم بکوئیم که حقیقت
تقلید در عرف عام یا متشرعه عمل بقول غیر بدون دلیل بر قول میباشد ضرر
ندارد بجهة انکه مقصود ما از تقلید یکه مامور براست بنحویکه عمل او عمل
جاهل حساب نشود همانستکه مذکور شد و معلوم است که مجرد اخذ رساله بدون
اینکه علم بمضمونش حاصل شود سبب نمیشود که عمل او عمل جاهل حساب نشود
هرچند از اصلاح العمل و مفاتیح الاصول سید سند اقا سید محمد اعلی الله مقامه
معلوم میشود که ان بزرکوار اخذ اجمالی را کافی میدانستند در تقلید که اکر
مقلد ملتزم شود بجمیع اراء مجتهد خود در رساله یا در بابی از ابواب فقه
اجمالا بسبب اخذ رساله بقصد عمل این تقلید میباشد و حصول تقلید
باین قسم مشکل است بلی بسا میشود که اخذ رساله صحیحه با قدرة بر فهم آن و
همراه داشتن ان منشأ علم تهیؤئی میشود نظیر علم تهیؤئی مجتهد بالنسبه
بمسائلی که استنباط فعلی نکرده باشد و عند الحاجه استنباط کند و الا مجرد
التزام مقلد باستنباطات مجتهد یا بانچه بعد خواهد استنباط کرد چه
کونه تقلید خواهد بود بلی در عرف بسا میشود که بمجرد التزام تقلید مینمایند
ولکن این کافی نیست بلکه اکر اخذ مسئله بکند ولکن نه بقصد عمل برای
آن مجتهد این هم تقلید نخواهد بود مثل اینکه مسئله را از رساله یاد میکیرد
که بجاهل تعلیم بدهد یا اینکه ملاحظه نماید که بچه نحو است که اکر انست
تقلید نماید و الا فلا بلی اکر رساله را اخذ نموده و فهم مسئله نیز نموده
بقصد عمل در این وقت تقلید است اکرچه عمل نکرده باشد و از اینجا معلوم
شد که در هر احکام فرعیه که حکمش معلوم نباشد باید تقلید کرد چه مستحب

باشد چه واجب چه غیر آن و اینکه میگویند که در مستحبات تقلید لازم
نیست و نباید تقلید کرد بی اصل است بجهة اینکه عقل قاطع حاکم است
که هر عاملی باید در حین عمل بداند که خداوند راضی است باین عمل تا بیاورد
چه واجب باشد چه مستحب علم او چه بضرورت باشد چه باجتهاد باشد چه
بتقلید پس هر چیز یراکه نمیداند که حکم او چه چیز است و ملتفت نیز باشد
بجهل خود باید تقلید بکند اگر قادر باجتهاد نباشد بلی تسامح در ادلّه
سنن و کراهة جایز است برای مجتهد نه مقلّد و مقلّد در این مسئله نیز
باید تقلید کند امر دوم آنکه صحت عمل چنانچه حاصل میشود باجتهاد یا
بتقلید همچنین حاصل میشود بطریق ثالثی که از احتیاط میگویند و اقوی
آنستکه احتیاط طریقی است سالم تر از اجتهاد و تقلید و لکن چون در بعضی
از موارد ممکن نیست مثل اینکه امر دائر میان واجب یا حرام باشد یا اینکه امر
دائر میان دو حرام باشد یا دو واجب باشد که ترک هر دو و جمع هر دو ممکن نباشد
و چون التزام باو از برای غالب مردم عسر و حرج است و چون علم بکیفیت
احتیاط نیز کما هو حقه از برای غیر مجتهد در غالب مسائل ممکن نیست و
چون بعضی از علماء بجهة پاره از شبهات مثل شرطیة علم بوجه و قصد وجه
از وجوب و ندب و شرطیة تمیز در مقام نیت احتیاط را طریق ندانسته اند
لهذا اقتصار شد باجتهاد و تقلید و مراد باحتیاط آنستکه شخص اخذ کند
در عمل بطوریکه بهمه احتمالات آن مسئله عمل شود و این در معاملات غالبا
ممکن است و بیشبهه میباشد و در عبادات بر چند قسم است اول آنکه محتاج
بتکرر عمل نیست و امر دائر است میان وجوب فعل و عدم وجوب فعل مثل اینکه
نمیداند جنب است یا نه و احتیاطا غسل کند و بعد معلوم شود که جنب بوده
یا اینکه امر دائر شود میان ترک و عدم وجوب ترک مثل اینکه نمیداند غسل

در مستحبات استحباب شرعی و ... باشد چون بکار بر سید الشهداء و نحو آن بی اصل نیست مح

توان گفت که چون عامل باحتیاط باید علم بصحت استناد باحتیاط داشته باشد و او حاصل نمیشود مگر باجتهاد یا بتقلید پس طریق ثالث نیست و با دعاوی اجماع بر انحصار طریق باجتهاد و تقلید مسئله احتیاط مطلقا ممنوع است پس احوط ترک احتیاط است مگر بعد از اثبات یا بعمل بعنوان تقلید اجتهاد یا تقلید کند فقها علیهم الرحمه بر جمع ما بین و تقوی احتیاطست مح

ارتماسی مثلاً مفسد روزه است یا نه ترک مینماید احتیاطا و بعد معلوم شود
بحسب تقلید یا اجتهاد که مفسد بوده یا اینکه امر دائر شود میان وجوب و استحباب
مثل اینکه نمیداند سوره واجب است یا مستحب میخواند بقصد قربة مطلقه نه
بقصد وجوب و نه استحباب و همچنین در غسل جمعه که نمیداند واجب است یا مستحب
بجا میاورد او را بقصد قربة مطلقه دوم آنکه محتاج بتکرر عمل است و
شبهه حکمیه است و اجتهاد یا تقلید ممکن نیست مثل اینکه نمیداند که در هشت
فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن حکم او قصر است یا تمام و وقت وسعت اجتهاد
یا تقلید را ندارد احتیاط مینماید بجمع میان قصر و اتمام سوم آنستکه محتاج
بتکرر عمل است و شبهه نیز حکمیه است و لکن ممکن است اجتهاد یا تقلید
و با امکان آن ترک میکند او را و جمع میکند چهارم آنکه شبهه موضوعیه باشد
مثل اینکه مسافر میداند که مسافت موجبه قصر هشت فرسخ است و ممکن است
علم تفصیلی بسؤال یا اخبار یا بخوان و نمیداند که هشت فرسخ حاصل شد
یا نه و با وجود این جمع مینماید و مثل اینکه میداند که لباسی از لباسهای او
نجس است و میتواند که تحصیل علم تفصیلی کند و با وجود این در دو لباس
دو نماز میکند در جمیع این اقسام اربعه جایز است احتیاط حتی در قسم
اخیر که با امکان علم تفصیلی اکتفا بعلم اجمالی میکند و سفاهة در ارتکاب
علم اجمالی و ترک علم تفصیلی مندفع میشود با امکان فرض اغراض عقلائیه
هر چند احوط ترک احتیاط است در عباداتیکه محتاج است حصول احتیاط
در آن بتکرر عمل با امکان علم شرعی باجتهاد یا تقلید بدانکه اگر مکلف
خود تشخیص احتیاط بکند و علم داشته باشد که احتیاط این است همان عمل
نماید و اگر چنانچه دو عادل از اهل خبره بلکه مجتهد نیز شهادت دهند
بر اینکه احتیاط اینست از بعضی ظاهر میشود که اکتفا بآن نیز میتواند نمود

محل تامل است چون مورد اجماع صاحب حدایق است که باطل است مح

احتمال و فرض غرض عقلائی در صورت جمع و تکرار ... رفع سفاهت نمیکند ... و ... است مح

ولیکن محل تامل است پس بشهادهٔ عدل واحد یا مطلق مظنه نیز اعتماد
نکند در تشخیص احتیاط با امکان اجتهاد یا تقلید و عدم عسر و حرج بلکه اکتفا
بحکم حاکم با اینکه این احتیاط است نیز محل تامل است[1] امر سوم انکه کذشت که
طلب علم واجبست بر هر کسیکه ملتفت باشد و قادر بر تحصیل علم از روی
اجتهاد یا تقلید باشد[2] و با قدرة بران اکر ترک کند و احتیاط نیز نکند کناه
کار است و اما اینکه کناه مذکور صغیره است یا کبیره یکیست یا بیشتر بجهة مخالفة
حکم واقعیست یا تجری یا بجهة مخالفت حکم ظاهری که اجتهاد یا تقلید باشد
ذکر ان محل اهتمام نیست پس مادامیکه تقلید یا اجتهاد نکرده اقدام ببیع
معاطات یا شرب عصیر زبیبی و هر چیزیکه حکمش را نمیداند ننماید تا اینکه اجتهاد
یا تقلید نماید و لازم نیست تمیز جزء از شرط[3] و واجب از مستحب و تمیز اینکه
واجب اصلیست مثل حمد و سوره یا تبعی مثل خم شدن بجهة رکوع یا سجود و
همچنین لازم نیست تمیز مانع صحت از مانع کمال بلکه با علم بمطلوبیت اکر
بداعی محبوبیت فعل یا ترک بجا اورد یا ترک نماید کافیست در صحة عمل بلی
واجبست که هر کاریرا که میخواهد بکند مسائل انرا پیش از عمل یاد بکیرد بلکه
واجبست تعلم مسائلیکه عامة البلوی میباشد یعنی که غالب مردم مبتلا میشوند
بان مثل مسائل شک و سهو بلی اکر نادر الوقوع باشد که غالب ناس بان مبتلی
نباشند لازم نیست تعلم احکام او چنانچه لازم نیست تعلم احکام حج و اعتکاف
و مزارعه با عدم حاجت بان امر چهارم انکه عمل جاهل[4] چه در عبادات چه
در معاملات هر کاه مطابق و موافق رای مجتهدیستکه تقلید او جایز است
و تکلیف این شخص جاهل رجوع باو میباشد پس اکر اختیار تقلید او را
کرده و عمل نیز موافق رای او شده عمل او صحیح میباشد چه از قبیل نماز و
روزه و حج باشد یا از قبیل بیع و شری و اکر مخالف رای ان مجتهد است

[1] مجرد احتمال اینکه بان فعل بری ذمه و قطع بفراغ حاصل خواهد شد عقل حاکم بر جانش میباشد فضلا از مظنه و اخبار عدلین و نحو مکر انکه احتمال الحرمة ذاتیه و دکر جای احتیاط نیست مح

[2] و مکلف باشد مح

[3] مکر در صورت توقف اتیان واجب بتمیز مح

(marginal note, printed diagonally) بر ما معلوم ... التقلید ... [illegible] مح

[4] بشرط جزم بصحت عمل که ممکن از قصد قربت در عبادت و انشاء در معامله داشته باشد مح

باطل و اعاده یا قضای ان لازم است چه در وقت یا در خارج وقت و اکر مطابقت
یا مخالفت معلوم نباشد در وقت اعاده لازم است و حکم شک بعد از فراغ
جاری نیست و در خارج وقت قضا لازم نیست علی الاقوی[1] مکر انکه
مجتهد بکوید که قضاء لازم است امر پنجم انستکه مدار موافقت و مخالفت با بقاء
وقت بر رای حین السؤال میباشد نه حین العمل پس اکر حین العمل رای مجتهد مقتضی
بطلان عمل مقلد بوده و اعاده لازم شده ولکن بعد از سؤال رجوع از
ان قول نموده و حکم بصحت نموده اعاده ساقط است و اکر در خارج وقت
باشد مدار بر رایی میباشد که مسقط قضا است چه رای حین العمل باشد
یا حین السؤال زیرا که مدار در وجوب قضاء بر صدق فوت است یقینا و با
این فرض فوت یقینی نمیشود بلکه همین سیاق در وقت نیز محتمل است که
مدار بر رائی باشد که مسقط اعاده میباشد ولکن احوط[2] انستکه مدار بر
رای حین السؤال میباشد تا انکه احراز موافقت نماید امر ششم انکه اظهر در
نزد احقر انستکه تقلید اعلم و اورع هیچکدام لازم نیست هر چند با امکان
تشخیص و عدم عسر و حرج در تشخیص تقلید اعلم و اورع بلکه اوثق در فتوی
احوطست و الا اعلم تنها و الا اورع تنها و با تعارض اعلم و اورع اعلم
مقدمست بر اورع هر چند اعلمیت اعلم مظنون باشد و اورعیت اورع
مقطوع باشد اکر ان ظن حجت باشد و مراد از اعلم در خصوص مقام افقه
میباشد و مراد از افقه در نظر احقر انستکه استادی او در استنباط احکام
شرعیه بیشتر باشد بشرط انکه در غالب مسائل اجتهادش مطابق واقع
باشد پس مراد از افقه اینستکه استادتر باشد و اصابه او بواقع بیشتر
باشد و استنباط او اقرب بواقع باشد و مراد از اورع آنستکه پرهیزکار
تر باشد باعتبار محرمات و مکروهات و مشتبهات و تفصیل ورع در

[1] قضا نماید علی الاحوط مح

[2] این احتیاط ترک نشود هر چند تفصیل ما بین انکه رجوع از ما سبق بدلیل قطعی باشد پس لازم الاعاده و القضا است و یا بدلیل ظنی پس لازم نیست خالی از وجه نیست مح

کتب احادیث و علم اخلاق مبین است و اجماع الاواضح است بر هر متدین که تبنی
کرا اورع در ان دین کیست و بهتر انستکه اعلم و اورع حال فتوی و حال
استنباط هردو باشد هر چند اکتفا باخیر نیز میتوان نمود بلکه بعضی عدالت
اعلمیت را بر اخیر دانسته اند و اقوی در نزد احقر بر اعلمیت و اورعیت حال
فتوی میباشد خصوص در اورع امر هفتم انکه تقلید اعلم و اورع را اکر قائل
بوجوب بشویم مشروط بچند شرط است اوّل انکه احتمال وجود اعلم را بدهد
دوّم انکه عسر و حرج نباشد در تشخیص اعلم یا در اصل تقلید اعلم یا در
بقاء بر تقلید اعلم که اکر عسر و حرج باشد در هر یک از مراتب ثلاثه مزبور
لازم نیست تقلید اعلم سوّم انکه وجود اعلم معلوم بالاجمال یا بالتفصیل
باشد چهارم انکه علم اجمالی بنحو شبهه محصوره در بلد خود یا در بلاد
متعارفه باشد پس اکر علم بالمرّه نداشته باشد یا انکه علم داشته باشد و
شبهه غیر محصوره باشد تقلید اعلم لازم نیست پنجم انکه اعلمیت و اورعیت
ان نیز مقطوع باشد پس با امکان قطع باعلم و اورع اکتفا بمظنه ننماید
مکر انکه مایوس باشد از تحصیل علم یا انکه در تحصیل علم عسر و حرج باشد
پس اکر فرض شود دو مجتهد یکه اعلمیت هر یک بالنسبه بدیکری معلوم
نباشد و لکن یکی اعلم باشد از دیکری قطعاً و یکی دیکر اعلم باشد از دیکری
ظنّاً مقدم بدارد اعلم مقطوع را بر اعلم مظنون چنانچه اکر تقلید اعلم
مقطوع ممکن نشود و دست رس نباشد اعلم مظنون مقدم است ششم
انکه علم بمخالفه مجتهدین در فتوی داشته باشد که در این وقت اعلم و
اورع را تقلید نماید پس اکر علم بموافقت داشته باشد یا انکه موافقت
و مخالفت معلوم نباشد لازم نیست تقلید اعلم هر چند احوط تقلید
اعلم و اورع است حتی با شك در مخالفت مجتهدین بلکه احوط فحص

از اعلم و اورع است با احتمال وجود ان بلکه احوط انستکه تقلید اوثق
در استنباط و فتوی نوعاً و شخصاً که ظن باصابه واقع در ان فتوی نیز
باشد نماید و اقتصار بر مجرد اعلمیت نوعاً ننماید هر کاه ان شخص مقلد از اهل
معرفت و تمیز باشد بلکه بهتر انستکه در مرافعه و حکم و اذن در تصرف اموال
مجانین و غیب و نحو آن نیز اقتصار باعلم و اورع نمایند و بغیر اعلم و اورع
با وجود اعلم و اورع مراجعه ننمایند و اکر دو مجتهد باشد یکی مقطوع الاجتهاد
و دیکری مظنون الاجتهاد و مظنون الاعلمیه باشد مقدم بدارد مظنون
الاعلمیه را اکر ان ظن حجت باشد و تقلید اعلم را لازم بدانیم و الا مقدم
بدارد مقطوع الاجتهاد را و همچنین اکر فتوای مجتهد مقطوع باشد
و فتوای اعلم مظنون باشد و مثبت اعلمیت بنحویست که در مثبت اجتهاد
کذشت امر هشتم انکه تقلید از باب وصف مظنه بمطابقه حکم الله بارای
مجتهد نیست پس مادامیکه مقلد قاطع بخطاء مجتهد نباشد باید عمل برای
مجتهد نماید هر چند مظنه بخطاء مجتهد داشته باشد بلی بهتر انستکه
مقلد در تقلید اقتصار نماید بانچه از فتاوی که در نظر او اوثق باشد
باعتبار موافقت احتیاط و مشهور و غیر آن بلکه بعضی کفته اند که مقلد
در ابتدای تقلید لازم است که تقلید کسی کند که قول او مظنون الاصابه
باشد بلکه از بعضی ظاهر میشود که اکر تقلید کرده و بعد از ان ظن بر خلاف
ان قول بهم رسانده عدول نماید بلکه از بعضی ظاهر میشود که اکر مظنون
او قول میت شود متعین است تقلید میت و لکن حق انستکه تقلید دائر
مدار ظن مقلد نیست و مراعات مظنه بر مقلد لازم نیست و بر اکثر مقلدین
این هم معلوم نمیشود پس حال مقلد بالنسبه بفتوای مجتهد بر چند قسم است
اوّل انستکه مقلد قاطع است بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم

جایز نیست تقلید در آن حکم مخصوص دوم آنستکه قاطع است بخطاء
مجتهد در یکی از احکام معینه بنحو شبهه محصوره در این قسم نیز جایز نیست
تقلید در همه این احکام معینه و اگر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل
ابواب فقهیه از طهارت تا دیات خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف
دو قسم اول که در غیر مقطوع تفصیلی یا اجمالی بنحو شبهه محصوره تقلید جایز است
سوم آنستکه قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از مجموع مسائل طهارت تا دیات
یا بیشتر از یکی ولکن بنحو شبهه غیر محصوره هرچند در نسبت مسئله غیر معینه
باشد بالنسبه بمجموع ابواب فقهیه در این قسم ضرر ندارد تقلید مطلقا و این علم
اجمالی ضرر ندارد چهارم آنستکه مقلد قاطع بخطاء مجتهد باشد در دلیل حکم
نه اصل حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورت مظنه بخطاء مجتهد
در دلیل حکم نه خطاء او در حکم بطریق اولی جایز است تقلید پنجم آنستکه
مقلد بحسب فهم خود مظنه داشته باشد بر خطاء مجتهد در اصل حکم در
این قسم جایز است تقلید پس در صورت قطع بعدم خطاء مجتهد در حکم یا
ظن بعدم خطاء یا شک در خطاء او بطریق اولی جایز است تقلید ششم
آنستکه مقلد یقین نداشته باشد بخطاء مجتهد در حکم معین ولکن دو
شاهد عادل از اهل خبره هرچند مجتهد باشند شهادت قطعیه بدهند
بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم نیز جایز است تقلید و حکم فرعی
در حق مقلد مورد شهادت نیست بلی اگر دو شاهد عادل شهادت دهند
بخطاء راوی در روایتش از امام در این وقت آن روایت حجت نیست بجهة
آنکه سماع از امام و نخواندن مورد شهادت میشود بخلاف اجتهاد و تخطئه
مجتهدین یکدیگر را هرچند از روی قطع باشد باعث این نمیشود که قول او
در حق مقلد او از حجیت ساقط شود امر سیم آنکه لازم نیست بر مقلد که

تامل است با قطع بفساد جمیع مدارک حکم مح

تامل است اگر تعیین کند او را واحد است ع

مجتهد

مجتهد خود را باسم معین کند خصوص در صورتیکه مجتهد منحصر باشد
یا آنکه تقلید اعلم را لازم بدانیم و اعلم منحصر به یکی باشد بلکه اگر اعلم از دیگران
دو نفر باشند و این دو نفر مساوی باشند و در رای موافق باشند لازم
نیست که تعیین نماید بلکه اگر تعیین کرده و خطاء در اسم نموده ضرر ندارد
بلی اگر تعیین کرده و ظاهر شده که آن معین اصلاً مجتهد نبوده در این وقت
تقلید نکرده و همچنین لازم نیست وحدت مجتهد پس اگر مجتهد متعدد
باشد و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است که تقلید هر دو دفعة
یا تدریجاً نماید و جمع کردن مجتهدین با توافق رای در تقلید ضرر ندارد
بلکه از بعضی از جهات بهتر استکه بنا دارد آنکه معین نموده مجتهد نبوده
یا اعلم نبوده یا عادل نبوده و مقلد ضبط نموده بلی حصول تقلید و صحت
آن مشروط بچند شرطست اول آنکه مقلد اطلاع بهم رساند بر رای مجتهد در
آن مسئله و بفهمد رای او را دوم آنکه آن اطلاع و فهم مسئله از
روی علم باشد با امکان نه از روی مظنه و احتمال سوم آنکه بنای عمل
بر آن نیز داشته باشد و جازم باشد پس اگر علم حاصل نموده و هنوز
جزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر با این تردید عمل
نماید عمل با تقلید نخواهد بود پس مجرد متابعه مجتهد بدون علم بحکم
و بدون نیت تقلید تقلید نیست چهارم آنکه معلوم او مطابق باراء
مجتهد در واقع باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب غیر حرام
داده است و مقلد از کلام مجتهد اعتقاد کرد که عرق جنب از حرام نیز
پاک است در این وقت تقلید نخواهد بود و اگر عکس فرض شود که
مجتهد فتوی بطهارت عرق مطلق جنب داده و مقلد اعتقاد نموده که
مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از غیر حرام داده آن هم تقلید مجتهد نیست

بحسب آنچه فهمیده است بلکه اگر تقلید باشد تقلید در طهارت مطلق عرفی است و فرض اینستکه مقلد نفهمیده او را پس آنچه را که مقلد فهمیده آن مطابق واقع نیست و آنچه که مطابق واقع است مقلد نفهمیده است او را پنجم آنکه اخذ بقول مجتهد و فتوای مجتهد کرده باشد و اما اگر اخذ باحتیاط مجتهد کرده باشد چه آن مجتهد فتوی داشته باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد و متوقف باشد آن تقلید نخواهد بود بلکه اخذ باحتیاط خواهد بود بلی اگر احتیاط وجوبی یا استحبابی باشد و مقلد اخذ باحتیاط از جهت احتیاط نکرده بلکه از جهت عنوان وجوب و ندب نموده آنوقت تقلید خواهد بود و بسا میشود که آن تقلید است در احتیاط بودن بلکه اگر اخذ بقولی نموده باعتقاد آنکه قائلش مجتهد است و بعد معلوم شد که آن قول قول مجتهدش نیست آن مجتهد را در آن مسئله تقلید ننموده و قائل بآن قول را نیز تقلید ننموده ششم آنکه آن فتوی فتوای بالفعل باشد نه آنکه آن فتوی فتوای تقدیری باشد باین معنی که از مذاق مجتهد بفهمد که اگر سؤال کند فتوی نیز بهمین نحو خواهد داد مثل اینکه میداند که مجتهد اجتماع امر و نهی را جایز نمیداند یا آنکه احتیاط را در عبادات لازم میداند و این مسئله از فروع این دو قاعده میباشد ولکن هنوز سؤال نکرده که فتوای فعلی بدست آورده باشد هفتم آنکه آن مسئله از ضروریات و قطعیات نباشد هشتم آنکه در احکام شرعیه فرعیه یا در مفاهیم موضوعات شرعیه و لغویه و عرفیه و همچنین مصادیق آنها که خفیه باشد باشد و اما مصادیق ظاهره مثل آب بودن و خاک بودن و نحو آن مورد تقلید نیست و اتباع مجتهد در آن لازم نیست پس اگر مجتهد اعتقاد نماید که صبح یا ظهر شده است یا آنکه این مایع آب است و مقلد

تأمل است زیرا که مدار تقلید در تحصیل و اتفاق دین مجتهد است و قول و نحو آن کاشف از وست و موضوعیت ندارد پس علم باینکه اعتقاد مجتهد چنین خواهد بود کافی است ع

خلاف آن را اعتقاد نماید باعتقاد مجتهد عمل ننماید بلی اگر حاکم حکم کند باینکه زید کافر است مثلا و ماده مثلا نفس یا آنکه دارد و نحو آن حکمش شرع است و نقض حکم او جایز نیست اگر حکم حاکم را مطلق و در همه جا نافذ بدانیم نهم آنکه در آن مسئله مسبوق بتقلید نباشد یا آنکه باشد و رجوع از تقلید را جایز بدانیم که اگر مسبوق بتقلید باشد و رجوع از تقلید را نیز جایز ندانیم تقلید نخواهد بود بلکه اگر تقلید مجتهدی را نموده و فراموش نموده تقلید مجتهد دیگر نموده که مخالف با اول است تقلید ثانی تقلید نخواهد بود دهم آنکه مجتهد مبهم نباشد پس صحیح نیست تقلید یکی از مجتهد مردد میان مجتهدین یازدهم آنکه تقلید مستلزم تفکیک میان حکم کلی با افرادش و حکم با موضوعش نباشد چنانچه در مسئله تبعیض در تقلید مینماید دوازدهم آنکه جایز باشد تقلید در آن مسئله و اجرا آن حکم در آن مسئله پس اگر حرام باشد یا حرام شود بواسطه معارضه با حکم مجتهد در مسئله شخصیه یا بجهت عدم لیاقت مجتهد در تقلید از جهت مجتهد نبودن یا فاسق بودن یا اعلم نبودن یا میت بودن از مجتهد هرگاه تقلید اعلم را لازم بدانیم و تقلید میت را حرام بدانیم در این وقت آن تقلید صحیح نخواهد بود سیزدهم آنکه اگر کسی تقلید مجتهدی نموده و آن مجتهد بعد از تقلید مرده است اقوی آنستکه آن تقلید باطل نمیشود بلکه مقلد بعد از موت مجتهد مخیر است در باقی بودن و رجوع نمودن از تقلید او بتقلید مجتهد حی پس موت از مبطلات تقلید نیست و اگر تقلید آن مجتهد را ننموده اصلا یا در مسئله خاصه مثلا و بعد از موت آن مجتهد میخواهد که تقلید میت نماید جواز این تقلید نیز خالی از قوت نیست خصوص در وقتیکه درک زمان آن مجتهد کرده باشد و خصوص در جائیکه آن میت اعلم باشد و خصوص در جائیکه ظن مقلد بصحت قول

خصوص اگر آن مجتهد میت اعلم از حی بوده باشد که مشهور وجوب بقا بوده است ع

ان مجتهد میت اقوی باشد از حی ولکن بجهت شهرت ونقل اجماعات بنا
بر عدم جواز تقلید میت ابتداءً احوط ترك است امر یازدهم اینستکه نیابت
نواب مجتهد وتصرفات ایشان بعد از موت مجتهد برچند قسم است اول آنستکه
تصرف نائب قبل از موت مجتهد میباشد مثل اینکه نائب خانه غایب یا صغیر را
اجاره داد وبعد مجتهد فوت شد در این وقت ان تصرف نافذ است وآن
اجاره لازم است تا تمام مدتش واین محل کلام نیست دوم انستکه موت مجتهد
قبل از تصرف نائب میباشد ولکن مقصود از نیابت وکالت واذن از جانب
مجتهد میباشد در این قسم بموت مجتهد وبخوان باطل میشود سوم آنستکه
باین نحو نیست بلکه مقصود اثبات ولایت وقیمومت میباشد برای امناء
از جانب خدا یا وکالت از جانب صاحب الامر عجل الله فرجه مثلاً نه وکالت از
مجتهد در این وقت اقوی بقاء آنست هرچند اشکال در جواز جعل مجتهد
ولایت میباشد ولکن جوازش خالی از قوة نیست بلی بهتر آنستکه
مجتهد در مقام نصب شخصی تصریح بوکالت از جانب خود نماید تا امر بر مردم
بعد از فوت مجتهد مشکل ومشتبه نشود امر دوازدهم انکه اکر مجتهد را
تقلید کرده در حالتیکه جامع الشرائط بوده وبعد از تقلید آن مجتهد فاسق
یا کافر یا مخالف یا عامی شده که ملکه اجتهادش زایل شده یا مجنون
شده یا رجوع نموده از رای سابق خود یا انکه اختلال حواس برای او از
جهة زیادی پیری حاصل شده احوط در جمیع صور مرقومه آنستکه تقلیدش
باطل میشود وبان تقلید باقی نماند خصوص در رجوع وفسق وکفر هر
چند اقوی در جمیع صور مرقومه آنستکه حکم اینها حکم موت است وظاهر ادله
اینستکه عدالت وبخوان شرط است در حال استفتاء نه انکه شرط است
در حال عمل وشیخ استاد اعلی الله مقامه در بحث قضاء جواهر الکلام

ترك نکند مع

ملخص انکه وکالت از مجتهد بموت باطل میشود ونصب ولایت از قبل خدا وامام زمان بر فرض صحت بعد از موت باطل نمیشود [illegible] حکم عقل ودلیل اینکه [illegible] مع

تصریح

تصریح فرموده اند که چنانچه حکم مجتهد بموت وفسق وبخوان باطل نمیشود فتوای
مجتهد نیز بموت وفسق باطل نمیشود امر سیزدهم اینستکه اکر تقلید مجتهدی نمود
رجوع از ان نکند که رجوع از تقلید را جمعی از اجلاء جایز ندانسته اند و
ونقل اجماع بران نموده هرچند خالی از مناقشه نیست بلکه جواز رجوع در نهایت
قوت میباشد چه بعد از عمل وچه قبل از عمل ولکن احتیاط شدید در ترك
رجوع است خصوص بعد از عمل امر چهاردهم انستکه بر مقلد لازم نیست
فحص از حال مجتهد خود نماید که ایا فاسق شده یا نه رجوع نموده یا نه بلکه
اعتماد نماید بهمان یقین سابق مکر اینکه علم بنحو شبهه محصوره داشته
باشد که مثلاً مجتهدش در یکی از بیست مسئله متعلق بوضوء مثلاً رجوع
نموده که در این وقت اکر اینها را مبطل تقلید بدانیم لازم است بر مقلد که
فحص نماید ولکن بعد از اطلاع بر رجوع لازم نیست که اخذ برای تازه نماید
بلکه جایز است که تقلید مجتهد دیکر نماید امر پانزدهم آنستکه جایز است
در مسائل متعدده تقلید دو مجتهد یا بیشتر نماید ولازم نیست که
اخذ مسائل را جمیعاً از یك مجتهد نماید بلکه میتواند که در مسائل وضوء
تقلید مجتهدی نماید ودر مسائل غسل تقلید مجتهد دیکر نماید وهکذا
بلی شرط در جواز تبعیض انستکه مستلزم تناقض یا قطع بمخالفت واقع نباشد
مثل انکه مسئله کلیه که فروع بسیار دارد در بعضی از فروع آن تقلید
مجتهدی نماید ودر بعضی دیکر تقلید مجتهد دیکر مثل انکه در مسئله نجاست
غساله وطهارت آن در غساله نجاست از خون یا بول در غیر مخرج بول تقلید
قائل بنجاست نماید ودر غساله نجاست منی وغایط تقلید قائل بطهارت
نماید ومثل انکه در اشتراط بیع بصیغه وعدم حصول ان بدادن وکرفتن
در ماکولات ومشروبات والبسه واقمشه تقلید کسی کند که صیغه شرط

مکر باعلم [illegible] ازو بغیر اعلم بلکه بمساوی جایز نیست مع

نیست و بمجرد تعاطی و دادن و گرفتن بقصد انشاء بیع بیع حاصل میشود
و حاجت بصیغه ندارد و در مثل خانه و کاروانسرای و غلام و کنیز تقلید
کسی بکند که بیع بی صیغه را باطل میداند و میگوید که بیع بمعاطات حاصل
نمیشود بلی مضایقه نیست که در بیع تقلید کسی بکند که صیغه را شرط نمیداند
و همچنین در قرض مثلاً و لکن در وقف مثلاً تقلید کسی بکند که صیغه را
شرط میداند مانند نکاح و مثل اینکه در مسئلهٔ جواز ترک واجب موسّع
با اخلال بواجب مضیّق فوری عدم جواز آن تقلید کسی بکند که مثلاً نماز
در مسجد در وسعت وقت صحیح میداند بالنسبه بکسیکه اخلال بازالۀ نجاست
در مسجد نماید با قدرت بر ازاله و با اینکه خود ادخال نجاست در مسجد نموده
و تقلید مجتهد دیگر نماید که بگوید وضوء گرفتن با اخلال بواجب فوری
صحیح نیست یا اینکه بگوید نماز در وسعت وقت صحیح نیست هرگاه اخلال
بواجب فوری نموده از قبیل اخلال باداء دین با مطالبۀ صاحب دین با
قدرت بر اداء دین و از قبیل اخلال برد سلام در نماز یا رد سؤال جاهل بحکم
مسئله یا اخلال بتعلیم جاهل در زمان حاجت یا اخلال بامر معروف و نهی از
منکر با اجتماع شرائط از قبیل ظن بتاثیر و نحو آن که تبعیض در امثال این
مسائل جایز نیست و مثل اینکه تبعیض نماید در حکم و موضوع حکم یا اینکه
جاری نماید حکم مجتهد را بر فردی که آن فرد در نزد آن مجتهد از افراد
محکوم علیه نیست مثل اینکه تقلید مجتهدی نماید که نجس میداند خون حیوانرا
که نفس سائله دارد و مار را نیز صاحب نفس سائله میداند و مجتهد دیگر
نیز همین حکم را میکند و لکن مار را صاحب خون جهنده نمیداند و این
شخص مقلد در خصوص مار تقلید کسی بکند که مار را صاحب خون جهنده
نمیداند و لکن در حکم تقلید این مجتهد نمیکند بلکه تقلید مجتهدی میکند

که مار را صاحب نفس سائله میداند یا اینکه روزه مندوب در سفر را
تقلید کسی مینماید که جایز نمیداند و چهار فرسخ ملفّق از ذهاب و ایاب را
نیز سفر نمیداند و مقلد در حکم تقلید این مجتهد مینماید و لکن در چهار
فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن را تقلید کسی میکند که او را سفر میداند و
لکن صوم مندوب را در سفر جایز میداند که در این هنگام در اصل حکم
تقلید قائل بتحریم صوم در سفر نموده و لکن در سفر تقلید او ننموده بلکه
تقلید مجتهدی نموده که چهار فرسخ ملفّق را سفر میداند پس بنا را میگذارد
بر اینکه صوم در چهار فرسخ ملفّق حرام است اما حرمتش برای مجتهد
اول و اما سفر بودنش نه برای مجتهد اول بلکه برای مجتهد ثانی که این
تبعیض نیز محل اشکال است هر چند سفر بودن چهار فرسخ را اجتهاد کرده
باشد یا اینکه علم وجدانی داشته باشد زیرا که مناط تحریم در تقلید معتقد
مجتهد است و معتقد مجتهد حرمت صوم در سفر غیر چهار فرسخ است
پس حرمت معلقه بر چهار فرسخ را هیچکدام از دو مجتهد اعتقاد ندارند
و فرقی نیست در این عدم جواز میان آنکه حکم بر مفهوم محکوم علیه
شود یا بر مصادیق علاوه آنکه حکم فتوی همه جا بر مفاهیم کلیه است و
حکم قضائی و فصل خصومت بر مصادیق جزئیه است و کلام در حکم
قضائی نیست بلی در رواة اخبار اگر این اختلاف فرض شود جایز است
از برای مجتهد که در حکم اخذ بروایتی نماید و در موضوع اخذ بروایۀ
دیگر زیرا که روایۀ اخبار از حکم الله بالنسبه بموضوعات واقعیه میباشد
نه موضوعات معتقده و در اختلاف دو مجتهد در معنی تقلید خواهد
آمد که مدار در معنی تقلید برای مجتهد نیست که تقلید او مینماید مر
شانزدهم آنکه طریق اخذ مقلد مسائل شرعیه را از مجتهد بسیار است

اول آنستکه بمشافهه و مواجهه بدون واسطه مقلد اخذ مسئله از مجتهد نماید دوم آنستکه اخذ از دو عادل نماید که آن دو عادل رأی مجتهد را برای او نقل نمایند سوم آنستکه اخذ از عادل واحد نماید که رای مجتهد را نقل نماید و اگر دو عادل یا یک عادل بگوید که رأی مجتهد این است نه بحسب سماع از مجتهد بلکه بحسب مقتضای کتاب او یا دلالهٔ عبارت او این نیز حجت میباشد و این هر سه باید در حال ضبط باشد که اگر آن مجتهد یا عادل ناقل از مجتهد بسیار پیر شده باشد که اختلال حواس برای او حاصل شده باشد یا آنکه کثیر النسیان شده باشد اعتبار بآن قول نیست چهارم آنکه اخذ از کتاب مجتهد نماید بشرط آنکه خود بداند که آن کتاب از آن مجتهد است یا آنکه دو شاهد عادل شهادت دهند یا آنکه مشهور باشد اسناد آن کتاب بآن مجتهد که اطمینان و علم عادی حاصل شود بر اینکه این کتاب از آن مجتهد است و بشرط آنکه آن کتاب بجهت فتوی بدست شده باشد نه بجهت غرض دیگر و بشرط آنکه آن کتاب خالی از غلط باشد و غلطی که مضر بفتوی باشد نداشته باشد و کافیست در او مظنه و یقین بنبودن غلط شرط نیست که غالبا برای مؤلف کتاب نیز یقین بصحت ممکن نیست چه جای دیگران و بشرط آنکه تالیف کتاب در حال بلوغ و عدالت و ضبط باشد و بشرط آنکه در حین عمل و مراجعه بآن کتاب آن مجتهد جامع الشرائط باشد و اذن در مراجعه نیز داده باشد و یا آنکه رجوع از آنچه در کتابست نکرده باشد علی الاحوط و بشرط آنکه از برای آن کتاب معارض مساوی یا اقوی نباشد مثل اینکه مقلد از خود مجتهد یا عادل دیگر خلاف آنچه در کتابست نشنیده باشد یا در رسالهٔ دیگر خلاف آن نبوده باشد که باین شرائط ششگانه جایز است اخذ کتاب اگر معارض از برای کتاب حاصل شود

اخذ

اخذ نماید بآنچه در آخر صادر شده است و اگر تاریخ معلوم نباشد اخذ نماید بآنچه اعتماد بآن بیشتر است مثل اینکه قول خود مجتهد اقوی است از کتاب او و کتاب بخط او اقوی است از کتاب بخط غیر او و عادل چیز فهم اقوی است از عادل غیر فهیم و اگر تاریخ معلوم نباشد و اقوی نیز در میان نباشد اعتماد نماید بآن تقلیدی که در سابق داشت و اگر ابتدای تقلید باشد اخذ باحتیاط نماید و الا اخذ باحوط قولین نماید و اگر این هم ممکن نباشد و توقف نیز ممکن نباشد و منحصر باشد طریق اخذ بطرق مقرره فوق متعارض مخیر است در اخذ هر یک از آنها امر هفدهم آنکه هرگاه مسئله عارض شود و حکم مسئله را نداند مخیر است که احتیاط نماید یا اجتهاد نماید اگر قابلیت اجتهاد داشته باشد و اگر احتیاط ممکن نباشد و لکن اجتهاد ممکن باشد بدون عسر و حرج اجتهاد واجبست و اگر هیچکدام ممکن نیست واجبست که از آن بلد هجرت نماید ببلد دیگر اگر هجرت ممکن باشد و عسر و مشقت زیاد در هجرت نباشد و اگر هجرت ممکن نباشد یا آنکه عسر و حرج داشته باشد اعتماد نماید بچیزیکه در نظر او قوت داشته باشد که او حکم الله است هر چند بجهت اعتماد بشهرت باشد یا بقول علم اموات باشد یا اعتماد بکتب متاخرین از قبیل لمعه و منظومه و رسالهٔ نجات العباد شیخ استاد اعظم صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دلائل الاحکام سید استاد اعلی الله مقامه و بعضی گفته اند که اگر بر مقلد منسد شود طریق اخذ احکام بجهت نبودن مجتهد یا عدم امکان وصول بمجتهد بجهت خوف یا عسر و حرج در رجوع باو یا رجوع بکتاب یا رجوع بواسطه رجوع باحتیاط نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا هجرت نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا با قابلیت فی الجمله اعتماد بترجیح خود نماید بحسب آنچه از ادله فهمیده و با عدم قابلیت اعتماد

نماید باخذ مشهور بین اصحاب والاّ باشهر والاّ بشهرت منقوله اعتماد نماید
از مثل بحرالعلوم وآقا باقر وشیخ جعفر وبعد از اینها بمثل شهید اول و
محقق بنفسه یا بواسطه والاّ رجوع نماید بثقه عارف بنفسه یا بواسطه واگر از
همه اینها متعذر شد بظنی حاصل از حدس یا از استقراء عمل نماید ومختار
ما آنستکه اول مذکور شد امر هیجدهم آنکه هرگاه وکیل وموکّل ووصی وموصی
مختلف باشند در اجتهاد یا تقلید پس شرط صحت وکالت آنستکه برای وکیل
جایز باشد مباشرت آنکه اگر حرام باشد وکیل مباشرة آن جایز نیست
وکالت ودر جائیکه جایز است مباشرت وکیل پس اگر قطع دارد که موکّلش
آن عمل را صحیح نمیداند نمیتواند که مباشر آن عمل شود واگر شک دارد یا
قطع بموافقت داشته باشد یا آنکه بداند که موکّل تقلید یا اجتهاد ندارد
یا آنکه شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا نه در این صورت جایز است که
وکیل اعتماد بتقلید یا اجتهاد خود نماید وفحص از حال موکّل نیز لازم
نیست اما وصی پس در چیزهائیکه میّت با آنها مشغول الذمه نیست از
قبیل دفن وکفن ونحو آن عمل میکند بموافق رای خود از اجتهاد یا تقلید
واما در چیزهائیکه میّت مشغول الذمه میباشد مثل نماز وروزه وحجّ و
حقوق الناس پس ظاهر آنستکه حکم الحکم وکیل میباشد پس اگر وصی
سوره را لازم نمیداند در نماز وموصی سوره را لازم میداند در نماز
وصی نمیتواند که استیجار صلوة بی سوره نماید وهمچنین اگر نماز وی در
سفر از موصی فوت شده وموصی اعتقادش تمام آن صلوة بود ووصی
اعتقادش قصر بوده وصی نمیتواند که استیجار نماز قصری نماید مگر در
صورتیکه قطع داشته باشد بخطاء موصی در موضوع یا حکم که در این
وقت مدار باعتقاد خود وصی میباشد واما وصی صغیر بالنسبه بصغیر

احوط ملاحظه احتیاط است عند الاختلاف
واقوی ملاحظه تکلیف
خود وصی است
در همه مراتب عکس صورت
نیز همچنین
ع

پس بی اشکال ملاحظه رای خود میکند ولکن صغیر بعد از بلوغ باید
ملاحظه رای خود نماید در غیر افعال گذشته پس اگر وصی تقلید کسی
نموده که خمس فاضل مؤنتش را واجب نمیدانست لهذا خمس فاضل مؤنه
صبی را نداده صبی بعد از بلوغ باید خمس را بدهد اگر فاضل مؤنه باقیست
وتقلید کسی را کند که خمس فاضل مؤنه را واجب بداند پس حکم اختلاف
او وطفل مثل اختلاف مذهب شخص واحد است باعتبار تقلید دو
مجتهد در دو زمان یا مجتهد واحد که رجوع کند از قول خود واما
کسیکه بامر شارع برای میّت نماز قضا باید بخواند مثل پسر بزرگ
اقوی اینستکه او مطلقا عمل برای خود میکند در نمازیکه از پدر فوت
شده وهمچنین کسیکه تبرّعا از برای میّت نماز میکند وهمچنین کسیکه
استیجار صوم وصلوة نماید تبرّعا نه از باب وکالت یا وصایت که او هم
ملاحظه رای خود میکند امر نوزدهم آنکه اگر مجتهدی را تقلید نمود و
بعد از فوت این مجتهد رجوع بمجتهد حیّ نموده وچون او بقاء را حرام
دانسته عدول نموده وبعد همین مجتهد ثانی نیز وفات یافته رجوع
بمجتهد سوم نموده که این مجتهد بقاء بر تقلید میّت را واجب میداند
وعدول را حرام میداند حال لازم است که بتقلید مجتهد اول برگردد
چون عدول از اول بحسب رای مجتهد ثالث بیجا بوده وعدول از مجتهد
اول حکم ظاهری او بوده مادامیکه مجتهد ثانی جایز التقلید بوده نه واقعیه
بلی واجب نیست اعاده اعمالیکه بتقلید ثانی یا اول نموده بعد از عدول
از هر یک بدیگری واگر ممکن بشود که عمل بهیچ کدام نکند واحتیاط بکند
بهتر است وجمع بین التقلیدین در جائیکه جمع ممکن باشد نیز خوب است
امر بیستم آنکه اگر دو نفر معامله نمایند وبعد از معامله بحسب اجتهاد

یا تقلید مختلف شوند در حکم آن معامله یکی صحیح بداند و دیگری فاسد بداند
بعضی از اجلاء علما حکم ببطلان معامله مزبوره نموده اند و گفته اند که معامله
شخصیه مختلف نمیشود در حکم صحت و فساد بجهة اینکه مستلزم است که
احدهما لا محاله بفتوای غیر مجتهد خود عمل نماید و بطلان عقد از یک طرف
مستلزم بطلان عقد است از طرفین و این کلام در حکم واقعی عقد صحیح است
و اما در حکم ظاهری اجتهادی بحسب ظاهر ادله در موارد عدیده از اقرار
و نحو آن این تفکیک بسیار است پس در صلح جمیع اموال حال مرض وفات
بالنسبه بزاید بر ثلث هر یک از وارث و کسیکه با او صلح شده است بتکلیف
خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند در پیش حاکم شرع آن وقت هرچه
حاکم شرع حکم کند همان متبع و مطاع است و رای کسیکه مخالف حکم
حاکم است باطل میشود امر بیست و یکم آنکه بعضی گفته اند عمل ناشی از اجتهاد
یا تقلید چنانچه صحیح است در حق آن مجتهد یا مقلد هم چنین صحیح است
در حق همه یعنی جایز نیست از برای مقلد دیگر و مجتهد بر فرض مخالفت که
عامل آن عمل شود و بعضی گفته اند که در امور عامه مثل تطهیر و تذکیه صحیح
نیست آن عمل در حق مخالف او در رای مرقوم و صحیح است در امور خاصه
مثل ملکیت و زوجیت و نحو هما و انصاف آنستکه با تخلف مکلف در
رای حکم بصحت عمل خصوص در جائیکه فوت شرط وجودی یا جزء رکنی شود
بالنسبه بکسیکه مخالف او است در مذهب مطلقا مشکل است مگر در جائیکه
سیره قطعیه یا اجماع قطعی یا دلیل معتبر شرعی قائم شود بر ترتیب آثار صحت
بر آن عمل در حق کل مثل زوجیت و ملکیت وارث و نسب امر بیست و دوم
آنکه جایز نیست از برای مقلد مرافعه و انشاء حکم و فصل خصومت و قسم دادن
بلکه جایز نیست نشستن در مجلس قضا بقصد قضا و همچنین است طلبیدن

شاهد

شاهد و مدعی بقصد فصل خصومت بلکه رفتن مردم بنزد او بقصد
مرافعه نیز حرام است بلکه اگر حق غیر عین را استیفا نمایند بحکم او نیز
حرامست و مال الناس نیز نمیشوند پس رفتن بمرافعه در نزد غیر مجتهد ترک
نمایند مگر آنکه در حال ضرورت باشد مثل خوف از حکام جور یا آنکه خوف
از تضییع حق خود داشته باشد اگر مرافعه بجای دیگر رود خصوص اگر خوف
بمثل قتل نفوس و غصب فروج باشد که در این فرض واجبست بلکه در حال
ضرورت احوط آنستکه تشخیص خود را باذن مجتهد یا عدول مؤمنین با
عدم امکان رجوع بمجتهد یا بتقاص نماید بلکه بعضی این گناه را کبیره
دانسته اند یعنی نشستن در مجلس قضا و رفتن مردم در آن مجلس و طلبیدن شاهد
و نحو آن بقصد امر بمعروف و نهی از منکر ضرر ندارد بلکه بعضی گفته اند که
جایز نیست از برای مقلد فتوی بلکه لازم است که حکایت کند از رای مجتهد
و اسناد نیز بدهد بآن مجتهد که [illegible] لیس فتوی باجتهاد خود در جائیکه
معلوم نباشد که مجتهد نیست نیز رفع بشود و این احوط است هرچند جواز خبر
مقلد از حکم الله بحسب فتوای مجتهد که دلیل مسئله است در حق او خالی از قوت
نیست ولکن احتیاط شدید در ترک است امر بیست و سوم آنکه لازم نیست بر مقلد
در جهة صحت عمل خود که بداند مذهب مجتهد خود را در معنی تقلید بلی لازم
است از جهة دیگر مثل باقی بودن بر تقلید میت و رجوع از تقلید امر بیست
و چهارم آنکه هرگاه تقلید مجتهد در زمان حیوتش نموده که تقلید را
حاصل میدانست باخذ کتاب بقصد عمل بآنچه در کتاب است و اخذ کتاب
نیز باین قصد نموده جایز است که بعد از وفات آن مجتهد باقی بماند در جمیع
کتاب بر تقلید میت ابتداء نیست بلکه میتواند همین تقلید را در حق مجتهد
زنده نیز جاری بسازد مادامیکه معلوم نشود که مذهب مجتهد زنده

منافی مذهب مجتهد اول است مثل اینکه مجتهد زنده اخذ بکتابت را تقلید
نداند مرتبهٔ پنجم انکه اگر رای مجتهد را در یک مسئله یا مسائلی اخذ نموده
و عمل نموده آن مجتهد فوت شده ولکن مذهب او این بوده که عمل شرط
تقلید نیست و مذهب مجتهد زنده که تقلید میت را بعد از ممات جایز یا
واجب میداند این است که تقلید عبارتست از عمل بقول غیر و عمل شرط
تقلید است پس اگر تقلید مجتهد در معنی تقلید نموده نمیتواند که در آن
مسائل باقی بماند و اگر باقی بماند فی الحقیقه تقلید ابتدائی میت نموده
نه انکه باقی بر تقلید شده است و اگر تقلید مجتهد اول را در معنی تقلید نیز
نموده پس باقی بودن بر تقلید در آن مسائل جایز است و همچنین اگر عکس
فرض شود که مذهب مجتهد اول ان بوده که شرط حصول تقلید عمل میباشد
و مذهب مجتهد ثانی انستکه تقلید مشروط بعمل نیست پس اگر در مسئله
تقلید نیز تقلید مجتهد اول که فوت شده نموده نمیتواند که باقی بماند
برای مجتهد اول بجهت انکه این بقاء بر تقلید نیست بلکه ابتداء تقلید است
و اگر در مسئله تقلید تقلید مجتهد اول نموده در این وقت در ان مسائل تکلیف
اخذ نموده بتقلید باقی باشد بجهت انکه برای مجتهد ثانی تقلید بعمل آمده و
لکن اگر در هر دو فرض مدار معنی تقلید را برای مجتهد ثانی قرار دهد نه
اول چه تقلید مجتهد اول در معنی تقلید کرده باشد چه نکرده باشد خالی
از قوت نیست بلکه اولی است بجهت انکه قاعده آنستکه هر مجتهد که اذن
در بقاء بر تقلید میدهد یا انکه حکم موضوعی را بیان میکند ان موضوع بمعنی
میباشد که ان مجتهد را اعتقاد است نه معنی دیگری که مجتهد دیگر بان
معنی معتقد است پس در تقلید باید رجوع بمجتهد حی شود چه رای مجتهد
اول در معنی تقلید اولی یا مساوی یا اعلی یا مباین باشد امر بیست و ششم

انکه جمله از مسائل میباشد که در انها تقلید کردن مستلزم دور میباشد مثل
اینکه در اصل لزوم تقلید تقلید کند یا انکه در جواز عمل بقول میت
اعتماد بقول میت نماید یا انکه در جواز اعتماد بقول غیر اعلم و غیر اورع
اعتماد بقول غیر اعلم و غیر اورع نماید یا انکه در اصل جواز اعتماد بمجتهدین
نه اخباریین اعتماد بقول مجتهدین نماید یا انکه در رجوع بمتجزی اعتماد
بمتجزی نماید نه مطلق و هکذا پس در امثال این مسائل باید که اجتهاد
نماید یا انکه اخذ بقدر متیقن نماید اگر قدر متیقن موجود باشد و بعضی
تصریح کرده اند که اشخاص بحسب اختلاف مراتب در این حکم بر چند قسم
میباشد اول انکه قادر بر اجتهاد قطعی میباشند دوم قادر بر اجتهاد
ظنی بنفسه میباشند سوم انکه قادر بر اجتهاد و ترجیح حق از باطل بنفسه
نباشند مگر بعد از انکه برا و القا شود ادله از طرفین ان وقت ترجیح دهند
چهارم انکه قادر بر ان قدر نیز نباشند لکن بعد از القاء اقوال و مجمع علیه
و مختلف فیه و مشهور بتوانند که بفهمند و بدانند که در دوران امر بین
محذورین یا شیئین متساویین با فقد ترجیح و ثبوت تکلیف و عدم امکان
احتیاط تخییر متعین است و همچنین بدانند که در دوران امر بین راجح و
مرجوح یا مظنون و موهوم راجح و مظنون مقدم است و قادر بر تمیز
متیقن یا راجح یا مشهور یا مظنون یا تسویه میباشند پس قادر بر تمیز متیقن
و اقرب بواقع در نظر خود یا تخییر باشند و این حکم صغروی و کبروی را در
حال انسداد اقلا بفهمند پنجم انکه بهیچ وجه تمیز ندارند مگر انکه تقلید نمایند
اصناف اربعه سابقه باید که عمل بمقتضای مرتبه خود نمایند نه تقلید بخلاف
قسم خامس که او باید تقلید نماید ولکن چون این دور در مقام اثبات است نه
ثبوت حکم در واقع و امر ان سهل است پس اگر کسی تقلید مجتهد نماید نه اخباری

وغیر اعلم نماید نه اعلم وتقلید متجزی نماید نه مطلق او را منع نمیکنیم بلکه
جواز تقلید از برای عامی که قدرت بر اجتهاد ندارد فطریه میباشد وارشاد
عوام بخصوصیات مسائل تقلید که از باب ظن است یا از باب تعبد ونحو
آن مشکل است وبسا میشود امر دائر بین المحذورین یا متساویین میباشد
هرچند باعتبار قصور فهمش باشد وبعد از ثبوت تکلیف ودوران امر بین
محذورین یا متساویین با عدم ترجیح در طرفین تخییر متعین وبعد از
تخییر در تعیین احد طرفین مختار است امر بیست وهفتم انکه هرگاه شخصی
اعتقاد باجتهاد خود نموده وحکم الله را بطوری فهمید وبعد معلوم شد
که مجتهد نبوده یا انکه مقلدی بحسب فهم خود از کلام مجتهد یا از کتاب
مجتهد یا عبارت ناقل از مجتهد حکم الله را بطوری فهمید وبعد معلوم شد
که خلاف واقع بوده مثل اینکه از عبارت مجتهد استحباب غسل جمعه و
استحباب سوره را فهمید ودر واقع رای مجتهد وجوب سوره ووجوب
غسل جمعه بوده در انوقت انشخص که اعتقاد باجتهاد خود نموده و
ان مقلد هیچکدام معذور نیستند واعاده در وقت وقضا در خارج
وقت نمایند واما اگر اعتقاد مجتهد باجتهادش واعتقاد مقلد بحکم
مجتهدش از جهت اخبار عدلین وحکم مجتهد ونحو ان از ادله شرعیه و
امارات جعلیه شارع باشد پس احوط نیز لزوم اعاده وقضا میباشد
هرچند عدم لزوم قضا واعاده خالی از قوت نیست در جائیکه اخلال
بر کن یا شرط واقعی نشده باشد والله العالم **فصل سوم** در اداب
بیت الخلا رفتن است واداب واجبه آن ده چیز است اول پوشانیدن
بشره ولون عورتین نه حجم آن هرچند ستر حجم بهتر است از هر کسیکه لیاقت
تمیز داشته باشد هرچند دیوانه وکم عقل باشد مگر زن بالنسبه بشوهر

وکنیزیکه تماما ملک شخص باشد وازاد نشده باشد وبشوهر نداده باشد و
فرج او را برای کسی حلال نکرده باشد ودر عده کسی نباشد وعورت در حال تخلی
بالنسبه بمرد سه چیز است قبل ودبر وخصیتین وبالنسبه بزن دو چیز است
که همان قبل ودبر باشد وکسیکه معلوم نیست که زن است یا مرد که او را
خنثی میگویند باید بپوشاند من باب المقدمه هر دو عورت خود را اگر فرج
وذکر وخصیتین ودبر باشد واحوط پوشانیدن از ناف تا بزانو است و
احوط از ان پوشانیدن از ناف تا بنصف ساق میباشد وطفل اگر ممیز است
ستر عورت از او نماید واگر غیر ممیز است واجب نیست وطفلیکه فرق میان
عورت وانگشت نمیکند ممیز نیست وبسا میشود که فرق میکند میان انگشت و
عورت ومع ذلک ممیز نیست هرچند احوط انستکه بهمین قدر از تمیز اکتفا
کند وعورت خود را از او بپوشاند دوم رو بقبله ننشستن است سوم پشت
بقبله ننشستن است وفرق نیست در حرمت رو بقبله وپشت بقبله میان
صحرا وبناء واگر رو بقبله کند یا پشت بقبله نماید ولکن عورتش را بر
گرداند از قبله باز حرام است واما اگر روی بمشرق یا بمغرب کند وعورت
خود را بسمت قبله نماید حرام نیست هرچند احوط ترکست واگر ناچار شود در
رو کردن بقبله یا پشت نمودن بقبله مقدم بدارد پشت نمودن را واگر
ناچار شود از نظر بنامحرم یا رو بقبله ویا پشت بقبله اختیار نماید رو بقبله
یا پشت بقبله را واگر قبله مشتبه شود وعلم ممکن باشد تحصیل علم نماید و
اکتفا به مظنه نکند مگر ظنی که از شارع رسیده باشد بالخصوص که بمنزله
علم است واگر علم ممکن نشود اکتفا به مظنه احوطست واگر علم اجمالی بنحو
شبهه محصوره باشد اجتناب از همه آن جهات نماید واگر علم یا مظنه ممکن نشود
یا انکه حبس بول یا غایط ضرر داشته باشد یا مشقت زیادی داشته باشد

بلکه در شش سال وزیاده از آن هم بلزوم ستر عورت خود واحتیاط اکید است
مح

این احتیاط ترک نشود بلکه حرمتش خوب است
مح

یا انکه همه جهات در نظرش مساوی باشد رو بهر سمتیکه خواهد نماید و حرام نیست رو بقبله نمودن یا پشت بقبله کردن در حال استنجاء یا استبراء یا بیرون امدن آب ماله یا خون بواسیر یا مثل ان هر چند احتمال خارج شدن غایط در آب ماله برود و احتیاط در همه اینها خوبست خصوص حال استنجاء چهارم نشستن در مکان محترم مثل مسجد و کعبه و مشاهد مشرفه و قبور انبیا و علما و شهدا پنجم نشستن در ملک غیر بدون اذن مثل خانه غیر و کوچه ایکه آخرش بسته باشد و همچنین در املاکی که حق غیر براو تعلق گرفته باشد مثل وقف خاص حتی مکانیرا که در پیش غیر رهن گذاشته علی الاحوط ششم شستن مخرج معتاد بول غیر طفل ذکور شیرخوار را باب پاک یکدفعه بخوبیکه بگویند شسته هر چند دو مرتبه احوط و سه دفعه افضل است و دست مالیدن بر مخرج بول واجب نیست حتی در وقتیکه خشک شده باشد یا احتمال خروج وذی و مذی رابدهد یا انکه قطع بخروج وذی و مذی داشته باشد مگر انکه علم ببقاء عین حاصل شود پس در این حال دست بمالد تا علم بازاله حاصل شود بلی احوط در همه خصوص اخیر دست مالیدن میباشد و اگر بول از مخرج معتاد نباشد یا انکه تعدی فاحش کرده باشد در آب قلیل دو مرتبه لازم است و کسیکه ختنه اش نکرده اند پوست بالای حشفه را نیز دو مرتبه بشوید علی الاحوط بلکه سر حشفه را نیز بشوید و سر حشفه را از بواطن حساب نکند و بهتر انستکه کسیکه ختنه نشده است در وقت بول غلافش را بالا بکشد هر چند اقوی آنستکه پوست بالای حشفه بمنزله حشفه است و سر حشفه تا مادامیکه ختنه نکرده است از بواطن حساب میشود خصوص اگر ممکن نشود بالا بردن غلاف سر حشفه بجهة مرض و نحوان و درکز

۱ چون ظاهر بعضی از اخبار نهی معلل بتعظیم است مح

نعاحم

وجاری یکمرتبه کافیست و اما مخرج غایط پس بسنگ پاک و چوب پاک و خرقه و پنبه و امثال آن از طلا و نقره و جزء حیوان مثل کف دست و انگشتان از خود استنجا کننده یا از دست زن و جاریه پاک میتوان کرد بشرط انکه مخرج معتاد باشد و بشرط انکه نجاسته دیگر از خارج یا داخل بمخرج نرسیده باشد هر چند نجاست خارج که بمحل غایط رسیده ان خصوص بمقدار متعدی باشد و بشرط انکه نجاست مخرج تعدی فاحش نکرده باشد و الا آب متعین است و در مثل استنجاء غایط باب اعتبار عدد نشده بلکه پاک شدن معتبر است هر چند شرائط طهارت آب استنجا حاصل نشده باشد بلی احوط دو مرتبه شستن است و در مثل استنجا بسنگ و کلوخ و امثال ان شرط است طهارت و احوط آنستکه از سه عدد کمتر نباشد اگر چه بکمتر نجاست مخرج زایل شود و شرط نیست در آن خشک بودن پس اگر رطوبت داشته باشد یا تر باشد ضرر ندارد و در جائیکه تعدی فاحش کرده باشد متعین است شستن باب چنانچه گذشت و لکن در خصوص مقدار متعدی بلکه مط علی الاحوط و اجزاء ریز ریز و نحو آن که لا محاله باقی میماند در محل استنجاء با حجار ضرر ندارد در طهارت محل در استنجاء بسنگ نه باب پس لازم است در استنجاء باب ازاله عین و اثر هر دو بخلاف استنجاء بغیر آب که ازاله اثر یعنی اجزاء صغار و هم چنین رطوبات و نحو آن لازم نیست و باقی بودن رنگ یا بوی در دست یا محل ضرر ندارد مط حتی در استنجا باب چنانچه در بحث نجاسات میآید انشاء هفتم پاک نکردن مخرج غایط را از سرگین اگر چه آن سرگین از حیوان حلال گوشت باشد هشتم پاک نکردن مخرج غایط را از چیزهائیکه با احترام میباشد

۱ و با کره باشد و غایط با لبن نباشد و از اشیاء مضره و صیقلی نباشد مح

۲ بلکه احوط بلکه اقوی [illegible] مح

۳ در صورتیکه تری خصوص در هر سه از احجار و غیرها خصوص باسرایت محل منع است مح

۴ تامل است مح

۵ در بودن معنی اثر اجزای صغار تامل است مح

مثل نان وآب زمزم بهر قصد بکه گرفته باشند علی الاحوط وانیکه براو
دعا خوانده اند بجهة خوردن یا بقصد استشفاء گرفته اند مثل آب نیسان علی الاحوط
وآب فرات که زوّار بقصد تبرّک بگیرند یا بقفل وضریح یکی از ائمه ع
بسته اند ومثل ورقیکه بران قران ودعا وعلم دین واسماء محترمه نوشته اند
وهمچنین پاک نکردن از محرمات مثل مال غیر بدون اذن نهم پاک نکردن
مخرج غایط را از استخوان دهم پاک نکردن مخرج غایط را از دستی که در
ان انگشتری باشد که منقوش باشد درا و کلمات محترمه اگر خوف نجس شدن
داشته باشد واگر چنانچه استنجا نمود بچیزی که استنجاء بان نتوان
نمود پس اقوی حصول طهارت وزوال نجاست مخرج است در غیر سرگین
واستخوان واب مضاف علی الاحوط بدانکه استبراء مستحبست وواجب نیست
وطریقه ان انستکه اول صبر کند تا انکه ریزش بول قطع شود وبعد از ان
مخرج غایط را بشوید یا پاک کند وبعد از ان از درون حلقه مخرج دبر
من باب المقدمه تا بیخ ذکر سه مرتبه بکشد بانگشت میان دست چپ
یا دست راست باکراهت وبعد از ان انگشت شهادت را بزیر ذکر
بگذارد وانگشت بزرگ را در بالا وبقوّت بکشد وفشار دهد تا سر
ان سه مرتبه مانند دوشیدن وبعد از ان سه دفعه ذکر را فشار دهد
واین کیفیّت در استبراء بهتر است ولکن شرط نبودن این کیفیت
خالی از قوة نیست بلکه مقصود از استبراء اینستکه بنحوی نماید
که بقیه رطوبت از مخرج پاک شود هرچند بطریق دیگر باشد پس
کسیکه ذکرش بریده باشد بسه دفعه کشیدن اکتفا کند وکسیکه
سر حشفه اش بریده باشد بشش دفعه کشیدن اکتفا کند چنانچه
شرط نیست که از انگشتان باشد یا انکه خود مباشر شود پس میتواند

در معنی از زمه کورات احتمال کفر نوشته ع
ولو ان عدل کوشته ع

که محرمش استبراء نماید بعد از انکه مقصود از استبراء بغیر طریق مزبور هم
حاصل شود والله العالم و فائده استبراء انستکه اگر بعد از استبراء رطوبتی
برببیند ونداند که بول است یا چیز دیگر آن رطوبت پاک است واگر بعد از
وضوء ظاهر شود وضویش باطل نمیشود واما اگر استبراء نکرده ورطوبت
مشتبه برببیند که نداند بول است یا نه ان رطوبت نجس است واگر بعد از
وضو این رطوبت ظاهر شود وضویش شکسته میشود واگر چیزی خارج
شود وبداند که وذی یا مذی میباشد ولکن نداند که با او بول هم هست
یا نه این وقت این حکم در او جاری نیست بلکه پاکست وناقض وضو هم
نیست هرچند استبراء نکرده باشد هرچند مظنه داشته باشد که با او
بول هم هست واما در حق زنان چون استبراء نیست رطوبت مشتبه
که از ایشان ظاهر میشود پاکست وباعث وضو نمیشود وبدانکه آب
استنجاء از بول وغایط هر دو پاک است بچند شرط اوّل انکه آب
استنجاء متغیر بنجاست نشود بطعم یا رنگ یا بو دوّم انکه مخلوط بنجاست
دیگر نباشد مثل خون بواسیر وغیره یا انکه نجاستی از خارج بمحل
استنجاء نرسد مثل بول وغیره بلکه بهتر انستکه نجاست کفر یا نجاست
میته آدمی قبل از غسل را نیز مانع طهارت غساله بدانند بلکه بهتر
انستکه از غساله استنجاء میت هرچند بعد از غسل باشد احتراز کنند
واما مخلوط شدن بمنی یا وذی یا چرک یا غیر آن از چیزهائیکه معنم
نشده بیرون امده ضرر ندارد سوّم انکه زیاده از متعارف تعدّی نکند
که از اسم استنجاء بیرون رود ضرر ندارد چهارم رسیدن دست بمحل
استنجاء پیش از رسیدن اب بعد از ان که غرض از رسانیدن دست
استنجاء کردن باشد نه غرض دیگر چنانچه اگر اجزاء نجاست در آب

احوط در این صورت وضو است بنیت قربت مطلقه ع
دور نیست در این نجاسات از منصوص ادمی بنویا برنجه حیوانات ع

تامل است

استنجاء ظاهر باشد نیز ضرر ندارد هر چند احوط آنستکه اجتناب
نماید خصوص وقتیکه در زمین مستقر شده باشد بلکه احتیاط آنستکه
اگر عین نجاست در غساله باشد نیز احتراز نماید هر چند متمیز و جدا
نباشد چون غساله بول که با قطره بول باشد[1] چهارم انکه از موضع
متعارف اصلی یا عارضی که متعارف شده بیرون آید پس اگر موضعی
سوراخ شود و بول یا غایط بیرون آید از اسم[2] استنجاء خارجست و
غساله بول ختنه نکرده را نیز احتراز نماید خصوص در غیر اطفال
علی الاحوط و بهتر آنستکه اجتناب نماید از آب استنجائیکه مزیل عین
نجاست باشد ولکن محل نجاست هنوز پاک نشده باشد بلکه بهتر
آنستکه از غساله مزیله و مطهره نیز اجتناب نمایند پس اگر غساله مطهره
نه مزیله باشد غساله اش پاکست و اگر غساله مزیله باشد نه مطهره
یا غساله مزیله و مطهره باشد اجتناب اولی است هر چند آن[3] هم پاکست
و همچنین بهتر آنستکه غساله مطهره کل محل نجاست را پاک بدانند نه
بعض محل و اگر شک کند در تغییر آب استنجاء یا خلط بنجاست یا تعدی
زیادی بر متعارف اعتبار بشک نیست و اگر شک کند در استبراء
یا در استنجاء و کثیر الشک نباشد بنا را بر نکردن بگذارد تا یقین حاصل
شود باینکه بجا آورده هر چند از بیت الخلا بیرون بیاید و متعدی
نگردد مگر[4] انکه زمان زیادی بگذرد که شک در آن از جمله وسواس
حساب شود و اگر بداند که باین آب ازاله نجاست نموده ولکن نمیداند
که آن نجاست بول و غایط بوده یا نه و بر فرض بودن بول و غایط
نداند که ازاله بول و غایط از مخرج نموده تا انکه آب استنجاء حساب شود
و پاک باشد یا غیر مخرج تا اینکه نجس باشد احوط نجاست و اقوی

[1] در صورت علم بتمهلا احتیاط و جوبیه اما اجتناب ثابت است مح

[2] تامل است خصوص اگر مزبعد طبیعی شود مح

[3] تامل است و ملاحظه احتیاط نماید مح

[4] مگر در صورتیکه عادت غالب بر استنجا و استبراء بوده که ندرت ظن حکم بوقوع فعل او کرد هر چند احتیاط متین است مح

طهارتست خصوص اگر احتمال ازاله نجاست مثل خون و منی نرود و آب
استنجاء هر چند بعد از شرائط متقدمه پاک است ولکن وضو و غسل
بان جایز نیست بنا بر احوط پس رفع حدث نمیکند بلکه وضو و غسل غیر
رافع حدث باب استنجاء نیز نسازند مثل وضوء جنب و حایض و اغسال
مستحبه[1] ولی ازاله نجاست بان جایز است و خوردن آب استنجاء را هر
چند بعضی جایز دانسته اند ولکن دور نیست که جایز نباشد بجهة قوت
احتمال خباثت آن خصوص در بعضی از حالات[2] **اما مقصد** ها پس
مقصد اول در وضوء است بدانکه وضوء در حال اختیار دو
شستن و دو مسح کردن است و در حق کسیکه جبیره
در تمام اعضا وضویش باشد همه وضوء از مسح تنها حاصل میشود که
عوض شستن مسح مینماید همه اعضا را و بدانکه در وضو چند چیز
واجبست اول مباح بودن فضائیکه در آن وضو میگیرد و دست را
حرکت میدهد بجهة شستن وضوء یا مسح وضوء و همچنین مباح بودن
مکان وضو گیرنده علی الاحوط مثل زمین و فرش و کفش که بر روی
ان وضوء گیرد خصوص اگر مسح پا نماید بر روی کفش غصبی خصوص
اگر مسح مستلزم تصرف تازه در کفش شود مثل انکه باعث حرکت
کفش شود و خصوص اگر وضو باعث تاخیر رد مغصوب و تاخیر تخلص
از غصب شود و همچنین مباح بودن تمام ملبوس و محمول وضو گیرنده
مثل پول جیب و خیاطه مغصوبه در لباس خصوص اگر بوضو تصرف تازه
در آن حاصل شود مثل انکه بحرکت وضوء متحرک شود و همچنین مباح بودن
تمام خیمه و خانه و کشتی و جائیکه در آن وضو میگیرد که خیطی از آن
خیمه و خشتی از آن خانه و میخی از آن کشتی و نعل اسبیکه بروی آن

در وضو

[1] تامل است خصوص با فرض شبهه خصوص مح

[2] این احتیاط ترک نکند مح

[3] مفید بعضی فتوای بجواز داده اند مقاله ازو ضربت و بلا اشکال طارف نیست مح

[4] شاید بجهة جناثت نباشد بلکه طاهر بعضی ثبوت عفو نه حصول طهارت و خالی از وجه نیست مح

اسب وضوء گیرند و تون و مزبله حمامی که در آن وضوء گیرند یا غسل
کنند و همچنین مباح بودن ظرفیکه مجو دان ظرف وضوء بسازد که از آن
ظرف آب بریزد یا در آن ظرف وضوء ارتماسی نماید نه آنکه بدست از ظرف
غصبی یا طلاء و نقره آب بردارد[۱] و همچنین مباح بودن محل ریختن آب وضوء
و قطرات آن هرچند دلیل واضحی در جمیع صور ندارد مگر در صوریکه
غسل و مسح وضوء یا تیمم متحد با حرام شود مثل غصبی بودن فضا یا خیمه یا
آنکه بظرف غصبی وضوء بگیرد یا در او وضوء بگیرد یا آنکه وضوء و غسل مستلزم
تصرفات در غصب باشد مثل آنکه مسح نماید با انگشتر غصبی پس زمین غصبی
بتنهائی نه با هوا و فرش غصبی و کفش غصبی مانع صحت وضوء نیست
خصوص اگر مسح در مکان مباح نماید و اما شستن در وضوء و غسل
با انگشتر غصبی ضرر ندارد مگر آنکه محتاج شود در وضوء و غسل بحرکت
دست که مستلزم حرکت انگشتر شود و اگر انگشتر در دست دیگری باشد
و از دست با انگشتر کاری نکند و یا آنکه وضوء گیرنده و غسل کننده
انگشتر غصبی در دست نماید ضرر ندارد و اگر وضوء و غسل در مکان
غصبی و هوای غصبی بعمل بیاورد ولکن در حین خروج از غصب و تخلص
از آن وضوء و غسل نیز بسبب تأخیر نشود در این وقت قوت دارد
صحت وضوء و غسل[۲] دوم آنکه از آب مطلق وضوء بگیرد نه مضاف مثل
گلاب و امثال آن و پاک و پاک کننده باشد نه نجس و نه مثل آب استنجاء
علی الاحوط پس اگر وضوء بسازد بغیر آب مطلق یا با آب نجس یا بغیر پاک کننده
از حدث مثل آب استنجاء[۳] بنا بر احوط وضوئش باطل است چه سهواً چه
عمداً چه جهلاً اضطراراً یا اختیاراً و مباح باشد نه غصبی مثل مال غیر بدون
اذن غیر و اگر جاهل بغصبیت بوده باشد یا فراموش کرده ضرر ندارد

۱ اگر قصد نقل و تفریغ نداشته باشد تأمل است چنانچه مع قوت بطلان در صورت قصد استعمال مگر آنکه در عرف متکون از انصباب باشد (مج)

۲ تأمل است (مج)

۳ در باب استنجاء تأمل است (مج)

ولکن اگر آب وضوء یا مکان وضوء یا ظرف وضوء که غصبی باشد و اجرت
و قیمتی داشته باشد باید وضوء گیرنده بدهد و اگر مطلع بغصبیت آب شود
بعد از شستن و قبل از مسح نمودن اقوی جواز مسح است هرچند مالک
راضی نباشد بلی احوط عدم اکتفا باین وضوء میباشد خصوص در وقتیکه
مالک برطوبت باقیه در دست و محل وضوء بتواند منتفع[۱] شود و اگر میدانسته
که غصب است ولکن نمیدانسته که حرام است پس اگر در ندانستن معذور
بوده مثل فراموشی که معذور است[۲] ضرر ندارد و وضوئش صحیح است
و اگر تقصیر کرده در ندانستن حرام بودن غصب در این وقت وضوئش
باطل است و اما آب صحراها و نهرها و چشمه‌ها که مردم در کنار آنها منزل
میکنند حاجت باذن مالک نیست بلکه اگر مالکش در واقع صغیر یا دیوانه
یا سفیه باشد ضرر ندارد بشرط آنکه وضوء گیرنده غاصب نباشد و
مالک بتصریح منع[۳] نکند و همچنین ضرر ندارد وضوء گرفتن فرزند در
خانهٔ پدر یا مادر یا جد یا دوست در خانهٔ دوست بشرط عدم کراهت
یا ظن بکراهت علی الاحوط[۴] و اگر آب پاک مشتبه شود بگلاب مثلاً یا
با آب استنجاء و آب دیگر نباشد بهر دو وضوء بگیرد و اگر یکی تلف شود
و یکی بماند واجبست که بباقی مانده وضوء بگیرد و تیمم نیز بکند و بهتر
تقدیم[۵] وضوء است بر تیمم هرچند واجب نیست و اگر آب پاک مشتبه
شود بنجس یا غصبی و تمیز ممکن نشود از هر دو اجتناب نماید و تیمم
کند سوم آنکه مقارن شستن رو نیت و قصد قربت نماید و باقی
باشد نیز که قصد ریا و نحو آن ننماید و قصد قربت مستقل باشد
نه آنکه تابع قصد دیگر باشد و اگر قصد قربت مستقل باشد و قصد
دیگر مثل قصد ازالهٔ چرک از دست و رو و قصد گرم شدن یا سرد شدن

۱ استفادهٔ مالک مدخلیت ندارد بلکه میزان صدق تلف است و احتیاط مطلوب است (مج)

۲ تأمل است (مج)

۳ در صورتیکه منع نماید کفایت اذن مالک الملک بوجه نیست هرچند احوط مراعات اذن ایشان است (مج)

۴ ترک نشود (مج)

۵ در صورت مشتبه شدن بنجس احوط اجتناب است (مج)

تابع باشد ضرر ندارد و باید که قصد وضوء مشروع نماید پس اگر نیت
کند که وضوء میکنم بشراکت در حال اختیار یا وضوء میکنم باین طریق
که اول مسح نمایم و بعد بشویم کافی نیست و لازم نیست که قصد وجوب
و استحباب نماید چنانچه لازم نیست قصد نمودن رفع حدث و مباح
بودن نماز بلکه قصد قربت[1] مطلقه در جمیع عبادات کافیست و اگر
در وضوء یا غسل قصد رفع حدث معین نماید بدون غیر باین نحو که
وضوء میسازم بجهت رفع حدث حاصل از خواب بتنهائی وضوئش صحیح
و رفع حدث بالمرة میشود چنانچه اگر قصد نماید که وضوء تجدیدی
میسازم و معلوم شد که وضوء نداشته وضوئش صحیح است بنابر اقوی
با اینکه قصد رفع حدث باین وضوء نداشت بلکه قصد تجدید داشت[2]
بلی احوط آنستکه باین وضوء اکتفا نکند و اگر مرد اجنبی با زن اجنبیه
وضوء بسازد یا غسل کند با لنگ یا بی لنگ بقصد اینکه بنماید بدیگری
محل وضوء یا غسل خود را و این قصد را با افعال وضوء داشته باشد
نه بمقدمات خارجیه[3] مثل برهنه نمودن خود را برای غسل و بالا
کردن آستین برای وضوء در این وقت وضوء و غسل او باطل است
هرچند اتفاقاً دیده نشود و اگر وضوء بسازد یا غسل نماید در
مکانیکه میداند که دیگری محل وضوء یا محل غسل یا عورت او را
میبیند و قصد نماندن نداشته باشد ضرر ندارد علی الاقوی هر
چند احوط ترک است خصوص در حق زن یا عورت مرد که برا و ستر
لازم است چهارم آنکه بشوید روی خود را از رستنگاه موی
پیشانی سر تا آخر زنخ در طول و آنچه را که فرا گیرد انگشت میان[3]
و میانین در عرض بالنسبه متعارف از مردم و دو سفید بگرد

[1] مگر در صورتیکه تعیین مامور به متوقف باشد بر تمیز که در نیت تعیین آن لازم است محمد بن ... چه تعیین آن ... خوان و احوط بعد از دخول وقت قصد نحو نیست ندب مح

[2] با قصد رفع حدث در صورت محدث بودن و با احتمال حدث تجدید صحیح نیست و الا احوط اعاده است مطلقاً مح

[3] ... والتسبیب مح

[3] و احوط اینست که در باب المقدمه قلدری بالاتر بشوید مح

دو طرف پیشانی نیز میباشد که زن عنانش میگویند لازم نیست شستن
آن و بشره که زیر ابرو و ریش پنهان باشد شستن آن نیز لازم نیست
و شستن خود ابرو و ریش لازمست بشرط عدم تجاوز ریش از حد
رو و اگر بشره نمایان باشد در میان موی و اسم احاطه موی بر بشره صادق
باشد احتیاط[1] نماید بشستن هر دو و ریشیکه از دو چشم کور گذشته
باشد شستن آن مقدار متجاوز لازم نیست پنجم[2] شستن هر دو دست
از مرفق تا سر انگشتان و اگر مانعی مثل انگشتر داشته باشد از حرکت
دهد و چرک ناخن را زایل کند مگر آنکه مانع وصول آب نشود یا آنکه
یقین بداند که چرک مانع وصول آب در باطن میباشد که در این وقت
لازم نیست ازاله آن هرچند عدم وجوب ازاله چرک در صورت عدم
تجاوز معتاد هر یک از شهر و ده خالی از قوت نیست و اگر در اثنای
طهارت از وضوء یا غسل یا تیمم چیزی در موضع مسح یا غسل ببیند
و نداند که مانعست یا نه باید ازاله کند و اگر نداند که آیا مانعی در
محل وضوء از مسح و غسل هست یا نه اقوی اینستکه لازم نیست جستجو
نمودن تا اینکه مظنه یا یقین بنبودن آن نماید هرچند تحصیل
یقین با امکان آن و مظنه با عدم امکان آن احوطست[3] و اگر بعد
از طهارت از وضوء یا غسل یا تیمم مانعی در اعضای خود ببیند یا
چیزی ببیند مثل سیاهی و نداند که مانع بوده یا نه در هر صورت
اعتبار بآن نکند[4] چه یقین داشته باشد که پیش بوده یا نه بلی اگر
یقین داشته باشد که در پیش بوده و یقین هم بکند که مانع از وصول
آب شده آنوقت لازمست که اعاده وضوء نماید در صورت عدم
بقاء موالات و اعاده از جزء و ما بعد آن نماید در صورت بقاء موالات

[1] بن احتیاط ترک نشود مح

[2] چنانچه لازمست شستن قدری از باطن دماغ تا قطع بشستن ظاهر پیدا شود مح

[3] ملاحظات بن احوط نماید مح

[4] اگر اعتبار نکند و اعاده کند اولی و احوطست چون تحصیل یقین بوصول آب بشره لازم است مح

و در تمام شستن رو و دست باید ابتدا از اعلا نماید بنحویکه بگویند که دست و رو را از بالا بپایین شسته است و این حاصل میشود بانکه بالای هر سمت را از اول بشوید هر چند بالاتر از آن را در سمت دیگر نشسته باشد پس واجب نیست که نشوید چیزی از پایین را پیش از بالا هر چند در سمتش نباشد چنانچه لازم نیست ابتداء باعلاء حقیقی در مژه چشم و باطن چشم و باطن بینی که من باب المقدمه میشویند پس رعایت الاعلی فالاعلی حقیقی لازم نیست وانچه لازم است شستن از اعلاء است نه ریختن آب از اعلا بلکه ریختن آب از اعلا مستحب است ششم مسح بشره مقدم سر که بین قبه سر است از سمت جبهه تا رستنگاه مو برطوبت دست از آب وضوء نه از خارج بقدر مسمی و مسح هر دو پا از سر انگشتان تا قبه قدمین و احوط آنستکه مسح کند تا گردن پا در طول و در عرض مسمی کافیست و اگر از انگشت کوچک پا ابتدا نماید باید بنحوی نماید که خط مسح از پشت پا نگذرد و حکم زن حکم مرد میباشد و مسح موئی که مختص موضع مسح باشد و از جای دیگر در انجا جمع نشده باشد و محاذی موضع مسح باشد کافیست و این هر دو مسح باید باب تازه نباشد چنانچه گذشت و باید که آن رطوبت رطوبت باطن دست باشد نه جای دیگر و اگر دست بخشکد از اعضاء وضوء که رطوبت دارد بگیرد از هر جا که خواهد بنا بر اقوی هفتم آنکه مسح نماید بباطن کف دست یا بباطن انگشتان پس جایز نیست در حال اختیار مسح بپشت دست بلی در حال اضطرار جایز است هشتم موالات یعنی پی در پی شستن باین معنی که همچه بشوید و مسح نماید که قبل از شستن و مسح نمودن عضو جمیع اعضاء سابقه خشک نشود پس کافیست در موالات

ملاحظهٔ ترتیب در اخذ رطوبت اولی است مج

وضوء اینکه شروع کند بغسل یا مسح عضو لاحق در زمانیکه رطوبت در بعضی از اعضاء سابقه باقی باشد نهم ترتیب باین معنی که اول رو را بشوید و بعد دست راست را و بعد دست چپ را و بعد مسح سر نماید و بعد مسح پاها و در مسح پا هم ملاحظه ترتیب نماید بنا بر احوط و لازم نیست مسح نمودن سر بدست راست و همچنین لازم نیست که مسح پای راست را بدست راست نماید و مسح پای چپ را بدست چپ نماید لکن احتیاط خوبست دهم آنکه وضوء گیرنده خود افعال وضوء را بجا آورد مگر اینکه متعسر یا متعذر باشد یازدهم آنکه آب وضوء را جاری نماید بر روی و دست بنحویکه بگویند که رو و دست را شسته است نه اینکه بگویند مسح کرده است دوازدهم آنکه آب وضوء در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد که اگر باشد و منحصر باشد وضوء باطل است و اگر دو آب مباح بقصد وضوء باشد یکی در ظرف غصبی یا طلا یا نقره و دیگری در ظرف مباح کلی یا مس مثلا این وقت وضوء صحیح است هر چند از ظرف غصبی یا طلا و نقره وضوء بسازد بشرط آنکه از آن ظرف آب نریزد علی الاحوط و در آن ظرف وضوء ارتماسی نگیرد بلکه آن کف خود از ظرف غصبی یا طلا یا نقره آب بگیرد و وضوء بسازد سیزدهم اینکه جازم باشد و مردد نباشد در بجا آوردن و بجا نیاوردن که اگر در این حال وضوء بگیرد باطل است چهاردهم آنکه اعضاء وضوء پیش از شستن و مسح نمودن آن عضو پاک باشد اما اگر غیر اعضاء وضوء نجس باشد ضرر ندارد پانزدهم آنکه مانعی نباشد از استعمال آب مثل مرض و سایر چیزها که باعث تیمم است شانزدهم آنکه وضوء منافی تقیه و منافی حق غیر نباشد پس صحیح نیست وضوء اجیر خاص و وضوء بنده یا کنیز و زوجه در وسعت

تا تمکن دارد طلب معاونت ننماید مج

بقصد نقل تفریغ نه قصد استعمال مج

وقت بدون اذن مستأجر یا مالک بدانکه وضو فی نفسه واجب نیست
بلکه برای سه چیز واجبست اول برای نماز واجب غیر نماز میت که وضو
برای آن لازم نیست بلکه جنب و حایض هم میتوانند بجا آورند و در حکم
نماز واجبست نماز احتیاط و قضای اجزای فراموش شده در نماز و
همچنین سجده سهو بنا بر احتیاط[1] دوم طواف واجب در ضمن حج و عمره
و طوافیکه بتنهائی بجا آورد سوم برای مس خط قرآن اگر واجب شود
بنذر یا بعهد یا بقسم یا بجهة پاک کردن از نجاست یا بجهة گرفتن
قرآن از دست کافر یا بجهة جمع کردن قرآنیکه از جهة باد و خوان
متفرق شده باشد و در زیر قدمها واقع شده باشد اگر در این
مواضع محتاج بمس خط قرآن شود و همچنین اسماء الله و اسماء انبیا
و اسماء ائمه معصومین بنا بر احتیاط و بدانکه اگر کسی وضوء خود را
فاسد نماید باین نحو که شستن وضو یا مسح نمودن آن را بقصد ریا
نماید پس اگر در اول وضو قصد ریا داشت وضویش باطل است
و اعاده وضو لازم است و اگر در اثنای وضو از غسل یا مسح قصد
ریا نماید احوط بلکه اقوی نیز وجوب اعاده وضو است از ابتدا و اعاده
آن جزء بکار نمیآید هر چند موالات باقی باشد و اگر فساد وضوء
در اثنای آن بجهة قصد دیگر باشد اگر موالات باقیست اعاده همان
جزء نماید و اگر باقی نیست اعاده وضوء نماید[2] و اگر کسی یقین داشته
باشد که آب نجس بوده یا آنکه موضع وضوء نجس بوده و غفلة
وضو ساخته ولیک بعد از وضوء نمیداند که آن آب نجس یا موضع
وضو را پاک کرده یا نه وضویش صحیح است[3] ولیک لازم است که
آن آب را نجس بداند و موضع وضو را هم نجس بداند و اگر قطرات

[1] ترک نکنند مج

[2] در نهر و صورت استیناف اولی است مج

[3] در صحت وضو [illegible] [illegible] بعد الفراغ تأمل است و احوط اعاده است مج

از آب وضو ببدن یا جامه اش مثلاً رسیده باشد لازمست که آنرا نجس
بداند بلکه لازم است علی الاحوط که محل وضوء خود را هم بعد بشوید و
نماز کند و لکن وضویش صحیح است چون شک بعد از فراغ است اعتبار
ندارد و اگر کسی شک کند در شستن یا مسح نمودن عضوی از اعضای وضو
و هنوز فارغ از وضوء نشده باشد لازم است که برگردد و آن عضو را
بشوید یا مسح نماید و اگر این شک بعد از فارغ شدن از وضو باشد
اعتبار ندارد و اگر شک در جزء آخر داشته باشد که نداند مسح پای
چپ نموده یا نه پس اگر مشغول بکار دیگر شده یا آنکه منتقل شده باشد
از محل وضوء بجای دیگر اعتبار بشک خود نکند و همچنین اگر در مکان
وضو نشسته باشد و لکن طول زیاد کشیده باشد که محل بوضوء باشد
باز شک مزبور اعتبار ندارد و اگر طول زیاد نکشیده باشد و مشغول
بکار دیگر نشده و از محل وضوء نیز بجای دیگر نرفته باید مسح نماید
اگر موالات باقی باشد و الا اعاده وضوء نماید و اگر یقین دارد
بحدث و شک کند که بعد از آن وضو گرفته یا نه لازمست که وضو بگیرد
اگر قبل از شروع بعمل مشروط بطهارت باشد و لازم نیست که وضوء
بگیرد اگر این شک بعد از فراغ از عمل مشروط بطهارت باشد بالنسبه
بهمان عملیکه فارغ شده مثل نماز ظهر که بعد از فراغ از آن شک نماید که
وضو گرفته یا نه نماز ظهر محکوم بصحت[1] میباشد و از برای نماز بعد از
آن باید وضو بگیرد و اگر این شک در اثنای عمل باشد مثل اینکه در
اثنای نماز ظهر مثلاً شک در وضو گرفتن نماید قطع نماز بکند و بعد
از طهارت نماز را از سر گیرد نظر بحدیثی که وارد شده و لکن چون دلالت
حدیث محل تأمل است اگر نماز را تمام نماید و بعد اعاده کند بهتر است

[1] احوط اعاده است بقصد احتیاط مج

بلکه تمام نمودن نماز بدون حاجت باعاده قوی میباشد مثل شک بعد
از فراغ هرچند برای نماز بعد باید وضو بسازد علی الاحوط[۱] و همچنین اگر
در اثنای نماز شک در استنجاء یا در تطهیر اعضا یا شرائط دیگر نماید که
محلش پیش از نماز باشد که شک بعد از تجاوز محل حساب شود که این شک
نیز اعتبار ندارد بلکه برای نماز بعد عدم اعتبار بشک مرقوم نیز قوی[۲]
میباشد هرچند خلاف احتیاطست و همچنین اگر یقین بهر دو دارد
و شک دارد در تقدم و تاخر که نداند که کدام پیش بوده حکم همین
اقسام ثلاثه را دارد و این فرض نیز جاری نماید و اما اگر یقین بطهارت دارد
و شک در حدث و نقض طهارت نماید این شک را اعتبار نکند و خود را
باطهارت بداند در همه اقسام ثلاثه خواه قبل از شروع بعمل مشروط بطهارت
باشد یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از آن خواه بالنسبه بهمان عمل باشد
که از آن فارغ شده یا غیر آن[۳] بلکه اعاده وضو مشروع نیست مگر بقصد
تجدید یا احتیاط[۴] و بدانکه اگر در مواضع وضوء جبیره یعنی تخته‌هائی
باشد که شکسته را بان می بندند از جهت اصلاح او نتواند که زیر جبیره را
در موضع مسح مسح کند و در موضع غسل بشوید یا آب بزیر جبیره رسانند
بجهت خوف ضرر یا نجاست آن یا عذر دیگر لازم است که تمام جبیره را مسح
کند اگر جبیره در موضع غسل باشد و اگر در موضع مسح باشد اکتفا
نماید بمسح همان مقداریکه لازم است مسح آن موضع قبل از جبیره بلکه لازم
نیست مسح آن موضعیکه تعذر یا تعسر داشته باشد مسح آن مثل میان
خیوطیکه بجبیره می بندند پس مسح جبیره در موضع شستن کفایت
میکند از غسل بشره هرچند قادر بر مسح بشره باشد و واجب نیست که بعد
از تعذر شستن بشره اولا مسح بر بشره کند و بعد از تعذر غسل بشره

[۱] مراعات این احتیاط لازم است مج
[۲] خلافش اقوی است
[۳] بلکه مسح بلا مشتبه نبینه و استبرا نکرده مج
[۴] باقربیت مطلقه مج

و مسح آن مسح بر جبیره نماید بلی واجبست در مسح جبیره در موضع مسح قصد
مسح نمودن و بکف دست و باطن کف مسح نمودن و اما در مسح موضع
شستن شرط نیست که بکف دست باشد و لازمست که جبیره در موضع
غسل را مسح کند باب و کفایت نمیکند تری دست و رطوبت آن[۱] بخلاف
جبیره در موضع مسح که رطوبت دست کافیست و دوا و مرهم و کهنه
که بر روی دمل و زخم میگذارند حکم آنها حکم جبیره است که مسح بر روی
آنها نماید و لکن مختص است جواز مسح بهمان کهنه و جبیره و چیزی از
موضع صحیح را مسح نکند مگر آنکه موقوف باشد تحقق جبیره و کهنه
و دوا بضم موضع صحیح و اگر بر روی زخم و دمل و شکسته چیزی از جبیره
و دوا و کهنه نباشد بلکه مکشوف باشد و شستن ضرر نداشته باشد
بشوید و اگر ضرر داشته باشد مسح کند و اگر مسح آن موضع تعذر یا
تعسر داشته باشد یا نجس باشد کهنه پاکی در آن موضع بگذارد و مسح
بر روی کهنه نماید و اگر متعذر یا متعسر شود از وضع کهنه و مسح بر روی
آن اکتفا کند بشستن اطراف آن و اگر متعذر یا متعسر باشد عمل بحکم
جبیره تیمم نماید بلکه احوط آنستکه در مواضع جبیره تیمم را نیز ضم نماید
هرچند اقوی کفایت وضوء جبیره میباشد از تیمم و ضم تیمم لازم نیست[۲]
و حکم موضع غسل در جبیره حکم موضع وضو میباشد و درد در چشم
جبیره نیست علی الاقوی بلکه کفایت میکند تیمم بتنهائی هرچند ضم
وضوء جبیره اگر ممکن بشود ضرر ندارد و اعاده غسل یا وضوء جبیره
لازم نیست از برای نماز دیگر هرچند رفع عذر جبیره بشود بلی
اعاده احوطست چنانچه احوط آنستکه در وضوء جبیره یا تقیه و همچنین
غسل قصد رفع حدث ننماید بلکه قصد اباحه صلوة[۳] نماید والله العالم

[۱] بلکه اگر تواند اتیان باقل مقدار غسل نماید اولی است مج
[۲] انضمام تیمم با جبیره ترک نکند خصوص در غسل جنابت که احتیاط شدید اکید است در غسل جنابت مج
[۳] بلکه قصد فراغ ذمه نماید مج

وبدانکه شکننده وضوء وباعث وضوء ده چیز است اول ودوم خروج
بول وغایط هرچند جدا نشود بشرط آنکه از موضع متعارف معتاد مکلف
باشد هرچند معتاد غالب مردم نباشد وآب مالدو کرم معده وتخم
هندوانه وشیاف وحقنه اگر خارج شود والوده بغایط نباشد ضرر
بوضویش ندارد چنانچه خروج غذا قبل از هضم که اسم غایط بر او صادق
نباشد وملوث بغایط نباشد ضرر بوضوء ندارد وباعث وضوء نمیشود
مثل قی نمودن وغذا از معده بیرون آوردن سوم خوابیکه دل وگوش
وچشم بخواب رود وذائقه فرق میان شور وشیرینی نکند وحواس
معطل شده باشد وپینکی باعث وضوء نمیشود هرچند در پینکی خواب
نیز ببیند وبین النوم والیقظه حالتیست معروف چنانچه خواب و
بیداری حالتی هستند معروف پس مظنه بخوابیدن را اعتبار نکند و
همچنین مظنه در سایر نواقض نیز معتبر نیست هرچند از قول یک
عادل حاصل شود بلی قول دو عادل معتبر است هرچند مظنه حاصل
نشود چهارم هرچیزیکه غالب بر عقل شود چون بیهوشی ومستی و
صرع وخوف ووحشت زیاد وهمچنین خوشحالی زیاد دیگر بر عقل
غالب شود یا باعث زوال العقل شود چون دیوانگی پنجم استحاضه قلیله
وهمچنین متوسطه برای غیر نماز صبح واستحاضه کثیره برای عصر و
عشاء واما متوسطه برای صبح وکثیره برای ظهر ومغرب وصبح پس باعث
وضوء وغسل هردو میباشند ششم وهفتم وهشتم مس میت وحیض
ونفاس که ناقض وضوء وباعث وضوء میشوند نهم تری مشتبه
ببول اگر قبل از استبراء خارج شود دهم بادیکه از مخرج معتاد متعارف
خارج شود بشرط آنکه از معده باشد خواه باصدا باشد یا بیصدا وخروج

احوط اعاده آن در صورت حصول ظن مطلقا است ۱۲ مح

باد

باد از فرج زن یا ذکر مرد اعتبار ندارد مگر آنکه معتاد شود علی الاحوط
وجنابت شکننده وضوء میباشد ولکن باعث غسل است نه وضوء واز برای
غیر این ده چیز وضوء لازم نیست مثل مذی که خارج میشود عقب شهوت
وملاعبه پیش از خروج منی وودی بذال معجمه که خارج میشود بعد از
خروج منی وودی بدال مهمله که خارج میشود بعد از بول ومثل رعاف
که خون دماغ شود یا آنکه بفرج زن بازی کند یا آنکه قی کند یا آنکه اماله
کند یا شیاف نماید باعث وضوء وناقض آن نیست بدانکه اگر در اثناء وضوء
بعضی از نواقض مزبوره حادث شود وضویش باطل میشود واعاده لازم است
واتمام آن فائده ندارد وتخلل حدث اصغر در اثناء وضوء مثل تخلل حدث
اصغر در غسل نیست چنانچه تفصیلش میآید انشاء الله بلی در سلس البول وسلس
الریح وسلس النوم ومبطون اقوی آنستکه حدث عارض در اثناء وضوء
ضرر بوضویش ندارد مثل استحاضه قلیله که میآید انشاء الله بشرط
آنکه بی اختیار عارض شود وبشرط آنکه حدث اصغر دیگر نباشد و
بشرط آنکه حدث اکبر در اثناء وضوء عارض نشود حتی آنکه اگر سلس البول
سلس المنی شود جمع نماید احتیاطا مابین وضوء وغسل نظیر استحاضه
قلیله که در اثناء وضوء مستحاضه باستحاضه کثیره یا متوسطه شود و
بدانکه احوط در حق سلس البول آنستکه از برای هر نمازی وضو بسازد
هرچند قول باکتفاء بوضوء واحد خالی از قوت نیست مقصد
دوم در غسل است بدانکه غسلها واجب شش است اول غسل جنابت
دوم غسل حیض سوم غسل استحاضه کثیره ومتوسطه که خون از پنبه بگذرد
ویا فرو رود هرچند نگذرد واما اگر خون استحاضه قلیله باشد که
روی پنبه را بگیرد وفرو نرود غسل واجب نیست بلکه وضو لازم است

بل الاقوی ۱۲ مح

بعض معنی ودی مهمله را باین نموده اند که آبیست خارج میشود بسبب سستی ۱۲ مح

مقصد دوم در غسل

چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل میت و بیان این مقصد
در ضمن چند فصل است **فصل اول** در غسل جنابت بدانکه
جنابت حاصل میشود بدو چیز اول جماع وان حاصل میشود باینکه از ذکر
بقدر ختنه گاه داخل فرج شود هر چند حشفه بریده باشد و اگر دخول
کند در دُبر زن و یا دبر مرد و انزال نشود غسل واجب میشود هر چند مرده
باشد بلکه اگر وطی نماید در فرج حیوان یا دبر حیوان نیز غسل کند و
احتیاطاً در دبر مرد و حیوان غسل را بشکند و وضو بسازد و نماز کند
دوم بیرون آمدن منی چه در خواب وچه در بیداری چه مرد وچه زن
چه از مخرج معتاد وچه از غیر معتاد وچه از بسیاری جماع بصورت خون
بیاید یا نه و شناخته میشود خروج منی بشهوت و جهیدن و سستی
در بدن و در بیمار کافیست دو علامت اول و حاجت بسستی بدن
نیست و در مثل جماع بالقهر بر ذکر و جماع بطوریکه حشفه یا تمام
ذکر غایب شود در فرج ولکن یاسه حاصل نشود باعتبار کشادی فرج
یا انکه باعتبار درازی قضیب حشفه خود را در بر خود فرو برد و
نحو آن از فروع مشکله البته احتیاط نماید بلکه هر وقت که احتمال جنابت
در خود بدهد بهتر آنستکه غسل کند بنیت قربت و بعد از ان بشکند
و وضو بسازد و نماز کند اگر هم نشکند لازم است وضو را بسازد
و بدانکه طفل جنب اگر بالغ شود و دیوانه جنب اگر عاقل شود و کافر جنب
اگر مسلمان شود لازم است که غسل کنند و بدانکه در غسل چند شرط است
اول مباح بودن مکان چنانچه بتفصیل در وضو گذشت دوم طاهر
و مطهر و مباح و مطلق بودن آب سوم طهارت هر عضو قبل از شستن
ان هر چند احوط آنستکه اول ازالهٔ نجاست از جمیع بدن نماید و بعد

در غیر معتاد و در صورت آمدن بصورت خون احوط نقض غسل و اتیان بوضو است ع

احوط گفتن و بقصد احتیاط کرد ساختن است ع

هر چند در اشتراط ... تامل است ع

ازان شروع بغسل نماید حتی انکه اگر در ناخن یا مثلاً نجاستی باشد شروع
بشستن سر ننماید چهارم مقارنه نیت در غسل ترتیبی باین نحو که مقارن
نیت اول سر و گردن را بشوید و قدری از بدن را من باب المقدمه و
بعد جانب راست و قدری از جانب چپ را من باب المقدمه و بعد جانب
چپ و قدری از جانب راست من باب المقدمه و نصف ناف و عورتین
بلکه بیشتر از نصف را من باب المقدمه در جانب راست بشوید و نصف
دیگر بلکه قدری بیشتر را در جانب چپ بشوید بلکه در هر دو جانب تمام
انها را بشوید که بهتر است و در غسل ارتماسی نیت را مقارن فرو بردن
همه عضو نماید و اگر جمع نماید در نیت بمعنی اخطار بال میان نیت در حال
فرو بردن اول عضو و میان نیت در حال فرو گرفتن آب تمام عضو را که
در هر دو نیت نماید بهتر است ولکن چون نیت داعی میباشد و غسل
نیز الی الحصول میباشد حاجت بجمع مزبور نیست هر چند احوط است و
اگر جزئی از اجزاء بدن را فرو برد و باقی را آب بریزد جایز است
پنجم انکه غسل کننده خود افعال غسل را بجا آورد مگر انکه عاجز باشد
ششم جاری نمودن آب را بر جمیع بدن هفتم انکه مانع از رسیدن آب را
ببدن زایل کند یا انکه آب را بزیر او برساند تا انکه آب به بشره برسد هشتم
باقی بودن بر حکم نیت است باین معنی که قصد ریا و نحو آن نکند نهم
آب منحصر در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد بطریقیکه در وضو
گذشت دهم انکه حرام نباشد استعمال آب از جهة مرض و نحو آن
یازدهم ترتیب در خصوص غسل ترتیبی بنحویکه ذکر شد بلی ابتداء بشستن
اعلا در جمیع اعضاء غسل شرط نیست بلکه ابتدا بشستن اسفل قبل
از شستن اعلا نیز جایز است دوازدهم نیت بسبب غسل و تعیین آن هر گاه

... و ان ... است ... ع

بلکه با خوف مرض ع

... تا ملا است ع

وجوب غسل بسبب نذر و عهد و نحو آن باشد یا انکه غسل مستحب باشد
بلی در غسل واجب مثل جنابت و نحو آن نیت رفع حدث کافیست و اشتراط
مرقوم احوطست مطلقا پس ظاهر شد که در تداخل اغسال احوط قصد همه
میباشد در یک غسل هر چند اقوی اکتفا بیک غسل بدون قصد تعیین
نماید یا انکه تعیین یکی نماید بشرطیکه در این اغسال اعلی نباشد که در این
وقت تعیین اعلا کافیست نه تعیین ادنی و همچنین اگر حیض یا نفاس
یا انکه اعلا از اول باشد مثل جنابت در اثناء غسل مس میت پس اتمام غسل اول
فائده ندارد بلکه باید غسل دیگر نماید برای رفع حدث اول و ثانی یا قصد
تداخل علی الاقوی بشرطیکه قصد رفع حدث بدون تعیین نماید یا انکه تعیین
اعلا نماید چنانکه در تداخل گذشت و اگر از حدث عارض شده در اثناء
غسل همان حدث نباشد و حیض و نفاس نباشد و اعلا نیز نباشد مثل مس
میت در اثناء غسل مستحب است مثل غسل جمعه و غسل احرام حدث اکبر
واقع شود غسل باطل نمیشود هر چند اولی اعاده است و اما مولات
پس آن در غسل ترتیبی شرط نیست پس جنب میتواند مثلا سر خود را بشوید
و بعد از ساعتی یا بیشتر جانب راست را بشوید بلی در خصوص غسل
استحاضه که منقطع نشده باشد لازم است که در ما بین اعضا فصلی
واقع نسازد و زود اعضا غسل را بشوید و تعجیل نماید تا خون بیرون
نیاید بدانکه غسل در غالب شرائط و احکام مثل وضوء میباشد و حکم
این از او معلوم میشود مگر در ابتدا با علی و مولات که ذکر شد و
همچنین اگر شک کند در شستن سر بعد از دخول در جانب راست
یا انکه شک کند در شستن جانب راست بعد از دخول در جانب چپ
التفات باین شک نمیکند علی الاقوی بخلاف وضوء هر چند احوط

1 مخصوص است دفع ... و همچنین بعد از ضیق وقت ... از اتمام ... بعضی از عمود ... مع
2 ترک نکند مع

الحاق غسل است بوضوء در این حکم و غسل ارتماسی حاصل میشود بفرو
رفتن در آب بنحویکه آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل در همین وقت
که آب جمیع بدن را فرو گیرد نه انکه غسل بتدریج و کم کم حاصل میشود
بلکه حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن را فرو گرفت و لازم
نیست در غسل ارتماسی خارج شدن از آب بلکه در میان آب و زیر
آب میتواند غسل ارتماسی بجا آورد و خود را حرکت دهد بقصد غسل
بلکه اشتراط حرکت از جهت احتیاط یا از جهت وصول آب بزیر قدمین
و تمام بشره میباشد و الا لزومش محل اشکال است و بدانکه اگر اغسال
واجبه جمع شوند یک غسل بنیت همه کفایت میکند و همچنین اگر اغسال
مستحبه جمع شوند یک غسل کافیست و اگر واجب و مستحب هر دو جمع شوند
و نیت همه را بکند جایز است بنا بر اقوی هر چند احوط ترکست و اگر
نیت خصوص غسل مستحب بکند کفایت از واجب مشکل است و اگر نیت
واجب نماید کفایت از مستحب میکند و در صورتیکه اغسال واجبه جمع
شوند و در میان آنها جنابت باشد اگر قصد غسل جنابت نماید کافی است
از غسلهای دیگر و اگر قصد غیر غسل جنابت نماید اکتفا بهمان غسل نکند
علی الاحوط تا اینکه غسل جنابت هم بکند و وضوء ساقط است در سایر
اغسال بواسطه غسل جنابت پس اگر زن حایض بعد از پاک شدن جنب
شود یا قبل از پاک شدن جنب شود یا انکه زن جنب بود و حایض شد
قصد هر دو غسل نماید در یک غسل یا قصد غسل جنابت نماید و وضوء
از برای غسل حیض ساقط است یعنی وضوء نمیخواهد و بدانکه روزه
دار بروزه واجب معین و کسیکه احرام حج بسته است حرامست براو که
غسل ارتماسی نماید و همچنین صحیح نیست غسل ارتماسی عمدا و عالما

1 خالی از وجه نیست و احوط در صورتیکه میان آب است خروج از آب است مع
2 بلکه اقرب احوط است مع
3 علی الاقوی مع

از ایشان چنانکه صحیح نیست غسل ارتماسی از کسیکه در موضع غسل
جبیره داشته باشد که باید عوض شستن مسح نماید پس براو لازمست که غسل
ترتیبی کند نه ارتماسی و اکر غسل ارتماسی نماید باطل است[1] چه عمداً چه سهواً
چه جهلاً[2] واما احکام جنب پس بدانکه جنب مرتکب هشت چیز نمیشود مکر
بعد از غسل اول نماز واجب و سنت مکر نماز میت که بر جنب حرام نیست
واما اجزاء فراموش شده در نماز پس آن در حکم نماز است و همچنین سجده سهو
بنابر احوط[3] نه سجده تلاوت قرآن و نه سجده شکر دوم طواف کعبه چه واجب
چه مستحب سوم کتابت قرآن حتی اعراب آن و همچنین مس اسماء متبرکه
خدا و چهارده معصوم بنابر احتیاط هر چند دلیل واضحی ندارد چهارم
داخل شدن در مسجد مکه و مدینه پنجم درنک کردن در سایر مساجد بلکه
داخل شدن در آنها مکر بجهة کذشتن و مرور نمودن ششم خواندن چیزی
از سورهای عزایم که سوره اقرأ والنجم والم تنزیل و حم سجده است که
حرام است خواندن هر یك از اینها بر جنب حتی انکه بسم الله را بقصد
این سورها بکوید مرتکب حرام شده است و اکر بخواند آیه سجده را تماما
واجبست که سجده نماید هفتم رهن کرفتن واما نوشتن جنب قرآن را
پس حرام نیست بلکه مکروهست و قول بحرمت آن درست نیست و
اما مشاهد مشرفه و روضات مطهره ائمه علیهم السلام پس دخول جنب
در اینها نیز حرام نیست بنابر اقوی هر چند احتیاط شدید در ترك است
حتی در رواق شریف و صحن مبارك خصوص برای غیر زوار بلکه احوط
آنستکه مرور در رواق شریف و صحن مبارك نیز نکند مثل مسجد الحرام
بلکه احوط[4] آنستکه با امکان داخل روضات انبیا و امامزاده نیز نشود
بلکه بهتر آنستکه جنب داخل خانه سادات نیز نشود و همچنین دخول

[1] مشکل است قول به بطلان و احوط اتمام آن بعنوان غسل ترتیبی است و متعین میشود ارتماسی بجهة ضیق وقت و غیر آن (از عوارض) ح
[2] تامل است ح
[3] بلکه اقوی ح
[4] چنانچه صاحب کشف الغطا فرموده است ح

حایض در مشاهد مشرفه نیز حرام نیست بلکه مکروهست مکر اینکه سبب
تلویث حرم شود که در این صورت حرام است هشتم چیزی در مسجد کذاشتن
و بر حایض و نفسا نیز این چیزها حرامست و اکر این امور مذکوره واجب شود غسل
برای اینها نیز واجب میشود و غسل جنابت واجب لنفسه نیست بلکه بسبب غیر
واجب میشود از امور مذکوره و نحو آن مثل نذر و عهد تتمه در بیان
چند مسئله است اول آنکه اکر شخصی در اثنای غسل ترتیبی محدث بحدث اصغر
شود تمام کند غسل را و بعد از تمام کردن غسل یا در اثنای آن وضو بکیرد
بلکه احتیاط اینستکه غسل را اعاده نماید و اکر تمام نکند غسل را و اعراض
کند از اتمام غسل ترتیبی و غسل ارتماسی نماید شاید بهتر باشد بدون
حاجت بوضوء و اکر جنب در اثنای غسل ترتیبی محدث بحدث اکبر شود اکر
همان حدث است که غسل برای آن میکرد اعاده لازم است در غیر سلس
المنی و نظیر استحاضه که میاید انشاء الله و اکر غیر آن باشد مثل حیض و نفاس
و مس میت در میان غسل جنابت احوط آنستکه اعاده نماید و حکم
ببطلان غسل شود هر چند عدم بطلان غسل خالی از قوت نیست بلی
اتمام این غسل در رفع این حدث که عارض شده فائده ندارد پس باید که
غسل دیکر برای رفع این حدث نماید و وضو هم بکیرد دوم آنکه در ماسوای غسل
جنابت وضوء واجبست و مخیر است در تقدیم و تاخیر وضوء هر چند
احوط تقدیم وضوء میباشد سوم آنکه اکر بعد از غسل جنابت بسبب انزال
نه جماع بدون انزال رطوبت مشتبهه ببیند اکر استبراء و بول هر دو
کرده باشد[1] براو چیزی نیست و آن رطوبت پاك است و اکر استبراء
بعد از بول نکرده است وضوء بکیرد و اکر هیچکدام را نکرده است
اعاده غسل لازم است هر چند غسل سابق و اعمال سابقه از نماز و غیره

[1] بنحو متعارف ح

همه صحیح میباشند واگر استبرآء کرده وبول نکرده خصوص با امکان بول
پس اگر بعد از بول یا درحال بول رطوبت مشتبه ببیند که احتمال منی
بودن بدهد واجبست که غسل دیگر بکند وغسل سابق او نیز صحیح است
بلکه احوط آنستکه جنب مادامیکه استبرآء وبول نکرده وغسل کرده اعاده
غسل نماید بمجرد بول هرچند رطوبت مشتبهه ظاهر نشود **فصل**
دوم در حیض واحکام حایض است بدانکه خون حیض گرم وسیاه و
تازه وجهنده است وباسوزش بیرون میآید در غالب اوقات وگاهی
خلاف اینها هم میشود وهرگاه ضعیفه دومرتبه در دو ماه پی درپی
موافق هم ومثل هم در عدد ووقت خون ببیند وقطع شود صاحب عادت
عددیه ووقتیه هردو است واگر یك دفعه پنج روز ویك دفعه هفت
روز مثلا در اول ماه ببیند این صاحب عادت وقتیه است نه عددیه
واگر یك دفعه اول ماه ودفعه دوم مثلاً آخر ماه ببیند وهر دفعه
پنج روز باشد این صاحب عادت عددیه است نه وقتیه وبعضی تصریح
نموده اند که هرگاه عادت قرار گرفت وبعد تغییر یافت ودو دفعه
مثل هم دید غیر عادت اول عادت دوم معتبر است وهمچنین اگر غیر
عادت اول وثانیه درمرتبه سیم دو دفعه مثل هم خون ببیند غیر اول
ودوم عادت سیمی معتبر است وهکذا وهرگاه ضعیفه شك کند که
خون از او خارج شده یا نه قرار دهد برانکه خارج نشده وفحص نیز
لازم نیست چه در نماز باشد چه خارج از نماز واگر چیزی از او
خارج شود وشك دارد که خون است یا نه تا علم بخون بودن ندارد
پاك است مثل بول ومنی وسایر نجاسات اما اگر خونی بجامه خود
ببیند ونداند که از رحمش آمد یا از جای دیگر از بدنش از خون تجنب

وغسلی براو نیست واگر خونش مشتبه بنفاس شود مثل آنکه چیزی
بیرون آید وشك کند که انسانست یا مبدء انسان یا غیر آن حکم
بحیض میشود خصوص اگر صفت حیض در آن باشد وخصوص اگر ایام
عادت حیضش باشد واگر دختر پیش از نه سالگی خون ببیند حیض نیست
بلکه استحاضه است واگر موجب غسل باشد بعد از تکلیف واجبست غسل
بجا آورد از برای عبادتش وهمچنین هر خونی که زنها بعد از سن یأس
می بینند حیض نیست بلکه استحاضه است وزن یائسه میشود بعد از
پنجاه سال اگر غیر قرشیه باشد واگر قرشیه باشد بعد از شصت سال
بنا بر مشهور واگر شك در بلوغ داشته باشد وخونش با صفت حیض
باشد باشرائط حیض همین علامت بلوغ است وهمچنین اگر غیر قرشیه
شك در پنجاه سال داشته باشد وسیده شك در شصت سال
داشته باشد وخون ببیند وکمتر از سه روز وزیاده برده روز
نباشد حیض است خصوص اگر بصفت حیض باشد واگر مشتبه بخون بکارت شود
باید امتحان کند باین نحو که پنبه بردارد ولمحه صبر کند پس اگر پنبه
طوق دار بیرون آید خون بکارتست والا خون حیض است واگر ممکن
نشود که اختبار کند وبشناسد باید هرجا که پیش بوده بهمان عمل
کند چه استحاضه چه قروح وجروح وچه حیض واگر حال سابقش معلوم
نشود بهتر آنستکه باحتیاط عمل کند از تروك حایض وعمل مستحاضه
تا معلوم شود واما اگر ممکن باشد که اختبار خود کند ونکند ونماز کند
نمازش باطل است احتیاطا اگرچه بعد معلوم شود که حیض هم نبوده
بلی اگر ترك اختبار بجهة غفلت یا نسیان یا نحو آن باشد ضرر ندارد
وباید خون حیض در تمام سه روز متصل مستمر باشد هرچند در باطن

رحم باشد که هر وقت پنبه بردارد و لحظه صبر کند و بیرون آورد پنبه
خون آلوده باشد اگر چه خون بخودی خود بیرون نیاید و اگر پنبه
پاك بیرون آید و خون آلوده نباشد حیض نیست و شب اوّل و شب
چهارم را اعتبار نیست و خارج از سه روز است همچنین شب یازدهم که
استحاضه است و حیض زیاده از ده روز و کمتر از سه روز نمیشود و استحاضه
زمان معینی ندارد و هر گاه سه روز متفرق در بین ده روز خون ببیند
حیض نیست و هر گاه در ظهر مثلاً خون دید و ظاهر شد تا ظهر روز
چهارم و در باطن رحم موجود بوده که هر وقت اگر پنبه داخل میکرد
رنگین بیرون می آمد و لکن بخودی خود ظاهر نشده بعید نیست که آن نیز
حیض است پس شرط خون حیض چند چیز است اوّل آنکه خارج شود
هر چند بقدر ذره باشد پس اگر خون حیض در رحم سه روز یا بیشتر بماند
و لکن هیچ خارج نشده حکم حیض بر او جاری نیست دوّم آنکه کمتر از نه
سال و زیاده بر پنجاه سال در غیر قرشیه و شصت سال در قرشیه نباشد
و الّا استحاضه است نه حیض سوّم آنکه کمتر از سه روز و زیاده بر ده روز
نباشد چهارم آنکه این سه روز متصل بهم باشند چنانچه گذشت که
سه روز در ضمن ده روز کفایت نمیکند در حکم کردن بحیض پنجم
آنکه این خون در این سه روز مستمر باشد بنحویکه گذشت بلکی استمرار
خروج شرط نیست ششم آنکه ایام ثلاثه تام باشند هر چند بتلفیق
باشد چنانچه گذشت و هر گاه سه روز مستمر خون دید و قطع شد پیش از ده
روز باز روز دهم دید و قطع شد تمام حیض است با ایامیکه خون قطع شده
بود و اگر سه روز متصل خون دید و قطع شد باز روز دهم دید اما قطع
نشد تا یازدهم یا دوازدهم خون اوّل حیض است و دوّم استحاضه بلکه غیر

ذات العاده و امّا ذات العاده پس بقدر عادتش حیض است اگر خون
بایام عادت برسد و باقی استحاضه است و اگر نشد و خون کم بصفت
حیض باشد ده روز فاصله بشود با استحاضه یا پاکی هر دو خون حیض است
و صاحب عادت وقتیه در وقتش اگر خون ببیند ترك عبادت کند اگر
چه بصفت حیض نباشد و اگر چه یك روز یا دو روز هم پیش از عادت
باشد مگر آنکه یقین کند بنبودن حیض که باید آن وقت عبادت را ترك
نکند و صاحب عادت عددیه اگر خون دید بصفت حیض ترك عبادت
کند و اگر صفت حیض ندارد اقوی نیز ترك عبادت میباشد بمجرّد
رؤیت پیش از استقرار تا سه روز و لکن اگر ترك کند آنچه را که بر حایض
حرام است و بجا آورد آنچه را که بر مستحاضه واجب است تا معلوم شود بهتر است
و بر طبق احتیاط است اینست ترك حایض و عمل مستحاضه بر سبیل اجمال
و بتفصیل در رساله دیگر ذکر شد و امّا اگر خون از عادتش بگذرد
تا ده روز صبر کند تا معلوم شود و اگر خود را حایض بداند باکی نیست
خصوص اگر صفت حیض داشته باشد هر چند اگر جمع نماید ما بین ترك
حایض و اعمال مستحاضه بهتر است خصوص اگر صفت حیض نداشته باشد
و بعد از صبر تا ده روز اگر بده ایستاده معلوم میشود که همه حیض بوده
و اگر از ده بگذرد پس حکمش میآید و زنیکه عادتش قرار نگرفته باشد
و خونش بصفت حیض نباشد یا آنکه مبتدئه باشد که تازه خون دیده
باشد در اوّل دیدن خون قبل از سه روز اگر احتیاط نماید بترك
حایض و اعمال مستحاضه بهتر است هر چند اگر خود را حایض بداند باکی
نیست و اگر کمتر از سه روز خونش قطع شود بعد در سه روز دیگر مستمر
دید دوّم حیض است و اوّل استحاضه اگر چه خون اوّل در زمان عادتش هم

۱ ترك نکنند صح

۲ یا فراموش کرده باشد صح

۳ بلکه لازم است

بوده باشد واگر ذات العاده در تمام عادتش خون دید و بعد از عادتش
هم قطع نشد تا از ده گذشت وتمیز هم نباشد یا خون ایام عادتش یا آنکه
تمیز موافق با عادت باشد همان زمان عادت حیض است و زیاده استحاضه
واگر تمیز داشته باشد وتمیز مخالف با عادت باشد وممکن باشد حیض
بودن هر دو مثل اینکه تمیز بعد از فصل ده روز حاصل شد حکم میشود
که ایام عادت وتمیز هر دو حیض است وهرگاه ده روز فاصله نشود ولکن
مجموع زمان عادت وتمیز از ده نگذرد همه حیض است واگر از ده بگذرد
رجوع بزمان عادت وعدد عادت اولی است از رجوع بتمیز ومبتدئه و
مضطربه که عادت برای او مستقر نشده باشد یا آنکه نسیان عادت
کرده باشد بطوریکه حفظ ایام عادت ندارد هر چند بطور اجمال
باشد همینکه خون ایشان از ده بگذرد عمل بتمیز کنند اگر تمیزی در
خون ایشان باشد پس هرچه بصفت حیض است حسبا حیض کنند و هرچه
بصفت استحاضه است عمل استحاضه کنند بشرط آنکه خونیکه بصفت
حیض است کمتر از سه روز یا زیاده بر ده نبوده باشد واگر تمیز با شرط
تمیز در او نبوده باشد رجوع نماید مبتدئه بزنیکه عادت مستقره
ندارد بعدد و وقت عادت خویشان خود یا بعدد عادت ایشان عمل کند
واگر مختلف باشند غالب را بگیرد واگر ممکن نباشد که خبر از ایشان
بگیرد اگر خون مستمر باشد تا یکماه مخیر است ما بین اینکه سه روز در
ماهی وده روز در ماه دیگر یا در هر ماهی شش روز یا هفت روز را
حیض قرار دهد وهرگاه خونش مستمر نشده تا یکماه بلکه همان تجاوز
از ده نموده باز مخیر است ما بین سه وهفت ومیتواند ده روز را
حیض قرار دهد مگر آنکه یقین کند که حیضش بده نمیرسد پس در

این صورت

این صورت هر قدر که یقین بخلافش ندارد حیض قرار دهد واگر این را
هم نداند اگر هفت روز قرار دهد احوط است ومبتدئه هم هفت روز
قرار دهد بهتر است وباقی را استحاضه وهرگاه صاحب عادت وقتیه
خونش از ده روز بگذرد وصفت حیض را نداشته باشد وبعد از
عادتش صفت حیض را داشته باشد وممکن نباشد که هر دو حیض باشد
عادتش را حیض قرار دهد اگر چه صفت حیض را نداشته باشد واگر
ضعیفه احتمال پاک شدن را بدهد واجبست که اختبار باطن کند
باین طریق که پنبه بردارد وقدری صبر کند وبعد ببیند اگر آلوده
بخون است پاک نیست واگر آلوده بخون نیست پاک است وواجبست
که غسل کند مگر آنکه یقین کند که خون عود میکند واگر در حالت
پاکی شک دارد که پیش از ده روز باز خون عود میکند یا نه باز
واجبست که غسل کند وعبادت کند واگر مظنه دارد که عود میکند
باز واجبست که غسل کند وعبادت کند بطریق اولی بلکه اگر مظنه
دارد که خون عود میکند احتیاطاً غسل کند ونماز نکند هر چند اگر
عادت بعود دارد پیش از ده روز غسل نکند وصبر کند باکی نیست اگر
چه این صورت هم اگر غسل کند وعبادت کند احوط واولی است و
اگر بعد خون ندید تا ده روزش گذشت همان غسل کفایت میکند
بدانکه حرامست بر حایض داخل شدن در هر عبادتیکه مشروط بطهارتست
واگر بجا آورد صحیح هم نیست مثل غسل ونماز وروزه وحرامست جماع
کردن در قبل حایض با علم بحیض ودر جواز وطی در دبر حایض اشکال است
احوط اجتنابست هر چند جوازش قوی است در وقتیکه از دبر
حیض نبیند واحوط در صورت حیض دیدن از دبر اجتناب از وطی قبل

ترك نكند
اجتناب از وطی دبر وقبل هر دو نماید و لو از غیر [illegible] حیض نبیند

نیز میباشد اما کفّاره وطی در قبل حایض اگر زن ازاد باشد مرد باید
در اول حیض هیجده نخود و در وسط آن نه نخود و در آخر آن چهار نخود
و نیم طلای مسکوک کفّاره بفقرآء دهد[1] و قیمت طلا را هم اگر بدهد
کفایت میکند بنابر اقوی و قول زن در حایض بودن و پاک بودنش مسموع است
و هرگاه بعد از وطی خلاف اعتقاد شخص معلوم شود باوّل یا وسط یا
اخر حیض اعتبار کند بانچه در واقع بوده نه باعتقادش و همچنین است
کمان حُرّه بودن یا امه بودن بجهة کفّاره دادن و اگر کسی عاجز از کفّاره
باشد انتظار وسعت بکشد که بدهد و استغفار نیز نماید که در بعضی
اخبار هست که استغفار بدل است از کفّاره هرچند توبه و استغفار
کفّاره را ساقط نمیکند علی الاحوط[2] و کفّاره وطی کنیز در حیض تصدّق
بسه چارك از گندم یا جو میباشد[3] و بهتر دادن ده چارك است بده مسکین
و وضو ساختن پیش از غسل حیض و غیر آن از اغسال شرط صحّت غسل
نیست بلکه غسل بی وضوء هم صحیح است بلی نماز میتواند بخواند مگر بعد
از غسل و وضوء جمیعا چه وضوء پیش از غسل باشد چه بعد از ان یا در
اثنای آن بلی پیش از غسل افضل بلکه احوطست[4] چنانچه گذشت و هرگاه
زن پاك شده باشد از حیض و لکن هنوز غسل حیض نکرده باشد وطی
با وجایز است با کراهت و اگر فرج خود را بشوید کراهتش کم میشود و
حایض قضاء نمیکند نماز یومیّه را و احوط قضاء نماز نیست که بنذر یا
شبه نذر یا بکسوف و خسوف و زلزله و نحو آن واجب شده و هرگاه از
اوّل وقت بگذرد بقدر اقل واجب از اداء نماز بحسب حالش از کندی و تندی
و قصر و اتمام و اجتماع شرایط از طهارت و غیر آن پس اگر بقدر قصر بود
مسافر و تمام در غیر مسافر بگذرد و حیض بیاید ... حایض شود قضا

[1] اولی استیعاب ... نقره است عقد از ... یومیّه
[2] بل الاقوی
[3] بسه نفر از مساکین علی الاحوط
[4] ...

بر او واجبست و امّا هرگاه از اوّل وقت درك کند کمتر از اقل واجب را واجب
نیست بر او قضاء نماز هرچند در نماز چهار رکعتی سه رکعت را درك کند
و در نماز سه رکعتی دو رکعت را درك کند و در نماز دو رکعتی یك رکعت
تمام را درك کند و اگر از اوّل وقت درك کند آن مقدار را که متمکن از اداء
اقل واجب از اتمام نماز با طهارت باشد و از اخر وقت آن مقدار را که
متمکن از تحصیل سایر شرایط مثل ساتر عورت و ازاله نجاست و نحو آن
نباشد احوط لزوم اداء و قضاء بر فرض عدم اداء میباشد هرچند در
خصوص آخر وقت اشتراط تمکّن از سایر شرایط قوی میباشد که مدار
قضاء در خصوص بالنسبه بآخر وقت تضییع نماز در وقت میباشد و با فرض
عدم تمکّن از سایر شرایط وقت تضییع صادق نیست و اگر از اوّل وقت
بقدر تمام واجب و از آخر وقت بقدر یك رکعت درك کند و لکن با تیمم
از جهة عدم قدرت بر استعمال آب بجهة نبودن آب یا بجهت خوف ضرر و
نحو آن از موجبات تیمم غیر ضیق وقت واجبست اداء آن علی الاحوط[1] و
اگر در اوّل وقت بجهة عروض حیض و بعد از پاکی در آخر وقت ترك کند
اداء را لازمست قضا در فرض اوّل علی الاقوی و در فرض ثانی علی الاحوط[2] و همچنین
اگر قبل از وقت با طهارت بوده و همه شرایط دیگر جمع بوده که وقت داخل شده و بقدر
اداء اقل واجب از تمام نماز ممکن بوده که عذر مسقط تکلیف عارض
شده قضا لازم است علی الاقوی بلی وجوب اداء و قضاء مشکلست و
امّا اگر طهارت اضطراری بجهة عدم وسعت وقت باشد نه بجهة نبودن
آب مثلا در این وقت نه اداء لازم است و نه قضاء هرچند احوط اداء
میباشد و با عدم اداء قضاء نیز احوطست و سنّتست که حایض در وقت
نماز وضوء بسازد و در موضع پاکی یا مکان نمازش رو بقبله بنشیند

[1] تلثیتهد
[2] علی الاقوی

ومشغول بتسبیح وتهلیل وحمد خدا وصلوات وتسبیحات اربعه وتلاوت
قران شود اکرچه در این وقت ودر غیر این وقت در حق حایض تلاوت
قران کراهت دارد یعنی ثوابش کمتر میباشد ومکروهست بر حایض خضاب
کردن وقران همراه داشتن ودست بحاشیه قران رسانیدن وروغن مالی
نمودن واز مسجد عبور کردن وهرکاه زن جنب حایض شود غسل جنابت
نکند که صحیح نیست تا پاک شود وبعد از پاکی بنیت هردو یکغسل کند
کفایت میکند هردو را چنانچه کذشت **فصل سوم** در احکام
مستحاضه است بدانکه خون استحاضه در غالب اوقات فاسد وزرد و رقیق (١)
وصاف است وبسته وسنکینی خارج میشود بدون سوزش بخلاف حیض
وخون استحاضه بحسب عادتیکه دارند که پنبه را بقدر متعارف برمیدارند
وبر روی کهنه میکذارند وبر می بندند بر روی فرج ومطابق فرج میکیرند و
مانع از نفوذ خون نداشته باشد وزنکین نباشد بعد از بستن بقدر
متعارف که نه بسیار طول دهد ونه بسیار زود بکیرد بر سه قسم است
قلیله وکثیره ومتوسطه اما قلیله آنستکه خون بپنبه برسد وپنبه را
سوراخ نکند که فرو رود ومتوسطه آنستکه خون پنبه را سوراخ کند
وفرو رود وبکهنه نرسد وکثیره آنستکه خون بپنبه فرو رود وبکذرد
از پنبه وبکهنه برسد وشرط است در حد وثبوت استحاضه مطلقا اینکه
خون از باطن خارج شود هرچند بقدر ذره باشد واستمرار خروج
شرط نیست بلکه کافیست بعد از خروج بمقدار ذره وجود خون در
باطن بنحویکه توان بیرون آورد واکر هیچ بیرون نیامد بالمره هرچند
در باطن موجود باشد اثری بر او مترتب نمیشود وهرکاه از زنی
خون استحاضه آمد واجبست که اختبار خود کند که خون او چه قسم

(١) سرد واز برای او لذتی نیست ع

مسائل احکام استحاضه

از استحاضه است اکر معلوم شد که چه قسم از خونست بهمان عمل کند واکر
معلوم نشد وممکن نباشد تحصیل علم اکر ابتدای خون باشد استحاضه
قلیله حساب کند (١) واکر ابتدای خون نباشد عمل بحالت سابقه نماید وحکم
استحاضه قلیله آنستکه واجبست در صورت متصل بودن خروج خون
آنکه پنبه را عوض کند در صورت رسیدن خون بپنبه وظاهر فرج را که
وقت نشستن بر دو قدم ظاهر میشود بشوید بلکه قدری از باطن فرج را
نیز من باب المقدمه بشوید واز برای هر نمازی از نمازهای واجب
وضوء بسازد ودر حال وضوء ونماز فرج خود را محکم ببندد وبعد
از وضوء بلا فاصله نماز کند ونماز احتیاط (٢) در شکوک واجزای منسیه
مثل تشهد وسجده سهو حاجت بوضوء علیحده ندارد بلکه بوضوء همان
نماز آنها را بجا آورد (٣) وبهتر آنستکه از برای هر دو رکعت نافله هم یک
وضوء بسازد ودر متوسطه همه آنچه را که در قلیله بجا میآورد بجا
آورد وعلاوه بر آن غسل (٤) هم برای نماز صبح بجا آورد اکر پیش از صبح
خون متوسطه ببیند وهرکاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از
برای نماز ظهر وعصر یکغسل بکند احتیاطاً نه وجوباً وهمچنین از برای
نماز مغرب وعشا اکر قبل از مغرب وعشا یا بعد از نماز عصر متوسطه
شود وهمچنین در کثیره باید بجا آورد آنچه را که مستحاضه باستحاضه قلیله
بجا میآورد از تغییر پنبه بلکه خرقه بشرط وصول نجاست وشستن فرج
ووضوء بجهة هر نماز واجب علاوه بر آن سه غسل نماید یکی برای نماز
صبح ویکی بجهة نماز ظهر وعصر ویکی برای نماز مغرب وعشاء وهرکاه
استحاضه کثیره یا متوسطه بعد از نماز قطع شود بالمره از برای نماز دیکر
غسل پاکی کند وجایز نیست که مستحاضه کثیره زیاده از دو نماز با یکغسل

(١) [illegible] در قلیله [illegible] متوسطه [illegible] اعلی احتمالین است در حال شد ع

(٢) احوط اعاده وضو است بجهت [illegible] وابطال اعاده اصل صلوتست نیست با جزاء منسیه وصلوة احتیاط ع

(٤) بلکه متعین است نظر بظواهر اخبار کثیره ع

(٣) احوط تعدد غسل است بر [illegible] ع

جمع کند ولکن جایز است از برای هر نماز یک غسل کند هرگاه فاصله
عرفیه نشود میان دو نماز یا انکه فاصله شود بچیزیکه در حکم نماز است
واگر فاصله عرفیه شود یا فاصله شود بچیزیکه در حکم نماز نباشد واجبست
از برای هر نمازی غسل کند[1] و هرگاه بعد از شروع در غسل یا وضو خون از
ضعیفه خارج نشود تاخیر نماز با غسل یا وضوء ضرر ندارد و اگر بعد از
غسل و پیش از نماز خون استحاضه در ظاهر و باطن قطع شود غسل
رفع حدث استحاضه باید بکند و بغسل اول اکتفا نکند چنانچه گذشت
واگر در ظاهر تنها قطع شود و زمان گنجایش وضو و غسل و نماز را داشته
باشد اعاده طهارت نماید علی الاحوط[2] و اگر وقت تنگ باشد حتی
بتیمم نمودن بهمان غسل نماز کند و اگر وسعت تیمم را داشته باشد
دو تیمم کند یکی برای وضوء و تیمم دیگر برای غسل و بغسل اول بعد از انقطاع
در ظاهر تنها بدون دو تیمم اکتفا نکند احتیاطاً و اگر شک در وسعت
وقت برای اعاده غسل یا تیمم داشته باشد اکتفا بهمان غسل نماید
اگرچه احتمال بدهد که در باطن رحم نیز قطع شده بلی اگر بعد معلوم شود
که در باطن رحم قطع شده بود اعاده طهارت نماید بلکه نماز را احتیاطاً
اعاده نماید[3] اما اگر در اثنای نماز خون قطع شود از باطن رحم و علم
بوسعت وقت داشته باشد نماز را قطع کند و اعاده طهارت و نماز
نماید و اگر نماز را تمام کند و اعاده طهارت و نماز نماید احوط است[4] و
همچنین است اگر از باطن خون قطع نشده و از ظاهر هم بالمره قطع نشده
ولکن سست شود و آرام بگیرد که بعضی از اوقات خارج شود و بعضی
از اوقات خارج نشود و زمان عدم خروج گنجایش اعاده طهارت
وصلوة یا احدهما را داشته باشد و بقدر اعاده طهارت و نماز

[1] و وضو بگیرد مج
[2] بلکه علی الاقوی مج
[3] تقصیر واقع مج
[4] ترک نکند مج

وقت داشته باشد اعاده کند و اگر خون در اثنای نماز آرام گرفت و
نفهمید که در باطن قطع شده بود بعد فهمید که قطع شده اعاده
طهارت و نماز نماید و حکم انقطاع کثیره در اثنای غسل حکم انقطاع
کثیره در اثنای نماز است و اگر زن یقین کند بآرام گرفتن خون او
در زمانیکه گنجایش طهارة و نماز را دارد واجبست انتظار آن زمان
با امکان در نزد بعضی ولکن اقوی عدم وجوب انتظار میباشد[1] و
هرگاه استحاضه متوسطه رو دهد در شب پیش از نماز مغرب یا عشا
تا پیش از نماز صبح غسل از برای نماز صبح واجبست و هرگاه بعد از نماز
صبح خون متوسطه ببیند و قطع شود از برای نماز ظهر احوط غسل است[2]
و واجب است که ضعیفه حفظ کند خود را از خون در طهارت و نماز
بقدر امکان که خون از او خارج نشود چنانچه گذشت و اگر تقصیر کرد
در حفظ کردن خود و خون خارج شد در این نماز اعاده نماز
نماید بلکه وضو و غسل را هم اعاده نماید و اگر حفظ کرد و لکن خون
خارج شود بجهة غلبه و زیادتی ضرر ندارد و هرگاه در بین نماز صبح
قلیله متوسطه شود نماز باطل است باید غسل کند و نماز را اعاده
کند و اگر وقت تنگ باشد تیمم کند[3] و هرگاه مستحاضه غسل کند و
وضو بسازد و خود را از خون بشوید مقاربت با او ضرر ندارد[4] و هرگاه مستحاضه
کثیره پیش از هر نماز خون او قطع شود بان ببیند شبانه روزی پنج
غسل بر او واجب میشود بشرط آنکه زمان قطع وسعت اعاده غسل را داشته
باشد و اگر در بین غسل استحاضه یا بعد از غسل استحاضه حدث
اصغر مثل بول و غیره صادر شود صحت غسل قوی است خصوص
اگر بغیر اختیار باشد پس میتواند که اکتفا کند باتمام آن غسل یا بهمان

[1] وجوب انتظار قوی است خصوص در صورت علم مج
[2] بلکه اقوی است مج
[3] [illegible] قضا نماید مج
[4] [illegible] قول و فعل اشکال است هر چند خالی از قوت نیست مج

غسل ولکن وضو بنمازد هرچند در سابق وضوء گرفته باشد و نماز کند
واحوط اعاده وضوء و غسل هر دو میباشد قبل از نماز و اگر در غسل
استحاضه حدث اکبر سر زند و همان حدث باشد که غسل برای او میکند یا
پست تر باشد مثل انکه متوسطه عارض شود در اثنای غسل کثیره اعاده
نکند غسل را اگر تقصیر در حفظ خود از خون و تقصیر در تعجیل در اتمام
غسل یا تاخیر در شروع بمان نکرده باشد و اگر غیر ان حدث سر زند و بالا
از ان باشد مثل انکه در اثنای غسل متوسطه کثیره عارض شود یا انکه
مبائن باشد مثل مس میت یا جنابت اکتفا بان غسل نکند و از برای آن
حدث غسل دیگر بکند بلکه علی الاحوط اعاده غسل اول نیز نماید یا انکه
در غسل دیگر قصد تداخل نماید **فصل چهارم** در احکام
نفاس است بدانکه ضعیفه بعد از وضع طفل یا سقط آن اگر چه مضغه
یا علقه باشد و خون بجبیند و تا ده روز قطع شود یا کمتر از ده روز
یا در ظرف ده روز هرچند بلحظه باشد که قطع شود نفاس است و اگر
شک در ولادت دارد نفاس نیست و فحص در تشخیص هم واجب نیست
و خون پیش از تولد طفل حیض میشود بدو شرط یکی انکه بدرسه
روز متوالی ببیند و دیگر انکه تا نفاس ده روز فاصله باشد و الا
حیض نیست و هرگاه با خروج طفل خون خارج شود نفاس است
بنا بر اقوی و تمام طفل که تولد شد ابتدای ده روز نفاس است
اگرچه بطول انجامیده باشد تولد طفل و هرگاه ضعیفه در وقت تولد
طفل خون دید و پاک شد و روز دهم باز خون دید و پاک شد
تمام ده روز نفاس است و هرگاه بعد از تولد طفل خون ندید
و روز پنجم دید تا روز دهم قطع شد نفاس همین پنج روز بعد است

بلکه استحبا ... است

چنانچه اگر در روز دهم مثلاً خون دید بمقدار لحظه همان لحظه
نفاس است و هرگاه بعد از تولد تمام طفل خون دید و تا ده روز
هر وقت که خون قطع شد نفاسش همانست و هرگاه خون از ده روز
تجاوز کند اگر عادت در حیض ندارد ده روز را نفاس بگیرد و اگر
عادت در حیض دارد عادتش را نفاس بگیرد و زاید بر عادتش را استحاضه
قرار دهد و احوط انستکه جمع کند ما بین تروک نفاس و اعمال مستحاضه
و احوط از ان قضا کردن نماز است بعد از عادتش تا ده روز و هرگاه
خون نفاس در بین ده روز قطع شد و ضعیفه غسل کرد و روزه گرفت
و در بین ده روز باز خون دید معین است از برای او افطار کردن
خواه صاحب عادت باشد و قبل از انقضای عادتش باشد یا غیر
ذات العاده باشد و اگر بعد از عادتش باشد احوط اتمام صوم و قضا
انست و همچنین است حکم نمازش و اگر ضعیفه صاحب عادت هفت روز
در حیض بوده باشد مثلاً و بعد از تولد طفل خون نبیند تا هشتم
و روز هشتم خون ببیند و از ده روز بگذرد نفاس نیست بنا بر اقوی
اگر چه احوط آنستکه انچه نفسا باید ترک کند ترک کند و انچه مستحاضه
باید عمل کند عمل کند و این سه روز را روزه بگیرد و بعد قضاء
روزه اش را بگیرد احتیاطاً و هرگاه صاحب عادت هفت روز در
حیض بعد از تولد طفل خون ببیند و از ده بگذرد هفت روز را
نفاس قرار دهد و باقیرا استحاضه چنانچه گذشت و اگر روز هفتم را
خون ببیند و از ده بگذرد همان روز هفتم نفاس است و اگر در
چهار روز اول مثلاً خون دید و قطع شد باز روز هفتم خون دید و
از ده گذشت تا هفتم را نفاس قرار دهد و باقی را استحاضه و

هرگاه روز اول خون دید و قطع شد و دیگر ندید تا آنکه روز هفتم عادت حیضش گذشت و روز هشتم دید و قطع نشد و از ده گذشت همان روز اول نفاس و باقی استحاضه است و احوط آنستکه این سه روز باحتیاط طهر کند که تروک نفسا و عمل مستحاضه باشد و در جمیع احوال لازمست زن نفساء استبراء با احتمال انقطاع تا معلوم شود قطع شدن خون از باطن رحم و واجبست غسل از برای انقطاع حقیقی نفاس و آنچه بر حایض حرامست بر نفسا هم حرامست از مقاربت و مس کتابت قرآن و غیر آن از عبادت و قرائت سورهای سجده واجبه و مکث در مسجد و صحیح نبودن طلاق و دخول در مسجدین و مکث در سائر مساجد و غیره و مکروهست بر شوهرش تمتع بردن ما بین ناف تا زانوی او و خضاب و تلاوت قرآن و مستحب است که نفسا در وقت نماز وضو بسازد و مشغول ذکر شود مثل حایض و منتهای نفاس ده روز است اگرچه اولی رعایت احتیاط است تا هیجده روز بجمع نمودن احکام استحاضه و نفاس و هرگاه ضعیفه دو طفل بزاید تولد طفل دوم اول ده روز است پس ممکن شود که هرگاه زن سه طفل بزاید هر یک بفاصله ده روز نفاس او سی روز باشد و اقل طهر میان دو نفاس معتبر نیست

فصل پنجم در غسل مس میت است

بدانکه غسل واجبست برای مس بدن میت آدمی غیر شهید بنا بر اقوی هرچند معصوم باشد بعد از سرد شدن تمام بدن قبل از تمام غسل صحیح چه مس بدن باختیار باشد یا باضطرار چه با قصد باشد چه بیقصد و مس میت بتولد نیز حاصل میشود علی الاحوط پس لازمست غسل مس میت بر مادر هرگاه بچه مرده از او جدا شود بسبب مس باطن رحم و باطن فرج خصوص بسبب مس ظاهر فرج و نحو آن هرچند مس نبود در حین تولد و خروج آن

طفل میت باشد و اما اگر بعد از تولد مس حاصل شود هرچند بی اختیار و بیقصد باشد پس غسل لازمست علی الاقوی هرچند مس بباطن فرج حاصل شود بلی لازم نیست غسل بمس لباس میت و عرق و خون میت و منی او و چرک میت که مانع و حاجب مس بدن شود و همچنین لازم نیست بکسیکه موت و یقین نشده چنانچه لازم نیست غسل مس میت غیر آدمی و همچنین لازم نیست غسل بمس سقط قبل از تمام خلقت و قبل از چهار ماه و همچنین لازم نیست بمس گوشت بدون استخوان یا استخوان بیگوشت چه از مرده و چه از زنده اگرچه سال بر او نگذشته باشد هرچند بهتر آنستکه غسل کند برای مس استخوان مطلقاً خصوص اگر استخوان از میتی باشد که ندانند غسل داده اند و خصوص اگر سال بر او نگذشته باشد چنانچه در حدیث است و شاید مراعات سال بجهت قوت احتمال چسبیدن گوشت باشد قبل از یکسال پس لازم نیست غسل مس میت بمثل مس دندان جدا شده چه از خود و چه از غیر و چه از مرده و چه از زنده هرچند گوشت کمی با دندان باشد بلی اگر مس کند قطعه را که مشتمل بر گوشت و استخوان هر دو باشد لازمست غسل حتی اگر آن قطعه از زنده جدا شده باشد علی الاحوط هرچند آن قطعه هنوز سرد نشده باشد و همچنین لازم نیست غسل بمس شهیدی که غسل از او ساقط است و بمس بدن میت در حال گرمی اصلی و اما اگر گرمی عرضی مثل هوای بسیار گرم و حمام گرم و نحو آن پس بتقدیر بر بقاء حرارت اصلیه قویست و احتیاط اولی است بغسل کردن و اگر بعض عضو سرد شود مس آن موجب غسل نمیشود و اگر بعد از تمام شدن اغسال ثلاثه در عضوی مس آن عضو نماید غسل واجبست علی الاقوی چنانچه واجبست غسل بمس میت بعد از تمام شدن دو غسل بنا بر اقوی

عدم وجوب غسل است بمس عضو در وقتیکه میت را غسل داده باشند
بغسل اضطراری مثل اینکه میت را غسل دادند بسدر غسل بقراح تنها و
لکن بی سدر و کافور از جهت نبودن آنها یا انکه بجهت نبودن اب بقدر
کفایت اقتصار بدو غسل یا یکغسل شد اقوی در این صور و سایر صور
غسل اضطراری نیز عدم وجوب غسل است بمس و هر چند احوط غسل
نمودنست خصوص در جائیکه با غسل تیمم نیز داده شود عوض غسلیکه
متعذر شده است و اما در جائیکه تیمم داده شود بدل اغسال ثلاثه پس
اقوی وجوب غسل است بمس چنانچه نسبت بمشهور داده اند و مثل تیمم میت
غسل کافر مسلم را در حال اضطرار که مرد مسلم پیدا نشود و همچنین مثل
تیمم است غسل اهل خلاف میت را چه آن میت از اهل خلاف باشد اگر
غسلش را لازم بدانیم یا انکه از اهل خلاف نباشد و چه انکه غسل بطور
اهل خلاف باشد یا بطور اهل حق بلی لازم نیست غسل مس میت بعد از
تمام شدن اغسال بطور صحیح و قول بوجوب مس در این حال بسیار ضعیف است
و فرق نیست در وجوب غسل بمس میان انکه مس باطن بباطن میت شود یا
ظاهر بظاهر یا مختلف بلکه احوط انستکه غسل نماید هرگاه مس نماید
جزوی را که صاحب حیوة نباشد هر چند بجزوی باشد که آن نیز صاحب حیوة
نباشد خصوص در مثل ناخن نه موی و اگر مس کننده صغیر یا کبیر دیوانه
یا بیهوش باشد واجبست که بعد از کمال غسل نماید هر چند عدم
لزوم غسل بر صغیر غیر ممیز خصوص اگر خارج شود صغیر از فرج مادر مرده
خالی از قوت نیست مثل عدم لزوم غسل بر مادر هرگاه فرزند مرده
از او خارج شود و مس در حین خروج بهمان خروج فرض شود نه بعد
از خروج تمام یا بعض آن چنانچه گذشت هر چند احوط غسل است

در هر دو

1 ترک نکند مح

2 در اخیر تامل است اگر شرایط عمل آورده باشد مح

3 تامل است بلکه صدق مس بجز ظاهر بشره ممنوع است مح

4 خاف تامل است مح

در هر دو فرض حتی بر صغیر بعد از بلوغ و مجرد غسل میت بدون مس
بدن میت باعث غسل نمیشود و مس کننده اگر کافر باشد یا انکه کافر
شود یا انکه آن میت کافر باشد غسل بمس آن لازم است بلی لازم نیست
غسل بمس کسیکه پیش غسل نموده تا انکه اجرا حد بر او نمایند هر چند
احوط غسل نمودن بمس او میباشد و با وجود حدث مس میت میتواند که
داخل مسجد شود و روزه بدارد و سوره عزائم بخواند پس حکم این حدث
اکبر حکم حدث اصغر است مگر اینکه رفع این حدث محتاج بغسل است و بوضو
رفع نمیشود و کیفیت این غسل مثل غسل جنابت است مگر اینکه این غسل
محتاج بوضوء میباشد از برای نماز و بخوان و اقوی انستکه مس میت
ناقض وضوء میباشد چنانچه اقوی آنستکه مس میت در حال خشکی
سبب وجوب شستن دست و بخوان نمیشود هر چند احوطست و اگر مس
کند و شک کند که این مس باعث وجوب غسل میشود یا نه بجهت احتمال
انکه بدن میت نباشد یا انکه ادمی نباشد یا مرده نباشد یا انکه شهید باشد
یا انکه مس بموی یا بر مو و بخوان حاصل شده باشد اگر لازم ندانیم غسل را
بمس چیزی یا بچیزی که در او حیوة حلول نمیکند یا انکه در حال سردی
تمام بدن مس نکرده باشد یا انکه موت یا سردی در میان افراد بسیار از
محصوره و غیر محصوره مشتبه شود و مس بجمیع افراد نشود یا بجهت آنکه
بعد از تمام شدن غسل باشد لازم نیست غسل چنانچه لازم نیست
غسل هرگاه شک در اصل مس نماید که مس کردم یا نه هر چند مظنه بمس
کرده باشد یا انکه عدل واحد یا امین خبر دهد بلی اگر عدلین خبر دهند
بمس پس واجبست غسل چنانچه احوط در جمیع صور مرقومه غسل نمودنست
خصوص اگر ندانند که مس قبل از تمام غسل است یا بعد از آن و خصوص

1 که قبل یا بعد باید وضو بسازد و تقدیم وضو احوط و افضل است مح

باخبار امین یا عدل واحد واین غسل واجبست بجهت غیر که نماز ونحو
آن باشد وبنفسه واجب نیست مثل سایر اغسال که بنفسه واجب نمیباشد
واگر بعضی از اعضا یا اجزاء انسان بمیرد وخشک شود ولکن جدا نشده
باشد مس آن عضو باعث غسل نمیشود بر دیگری وبر همان شخص نیز نمیشود
هر چند بریده شود بلی اگر مس بعد از انفصال حاصل شود غسل لازم است
بر کسیکه از او بریدند وبعد از بریدن مس نموده وبر دیگری هم اگر مس بعد از
انفصال حاصل شود نظیر حمل که گویا حمل وحامل در هر یک نسبت بدیگری
قبل از انفصال حدوث مس نشد بلکه بقاء مس است از چیزیکه هنوز
هنوز منفصل نشده بلی اگر طفل زنده بر روی سینه مادر بمیرد یا کسی
دست گذاشته بر محتضر وقبل از انفصال دست از محتضر بمیرد غسل
لازم است چنانچه اگر یکی از دو نفر که باهم چسبیده اند وتا اکمر دو
نفر اند بمیرد بر دیگری غسل مس بلکه بر شخص دیگری غیر از این دو نفر
مس مرده اند وهم لزوم غسل مشکل است واحتیاط واضح است و
طفلیکه سقط شده پیش از آنکه تام الخلقه شود وپیش از دمیدن روح
از رحم بیرون آید قبل از چهار ماه احوط آنستکه مس او غسل کند هر
چند عدم لزوم غسل قوی است چنانچه گذشت واگر در اثنای صلوة
مس میت حاصل شود اقوی وجوب غسل وبطلان صلوتست و
کافیست یک غسل از برای مس متعدد چه در یک میت فرض شود یا
بیشتر واگر در اثنای غسل مس میته مس میت دیگر نماید غسل باطل نمیشود
ولازم نیست اعاده غسل واعاده وضوء نیز لازم است اگر پیش از غسل
وضوء گرفته باشد واگر کسی جماع کند مثلا از روی معصیت زن مرده
خود را بعد از سرد شدن وقبل از غسل واجبست بر آنکس دو غسل یکی

حکم بجنابت میت مشکل است

جنابت ویکی غسل مس میت وواجبست بر میت هم دو غسل احتیاطاً
ولکن با تداخل هر دو در یک غسل کافیست واگر قبل از سرد شدن میت
جماع کند واجبست یک غسل بر جماع کننده ویک غسل هم بر میت بنا بر تداخل
غسل میت وغسل جنابت که تداخلش در غسل میت بخصوص مرویست
ودر علل الشرایع حدیثی مرویست از حضرت امام رضا ع روحی له الفدا
که فرموده اند که وجه عدم وجوب غسل مس اموات غیر انسان از طیور
وبهایم وسباع اینستکه اینها همه مصاحب پر وپشم وموی وکرک میباشند
واینها همه پاک میباشند چه از مرده وچه از زنده واگر این علت را
مبنی بر غالب بدانیم باید که وجوب غسل را در آدم مدار بر نجاست بدانیم
واین تمام نیست بجهت آنکه جسد سایر حیوانات نیز نجس است وغسل
واجب نیست وبدن معصوم طاهر است ومع ذلک غسل واجبست
ودر حدیث دیگر از همین بزرگوار مرویست در غسل میت ومس میت
که این هر دو بجهت اینستکه چون روح از بدن خارج شود بیشتر
از آفات در بدنش میماند پس غسل میدهند میت را بجهت اینکه
نظیف وپاک شود وغسل میکنند از جهت مس بدن او بجهت آنچه
مس کننده رسیده از آفت گویا که مراد اینستکه در بدن میت بجهت
خروج روح بالمره وسردی بدن سمیتی وزهری حاصل میشود که
غسل رافع آن میشود والله العالم **فصل ششم** در بیان
غسل میت است ولابد است از ذکر آداب مریض وجان کندن واحتضار
وشرایط وجوب غسل میت وکیفیت غسل میت وغیر آن در ضمن چند
مطلب مطلب اول در بیان آنچه متعلق بمرض ومریض است پس بدانکه
اجر وثواب ناخوشی وصبر بر آن بسیار است ومنقول است که تب یک شب

برابر است با عبادت هفتاد سال بشرط صبر و شکایت نکردن خصوصاً
نزد غیر مؤمن و شکایت آنستکه بگوید مبتلا شدم ببلائی که هیچکس
باین بلا مبتلا نشده است و اگر اظهار کند و بگوید که دیشب بیداری
کشیدم یا تب داشتم و درد دارم شکایت نیست هر چند نگفتن این هم بهتر است
و در بعضی از اخبار وارد است که تب یکشب کفاره گناهان گذشته و
آینده است و وارد شده است که سعی در حاجت مریض برون میرود
سعی کننده از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده است اگرچه
حاجت مریض بر آورده نشود و اخبار بسیار در استحباب عیادت
وارد است حتی انکه وارد شده است که در روز قیامت ملامت
میکند خداوند جلّ و علا بنده خود را که ای بنده من چه شده است
که در وقت ناخوشی من عیادت نکردی مرا و آبم ندادی و طعام
ندادی بنده عرض میکند خداوندا تو منزّهی از ناخوشی و تشنگی
و گرسنگی خداوند کریم مهربان میفرماید که برادر مؤمن تو مریض
بود بعزّت و جلال خودم قسم که اگر عیادتش میکردی یا آب یا طعام
باو میدادی مرا نزد او میدیدی و خود کفیل حاجات تو میشدم و
عیادت از برای هر مرضی تاکید دارد مگر درد دندان و درد چشم و دمل
که تاکید ندارد و همچنین از برای زن تاکید ندارد و همچنین عیادت
کردن دو روز متوالی و عیادت مریضیکه مرضش طول کشیده باشد تاکید
ندارد اگرچه استحباب هر صبح و مغرب نیز وارد شده است و سزاوار است
برای مریض در حال مرض چند چیز اوّل انکه بر ناخوشی صابر و شاکر باشد
دوّم انکه شکایت نزد کسی نکند خصوصاً نزد غیر مؤمن سوّم انکه تا
سه روز دردش را بکسی نگوید چهارم انکه تعجیل نکند در رجوع باطبا

واگر مرضی نباشد رجوع بحکیم بجهة حفظ صحت خالی از مذمت نیست
و تنقیه در حال صحت در فصل بهار و آبله کوبیدن اطفال که متعارف
است هم اشکال دارد بجهت اینکه طفل را بالفعل با آبله و تب جزئی مبتلا
میکند تا انکه بتب زیادتر و آبله بیشتر مبتلا نشود یا انکه اصلاً مبتلا
نشود بلی اگر ولی طفل و صاحب اختیارش مطمئن باشد که این تعجیل در آبله
باعث هلاک یا مرض دیگر نمیشود این وقت دور نیست که جایز باشد
و همچنین باید که مریض بلکه غیر مریض پرهیز کند از هر چیزیکه مظنه سلامت
در او نداشته باشد چنانچه در حدیث است که چیزی نفع دارنده تر
برای بدن نیست از پرهیز و ترک کردن چیزیکه حاجت بان ندارد و از
این بابستکه جایز است فرار بکند از مکان و بلد وبا و طاعون و اشباه
دیگر که خوف هلاک میرود مثل فرار از مار و کژدم و دیوار شکسته
و شیر درنده بلکه در حدیث وارد است از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما اگر طاعون در بلدی میافتد و من از آن بلد میروم ببلد دیگر آیا
بروم فرمودند بلی عرض کردم که در ده میافتد از آن ده بروم فرمودند
بلی عرض کردم که در خانه میافتد من از انخانه بجای دیگر بروم فرمودند
بلی عرض کردم که بما رسیده از رسول خدا صلوات الله علیه و آله که فرار از
طاعون مثل فرار از جنگ است حضرت فرمودند که قول رسول خدا
مخصوص طایفه بود که اهل سرحد و در مقابل دشمن دین بودند و فرار
میکردند از ان مکان پس فرار غیر انها ضرر ندارد بلکه از این حدیث
مستفاد میشود که بسا میشود که فرار اهل سرحد نیز جایز است در زمانی
که خوف هجوم دشمن نباشد بلکه در حق بعضی از اشخاص فرار از وبا و
طاعون و امثال آن دور نیست که واجب باشد بلی حدود حدیث

وارد است که اگر طاعون در اهل مسجدی افتد فرار از آن شایسته نیست
و دور نیست که این دو حدیث شامل عتبات و مشاهد مشرفه بلکه
هر مکان شریفی باشد که فرار از آن مناسب نیست پنجم آنکه در حال مرض
توبه کند و وصیت باعمال خیر و واجبات کند ششم آنکه ترک کند راه
رفتن را حتی رفتن به بیت الخلا را بجهت بول و اما له بجهت اینکه باعث طول
مرض میشود هفتم آنکه اعلام کند بعد از سه روز مؤمنین را که تا در حق
او دعا کنند هشتم آنکه اذن دهد بعد از سه روز ایشان را بعیادت
و لکن عیادت کننده نشستن نزد مریض را طول ندهد مگر اینکه مریض
دوست داشته باشد طول دادن را و نشستن نزد مریض و احوال پرسیدن
شرط عیادت نیست و مستحبست که عیادت کننده دست خود را بگذارد بر [illegible]
یا بر سر مریض یا آنکه بازوی ناخوش را بگیرد و دعا کند و مستحب است که عیادت
کننده ببرد با خود تحفه از میوه‌ها خوشبوی از برای مریض و نزد مریض چیز نخورد که
اگر بخورد حبط اجر عیادتش میشود و دعا کند از برای او بهر لفظی که باشد و بهتر اینست که
بگوید اللهم اشفه بشفائک وداوه بدوائک وعافه من بلائک و اگر در صبح عیادت نمود
در شام نیز عیادت کند زیرا که وارد شده است که کسی که در صبح عیادت کند هفتاد هزار ملک
تا شام از برای او طلب رحمت میکنند و اگر در وقت شام عیادت کند
تا صبح هفتاد هزار ملائکه از برای او طلب رحمت میکنند و هفتاد حمد[1]
یا هفت حمد یا یک حمد بنیت شفای او بخوانند زیرا که وارد شده است
که فاتحه سبب شفای هر مرض است مگر اجل حتمی و بعد از فاتحه ابا
او را بتکانند مطلب دوم در بیان اموریکه متعلق است بحالت جان کندن
تا زمان غسل دادن و آن چند چیز است اول آنکه مریض باید حسن ظن
بخداوند منان داشته باشد و از رحمت او مأیوس نباشد بلکه در غیر

[1] در بعضی از اخبار چهل حمد هم وارد است ع

این حالت باید نیز چنین باشد و بعضی بوجوب آن قائلند در جمیع
احوال و این احوط است[1] دوم اینکه روی بقبله بخوابد یا بخوابانند
بطوریکه اگر بنشیند رو بقبله شود و وجوب این خالی از قوت نیست
بلکه احوط است و اگر قبله مشتبه باشد و علم بمشرق و مغرب داشته باشد
ما بین مشرق و مغرب را قبله قرار دهد و اگر علم بمشرق و مغرب نداشته باشد
و مشتبه باشد در دو جهت یا سه جهت و مظنه نباشد اختیار یکی از جهات
مشتبه را نماید نه جهت دیگر را که قطع دارد که قبله نیست و اگر در همه جهات
مشتبه باشد و مظنه نباشد ساقط میشود و اگر مظنه باشد عمل بمظنه
نماید هر چند ضعیف باشد و اگر ممکن نباشد رو بقبله نمودن پهلوی
راست و الا پهلوی چپ بخوابانند و اگر در محمل یا مکان تنگ باشد رو
بقبله بنشانند و اگر مشقت شدیده باشد ساقط است و باید که این امر را
اقربا و اولیاء محتضر مباشرت نمایند یا غیر ایشان لکن باذن ایشان و
باید که قبل از مردن باشد نه بعد از آن بشرط آنکه مریض مسلم یا در حکم
مسلم باشد چه صغیر باشد چه کبیر بشرط اینکه محتضر معتقد باشد وجوب[2]
یا استحباب استقبال را و الا بر کسی واجب نیست که او را رو بقبله کند
سوم اینکه تلقین کند محتضر را بشهادتین و باقرار با ئمه اثنی عشر ع
و بکلمات فرج تا شیطان او را فریب ندهد و بدعاهای وارده خصوصاً
عدیله و دعای یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر و
اعف عنی الکثیر [illegible] اللهم فارحمنی فانک رحیم[3] چهارم آنکه سوره یس
و والصافات و آیة الکرسی و سوره احزاب و آیه سخره و سه آیه از آخر
سوره بقره بر بالین او بخوانند پنجم آنکه او را نقل کنند بجائیکه همیشه
در آنجا نماز میکرد تا جان کندن بر او آسان شود بشرط اینکه باعث

[1] اولی سه مرتبه است و اینکه فرموده اند احوط است ع

[2] [illegible]

[3] و در بعضی از کتب چنین وارد شده اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک ع

اذیت محتضر نشود ششم انکه بعد از جان دادن چشم و دهان او را بر هم
اورند و بتحت الحنک وغیران ببندند هفتم اینکه دستهای او را بپهلوی
او بکشند هشتم اینکه او را بچادر یا بخوان بپوشند نهم اینکه اکر در شب
مرده است چراغی در نزد او روشن کنند که در تاریکی نماند بلکه چراغی
هم در منزل او همیشه بجهة اکرام او روشن کنند دهم اینکه اعلام کنند مومنین را
از برای تشییع او یازدهم اینکه بعد از مردن تعجیل کنند در دفنش اکر
چه شب مرده باشد مکر بجهة انتظار دفن در مکان خوب یا حضور مومنین
از برای تشییع یا اینکه مردنش محقق نباشد یا اینکه بردارش کشیده اند
و هنوز سه روز نکذشته باشد یا اینکه زن حامله است و بچه اش
در شکمش زنده است که باید تاخیر شود تا اینکه شکمش را از جانب چپ
بشکافند و بچه را زنده بیرون آورند و شکمش را بدوزند دوازدهم
اینکه تشییع کننده ها مشغول بذکر لا اله الا الله و قران و دعا باشند
و مکروه هست حاضر شدن جنب و حایض و نفسا نزد محتضر و میت و آهن
بلکه مطلق چیز سنکین بر شکم میت و محتضر کذاردن و تنها کذاشتن
میت زیرا که باعث میشود که شیطان در بدنش داخل میشود و باو بازی
میکند و مکروه هست بسیار حرف زدن نزد محتضر و کریه کردن نزد
او و دست بر بدنش مالیدن و واکذاشتن محتضر را با زن بدون مرد
و حضور مرده شور در حال احتضار زیرا که مورث بدحالی و خوف
محتضر و یاس اهل و عیالش میشود مطلب سوم در ثواب غسل میت است
بدانکه ثواب غسل دهنده میت بسیار است و در خبر است که خداوند
میشوید کناهان او را مثل روزیکه از مادر متولد شده است و بعدد
هر موئی از میت ثواب آزاد کردن یک بنده در نامه عملش ثبت میکند

در ثواب غسل میت

وصد درجه در بهشت از برای او بلند میکند بشرط اینکه اکر عیبی
در بدن میت ببیند مستور کند و بکسی نکوید که این خیانتست و اجرش
ضایع میشود و خداوند او را در دنیا و اخرت رسوا میکند مطلب چهارم
در مغسول است بدانکه غسل میت واجبست و صحیح است بچند شرط اول
انکه سرد شده باشد بنا بر احوط هر چند اقوی جواز غسل است پیش از سرد شدن
دوم انکه مسلمان باشد و غسل کافر و غالی و ناصبی و خارجی لازم نیست
بلکه باید مومن باشد و بچه مسلم در حکم مسلم است اکرچه احد ابوین او
کافر باشد و بچه کم شده که در بلد مسلمانان او را جسته باشند نیز در
حکم مسلم است و همچنین بچه ای که در دار الکفر پیدا شود در حکم مسلم است
بشرط انکه در دار الکفر مسلم هم باشد و احتمال تولدش از مسلم نیز برود
و کافری هم ادعا نکند که این طفل از من است و طفل صغیر که اسیر شود
از کفار تابع اسیر کننده است در اسلام اکر اسیر کننده مسلمان باشد و
طفل نیز بی پدر و مادر بلکه بی جد و جده اسیر شده باشد و ولد الزنا
ما دامیکه صغیر است در حکم مسلم است هر چند ابوین کافر باشند علی
الاقوی و بعد از بلوغ اکر اظهار اسلام کرد مسلم است و الا کافر است
و بچه کافر در حکم کافر است و مخالف تا زنده است در حکم مسلم است
سوم انکه شهید نباشد پس شهید یکه در جهاد با کفار باذن امام
یا نایب خاص امام ع در جائیکه اذن امام شرط است شهید شود غسل
و کفن او واجب نیست بشرط اینکه مسلم یا در حکم مسلم باشد و از لشکر
مسلمین و مومنین حساب شود و در حال جنگ یا مهیا شدن جنگ در
جنک کاه کشته شود و اکر شهید را برهنه کرده باشند کفن ساقط نیست
و انچه واجبست دفن شهید است بهمان لباسیکه در ان لباس شهید شد

تامل است مکر انکه تابع مسلم شود با سیر شدن و نحو آن مج

در بعض احکام مج

در عرض استعداد لها و حدام دنیا نباشد مج

با همان خون و وجوب کفن از شهید ساقط است وانچه حرامست کندن
لباس شهید وتبدیل بکفن است واما پوشاندن کفن با لباس شهادت
پس ضرر ندارد وشهید را با لباس عاریه دفن نکنند مگر اینکه صاحبش
راضی[1] شود وگرههای لباس را بگشایند مانند کفن در وقت دفن چهارم
انکه کشتن او بجهة قصاص ویا بخوان واجب نشده باشد پس کسیرا که میخواهند
بکشند وحدّ شرعی بر او جاری کنند باید وضوء بسازند وغسل میّت
کند باب سدر وباب کافور وباب خالص وحنوط کند وکفن بپوشند
وبعد او را بکشند ودیگر غسل میّت از او ساقط است وبدن او بموت
نجس نمیشود واگر بعد از غسل وقبل از کشتن حدث اصغر از او صادر
شود همان غسل کافی است واعاده اش لازم نیست بنا بر اقوی واگر
غسل وحنوط وکفن را بعمل نیاورده او را بکشند امور مذکوره ساقط
نمیشود پنجم انکه بغسل بدنش متلاشی نشود که اگر بدنش بغسل متلاشی
شود در این صورت غسل ساقط است وسه تیمم بدل از غسل داده میشود
ششم انکه طفل سقط شده کمتر از چهار ماهه نباشد زیرا اگر سقط کمتر
از چهار ماهه غسلش واجب نیست بلکه بکهنه میپیچند ودفنش میکنند
هفتم انکه غسل دهنده که شرعاً غسل دادنا وصحیح باشد یافت شود
پس باید مثل میت موجود باشد وهمان مماثل نیز مباشر غسل شود پس
مرد را مرد غسل دهد وزن را زن مگر در مواضعیکه خواهد آمد و
اگر یافت نشود یا دست رس نباشد وجوب غسلش ثابت نیست و
تیمم نیز وجوبش معلوم نیست[2] مثل انکه زنی در صحرائی بمیرد وزنی
یا مردی از محارمش یافت نشود که او را غسل دهد یا انکه مردی در
صحرائی بمیرد که مرد یا زنی از محارمش یافت نشود که در این وقت

[1] ودر تسبیب رضایت معیر بوجوب دفن تأمل است بلی در جوازش احتمالش تأمل ندارم. مج

[2] انکه در جوازش تأمل است. مج

غسلش

غسلش ساقط است هشتم انکه همه بدن میت یا در حکم ان باشد مثل
سینه میت یا تمام استخوان میت یا قطعه از میت که دراو کوشت واستخوان
باشد پس اگر کوشت تنها یا استخوان تنها یا دل تنها از میت باشد یا اینکه
این مذکورات از زنده جدا شده باشد غسلش واجب نیست اگرچه
احوطست[1] خصوص در مثل دست جدا شده از زنده واما در مثل
دندان جدا شده با کوشت یا بیکوشت پس غسل برای هیچکدام لازم نیست
مطلب پنجم در بیان مواضعیکه میتواند زن مرد را یا مرد زن را غسل دهد
وان چند موضع است اول زن وشوهر که جایز است که هر یک دیگری را
غسل دهد خواه زن آزاد باشد یا کنیز وخواه معقوده بعقد دوام
باشد یا منقطع اگرچه بهتر انستکه یکدیگر را غسل ندهند در حال اختیار
ودر حال اضطرار غسل بدهند[2] ولکن ترک کند نظر بعورتین را ومطلّقه
رجعیّه در حکم زوجه است که میتواند او شوهرش را یا شوهرش او را
غسل دهد بلکه بعضی گفته اند که زن بعد از عدّه وفات میتواند شوهرش را
غسل دهد بر فرضیکه بدنش متلاشی نشده وبیغسل مانده باشد
اگرچه شوهر کرده باشد دوّم آقا وکنیز که جایز است که آقا کنیز خود را
غسل دهد وهمچنین کنیز آقای خود را غسل دهد علی الاقوی[3] بشرط
اینکه کنیز بیشوهر باشد ودر عدّه کسی نباشد وبعضی از آن آزاد نشده
باشد واز دین اسلام خارج نشده باشد وخود را از آقا نخریده
باشد که در این وقت جایز است باذن وارث سوم انکه غسل دهنده
محرم[4] باشد پس محرم از مرد وزن میتوانند یکدیگر را غسل دهند
محرمیت نسبی باشد یا رضاعی چهارم دختر سه ساله وپسر سه ساله
که جایز است مرد بیگانه دختر سه ساله را وزن بیگانه پسر سه ساله را

[1] ترک نکند. مج

[2] احوط در غیر زوج وزوجه ومحارم غسل دادن ان وراء ثیاب است. مج

[3] احوط ترک است مطلقا [illegible] در حال اختیار. مج

[4] در غیر حال اضطرار در جواز غسل محرم تأمل است. مج

غسل دهد اگر چه دختر یا پسر مکشوف العوره باشند و بعضی پنج ساله
و کمتر از سه سال را نیز تجویز کرده اند لکن احوط ترک است بلکه احوط
آنستکه دختر و پسر کمتر از سه ساله باشند و خنثی مشکل اگر کنیزی یا محرمی
دارد غسلش میدهد والّا غسلش ساقط است و همچنین اگر پاره از بدن
میت باشد که معلوم نباشد مرد است یا زن مطلب ششم در غسلهای میت
و کیفیت آنست بدانکه میت را باید سه غسل داد یکی باب سدر و یکی باب کافور
و یکی باب خالص و ترتیب بین اغسال را مراعات نماید و بدانکه واجبات
غسل میت چند چیز است اوّل ازاله نجاست از بدن میت پس اگر پیش
از ازاله نجاست غسلش دهند باطل است اگر چه جهلاً یا سهواً یا اضطراراً
باشد بلکه احوط اینستکه بخشکانند بدن میت را بعد از ازاله نجاست
و پیش از اغسال بجهت ازاله غساله و قطرات باقیه اگر چه اقوی این است
که واجب نیست و بهتر اینستکه نجاسترا بالمرّه از بدن و موی میت زایل
کنند و بعد شروع بغسل کنند هر چند اقوی اینستکه شرط نیست ازاله
نجاست از جمیع اعضای میت از برای شروع بغسل بلکه آنچه شرطست ازاله
نجاست است از هر عضوی پیش از غسل همان عضو و این کافیست دوّم
نیّت قربت بنحویکه در وضوء و در سایر اغسال مفصّلاً ذکر شد پس
اگر قصد ریا یا قصد اجرت کند باطل است و اگر ازاله نجاست و سایر
چیزهائیکه خارج است از غسل آنها را بقصد اجرت بعمل آورد ضرر
ندارد و در هر سه غسل یك نیّت کافیست که نیّت کند که غسل میدهم
این میّت را باب سدر و کافور و آب خالص قربةً الی الله اگر چه بهتر این است
که از برای هر غسل نیت علیحده کند و همچنین متعرض استقلال این
اغسال نیز بشود و جایز است که غسل دهند یك نفر یا متعدد باشند

ا — از ورای ثیاب ع
٢ — اختیار ترتیب در اغسال میت و ترك آن بتمامه احوطست مج
٣ — ولی احوط است مج

کرد جمیع

که در جمیع اغسال و اجزاء شریك باشند یا هر یك از سه غسل یا از سه عضو را
یك نفر غسل دهد که هر یك در یکغسل یا یك عضو مستقل باشند پس
در صورت شرکت باید همه نیّت کنند باین طریق که غسل میدهیم این میت را
قربة الی الله و در صورت استقلال هر یك باید مستقلاً نیّت کند
و اگر غسل دهنده یکی باشد و دیگری معین باشد نیت کردن معین را
لازم نیست اگر چه احوطست سوّم آنکه مقارن باشد نیّت بشروع
شستن سر چهارم ترتیب در اعضا است که واجبست مثل ترتیب در
اغسال که اوّل غسل باب سدر دهند و بعد غسل باب کافور و بعد
غسل باب قراح و اگر اخلال بترتیب کند باید تلافی نماید و الّا غسلش
باطل است پنجم جاری کردن آب بنحویکه شستن بگویند نه مسح کردن
ششم مضاف نبودن آب نه بسبب سدر و نه بغیر آن هفتم بودن سدر
و کافور بقدریکه بگویند که باب سدر و باب کافور غسل داده پس
باید آن قدر از برگ سدر یا کافور در آب بیندازد که صدق عرفی داشته
و استهلاك برگهای سدر ضرور نیست پس اگر باقی بمانند در آب
ضرر ندارد هشتم طهارت آب و طهارت سدر و کافور است نهم
مباح بودن آب و سدر و کافور و مکان و آلاتی که در غسل استعمال
میشود پس هر یك از آنها اگر مغصوب باشند و عالماً بالغصب و عامداً
استعمال کرده باشند غسل باطل است و اگر جهلاً باشد غسل صحیح
ولکن قیمت المثل یا اجرة المثل را باید بصاحبش بدهد دهم آنکه
در حال اختیار بیرخصت اولیاء و صاحب اختیار میت نباشد و الّا
غسلش باطل است یازدهم ترك نظر بعورتین میت زمان غسل که
نظر حرام است ولکن غسل صحیح است مگر زن و شوهر و کنیز و مولی

ا — احوط ترك [illegible] در مسئله ع

وطفل سه ساله یا پنج ساله دوازدهم مماثلت که زن را زن و مرد را
مرد غسل دهد مگر انجاها ئیکه ذکر شد سیزدهم انکه غسل دهنده
عاقل و مسلم و مؤمن و ممیز باشد و اگر بالغ باشد احوط است چهاردهم
انکه غسل دهنده کسی باشد که عملش مملوک او باشد پس بنده و اجیر
خاص نمیتوانند بی اذن مولا و مستاجر خود غسل دهند و اگر بی
اذن غسل دهند باطل است مطلب هفتم اینکه وارد شده است
از حضرت ابیعبد الله ع که هرگاه مرد مسلمان بمیرد و یافت نشود مرد
مسلمان و زنیکه محرم او باشد از مسلمان و لکن مرد نصاری و زن
نامحرم از مسلمان موجود است حضرت فرمودند که غسل میکند مرد
نصاری و بعد از ان غسل میدهد میت را و هم چنین سؤال کردند
که زن مسلمه مرده است و یافت نمیشود زن مسلمه و مرد محرمی از مسلمان
و لکن یافت میشود زن نصرانیه و مرد نامحرم از مسلمان باز حضرت در جواب
فرمودند که غسل میکند زن نصرانیه و بعد از ان غسل میدهد زن
مسلمان را و قریب بهمین مضمون خبر بنوعی نیز وارد شده است در
جواز غسل دادن اهل کتاب در این دو صورت و عمل باین اخبار ضرر
ندارد بلکه منسوب است بمشهور و لکن بهتر آنستکه مسلمانیکه حاضر است
نیّت غسل کند و نگذارند که دست کافر در حال رطوبت باب و بدن
میت برسد و بعد احتیاطا میت را تیمم دهند و بعد اگر مسلمان مماثلی
پیدا شود غسل را اعاده کنند و اگر مؤمنی که مثل میت باشد یافت
نشود و لکن از مخالفین موجود باشد در این وقت همان مخالف غسل
میدهد و دیگر حاجت بغسل کردن مخالف پیش از غسل میت نیست
و امّا شرائط دیگر مثل تعرّض وجوب و ندب و نیّت قطع و ضمایم مباح

بلکه متعین است

و دراجه و شستن عورت در طرفین و ازاله چرک و موانع پس همه را باید
مراعات نمایند مانند غسل جنابت و حاجت بذکر انها علیحده نیست
مطلب هشتم در آداب متعلقه بغسل میّت است بدانکه آداب و مستحبات
آن بسیار است اوّل انکه در وقت کندن پیراهن میّت را بپهلو نگردانند
بلکه بهمان حالتیکه بپشت خابیده از طرف پا بیرون آورند اگرچه موقوف
بپاره کردن جامه باشد لکن اگر میّت مدیون باشد یا وارث بالغ و
عاقل داشته باشد یا کسی بوصیّت میّت مالک جامه شده باشد احوط این است
که باذن ایشان جامه را پاره کنند و بهتر اینستکه همین جامه را ساتر
عورت میّت کنند در حال غسل دوّم اینکه انگشتان و مفاصل او را
بمالند و نرم کنند سوّم اینکه میّت را در حال غسل مثل حال احتضار
رو بقبله بخوابانند چهارم اینکه میّت را وضوء دهند پیش از غسل
یا بعد از ان بدون مضمضه و استنشاق و نیّت رفع حدث و مباح
بودن کفن و نماز میّت و دفن یا کامل شدن انها نماید و روی و
دو دست میّت را بشویند و سر و پای میّت را مسح نمایند و احوط ترک
بجا اوردن این مستحبست پنجم انکه از برای غسالة الغسل گودالی علیحده
بکنند که غسالة الغسل در ان جمع شود ششم انکه در وقت غسل
حائلی میان میّت و آسمان قرار دهند مثل سقف یا خیمه و شبه
آن هفتم اینکه غسل دهنده در پهلوی میّت بلکه در پهلوی راست
میّت بایستد هشتم اینکه دو دست خود را پیش از غسل تا مرفق
بشوید نهم اینکه بدست چپ خود عورتین میّت را ۳ مرتبه با اشنان
و سدر یا بکف سدر بشوید و در غسل باب کافور و در غسل باب
خالص نیز عورتین را ۳ مرتبه پیش از غسل بشوید و همچنین دو

بدانکه واجبست بعد از غسل حنوط کردن میّت و آن مالیدن کافور است
بپیشانی و کف دستها و زانوها و دو انگشت بزرگ پاها و در غیر
این هفت موضع که مواضع سجود است واجب نیست و شرطست در
وجوب حنوط چند چیز اوّل آنکه میّت مؤمن یا در حکم او باشد مثل اطفال
و مجانین از مؤمنین دوّم اینکه محرم نباشد سوّم اینکه محلّ حنوط باقی
باشد چهارم اینکه کافور بودار موجود باشد نه اینکه اصلاً نباشد یا
اینکه فاسد و بی بو باشد پنجم اینکه میّت مالک کافور یا مالک مالی باشد
که خریدن بآن ممکن باشد یا آنکه متبرّعی مجّاناً بدهد و الّا وجوب
حنوط ساقط است و صحّت حنوط مشروطست بچند شرط اوّل آنکه
محرم نباشد دوّم اینکه با امکان باذن ولی باشد و اگر اذن ولی ممکن
نباشد اذن گرفتن ساقط است سوّم اینکه بعد از غسل باشد بلی
اگر غسل یا تیمّم ممکن نباشد حنوط را ترک نکند چهارم اینکه بکافور
باشد نه بغیر آن پنجم اینکه کافور نرم یا سست باشد که بمالیدن
بدست نرم شود و اگر نرم نشود کفایت نمیکند ششم اینکه نجس نباشد
بلی نجس شدنش بسبب محلّ ضرر ندارد هفتم اینکه غصبی نباشد پس
اگر کافور بهم نرسد مگر غصبی حنوط ساقط است هشتم اینکه بسیار
کهنه نباشد که بی بو شده باشد و در حنوط نیّت قربة شرط نیست
و بلوغ نیز شرط نیست در مباشر و مسمّای کافور کافیست و مستحبّ است
که کافور حنوط کمتر از یک مثقال شرعی نباشد و بقدر هفت مثقال صیرفی
افضل است و اینکه کافور را بکف دست نرم کنند نه بهاون و غیر آن
و اینکه سر بینی و سینه و کف پاها و گردن و دوش و سر و ریش و جمیع مفاصل
و محلّ بند نعلین و جاهای بدبو و فرج را حنوط نمایند لکن غیر زن

و اولی آنست که خام باشد نه مطبوخ
مح

و شوهر حنوط را بر فرج بپاشند و ایشان بمالند و اینکه ابتدا بحنوط
پیشانی کند و اگر کافور کم باشد که کفایت غسل و حنوط هر دو را
نکند غسل بکافور مقدّم است و حنوط ساقط است و اگر کافور حنوط
همه مواضع را کفایت نکند جبهه را مقدّم بدارد و در تقدیم و تاخیر باقی
مخیّر است و حنوط کردن بعد از کفن ضرر ندارد و لکن قبل از کفن بهتر است
و اینکه مخلوط کند بکافور حنوط قدری از تربت جناب سیّد الشهدا
روحی له الفداء را و لکن باید در محلّیکه منافی احترام باشد نگذارد
مثل فرج و انگشت پاها و غیر آن و مخلوط کردن حنوط را بمشک و
عنبر و غیر اینها از بوی خوش مکروهست و مستحبّست جریدتین یعنی
دو چوب سبز بقدر ذراع از درخت خرما یا سدر یا بید یا سایر
درختان سبز با میّت بگذارند چه میّت مرد باشد یا زن صغیر باشد
یا کبیر یکی را بطرف راست میان پیراهن و بدن میّت و دیگری را در طرف
چپ میان پیراهن و لفافه بگذارند و افضل اینست که مانند کفن
اسم میّت و شهادتین و اقرار با ئمّه ع را تفصیلاً یا اجمالاً بر جریدتین
با تربت بنویسند تتمّة در بیان چند امر است اوّل اینکه جایز است
که میّت را غسل ارتماسی بدهند باین نحو که اوّل قدری سدر در آب
کثیر بریزند و میّت را در آن غسل دهند و بعد کافور را در آب کثیر دیگر که
آب سدر در آن نباشد بریزند و غسل بآب کافور دهند و بعد در
آب کثیر دیگر که آب کافور در آن نباشد بآب خالص غسلش دهند اگر
چه این غسل ارتماسی جایز است و لکن ترتیبی احوط و افضل است دوّم
آنکه اگر سدر و کافور ممکن باشد و لکن آب ممکن نشود مگر برای یک
غسل یا دو غسل واجبست ملاحظه ترتیب پس آن آب را اوّل صرف

نمایند در غسل بآب سدر در فرض اول یا باب سدر و کافور در
فرض ثانی و از برای باقی مانده از غسل باب کافور و باب خالص در
فرض اول یا باب خالص در فرض ثانی تیمم بدهند پس اگر دو غسل
باقی بماند دو تیمم دهند و اگر یکی باقی بماند یک تیمم بدهند و اگر سدر
ممکن نشود و کافور ممکن باشد و آب غسل هم نباشد مگر بمقدار یک
غسل صرف نمایند آب را در عوض غسل سدر بنا بر اقوی و برای غسل
کافور و آب خالص دو تیمم بدهند و اگر سدر و کافور ممکن نشود و آب
هم نباشد مگر بمقدار دو غسل صرف نمایند آن آب را در عوض غسل
سدر و کافور و برای غسل باب خالص تیمم بدهند زیرا که ترتیب
در این سه غسل واجبست ولکن بهتر اینستکه در این صورت یک تیمم
دیگر هم بدل از هر سه غسل بدهند و اگر بعد از این آب یافت شود
پس اگر پیش از دفن است غسل لازم است و الا ساقط است و اگر
قبل از دفن و بعد از نماز آب یافت شود غسل و نماز را اعاده نمایند
علی الاحوط سوم آنکه شرط نیست که سدر تازه و بویش باقی باشد
و در وزن و تحدید آن دلیل معتبری ندیدم ولکن اگر بقدر یک
رطل عراقی که شصت و هشت مثقال و ربع مثقال صرافی باشد بلکه
اگر یک رطل و نیم باشد چنانچه بعضی گفته اند ضرر ندارد اگر آب مضاف
نشود چهارم آنکه اگر سدر و کافور بسیار کم باشد که صدق عرفی
نداشته باشد داخل کردن آنها در آب غسل واجب نیست لکن احوط ترک نکند صح
پنجم آنکه اگر غسل دادن میت ممکن نباشد بجهة نبودن آب یا بجهة
خوف پاشیدن بدن میت تکلیف تیمم دادن میت است بسه تیمم بدل
از آب سدر و آب کافور و آب خالص و بهتر اینست که تیمم دیگر هم

بدل از هر سه مجموعاً بدهند و باید که تیمم دهنده دست خود را بخاک
بزند و بپیشانی میت بمالد و بعد بپشت دست راست و بعد
بپشت دست چپ میت مسح کند و بهتر اینست که از برای مسح دستها یک
ضربت دیگر بزند و در جمیع این احوال مثل حالت غسل دادن روی بقبله
باشد ششم آنکه اگر بدن میت قبل از غسل یا در حال غسل یا بعد از غسل
و قبل از دفن نجس شود ازاله اش واجبست بلی اگر در اثنای غسل بول
یا غایط یا منی یا خون حیض و استحاضه بیرون آید غسلش باطل نمیشود
و اعاده اش لازم نیست اگرچه احوط بعد از ازاله اعاده غسل است
نه اعاده وضوء پیش از غسل و اگر بعد از گذاردن میت در قبر
بدنش نجس شود ازاله اش واجبست مگر آنکه ممکن نباشد یا آنکه
عسر و حرج باشد یا آنکه قبر را پر کرده باشند که تطهیرش مستلزم نبش
قبر و اظهار میت شود هرچند محتاج باخراج بدن میت نشود یا
آنکه مستلزم هتک حرمت میت شود بجهة عدم امکان تطهیر بی آنکه
میت را از قبر بیرون آورند یا آنکه از پهلو بپهلوی دیگر بگردانند
یا رو بیندازند و بسبب آن هتک حرمت شود هرچند قبر را پر نکرده
باشند پس ازاله در این چهار صورت واجب نیست هفتم آنکه
اگر میت مسلمان مشتبه شود بمیت کافر یکی یا بیشتر بنحو شبهه
محصوره نه غیر محصوره لازم است از جهة احترام مسلم همه را غسل
دهند و کفن کنند و نماز کنند و در مقبره مسلمانان دفن کنند
بلی اگر تمیز ممکن باشد بفحص کردن تمیز واجبست و اکتفا بختنه و
بنحو آن از علامات اسلام که موجب یقین نشود ننمایند زیرا که
بعضی از اهل کتاب نیز ختنه مینمایند بلی در خصوص دفن وارد

در کفن میت

شده است درجهاد که هر که ذکرش کوچکست دفنش نمایند مطلب
دهم در کفن میت است بدانکه کفن کردن واجبست بر همه مکلفین و
اگر یکی بعمل آورد از دیگران ساقط میشود مثل غسل میت و واجب از کفن
سه وصله است اول لنك وحد آن از ناف است تا زانو از همه اطراف و بهتر
اینستکه سینه و هر دو ساق بلکه هر دو پا را بپوشاند و واجب آن
قدریست که صدق عرفی داشته باشد که لنك پوشانیده اند و زیاده را
بر فرض عدم وصیت نافذه باید از ورثه کبار و طلب کاران اذن کرفت
دوم پیراهن وقدر واجب آن بقدر صدق عرفیست ولکن بهتر
اینستکه از حد شانه تا نصف ساق بلکه هر دو پا را بپوشاند از همه
اطراف وزاید از قدر واجب بر فرض عدم وصیت نافذه مثل قدر
زاید از لنك میباشد در اذن از ورثه کبار و طلب کاران سوم سر تا سری
که لفافه است که باید همه بدن میت را بپوشد از طول و عرض و احوط
اینستکه بحدی باشد که از طرف سر و پای میت بتوانند کره زنند
و عرضش بحدی باشد که دو جانب آن بروی هم بیفتد و ترتیب
پوشانیدن این سه پارچه همین نحو است که ذکر شد و اکر یافت نشود
مکر چیزیکه کفایت یکی را کند لفافه را بر همه مقدم بدارد و اکر کفایت
نمیکند مکر لنك یا پیراهن را پیراهن مقدم است هر چند تقدیم لنك
خالی از قوت نیست و اکر بقدر ستر تمام عورتین یافت نشود ستر
قبل مقدمست بر دبر و در این سه پارچه چند شرطست اول اینکه
نازك نباشد که بدن نما باشد و اکر پارچه کلفت تر یافت نشود پارچه
نازك را دولا و سه لا کند تا ساتر بدن شود و اکتفا بستر حاصل از
مجموع خالی از قوت نیست دوم اینکه مباح باشد نه غصبی سوم اینکه

ولی صغار ۶

ولی صغار ۶

حریر محض نباشد هر چند میت زن باشد چهارم اینکه طلا باف نباشد
اکر چه میت زن باشد پنجم اینکه پاك باشد ششم آنکه از پوست و سایر
اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم نباشد هفتم آنکه از قبیل نباتات مثل زنبیل
و حصیر نباشد مکر در حال الضرورت هشتم آنکه از پشم و مو و کرك حیوان
مذکی ماکول اللحم نیز علی الاحوط نباشد پس در حال الاختیار بمثل ماهوت
و شال ترمه و عبا و نحو اینها کفن کردن خلاف احتیاطست و مناسب در
این مقام ذکر چند چیز است اول آنکه در حال الضرورت و انحصار جایز است
کفن کردن میت بپوست حیوان بشرط آنکه از مرده نباشد و پوست
ماکول اللحم را مقدم بدارند بر غیر ماکول اللحم که تذکیه شده باشد
و همچنین جایز است در حال الضرورت و انحصار کفن بحریر محض خصوص
در زن و طفل و همچنین جایز است در حال الضرورت و انحصار کفن بجامه
متنجس خصوص اکر نجاست کم باشد و ببدن سرایت نکند و پوست ماکول
اللحم مقدمست بر حریر و طلا باف و حریر و طلا باف مقدمست
بر پوست غیر ماکول اللحم و متنجس مقدم است بر حریر و طلا باف و
موی غیر ماکول اللحم مقدم است بر پوست آن دوم آنکه کفن واجب
از اصل ترکه است و مقدم است بر وصیت و دین و حق رهن پس اکر
میت نداشته باشد مکر یك کفن لایق بحالش و آن هم رهن باشد
و چیزی نداشته باشد که از رهانت بیرون آورند پس بهمان کفن باید
کفنش کنند اکر چه مرتهن راضی نباشد بلی با رضای مرتهن بهتر است و
اکر زاید باشد از حال میت بدون رضای مرتهن در قدر زیاده جایز
نیست و در کفن مراعات حال میت میشود در بلندی و پستی پس
اقتصار نکنند در کفن بجنس پستی که باعث ذلت و خواری میت باشد

حتی از نجاست معفوه در صلوة علی الاحوط

مگر اینکه شخص غنی خودش بکفن پست وصیّت کرده باشد و در حکم کفن است آب غسل و سدر و کافور و قیمت مکان دفن و اجرت مکان دفن

که قدر واجب انها باید از اصل ترکه اخراج شود و بر سایر حقوق مقدّم است مثل کفن بلکه همچنین است پولیکه ظالم بجهة دفن میگیرد ظلماً که در اماکن مشرفه متعارفست که از برای هر مکانی مقداری معیّن کرده اند بتفاوت پس اگر دفن در مکان اعلی قیمت مناسب حال میّت است بنحویکه اگر در غیر ان مکان مناسب دفن کنند ذلّت و خواری میّت باشد همانجای دفن میکنند و از اصل ترکه برمیدارند مگر اینکه خودش بمکان اقل قیمت وصیّت کرده باشد و اگر مکاینکه اعلی قیمت باشد مناسب تر بحال میّت باشد ولکن دفن در غیر ان مکان هم مناسب میّت است و ذلّت و خواری ندارد در این وقت اگر زمین مناسب را سبیل کرده اند بمؤمنین و وقف دفن انها نموده اند که پول نمیگیرند دفن در ان زمین کنند و اگر دفن در زمین مناسب تر بخواهند بکنند که محتاج است بصرف مصرف خاصی در این وقت همان مصرف را از ثلث باید داد و اگر زمین مناسب هم محتاج بمصرفی میباشد و مناسب تر محتاج بمصرف زیادتر باشد در این وقت اگر اختیار زمین مناسب تر را کرده اند زیادتیرا از ثلث حساب کنند اگر وصیّت بثلث کرده باشد و مصرف خاصی معیّن نکرده باشد سوّم انکه مستحب است که هر کسی کفن خود را در حال حیات مهیّا کند و همچنین سدر و کافور را چهارم انکه واجب نیست در کفن کردن نیّت قربت بلکه بلوغ و عقل و اسلام و ایمان هم شرط نیست اگر چه بهتر است پنجم انکه مستحب است که مرد عمامه و ران پیچ و زن مقنعه و پستان بند بر کفن خود زیاد کند ششم انکه کفن زن و جمیع ما یحتاج

از سدر و کافور و غیر آن بر شوهرش واجب است هر چند زن صاحب مال باشد و هر چند شوهرش صغیر یا مجنون یا غایب یا سفیه باشد چه زن صغیره باشد یا کبیره کنیز باشد یا ازاد مطیعه باشد یا ناشزه دائمه باشد یا منقطعه یا معتده رجعیه[1] ولکن وجوب کفن بر شوهر مشروط است باسلام زن و باینکه شوهر زاید بر قوت شبانه روز خود و عیال واجب النفقه و مستثنیات دین چیزی از مال داشته باشد که متعلق حق دیان و حق رهانت و حق جنایت و نحو ان نباشد[2] و اینکه زن پیش از شوهر مرده باشد[3] و وصیّت بکفن نکرده باشد و اگر بعد از کفن کردن جنازه زن غرق شود یا حیوانی او را بخورد یا سیل او را ببرد و کفن باقی بماند کفن بشوهر برمیگردد و بکفن کردن از ملکش بیرون نمیرود[4] و هم چنین اگر کفن کند دیگری میّت را و بعد از کفن میّت را آب ببرد مثلاً و کفن بماند بدهنده کفن برمیگردد و اگر یکدفعه کفن کرده اند میّت را ولکن کفن سوخت یا گم شد بنحویکه میّت محتاج بکفن دیگر شد اقوی اینست که دوباره لازم نیست بر شوهر بالنسبه بزن و بر وارث بالنسبه بمیّت که دوباره کفن بپوشانند خصوصاً اگر بعد از دفن باشد هر چند احتیاط[5] در کفن دوباره و سه باره است تا هر چه حاجت شود بلکه خالی از قوّت نیست نظیر دفن که اگر یکمرتبه دفن شده بواسطه سیل و نحو آن از قبر بیرون آید دوباره نیز دفن لازم است هفتم انکه اگر کفن میّت نجس شود پیش از دفن ازاله اش واجب است اگر تبدیل نکنند و اگر بعد از گذاشتن در قبر نجس شود با امکان ازاله بشستن یا بمقراض کردن یا بتبدیل کردن نیز واجب است لکن باید بنحوی باشد که بمقراض کردن از کفن عرفی بیرون نرود و تبدیل

[1] و مطلقه سیده باین و محلّله خارج است ع

[2] و چنانچه مستغرق ... نباشند ... ع

[3] لازم نیست ع

[4] ملکه اگر با هم فوت شوند ساقط است ع

[5] ... ع

[6] چون فوق شعبین فرض وجود ملاحظه احتیاط نمایند ع

مستحبات کفن

اهانتی بمیت نشود هشتم آنکه تکفین کسیکه در احرام مرده است مثل
تکفین دیگرانست حتی در پوشیدن سر و روی و مستحبات کفن
بسیار است اول آنکه کفن میت خوب باشد و موسی بن جعفر روحی له
الفداء را کفن نموده اند بکفنی که دو هزار و پانصد اشرفی تمام شده بود
و جمیع قران بر او نوشته بود دوم اینکه بنویسند بر حاشیه پارچهای واجبی
و مستحبی آن حتی عمامه اسم میت و پدر میت و شهادتین و اقرار بائمه
اثنی عشر را تفصیلاً یا اجمالاً و اقرار بحقیت بعث و صراط و میزان و
ثواب و عقاب و جنت و نار را بلکه مستحب است نوشتن جمیع قران
یا بعضی از آن و حدیثی را که حضرت رضا علیه السلام برای اهل نیشابور
خواندند و روایت کردند با اسنادیکه حضرت فرموده اند در
آن بنویسند و همچنین دو بیتی را که حضرت امیر علیه السلام در کفن سلمان
نوشتند و جوشن کبیر و بعضی از دعوات جلیله را بنویسند سوم
اینکه زریره بر کفن و پنبه بپاشند چهارم اینکه کفن از پنبه و سفید
باشد پنجم اینکه ریسمانی که کفن را بان میدوزند از کفن بیرون آورند
ششم اینکه پنبه بسیار بر عورتین میت بگذارند هفتم اینکه کهنه
و چرکین و شبهه ناک نباشد هشتم اینکه کفن از ثوب احرام باشد
بلکه بضرایح مقدسه و بتربتهای متبرکه و باب زمزم و فرات تبرک شده
باشد نهم اینکه تربت جناب سید الشهداء ع نوشته شده باشد
بنحویکه نوشته در آن ظاهر باشد دهم اینکه در قیمت کفن مسامحه
نکنند بلکه سهل انگاری ننمایند و مکروهات کفن چند چیز است اول
بریدن کفن باهن یا فولاد دوم تکمه دار بودن آن پس اگر تکمه داشته
باشد تکمه اش را بگیرند سوم آنکه آستین دار باشد بلی اگر میت را

در تشییع

در پیراهن خودش کفن کنند ضرر ندارد چهارم تر ساختن ریسمانی
که کفن را میدوزند باب دهن پنجم بخور دادن کفن را بعود و نحو آن
ششم بکتان خالص یا ممزوج کفن کردن هفتم نوشتن کفن را بسیاهی
در حال اختیار هشتم خوشبو کردن آن نهم بپارچه چرک و غیر نظیف
کفن کردن دهم بحریر مخلوط بغیر حریر کفن کردن یازدهم دوختن پارچهای
کفن بلکه باید یک پارچه باشد دوازدهم زیاد نمودن عدد پارچهارا
از آن مقداریکه واجب یا مستحب است سیزدهم دقت نمودن در قیمت کفن
و جد و جهد کردن در ارزانی آن چهاردهم عمامه را بتحت الحنک نکذاشتن
و بدون تحت الحنک بر سرش پیچیدن که عمامه بی تحت الحنک عمامه اعراب
و شیطانست مطلب یازدهم در تشییع جنازهاست و اجر مشایعت
کننده در اخبار معتبره بسیار ذکر شده است و اقلش اینستکه از برای
او ثبت میشود بهر گامی صد هزار حسنه و محو میشود صد هزار گناه
و بلند میشود صد هزار درجه و اگر تا نماز بر گردد صد هزار ملئکه
از برای او استغفار نمایند و اگر تا وقت دفن حاضر باشد صد هزار
ملائکه مشغول باستغفار از برای او باشند تا وقتیکه از قبر مبعوث
شود و آداب آن بسیار است اول آنکه چون جنازه را ببیند بگوید
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اللهُ أَكْبَرُ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ
وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ زِدْنَا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ
وَقَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ و بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ
دوم اینکه بر دارنده جنازه بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ سوم اینکه جنازه را بدوش بردارند
نه بر حیوان بار کنند مگر در حال ضرورت و حصول مشقت چهارم اینکه

مشایعت کننده پیاده مشایعت کند نه سواره مگر با عذر پنجم انکه جنازه را
از چهار جانب بردارند و تربیع نماید باین طریق که ابتدا کند بدست راست
میّت و بعد بپای راست و بعد بپای چپ و بعد بدست چپ که تربیع
جنازه باعث آمرزش چهل گناه کبیره میباشد بلکه آمرزیده شود مثل
روزیکه از مادر متولد شده باشد ششم انکه تعجیل نمایند در دفن
بتشییع هفتم اینکه پشت سر جنازه یا از دو جانب آن راه بروند هشتم
انکه جنازه را بثوب زرنگار و بسیار فاخر نپوشانند نهم اینکه طواف
دهند جنازه را بقبور انبیاء و ائمه علیهم السلام یا بقبور علما و صلحا
دهم انکه صاحب میّت پای برهنه یا بتغییر هیئتی که او را بشناسند راه
رود[1] یازدهم انکه از راه نزدیکتر بقبر ببرند دوازدهم انکه با آرامی
ببرند سیزدهم انکه همراه میّت چراغ و آتش و مجمره نسوزانند مگر اینکه
شب تاریک باشد چهاردهم انکه حرف نزنند مگر بذکر و دعا و صلوات
حتّی انکه وارد است در حدیث که ترک سلام کنند بر مشایعت کننده
پانزدهم انکه ننشینند اگر از برای دفن تعطیل نباشد تا انکه میّت را در
لحد بگذارند شانزدهم انکه خنده و لهو و لعب را ترک کنند[2] هفدهم
انکه زن مشایعت نکند اگرچه میّت زن باشد هیجدهم انکه ترک کند
قول ارفقوا به و ترحموا علیه و استغفروا له غفر الله لکم زیرا که این کلام
مشعر است بگناه و بتحقیر و اهانت میّت و همچنین ترک کند قول
قفوا به را بجهت اینکه منافی با تعجیل است نوزدهم انکه در وقت مرور
جنازه از جای خود برنخیزد مگر در جنازه یهودی در وقتیکه از بالای سر
نشستن عبور کند پس در اینوقت برمیخیزد که جنازه یهودی از بالای سر او
عبور نکند بیستم[3] انکه منع کند کافر و منافق و فاسق را از مشایعت مطلب

[1] و در بعض از اخبار ترک خصوص ردا وارد است مح

[2] [illegible]

[3] بیستم و یکم انکه دست بر دست و بر زانوی نزنند و کلام حیف نگویند مح

دوازدهم

دوازدهم در نماز میّت است بدانکه نماز میّت واجب کفائیست که بر همه
واجبست لکن بفعل یک نفر از دیگران ساقط میشود و اجر نماز میّت
بسیار است بلکه روایت شده است از پیغمبر صلّی الله علیه و آله که هر که بر
میّتی نماز کند بر او هفتاد هزار ملک و همه گناهانش آمرزیده
شود و هر گاه بعد از نماز بایستد تا انکه میّت را بقبر بسپارند و پر کنند
قبرش را بهر قدمیکه برمیدارند ثواب از برای ایشان نوشته میشود مثل
کوه احد بلکه وارد شده است از ان بزرگوار که هیچ مؤمنی نماز بر جنازه
نمیکند مگر انکه بهشت را خدا واجب کند بر او مگر اینکه منافق باشد یا
انکه عاق والدین باشد و فرق نیست که میّت مرد باشد یا زن یا شهید
ختنه کرده باشد یا نباشد مدیون باشد یا نه عادل باشد یا فاسق
و بیان ان در ضمن چند فصل است **فصل اوّل** در بیان کسیکه
که نماز بر جنازه او واجبست و ان مشروطست بچند شرط اوّل و دوم
و سوم اینکه میّت مسلم و مؤمن و شش سالش تمام شده باشد بلی نماز
بر هر طفلیکه زنده متولد شود و کمتر از شش سال باشد و بمیرد مستحب
نه واجب چهارم اینکه میّت تمام باشد یا بعضی از ان بنحویکه موجب غسل
شود پس قصد نماز بر همین بعض را میکند که اگر بعض دیگر از این میّت پیدا
شود نماز از آن ساقط نیست پنجم اینکه حاضر و دسترس باشد ششم
انکه معلوم الاسلام و الایمان بظاهر شرع باشد و اگر میّت مشتبه شود بغیر
اثنی عشری بهمه نماز باید کرد چنانچه در غسل گذشت هفتم اینکه بنماز
کردن باقل واجب[1] خوف فساد یا تلف جنازه نباشد هشتم اینکه پیش از
دفن باشد پس اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بدنش
باشد که اگر نماز نکرده دفن شده است نماز بر قبرش واجبست مادامیکه

[1] این مستثنا سقوط مطلق نماز نیست بلکه باید بر [illegible] نماز [illegible] مح

[illegible]

بلکه متعین است ع

بدنش متلاشی و خاک نشده باشد علی الاقوی **فصل** در
در شرائط نماز کننده بر میت است بدانکه نماز کننده باید مسلم و مؤمن
اثنی عشری و بالغ و عاقل باشد و نماز از طفل ممیز اگر چه صحیح است علی الاقوی
بلکه موجب سقوط از دیگران بودن نیز قوی است لکن مراعات احتیاط
اولی است که اکتفا بنماز طفل ممیز نکنند هر چند بنحو صحیح بعمل آورده باشد
و باید که نماز کننده ولی میت یا ماذون از ولی میت باشد پس بدانکه
شوهر اولی است بزن خود و ولایت مختص باو است و مقدم است بر همه
ورثه و ارحام و بعد از او پدر مقدم است بر همه ارحام حتی بر جد و احوط
آنستکه از جد و پدر میت هر دو رخصت حاصل نمایند بلکه احوط
آنستکه اگر ولد ذکور بالغ عاقل نیز داشته باشد از او نیز رخصت
حاصل نمایند خصوص اگر ولد اکبر باشد و بعد از او اولاد و اولاد اولاد
میت است که اولی میباشند از برادر و خواهر میت و از عمو و سایر ارحام و
لکن طبقه اولی از اولاد مقدم است بر اولاد اولاد و هکذا و اگر همه
ذکور باشند از همه اذن بگیرند مگر اینکه پسر بزرگتر موجود باشد که
در این وقت اذن اکبر معتبر است نه همه و اگر همه اناث باشند اذن همه
معتبر است و اگر مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت ذکور مقدم است
و احوط استیذان از اناث هم میباشد و بعد از طبقه اولاد اجداد و
برادران و خواهران که طبقه ثانیه میباشند مقدمند بر عموها و خالها
که طبقه ثالثه میباشند بلی جد پدری مقدم است بر جد مادری تنهائی
و بر برادر پدری تنهائی و هر یک از این طبقات که از پدری و مادری هر دو
باشند مقدم است بر پدری تنها یا مادری تنها و هر یک از اینها که
نزدیکتر است بمیت اولی است از آنکه دورتر است و وارث مقدم است

بر غیر وارث و آنکه ارثش بیشتر است مقدم است بر آنکه ارثش کمتر است
و اگر چنانچه وارث که ولی میت است محروم شود از گرفتن ارث مثل
اینکه پسر پدر را کشته یا بعکس یا اینکه پسر میت مسلم کافر باشد یا آنکه
آزاد نباشد در این وقت ساقط میشود اولویت آن وارث و آقای میت
مقدم است بر همه طبقات وارث بلکه آقا مقدم است بر شوهر کنیز هر چند
شوهر آزاد باشد بلی اذن هر دو بهتر است پس مملوک ولیش مالک
او است و اگر وارثی از اولی الارحام نباشد ولیش کسی است که او را
آزاد کرده باشد و اگر مولای معتق نباشد ولیش ضامن جریره است
و اگر این هم نباشد ولیش حاکم شرع است و اگر این هم نباشد ولیش
عدول مؤمنین است و چون تشخیص ولی بحسب دلیل مشکل است احتیاط
اولی است برجوع بحاکم شرع یا عدول مؤمنین و بهر که احتمال اولویت
او برود در نزد فقها و اگر ولی میت صغیر یا دیوانه یا غایب باشد
اختیار با ولی آنها است و اگر میت وصیت کرد که نمازش را شخص معین
کند پس اگر ولی میت قبول وصیت کند لازم است علی الاحوط که
آن شخص نماز کند و ولی نمیتواند خلاف وصیت کند و اگر قبول نکرد
اختیار با ولی است نه با وصی و اگر ولی خود نتواند نماز کند اذن بدهد
بدیگری که نماز کند و اگر اولیاء در ذکوریت و انوثیت و در سن و
در علم و سیادت برابر باشند از همه اذن حاصل کنند و با وجود همه
اولیاء اگر امام عصر عجل الله فرجه حاضر باشد مقدم است بر همه و اگر
ولی رجوع از اذن نماید شروع بنماز نکند یا قطع نماز کند و اگر امام مأذون
از ولی در اثناء نماز بمیرد مأمومین اقتدا بعادل دیگر کنند و اذن
جدید ضرور نیست و اگر ولی زن باشد جایز است که خودش نماز کند

در حق ولی لازم است اذن بان شخص دادن و با عدم امتناع او بدیگری اذن نمیتوانند بدهند و اما با عدم امتثال آن شخص ... هرچند احوط است ع

یا اذن بد هد بمرد یا بزن بامامت یا بانفراد و اکر زن امامت کند باید
که زنها با او اقتدآء کنند نه مردها و باید که مقدّم بر زنان نشود بلکه
در صف ایشان بایستد و باید علی الاحوط که سایر شرایط جماعت
مراعات شود از عدالت امام و سایر شرایط امامت و وجوب متابعت در
تکبیرات و در افعال و دعا و پیش از امام نکفتن حتّی انکه بعضی کفته اند
که اکر یکی از تکبیرات را پیش از امام بکوید کناه کار است و اکر امام یا ماموم
شکّ در عدد تکبیرات کنند باید که رجوع کنند بحافظ ضابط که یقین
دارد و شکّ ندارد مثل نماز یومیه و باید که میّت را باسم یا باشاره
معیّن کنند و میان او و میّت مانع و حاجبی نباشد و مکان او و میّت
زیاد پست و بلند نباشد و اینکه سر میّت در جانب راست نماز کننده
باشد و رو بیش بجانب اسمان باشد و بعد از غسل میّت یا تیمّم و بعد
از کفن و حنوط باشد و اینکه میان او و میّت بسیار دور نباشد
و نماز کننده رو بقبله باشد و اینکه ایستاده و مستقر باشد و اینکه
مکان و لباس نماز کننده مباح باشد و حریر و طلا باف نباشد و
اینکه تکبیرات را کم نکند و عربی بکوید و اولی انستکه جمیع شرایط نماز
یومیه و موانع ان را در این نماز با امکان ملاحظه نمایند **فصل**
سوم در بیان کیفیت نماز میّت است و طریقه آن انستکه اوّل نیّت
کند که نماز بر این میّت حاضر میکنم از جهت اینکه واجبست قربةً الی الله و تکبیر
بکوید و بکوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انّ محمّداً رسول الله
پس تکبیر بکوید و بکوید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد پس تکبیر سوم را
بکوید و بکوید اللّهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات پس تکبیر چهارم را بکوید و بکوید
اللّهمّ اغفر لهذا المیّت و بعد تکبیر پنجم را بکوید و جنازه را بردارند و هر

حاشیه: ۱ یعنی امام و اما ماموم پس شرط نیست در او صح
۲ مکر باتصال صفوف صح

اینستکه

اینستکه بعد از تکبیر اوّل بکوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له الهاً واحداً احداً صمداً فرداً حیّاً قیّوماً دائماً ابداً لم یتّخذ صاحبة
ولا ولداً و اشهد انّ محمّداً عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین
الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه ولو کره المشرکون پس تکبیر دوم را بکوید
و بکوید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کافضل ما صلّیت و بارکت
و ترحّمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید و صلّ علی جمیع
الانبیاء و المرسلین پس تکبیر سوم را بکوید و بکوید اللّهمّ اغفر
للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات
تابع اللّهمّ بیننا و بینهم بالخیرات انّک علی کلّ شیء قدیر پس تکبیر
چهارم را بکوید و بکوید اللّهمّ انّ هذا المسجّی قدّامنا عبدک
و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللّهمّ انّک
قد قبضت روحه الیک و قد احتاج الی رحمتک و انت غنیّ عن عذابه
اللّهمّ انّا لا نعلم منه الّا خیراً و انت اعلم به منّا اللّهمّ ان کان محسناً
فزد فی احسانه و ان کان مسیئاً فتجاوز عنه پس تکبیر پنجم را بکوید
که نماز بان تمام میشود و مستحبّ است که بعد از تکبیر پنجم بکوید
ربّنا اتنا فی الدّنیا حسنةً و فی الاخرة حسنةً و قنا عذاب النّار
و جنازه را بردارند و هر کاه میّت مخالف باشد بعد از تکبیر چهارم
بر او نفرین و لعن کنند و اکر مستضعف باشد که حقّ و باطل را
تمیز نداده باشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اللّهمّ اغفر للّذین
تابوا و اتّبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و اکر مذهبش معلوم
نباشد و مجهول الحال باشد بکوید اللّهمّ ان کان یحبّ الخیر و اهله
فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و اکر طفل باشد و پدر و مادرش

مؤمن باشند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبَوَیْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَأَجْرًا و اگر پدر و مادرش مؤمن نباشند ترک دعای والدینش کند و اگر میت زن باشد بجای عَبْدُكَ اَمَتُكَ بگوید و بجای ابن ابنة بگوید و جمیع ضمیرها مذکر را مؤنث بگوید

فصل چهارم

در بیان اداب مستحبه و مکروهه نماز میت است و آن بسیار است اوّل اینکه نمازکننده با وضوء یا با غسل یا با تیمم باشد دوّم انکه مقابل کمر میت بایستد اگر میت مرد باشد و محاذی سینه اش بایستد اگر میت زن باشد سوّم اینکه اگر بر جنازهای متعدّده بخواهند یک نماز کنند مرد را نزدیک امام بگذارند و بعد طفل شش ساله را و بعد از ان خنثی را و بعد از آن زن را و بعد از ان پسر کمتر از شش ساله را و بعد از ان دختر کمتر از شش ساله را بگذارند و این ترتیب مستحب است نه واجب چهارم اینکه کفش را از پا بکند بلکه قدم خود را بخاک برساند پنجم انکه در تکبیر اوّل دستها را بلند کند تا نزدیک گوش و همچنین در سایر تکبیرات علی الاقوی ششم اینکه نزدیک جنازه بایستد هفتم اینکه نماز را بجماعت بجا آورند هشتم انکه از جای خود حرکت نکند بعد از نماز تا جنازه را بلند کنند نهم انکه ادعیه و تکبیرات را بلند بخوانند دهم انکه ماموم در پشت سر امام بایستد یازدهم انکه نماز را در روز بکذارند اگر مانعی نباشد دوازدهم انکه بعد از فراغ از نماز مکث کند در جای خود بقدر میان دو تکبیر سیزدهم انکه نماز میت را بجا اورند در مکانی که محل اجتماع مردم باشد چهاردهم انکه بعد از تکبیر چهارم وقت دعا خواندن از برای میت دستها را بردارد بدعا پانزدهم انکه جدّ و جهد کند بدعا و قصد شفاعت کند

در مستحبات و مکروهات

۱ در حق امام اکید است

۲ اگر امام باشد و امّا ماموم پس اهسته بخواند اولی است

شانزدهم انکه منع کند کافر و منافق را از حضور هفدهم انکه در مساجد نماز نکنند هیجدهم انکه قبل از نماز سه مرتبه الصّلوة بگویند و بدانکه اذان واقامه و حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهّد و سلام و شش تکبیر افتتاح و دعای توجه بقصد مطلوبیت در این نماز بدعت و حرامست

فصل پنجم

در بیان نماز بر مصلوب بدانکه کسی را بحکم شرع بردار کشیده اند چون بعد از سه روز او را از دار بزیر آورند بر او نماز کنند مگر اینکه از زیر آوردنش مایوس باشند و پیش از سه روز که بر دار است بر او نماز نکنند و اگر بغیر حکم شرع او را بر دار زده در این وقت مطلقا بر او نماز نکذارند تا او را بزیر آورند مگر بعد از یاس بجهة تعذّر یا تعسّر

فصل ششم

بدانکه اگر در اثنای نماز بر میّت میّت دیگر حاضر کنند مخیّر است نمازکننده میان اینکه نماز بر میت اوّل تمام کند و بعد از ان نماز بر میت دوّم کند و اینکه نماز بر میت اوّل را قطع کند و بر هر دو یک نماز کند در جائیکه قطع نماز موجب تاخیر یکه مستلزم فساد جنازه اوّل باشد نشود و اینکه نماز بر میت اوّل را قطع نکند بلکه شریک کند میت دوّم را در تکبیرات باقیه و لکن از برای هر میتی دعای مخصوص بتکبیر او را بخواند پس اگر پیش از تکبیر سوّم جنازه اوّل جنازه دوّم را حاضر نمودند تکبیر سوّم را بقصد تکبیر سوّم جنازه اوّل و تکبیر اوّل جنازه دوّم بگوید و دعای اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ را بقصد اوّل و شهادتین را بقصد میت دوّم میخواند و همچنین در تکبیر چهارم دعای هر یک را بقصد هر یک جدا جدا بخواند و تکبیر پنجم را بقصد تکبیر اخر میت اوّل و بقصد سوّم میت دوّم میخواند و بعد از ان دعای مخصوص میت دوّم را میخواند و بعد تکبیر چهارم مختص بمیت دوّم را با دعایش بخواند و بعد تکبیر پنجم مختص بمیت دوّم را

در نماز بر مصلوب

میکوید وجنازها را برصدارند واکر در اثنای نماز امام کسی بخواهد اقتدا
کند با امام تکبیر بکوید وهمان تکبیر را تکبیر اوّل خود حساب کند ودعای
مخصوص تکبیر اوّل را بخواند وهمچنین در تکبیرات باقیه متابعت امام کند
ودعا مخصوص بتکبیر خودش را بخواند وبعد از فراغ امام باقی تکبیرات
خودش را با دعاها مختصر مخفف بخواند با عدم اختلال شرائط وعدم حصول
منافی وبا اختلال شرایط مثل برداشتن جنازه یا دور شدن زیاد یا دور
بودن مصلی ازان تکبیرات باقیه را بی دعا پی در پی در همان مکانیکه
ایستاده است بکوید وبدانکه مکروهست دوباره نماز کردن شخص
برمیت بفرادی یا بجماعت مکر اینکه میت از اهل شرف وعلم وتقوی باشد
وکسیکه نماز نکرده است کراهت ندارد که بجماعت یا فرادی نماز کند
واکر یك شبانه روز از دفنش کذشته باشد بهتر اینستکه دوباره بر قبرش
نماز نکنند وبدانکه تاخیر نماز میت عمداً جایز نیست تا اینکه دفن شود
بلکه باید نماز کنند پیش از دفن وبترك نماز پیش از دفن نماز ساقط
نمیشود بلکه باید بعد از دفن تا جسدش باقیست در قبر نمازش را
بکنند ولکن هر قدر که مبادرت وتعجیل کنند بهتر است وبدانکه نماز
میت در هیچ وقت کراهتی ندارد بلکه بر فریضه موسعه مقدم است و
اکر زمان فریضه مضیق باشند ونماز بر میت نیز مضیق باشند بسبب
خوف فساد بر میت نماز یومیه را مقدم بدارند ومیت را دفن کنند و
نماز بر قبرش کنند بلی اکر با خوف فساد دفن نیز ممکن نشود الا بترك نماز
یومیه در این وقت نماز یومیه را ترك کند ودفن را مقدم بدارد بر
نماز میت وبر نماز یومیه هرچند با امکان اکر در حال دفن نماز فریضه را
بایماء واشاره بجا آورد وبعد از دفن فریضه را اعاده نماید ونماز میت را

بعد از دفن نیز بجا آورد بهتر است وبدانکه جایز نیست نماز بر جنازه
در اثنای نماز یومیه وغیر آن از فرایض اکرچه محو صورت فریضه نشود وبدانکه
جایز است تیمم برای نماز جنازه اکرچه مانعی از استعمال آب نباشد واکرچه
محدث بحدث جنابت باشد ودر این تیمم قصد بدلیت از وضو یا غسل
لازم نیست ولکن بهتر اینست که تا خوف فوت نماز میت نباشد با تمکن از استعمال
آب تیمم نکند چنانچه میاید مطلب سیزدهم در بیان دفن میت است که در ضمن
چند فصل بیان میشود **فصل اوّل** در کیفیت وجوب دفن وواجبات
آنست بدانکه دفن میت واجب کفائیست چنانچه سابقاً ذکر شد وشرط
نیست دران نیت وبلوغ وعقل پس اکر غیر بالغ یا مجنون مباشر دفن
شود که عاقل بالغ ناظر باشد که روی بقبله وباداب شرعیه دفن شود
کافیست وبدانکه واجبات دفن اینست که باذن ولی میت را بعد از
غسل وحنوط وکفن ونماز در زمین مباح دفن کنند پس جایز نیست
دفن در زمین غصبی یا در زمین وقفی غیر قبرستان مثل مسجد ومدرسه
بنا بر احتیاط ویا قبریکه در او دفن شده باشد میت دیکر بطریق شرع
وباید اینکه بجانب راست بطریق اضطجاع میت را روی بقبله
در قبر بخوابانند بلی اکر میسر نشود روی بقبله نمودن بعلت
اشتباه قبله وعدم تمیز مغرب از مشرق وعدم مظنه یا بعلت دیکر
مثل خوف فساد در بدن میت بانتظار علم بقبله ساقط میشود
روی بقبله نمودن وواجبست که آن قدر زمین را بکنند که میت
از جانوران محفوظ بماند وبوی بد از قبر بیرون نیاید واکر دفن مخصر
باشد بزمینی که جسد میت بسبب کثرت جانوران آن زمین در زیر زمین
محفوظ نماند باید قبرش را بقیر یا بکچ وآجر محکم نمایند وباید دفن

در اداب دفن میت

بلکه بنا بر اقوی ودر حرمت دفن در مسجد دعوی اجماع شده مح

در مکانی باشد که هتک حرمت میت نشود مثل بیت الخلا و بالوعه و دفن
در مقابر غیر اهل ایمان در غیر ضرورت و اجزاء میت که پاره پاره شده است
باید مراعات قبله و سایر واجبات مذکوره در آن بشود و اگر بیشتر دو نفر
بهم چسبیده باشد از همدیگر جدا نمایند بلکه یکی را رو به قبله دفن کنند
و از دیگری ساقط است و اگر زن ذمیه که از مسلم حمل داشته باشد بمیرد پشت
آن زن را بجانب قبله کنند تا روی طفل بجانب قبله شود و اگر قبله مشتبه
باشد و مظنه قبله در هیچ طرف نباشد و صبر و انتظار تشخیص قبله موجب
ضرر مباشرین شود در این فرض هر طرفیکه بخواهند دفن نمایند بلی
عمل بقرعه در تحصیل قبله بد نیست در اینجا و در فرض سابق و اگر
کسی در دریا بمیرد پس بعد از غسل و کفن و حنوط و نماز اگر ممکن باشد
که بخشکی برسانند که دفنش نمایند واجبست که در خشکی دفن کنند و
اگر نقل بخشکی متعذر باشد بسبب خوف از دشمن یا درنده یا فساد میت
و نحو آن پس در این صورت واجبست که در دریا اندازند باین نحو
که در خمره سنگینی بگذارند و سرش را محکم کنند یا اینکه سنگی یا آهنی
بپایش ببندند و روی بقبله در دریا بیندازند در مکانیکه خوف
جانوران دریا نباشد یا کمتر باشد تا اینکه بدن میت محفوظ باشد
بقدر الامکان **فصل دوم** در بیان آداب دفن است و آن بسیار است
اول آنکه دفن در مقبره نزدیک نمایند مگر اینکه ترجیحی در مقبره دور باشد
مثل اینکه قبر بزرگان دین در آن باشد یا آنکه زیارت اهل قبور در آنجا
شود دوم اینکه جنازه را بقدر دو ذراع یا سه ذراع یا بیشتر نزدیک
بقبر بگذارند و در وقت گذاردن در قبر سه دفعه جنازه را نقل کنند
هر دفعه قدری نزدیکتر بقبر نمایند و لحظه صبر نمایند و در دفعه سوم آهسته

در آداب دفن میت

داخل قبر نمایند و اگر میت زن باشد در جانب قبله بگذارند و از انجا داخل
قبر کنند و اگر مرد باشد سر او را در جانب پای قبر بگذارند و از جانب پا داخل
قبر کنند و مرد را از سرش داخل قبر نمایند و زن را عرضا داخل قبر کنند
و پرده بر سر قبرش بکشند سوم اینکه مباشر دفن با وضوء و سر و پایش برهنه
باشد چهارم اینکه مباشر دفن زن شوهر یا یکی از محارمش باشد و اگر محارم
نباشد بیگانه ضرر ندارد لکن بهتر اینستکه از صلحا باشد و در دفن مرد
بیگانه بهتر از محارم است پنجم اینکه وقت برداشتن از تابوت بگوید
بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِلٰى رَحْمَتِكَ لَا اِلٰى عَذَابِكَ
اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَلَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَثَبِّتْهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَقِنَا
وَاِيَّاهُ عَذَابَ الْقَبْرِ و در وقت دیدن قبر بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ رَوْضَةً مِنْ
رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَلَا تَجْعَلْهُ حُفْرَةً مِنْ حُفَرِ النَّارِ و در وقت لحد گذاردن
بگوید اَللّٰهُمَّ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ
بِهِ و بعد از گذاشتن در قبر بگوید اَللّٰهُمَّ جَافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَصَاعِدْ
عَمَلَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ رِضْوَانًا ششم اینکه گودی قبر تا چنبره گردن یا بقدر
قامت متعارف باشد هفتم اینکه در زمین سخت لحدی از جانب پیش روی
یا پشت سر میت روی بقبله بشکافند که میت را در آن بخوابانند و
در زمین سست که خوف خراب شدن و ریختن قبر باشد در وسط مثل
نهر بکنند و اگر لحدی بسازند در زمین سست عوض شکافتن وسط
قبر شاید بد نباشد هشتم آنکه لحد را گشاده و بلند قرار دهند بقدریکه
بتوان در آن نشست نهم آنکه بعد از گذاردن میت در قبر گره کفن را
از جانب سر و پا بگشایند و روی میت را باز کنند و بر خاک بگذارند
و اگر خاک کربلا باشد افضل است و اگر خوف ملوث شدن تربت باشد

در زیر سرش یا مقابل رویش بگذارند مثل خشتی از تربت و مانند آن و روایت شده است که زنی زنا میداد و اولاد زنا را بعد از زائیدن میسوزانید بجهت خوف از اهل خود و بر حال او کسی مطلع نبوده مگر مادرش پس چون مرد و دفنش کردند پس قبر او را بیرون انداخت و قبول نکرد پس نقل بجای دیگر کردند باز آن قبر او را قبول نکرد پس اهلش آمدند بخدمت حضرت امام جعفر صادق روحی له الفداء و حکایت را نقل کردند پس حضرت از مادرش پرسیدند که این زن در حیوة خود چه میکرد مادرش قصه را نقل نموده حضرت فرمودند که زمین قبول نمیکند بجهت اینکه عذاب میکرد خلق خدا را بعذاب خدا در قبر او از تربت حسین صلوات الله علیه بگذارید پس گذاشتند پس خدا ستر کرد آن زن را دهم انکه خاک زیر سرش را مانند بالش بلند کنند یازدهم انکه خشتی یا کلوخی در پشت میت بگذارند تا اینکه بپشت نیفتد دوازدهم انکه ولی یا ماذون از او دهان خود را نزدیک گوش میت ببرد و شانه راستش را بدست راست و شانه چپش بدست چپ بگیرد و حرکت دهد و تلقین کند او را باعتقادات حقه یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه بنحویکه در کتب معتبره مذکور است و بهتر آنست که بعد از آن تلقین بهر زبانیکه میت داشت نیز تلقین نمایند که جمع کردن ما بین تلقین عربی و تلقین کردن بلغت و زبان خود میت شاید اولی باشد سیزدهم انکه لحد را بخشت و نحو آن بپوشند که خاک بر میت نریزد و از جانب سر ابتدا بپوشانیدن لحد کند و در وقت پوشانیدن لحد بگوید اَللّٰهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَ اٰنِسْ وَحْشَتَهُ وَ اٰمِنْ رَوْعَتَهُ وَ اَسْكِنْ اِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنِيهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ فَاِنَّمَا رَحْمَتُكَ وَسِعَتْ لِلظَّالِمِينَ واگر میت زن باشد ضمیرها را مؤنث آورد چهاردهم

انکه در وقت بیرون آمدن از قبر از جانب پا بیرون بیاید بجهت احترام و یا بجهت انکه برای هر چیزی دری میباشد و در قبر طرف پا میباشد و بعد از بیرون آمدن از قبر بگوید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ اَللّٰهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي اَعْلٰى عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلٰى اَهْلِهِ فِي الْغَابِرِينَ وَعِنْدَكَ نَحْتَسِبُهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ پانزدهم انکه حاضران غیر اقوام میت خاک را بپشت دست در قبر بریزند شانزدهم انکه در وقت خاک ریختن یا وقت دست از خاک تکان دادن بگویند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و در حدیث از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت شده که هر که از پشت دست سه مرتبه خاک بر قبر بریزد و بگوید اَللّٰهُمَّ اِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ میسنویسد خداوند بهر ذره حسنه هفدهم انکه قبر را از زمین بلند کنند تا اینکه قبرش معلوم باشد و قصد زیارتش بکنند و نبشش نکنند هیجدهم انکه بلندی قبر بقدر چهار انگشت بهم آمده یا از دو بلکه یک وجب بلندتر نباشد و سطح قرار دهند نوزدهم انکه بر روی قبر ریگ سرخ بریزند بیستم انکه نشانه بر سر قبر میت بگذارند بیست و یکم انکه آب بر روی قبر بریزند و آب را باین طریق بریزند که از سر که رفته بجانب پا آیند و از جانب پا بجانب سر باز کردند و اگر آبی بماند در وسط قبر بریزند و استحباب آب ریختن تا چهل روز بلکه تا چهل ماه نیز از احادیث بر می آید بیست و دوم انکه آب را قطع نکند و متصل هم بریزند تا آخر بیست و سیوم انکه در وقت آب ریختن روی بقبله باشد بیست و چهارم انکه بعد از ریختن آب حاضران دست بلکه کف هر دو دست بر قبر بگذارند که نشانه انگشتان یا کف دست بلکه تمام دست در قبر بماند خصوص برای بنی هاشم و برای کسیکه بر میت نماز نکرده و استحباب اثر

دست در خاک ماندن در حال اول دفن ثابت است و در غیر ان حال هم
محتمل است و ضرری ندارد بیست و پنجم انکه در وقت دست کذاشتن روی
بقبله باشد بیست و ششم انکه در ان وقت هفت مرتبه سوره انّا انزلناه
بخواند و بعد از ان دعای لحد پوشاندن یا مثل ان را بخواند بیست و هفتم
انکه ولی میت یا شخصی از حاضران برخصت ولی بعد از رفتن حاضران و پر
کردن قبر باواز بلند تلقین میّت نماید که در خبر است اکر این تلقین کند باعث
این میشود که نکیرین داخل در قبرش نمیشوند و از او سؤال نمیکنند
و یکی بدیکری میکوید که تلقین میّت کفایت کرد ما را از سؤال او و از
بعضی ظاهر میشود که تلقین مستحبّ است در چهار حالت حال احتضار و
و بعد از کفن و در قبر پیش از پر کردن و بعد از پر کردن و رفتن مردم
و این ضرری ندارد بیست و هشتم انکه در حال تلقین روی بقبله باشد
بیست و نهم انکه ولی میت پیش از تلقین سوره حمد و قل اعوذ بربّ الفلق
و قل اعوذ بربّ الناس و قل هو الله احد و ایة الکرسی بخواند بلکه پیش
از قرآئت اینها اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بکوید و صلوات نیز بفرستد
سی ام انکه اسم میّت را بالای قبر یا در لوحی بنویسد و در میان قبر یا در
محاذی سر قبر نصب کنند سی و یکم انکه قبر را چهار کوشه نمایند سی و دوم
انکه قبر را پهن نمایند که باران رحمت فرا کیرد سی و سوم انکه انکشتر عقیق
در دهن میّت بکذارند که در او نقش لا اله الا الله یا آنکه الله ربّی
و محمّد نبیّی و اسماء ائمّه علیهم السلام باشد **فصل سوم** در امور
مکروهه است و آن چند چیز است اوّل انکه دو میت را در حال اختیار در
یک جنازه کذارند و در یک قبر دفن نمایند بلکه از بعضی ظاهر میشود
که مرد اجنبی و زن اجنبیه را باهم دفن کردن حرام میباشد و اکر بجهة

در امور مکروهه

ضرورت دو جنازه را در یک قبر بکذارند فاصله بکذارند و افضل
مقدّم بدارند دوم اینکه زمین قبر را با آجر و سنک و مانند آن فرش نمایند
سوم انکه خویشاوندان میت خاک بر قبر بریزند که باعث قساوت و دل
سختی است چنانچه مکروه هست برای خویشاوندان نزول در قبر هر چند
مجلسی اعلی الله مقامه کراهت نزول در قبر را مخصوص ولد قرار داده است
چهارم انکه خاک غیر آن قبر که کنده اند در ان قبر کار کنند یا بریزند در وقت
دفن بلکه مطلق که بر میت کرانست و از بعضی ظاهر میشود توهم اختصاص
کراهت بریختن نه کل کاری کردن چنانچه از بعضی اختصاص کراهت
بوقت دفن ظاهر میشود نه بعد از ان پنجم انکه قبر را ماهی پشت قرار بدهند
ششم انکه قبر را بعد از شکستن تعمیر کنند که خداوند عالم دوست میدارد
دل شکسته و قبر شکسته را الّا قبور انبیاء و ائمه و علما و صلحا و شهدا را
تعمیر کردن مستحبّ است بلکه بسا میشود که واجب میشود هفتم انکه بنا
و عمارت بر قبر درست کنند بلکه خیمه و مانند آن نیز در حکم آنست مکر
در قبور ائمّه و صلحا هشتم انکه قبر را کل کاری کنند اکر چه بخاک همان
قبر باشد یا کچ کاری کنند چه در ظاهر قبر و چه در باطن مکر بجهة ضرورت
مثل لحد بستن قبر و مانند آن و مکر در قبور انبیاء و اولیاء و ائمه هدی
نهم انکه در سر قبر غیر انبیاء و ائمه هدی مکث نمایند مکر برای اغراض
صحیحه مثل تلاوت قرآن دهم انکه بر سر قبر بنشینند که در حدیث است
که اکر بالای آتش بنشینم که جامه ام بسوزد خوشتر است مرا که بالای قبر
بنشینم یازدهم انکه قبر را مسجد قرار بدهند که نماز بالای آن بکنند یا انکه
او را محلّ سجود قرار دهند یا انکه بالای قبر و پهلوی قبر مسجد درست کنند
که نماز جماعت یا فرادی نمایند ولکن در پهلوی قبر امام و مانند آن مسجد در

ندارد دوازدهم انکه بالای قبر راه بروند بدون غرض وداعی پس اگر زیارت اهل قبور موقوف باشد بگام نهادن ضرر ندارد ودر حدیثاست که وقتیکه داخل قبرستان میشوی کام مزن بر قبرها وبالای ایشان راه برو که هر که مؤمن است از راه رفتن راحت میابد وهر که منافق است درد میکردد سیزدهم انکه بالای قبر بلکه در مقبره بول وغایط بکنند چهاردهم انکه سر قبر بلکه در مقبره خنده بکنند پانزدهم انکه از مکانیکه فوت شده قبل از دفن نقل بمکان دیگر بکنند مگر بمشاهد مشرفه وامکنه متبرکه ونقل از عرفات بحرم که در حدیثاست بلکه از حدیث مرقوم وغیره استفاده رجحان نقل از مشاهد بسوی مشاهد دیگر بجهة بعضی از خواص وفضیلت میشود هرچند خصوص نقل از مشاهد بمشاهد دیگر خالی از کراهت نیست وفی الجمله بی احترامی میباشد وبعضی از بزرگان علما مثل صاحب مقامع اعلی الله مقامه ذکر کرده اند که دفن در نجف اشرف بهتر است از دفن در کربلا ولکن گمان حقیر آنستکه دفن در کربلا بهتر است از دفن در جمیع مشاهد مشرفه ومقابر ائمه وامکنه متبرکه حتی مکه ومدینه ونجف اشرف والله العالم شانزدهم انکه قبر را در خانه قرار بدهند که باعث وحشت اهل خانه میشود ونزول رحمت در او کمتر میباشد از مقبره مسلمانان هفدهم انکه قبر را الوده بنجاسات وکثافات نمایند واگر الوده شده دور نمایند

فصل چهارم در احکام بعد از دفن وانچه حرام است ارتکاب آن وان چند چیز است اول نبش قبر بدانکه حرام است نبش قبر انبیا وائمه معصومین وفاطمه زهرا سلام الله علیهم پس نبش قبور ایشان مطلقا جایز نیست وهمچنین نبش قبر مؤمن هرچند طفل ودیوانه باشد ولکن حرمت نبش قبر غالبا مشروط بچند شرط است اول انکه میت خاک نشده باشد بالمره

پس اگر خاک شده باشد جایز است که نبش نمایند بلکه جمعی از علما تصریح کرده اند که اگر دفن در زمین وقف مثل مقبره مسلمانان شده باشد ومیت خاک شده باشد واجبست که قبر را خراب کنند وصورت قبر را باقی نگذارند وبا زمین مساوی کنند تا اینکه هر کس که خواهد میت خود را در انجا دفن کند ووجوب خراب کردن وصورت قبر را باقی نگذاشتن هرچند ضعیف است خصوص در وقتیکه حاجت بان قبر معلوم نباشد لکن جوازش[1] عیبی ندارد وبی مضایقه است در غیر علما وصلحا وشهدا واولاد ائمه

[1] در صورت عدم احتیاج جوازش هم تامل است مجع

واما اگر جسدش خاک شده واستخوانش باقی باشد پس اگر استخوانها سست شده باشد که باندک صدمه ریزه وخاک شود پس ان هم جایز است واما اگر سخت وصلب باشد خلاف است اقوی[2] جواز است واحوط ترک است حتی انکه اگر باعتقاد خاک شدن میت نبش قبر نموده وبعد معلوم شد که خاک نشده واستخوانش باقیست احوط[3] آنستکه دوباره پر کنند قبر را وبدانکه شرط جواز نبش در این صورت آنستکه یقین بخاک شدن حاصل شود واما اگر مظنه بخاک شدن حاصل باشد نه یقین هرچند از اهل خبره باشد پس[4] اقوی عدم جواز اعتماد بمظنه است وبدانکه این شرط در حق قبور انبیا وائمه معصومین بلکه علماء کاملین محقق نیست ونخواهد شد زیرا که بدن ایشان نمیپوسد وزمین وهوا تصرف در ابدان ایشان نمیکند وعقل ونقل نیز مؤید میباشد در این خصوص چنانچه شهید اول اعلی الله مقامه در ذکری نقل مینماید از طرق عامه وخاصه از پیغمبر صلی الله علیه واله که ان بزرگوار فرمودند زندگانی من خوبست برای شما ومردن من نیز خوبست برای شما عرض کردند ای رسول الله این چگونه میشود فرمودند اما حیوة من خیر است بجهة آنستکه خداوند عالم

[2] تامل است مجع

[3] بلکه اقوی مجع

[4] تامل است ع

فرمود در قرآن حمید که نیست خداوند متعال که عذاب کند ایشان را
وحال انکه تو در میان ایشان باشی واما مفارقت من از شما پس بدرستیکه
اعمال شما عرض میشود بر من در هر روز پس انچه خوبست از خداوند متعال
طلب زیادتی میکنم وانچه بد است از خدا طلب مغفرت میکنم عرض کردند
چه کونه میشود وحال انکه شما خاک شده اید حضرت فرمودند حاشا
وکلا بدرستیکه خداوند جل وعلا حرام نموده است کوشتهای ما را بر
زمین اینکه بخورد از او چیزی را و جسد صدوق را در ری جماعتی دیدند
بلکه معروفست که اکر کسی غسل جمعه را مداومت کند بدنش نمیپوسد
دوم انکه جسد میت را بیرون آورند یا انکه ظاهر کنند که این نبش محرم
پس اکر میت ظاهر نشود اصلاً مثل انکه میت را با صندوق یا با تابوت
بیرون آورند ضرر ندارد سوم انکه مثل سرداب ونحو آن نباشد که در
مثل سرداب ونحو آن بیرون آوردن میت حرام است نه انکه سرداب را باز
کنند که میت دیکر را در او بکذارند که این نبش نبش محرم نیست[1] چهارم
انکه بقصد دفن باشد پس اکر عاریه بکذارند در زمین مباح یا زمین
غیر باذن مالک یا باجاره بقصد امانت تا یکماه ونحو آن تا انکه نقل کنند
جایز است و بهتر آنستکه در این وقت طوری بکذارند که صدق دفن
نکند پنجم انکه زمین تمام آن یا بعض آن غصبی نباشد پس اکر در زمین
غیر دفن شود سهواً یا جهلاً جایز است نبش قبر هر چند منجر بهتک حرمت
بشود و واجب نیست بر صاحب زمین قبول اجرت باقی ماندن یا قیمت
فروختن هر چند وارث باشد بلی بهتر از برای وارث بلکه از برای
رحم میت بلکه بر هر مؤمن قبول اجرت وقیمت میباشد واکر اذن در دفن
داده باشد وهنوز میت را در قبر نکذاشتند یا انکه کذاشتند قبر را

[1] در سرداب مخصوص بمیت جای تامل است ح

پرنکردند وان شخص رجوع از اذن خود نموده یا انکه مرده است و بوارث
او منتقل شده است یا انکه بدیکری فروخته است پس اکر با این حال
بدون اذن جدید دفن نمودند جایز است نبش قبر واکر بعد از پر نمودن
قبر رجوع نموده یا انکه بیهوش شده یا انکه مرده یا انکه بدیکری منتقل
شده در این وقت جایز نیست برای هیچ یک نبش ولازم است که میت
در آن مکان باقی باشد تا انکه خاک شود ششم انکه بکفن غصبی یا غیر
جایز مثل حریر علی الاقوی دفن نشده باشد که در این وقت جایز است
نبش و واجب نیست قبول قیمت ثوب چنانچه کذشت هفتم انکه دفن در
مکان مناسب شده باشد پس اکر در مقبره یهود یا در مزبله یا در مکان
غیر مناسب دفن شود یا انکه در قبرش نجاستی حاصل شود که هتک حرمت
میت بشود یا انکه با او دشمن دین خدا دفن شود یا با زنا جنبیه دفن
شود یا انکه در سر راه مسلمانان دفن شود که ضرر بر ماره شود یا انکه
هتک حرمت میت شود بکثرت مرور در این وقت نبش قبر جایز است هشتم
انکه خوف نباشد بر بدن میت از بیرون آوردن میت را دشمنی او یا حیوانی
که در این وقت جایز است نبش بلکه بسا میشود که واجب میشود نهم
انکه بجهت نقل بمشاهد مشرفه وقرب جوار اولیاء وصلحاء وعلماء وهم
مکانیکه رجاء ثواب در او بیشتر وامن از عذاب را وزیادتر باشد نباشد
والا جایز است بلکه بعضی کفته اند که جایز است هر چند هتک حرمت میت
شود بلکه بعضی کفته اند که هر چند مستلزم پاره پاره شدن میت شود
واین حکم خالی از قوت نیست[1] حتی در شهید هر چند در شهید بلکه مطلقاً
احوط ترک است دهم انکه در قبر او یا در شکم او مال قیمتی مانده باشد
چه از خودش باشد یا از غیر علی الاقوی حتی مثل کوشواره وانکشتر قیمتی

[1] در صورت وصیت واما در صورت عدم وصیت محل تامل است ح

که وصیت بدفن باو نکرده باشد که در این وقت جایز است نبش یازدهم انکه بجهة اثبات حق وشهادت بر عین او نباشد پس اگر نبش کنند بجهة ارث یا بجهة عده زن یا بجهة جنایتی که بر میت شده یا از میت شده جایز است نبش بشرط رجاء ثبوت حق بنبش پس اگر رجاء نباشد بجهة تغییر صورت میت که نتوان شناخت جایز نیست نبش دوازدهم انکه دفن شرعی نشده باشد پس اگر در کودکی که بحد قبر نرسیده دفن شده باشد یا انکه رو بقبله دفن نشده یا انکه از دست چپ رو بقبله دفن شده یا انکه بی غسل و بی کفن و بی حنوط یا در غیر مکانیکه وصیت نموده و اذن اولیاء در آن نبوده دفن نموده در این وقت جایز است نبش علی الاقوی و همچنین اگر فرض شود که میتی را دفن نمودند و هنوز پوسیده نشده یا انکه نبش قبر او جایز نشده با این حال نبش قبر او نمودند و میت دیگر را در آن قبر دفن نمودند حال اگر بخواهند که این قبر را نبش کنند بجهة دفن میت ثالثی مثلاً پس باید در جواز نبش ملاحظه میت اول را نمایند نزد دوم را که اگر استخوان جسد اول باقی است نبش مرقوم حرام است هر چند فرض شود که استخوان جسد میت دوم خاک شده باشد و اگر استخوان جسد میت اول خاک شده جایز است علی الاقوی نبش مرقوم هر چند استخوان جسد میت دوم هنوز خاک نشده باشد بلی احوط ملاحظه میت دوم نیز میباشد بجهة انکه هر چند حدوث دفن در حال تحریم نبوده ولکن بقاء او بر وجه حرام نبوده در فرض مرقوم و شاید از این قبیل باشد دفن اموات متعدده در مشاهد مشرفه که غالباً مستلزم نبش است و علما منعش نمیکنند بجهة این احتمال یا از جهة احتمال وجود محمل صحیح دیگر یا از جهة اینکه علم بنبش در حین دفن ندارند و تعیین مکان را

خصوص مزید صورتیکه دفن ثانی بعد از اخراج

بکردن حفار میگذارند و صحن را مثلاً شبهه محصوره نمیدانند و بر فرضیکه بدانند قاعده شبهه محصوره معارضه با حمل فعل مسلم بر صحت نمیکنند یا از جهة اینکه علماء قادر بر منع نیستند بلکه جواز نبش قبر در وقتیکه خوف فساد میت یا پاره پاره شدن آن یا هتک حرمت میت نباشد برای تدارک اصل غسل که تمام اغسال ثلاثه یا بعض آن داده نشده باشد اصلاً هر چند بجهة عذر باشد یا بجهة غسل فاسد یا بجهة اصل کفن یا اتمام کفن یا اوصاف کفن بلکه برای سایر واجبات دفن بلکه برای تدارک نماز خالی از قوت نیست هر چند برای تدارک نماز غالباً حاجت بنبش نیست بجهة امکان نماز کردن بر قبر سیزدهم انکه بجهة ادخال بعضی از اجزاء آن میت نباشد پس اگر سر میت را بعد از دفن بدن ملحق بدن نکنند ضرر ندارد هر چند مستلزم نبش قبر و اظهار جسد میت شود علی الاقوی ولکن جایز است که در پهلوی میت بنحوی دفن نمایند که مستلزم ظهور جسد میت نباشد چهاردهم انکه مظنه زنده شدن میت در قبر نباشد پس اگر احتمال عقلائی برود که میت زنده شده در قبر در این وقت جایز است پانزدهم انکه نبش از روی اختیار باشد نه از روی جبر و ترس شانزدهم انکه نبش قبور بجهة اصلاح مشاهد یکران میتی را در انجا دفن کرده اند نباشد والا جایز است بلکه بعضی ذکر کرده اند که جایز است نبش اگر چه بجهة اصلاح محل دفن و مقبره باشد بلکه گفته اند که جایز است نبش اگر در خانه دفن شود و تعمیر خانه موقوف بنبش باشد مثل انکه از جهة اضطرار باید محل قبر را چاه قرار دهند یا انکه بنیان دیواری قرار دهند و بدانکه لازم نیست بر فرض نبش قبر چه حرام باشد و چه نباشد انکه میت را دوباره در همان قبر که نبش

کرده اند دفن کنند بلکه اولیاء میت یا دیگران باذن اولیاء هرجا که
خواهند دفن کنند وبعضی از بزرگواران بر کسیکه عمداً میت را از قبر
بیرون آورده است بوجه غیر مشروع در حق او بخصوص نزد دیگران فرموده اند
که ممکن است در حق او حکم بوجوب اعاده شود واین در صورتی متجه میباشد
که این شخص بدون اذن ولی او را در غیر مکان اول که دفن شده والا لزوم
اعاده در همان مکان اول مشکل است پس مدار دفن بعد از نبش در حق
همه مردمان اذن اولیا میباشد علی الاحوط حتی در جائیکه استخوان میت
باقی باشد که بعد از نبش استخوان را در همان مکان دفن کنند یا جائیکه
ولی اذن بدهد هرچند احتمال سقوط اذن ولی در مثل میت استخوان
شده یا متلاشی شده خالی از قوت نیست ولکن احتیاط اولی است
دوم وسوم وچهارم از محرمات سیلی بر روی زدن وروی خراشیدن و
گیسو بریدن بلکه جماعتی ذکر کرده اند که حرامست در بین کردن
وپاره کردن جامه از برای غیر پدر وبرادر واما در حق پدر وبرادر
جایز است بلکه در حق پدر بلکه در حق برادر نیز بمقتضای بعضی از
اخبار دور نیست که مستحب باشد وفریاد خارج از متعارف را نیز
بعضی حرام دانسته اند ونوحه که مشتمل بر دروغ وبکلمه ویل وهلاک
باشد نیز حرام دانسته اند واما نوحه بحق چه بشعر وچه بغیر شعر ضرر
ندارد بلکه جایز است که نوحه کننده مزد بگیرد در نوحه سرائی بخصوص
ووقف بر نوحه کنندها ووصیت برای ایشان نیز جایز است بلی
نوحه در شب را مکروه دانسته اند ترک گریه را بلکه گریه مطلقا جایز است
وکراهت ندارد وحرمت نیز ندارد مگر آنکه مشتمل بر جزع وبیصبری
وعدم رضای بقضای خداوند باشد که در آن وقت اگر حرام باشد

از جهت دیگر است وبعضی مکروه دانسته اند نشستن از برای تعزیه را
زیاده بر یک روز یا دو روز بلکه از بعضی حرمت استفاده میشود و
حرمت وکراهت هر دو ضعیف است بلی مضایقه نیست کراهت نشستن
زیاده بر یک روز بالذات با قطع نظر از قصد دیگر مثل آنکه قصد نماید
در نشستن زیاده بر یک روز زیاده شدن قرائت قرآن ودعا وفاتحه
برای میت را تا اینکه از برای میت رفع شدت وسختی شود ولکن حرمت
این مذکورات وکراهتش در حق غیر اولیاء الله ثابت است واما در حق
اولیاء الله از انبیاء وائمه اطهار وفاطمه زهراء ع بلکه علما وشهدا محل
اشکالست چنانچه استحبابش نیز ثابت نیست بالنسبه بخصوص
آنچه آن بزرگوار یعنی سید الشهداء روحی وروح العالمین فداه نهی
کرده اند اهل بیت طاهره خود را از آن مثل روی خراشیدن وصدا
بلند کردن بلکه سیلی بر روی زدن بلکه مطلق طپانچه زدن چه بر سر
وچه بر رو بلکه دست بر زانو زدن که در بعضی از احادیث هست
که موجب حبط اجر وثوابست هرچند آنچه داخل در تعزیه داری وتعظیم
شعائر الله باشد وحرمت آن معلوم نباشد ضرر ندارد انشاء الله تعالی
تتمه هرگاه زنی حامله باشد وبچه اش در شکمش مرده باشد وعلم
بمردنش حاصل شده باشد پس اگر خوفی در بودن طفل در شکم برای
زن حامله نباشد بودنش ضرر ندارد واگر خوف باشد باید کاری
بکنند که آن طفل از شکم بیرون بیاید بهر نحوی که ممکن باشد وبهر
علاجی که میسر شود ولکن مقدم بدارند آنچه را که بحال طفل وحامله
آسانتر وملایمتر است هرچند باین طور که دست را داخل در فرج زن
نمایند وطفل را پاره پاره نمایند وبیرون آورند از جهت حفظ مادر

ومباشر این امر اوّلا شوهر و بعد زنان شوند با امکان و با عدم امکان
مردانیکه محرم باشند از پدر و برادر و پسر و با عدم امکان مردان
بیکانه و اگر حامله بمیرد و بچّه زنده باشد پس اگر ممکن باشد بیرون
اوردن بچّه بدون پاره کردن شکم میّت همان متعیّن است و با عدم امکان
پهلوی چپ را بشکافند و بچّه را بیرون آورند و بعد از ان بدوزند
هرچند قطع نداشته باشند بزندکانی بچّه بعد از خروج بلکه اگر قطع
داشته باشند که بعد از خروج بچّه نیز خواهد مرد باز لازم است اخراج
طفل بلکه کافیست در لزوم اخراج طفل اینکه اگر در شکم بماند و دفن
کنند زودتر خواهد مرد و اگر موت و حیوة طفل معلوم نباشد شکافتن
جایز نیست و هرکاه بچّه زنده و حامله نیز زنده باشد و لکن خوف موت در
حقّ مادر و بچّه هردو باشد در این صورت لازم است که منتظر تقدیر
الهی شوند **خاتمه** در بیان اغسال مستحبّه است بدانکه مجموع اغسال
مستحبّه بر چند قسم است اوّل زمانیکه زمان خاص از جهت شرافت آن یا
حکمت دیگر باعث مشروعیّه و سبب استحباب آن شده و ان بسیار است
اوّل غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحبّ است نه واجب و استحبابش ثابت
در حقّ مرد و زن هرچند تاکید در حقّ مردان بیشتر است و همچنین
ازاد و بنده هرچند باید بنده اذن از مولی بکیرد در بجا اوردن این
مستحبّ مثل سایر مستحبّات و بدون اذن صحیح نیست بلکه استحباب
او ثابت است در حقّ حاضر و مسافر و در حقّ کسیکه بجا اورد نماز
جمعه را یا بجا نیاورد بلکه برای طفل ممیّز نیز مستحبّ است علی الاقوی
و احادیث در فضیلت این غسل بسیار است از انجمله منقول است از
حضرت امام جعفر صادق علیه السّلم و روحی له الفداء که غسل جمعه پاک

در اغسال مستحبّه

در مثل افضل [illegible] با احتیاط [illegible] هرچند احوط [illegible]

کننده

کننده از کناهان و کفّاره کناهانیست که واقع میشود از جمعه تا جمعه
دیکر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و روحی له الفداء در مقام ملامت
ببعضی از اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسیکه ترک غسل جمعه کند
بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاکی غسل کننده است از جمعه
تا جمعه دیکر بلکه در حدیث وارد است که تارک غسل جمعه همیشه مهموم است
تا جمعه دیکر بلکه از جهت مبالغه و زیادتی تاکید در ترک غسل جمعه عمدًا
و نسیانًا وارد است که از خدا وند طلب آمرزش از کناه نماید بلکه در
حدیث است که با ترک غسل عمدًا و با بقاء وقت نماز غسل کند و نماز را
اعاده کند بلکه بملاحظه جمله از اخبار کراهت ترک غسل جمعه نیز معلوم
میشود و وقت آن علی الاقوی از ابتدای طلوع صبح صادق از روز
جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضا میشود هرچند احوط آنستکه
تا زمانیکه وقت نماز جمعه باقیست بلکه تا غروب قصد ادا و قضا
ننماید و جایز نیست مقدّم داشتن غسل جمعه مکر انکه در یوم پنجشنبه
خوف داشته باشد از نبودن آب در روز جمعه در وقت ادای غسل بر
خود غسل نیز برای مستحبّات و مقدّمات ان که در این وقت جایز است
که در روز پنجشنبه مقدّم بدارد غسل جمعه را و غسل نماید بنیّت تقدیم
خصوص اگر خوف نبودن آب در وقت قضا نیز باشد بلکه جماعتی تقدیم
غسل جمعه را بهتر از قضا دانسته اند و تصریح بافضلیت تقدیم نموده اند
بلکه بعضی تصریح کرده اند که در این حکم با فضلیت تقدیم بر قضا
مخالفی ندیدم بلکه بعضی شب جمعه را نیز ملحق نموده اند بروز پنجشنبه
در جواز تقدیم غسل جمعه با خوف نبودن آب بلکه بعضی مطلق خوف
تعذّر از استعمال یا دشواری آن را نیز باعث تقدیم غسل جمعه دانسته اند

عبارت هدایت و محکی منتهی صریح در افضلیت قضا بر تقدیم است مثل نماز شب منه

هرچند بسبب بی پولی باشد بلکه بعضی مطلق خوف فوت غسل در یوم جمعه را مجوز تقدیم دانسته اند بلکه با خوف عدم تمکن از استعمال آب یا بنودن آن در روز جمعه و در روز پنجشنبه با تمکن آن در روز چهارشنبه تقدیم غسل در یوم چهارشنبه و همچنین تا یوم شنبه نیز محتمل است و بهتر آنستکه اگر عدم تمکن از استعمال آب مندفع شود بخریدن یا قبول نمودن مالی بنحویکه ضرر بحالش نباشد او را عذر تقدیم غسل جمعه قرار ندهد بلی اگر مستلزم شود استعمال در آب روز جمعه منتی را که لایق بمؤمن نباشد این وقت مضایقه از تقدیم جمعه در یوم پنجشنبه نیست و اگر باعتقاد بنودن آب مقدم داشت غسل جمعه را و در اثنای غسل معلوم شد بودن آب تمام کردن غسل بقصد مرقوم مشروع نیست و ظاهر اینستکه حدث حیض و نحو آن بلکه جنابت مانع از مشروعیت غسل جمعه نیست چنانچه تقدیم یا تعقیب وضوء شرط صحت غسل جمعه نیست علی الاقوی چنانچه حدث بعد از غسل جمعه یا نوم و نحو آن از مبطلات وضوء مبطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی ذکر کرده اند که حدث واقع در اثنای اغسال زمانیه مطلقا ضرر ندارد بلکه بعضی نیز ذکر کرده اند که هرگاه کسی غسل جمعه بکند باعتقاد اینکه روز جمعه میباشد و بعد معلوم شد که پنجشنبه بوده و آب نیز در جمعه نبوده یا انکه شنبه بوده یا باعتقاد پنجشنبه از جهت تقدیم یا باعتقاد شنبه از جهت قضا غسل نماید و بعد معلوم شود که جمعه بوده در هر دو فرض غسل صحیح است و مجزی از غسل جمعه میباشد و اگر نوعی دیگر از اغسال زمانیه را قصد نموده و بعد معلوم شد که آن زمان مقصود نبوده بلکه جمعه بوده یا اینکه قصد جمعه نموده و بعد معلوم شد که جمعه نبوده و غیر جمعه از ایامی بوده که در آن

وجه بیانا بعید ع

غسل مستحب است در این وقت آن غسل فاسد است و لکن صحت غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست و وقت قضا ممتد است از ظهر روز جمعه تا غروب روز شنبه بلکه امتداد وقت قضا تا جمعه دیگر نیز خالی از قوت نیست چنانچه در حدیث نیز وارد است و لکن چون خلاف مشهور است اقتصار نمایند در قضا بهمان روز شنبه بلکه بهتر آنستکه در شب شنبه نیز قضا نکند که از بعضی ظاهر میشود که زمان قضا خصوص روز شنبه میباشد نه شب شنبه و بعضی شرط کرده اند در مشروعیت قضا تمکن از اداء و ترک نمودن آن را عمداً یا سهواً یا جهلاً که اگر ترک نموده از جهت عدم تمکن از استعمال آب در وقت اداء مشروعیت قضا ثابت نیست و لکن مشروعیت قضا حتی با عدم تمکن از اداء خالی از قوت نیست خصوص اگر نذر کرده باشند غسل جمعه را و ترک نموده عمداً یا سهواً هرچند در عمد کفاره را باید بدهد بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب در وقت اداء و لکن بعد از این متمکن از اداء شده اعاده نماید آن غسل را در روز جمعه هرچند بعضی اعاده را مشروع ندانسته اند بلکه اگر در روز جمعه اعاده ننموده قضا نماید بلی اگر متمکن از اداء نشده قضا ساقط است پس شرط اعاده و قضا با تقدیم غسل در پنجشنبه تمکن از ادا میباشد و اگر تمکن از قضا باشد نه اعاده بنحو قضا مشروع نیست و لکن مع ذلک مضایقه از قضا در روز شنبه ندارم بجهت احتمال مطلوبیه والله العالم و آخر وقت ادا افضل است از اول وقت و اول وقت قضا و هرچه نزدیکتر باداء میباشد افضل است از آخر وقت قضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء منقول است که هر که غسل جمعه بکند و بگوید اشهد ان لا اله الا الله

اگر کافی بدانیم قصد مطلق غسل و لازم ندانیم تعیین سبب او را مع

بلکه نوعی از ... غسل را باید ...

۳ در مشروعیت اعاده و ... اجماع شده ع

وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی
محمد و آل محمد واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین پس آن
غسل و دعا پاک میکند او را تا جمعه دیگر دوم از اغسال زمانیه غسل
در ماه مبارک رمضان است که در لیالی طاق آن جمیعاً غسل مستحب است
و در عشر آخر نیز جمیعاً غسل مستحب است چنانچه در حدیث است که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله در هر شب از دهه آخر ماه مبارک رمضان
میان مغرب و عشا غسل میکردند و در شب بیست و سوم بخصوص دو غسل
مستحب است یکی در اول شب و یکی در آخر شب بجهة نماز شب یا وقتی
از آخر شب که در آن نماز شب مینمایند و جایز است که اقتصار نماید بغسل
اول شب چنانچه جایز است که اقتصار نماید بغسل آخر شب بلکه جایز است
که بملاحظه غسل مطلق شب قدر یا طاق یا مطلق شب رمضان المبارک
اگر غسل اول شب را ننموده یک غسل در وسط شب و یک غسل در آخر شب
نماید پس غسل در وسط شب بسبب عدم مشروعیت غسل آخر شب نمیشود
چنانچه مشروعیت غسل مخصوص باول شب بسبب عدم مشروعیت
مطلق غسل نخواهد شد بلی اگر غسل مخصوص باول شب را بجا آورده
ترک نماید غسل مطلق شب را بجهة قوت احتمال تداخل قهری هر چند
بعضی از بزرگواران فرموده اند که اگر نیمه شب غسل نموده ترک نماید
غسل در آخر شب را بجهة احتمال مدخلیت فصل مخصوص در مشروعیت
غسل آخر شب و این سخن خالی از دقت نیست هر چند خالی از مناقشه
نیز نیست و در شب اول غسل در نهر جاری مستحب است و مستحب است
که سی کف آب بر سر بریزد که باعث رفع خارش از بدن میشود و ظاهر
غسل در نهر آنستکه در او غسل کنند چه بارتماس و چه بترتیب لکن

بعضی از بزرگواران تصریح کرده اند که اگر آب را بیرون ببرند بجای
دیگر و غسل کنند در جای دیگر چه دور و چه نزدیک عمل بحدیث کرده شده
و شرط نیست بودن در نهر و این هر چند محل مناقشه است و لکن
مجرد فتوای ایشان کافی نیست و مخیر[1] است که این سی کف را بعد از غسل
بر سر بریزد یا قبل از آن و ظاهر اینست که این سی کف عمل مستقلی میباشد
نه جزء غسل میباشد و نه شرط آن بلکه ظاهر اینستکه در اول هر سال
حتی محرم نیز این غسل مستحب میباشد چنانچه استحباب این غسل مخصوص
بشب نیست بلکه غسل و سی کف آب بر ریختن در اول روز سال از محرم
یا ماه مبارک نیز مستحب میباشد که هر دو اول سال میباشد بلکه
اعلی الله مقامه در زاد المعاد میفرمایند که در[2] جمیع شبهای ماه مبارک
رمضان غسل مستحب است و لکن روایت صحیحی که ظاهرة الدلاله باشد
بر نخورده ام بلکه بر فرض دلالت استحباب غسل در جمیع لیالی شهر مبارک
رمضان بدلیل ظاهرة الدلاله بر استحباب غسل در جمیع اجزاء شب
نیز بر نخورده ام بلکه در خصوص بین عشائین وارد شده است و لکن
مجرد فرمایش این بزرگوار کافی نیست در استحباب غسل مرقوم در هر
جزئی از اجزاء شبهای ماه رمضان که باشد بنابراین عدد غسل لیالی
شهر رمضان المبارک بحسب ظاهر اخبار سی[3] و دو غسل خواهد بود
و جایز است که غسل شبهای مبارک را در حال سقوط قرص شمس و حال
غروب آن بجا آورد چنانچه در حدیث است سوم غسل شب عید فطر
و عید قربان که در جمیع اجزای این دو شب ظاهر اینستکه غسل مستحب
باشد هر وقت از شب که باشد و لکن در بعضی از روایات است که
غسل این شب بعد از غروب آفتاب نماید چنانچه بعضی از علما نقل

[1] ظاهر خبر بعد از غسل است نه قبل از غسل ع

[2] چون بمبارک حدیث استیناس [illegible] باستحباب [illegible]

[3] احتمال زیاده هم میرود ع

کرده اند که روایت شده که غسل شب عید را قبل از غروب بجا آورد
اگر معلوم شود که شب عید است چهارم غسل در روز عید فطر و عید
قربان بلکه بعضی این دو غسل را واجب دانسته اند بلکه در حدیث است
که اگر کسی غسل عیدین را فراموش نموده و در وقت متذکر شده باشد
و وقت باقی باشد غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه در بعضی از روایات
که غسل عید قربان واجب است مکر در منی و محمول است بر عدم تاکد
استحباب بجهت کمی آب یا ضیق وقت و این دو غسل را از طلوع فجر
بجا آورد تا ظهر و اکر از ظهر کذشت ترک کند غسل روز عید را و
لکن بجا آوردنش نه بقصد قضا و نه بقصد ادا انشاء الله ضرر ندارد
و مستحب است که غسل روز عید فطر را در نهر جاری نمایند و هر کاه
نهر جاری نباشد خود بنفسه از چاه و نحو آن تحصیل آب نماید از
روی خشوع و فروتنی و باید غسل را در زیر سقف یا دیوار نماید
و مبالغه در تستر نماید و در وقت اراده غسل در روز عید فطر بکوید
اَللّٰهُمَّ اِیمَاناً بِکَ وَتَصْدِیقاً بِکِتَابِکَ وَاتِّبَاعَ سُنَّةِ نَبِیِّکَ پس از آن بسم الله بکوید
و غسل کند و بعد از غسل بکوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ کَفَّارَةً لِذُنُوبِی وَطَهِّرْ دِینِی اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ عَنِّی
الدَّنَسَ چنانچه در یوم عید فطر وارد است و در یوم عید اضحی نیز اکر باین طریق عمل
نماید شاید بد نباشد پنجم غسل در روز ترویه که هشتم شهر ذیحجه باشد ششم غسل
در روز عرفه قبل از زوال یا هر وقت که بخواهد هفتم غسل در روز عید غدیر که
هیجدهم شهر ذیحجه باشد پیش از زوال بنیم ساعت یا هر وقتیکه بخواهد و
لکن پیش از نماز روز عید بجا آورد که بهتر است هشتم غسل روز
مباهله که بنا بر مشهور بیست و چهارم ذیحجه میباشد بلکه اکر
غسل مباهله را در بیست و یکم یا بیست و پنجم یا بیست و هفتم بلکه

و عمل بروایات اولی است مجمع

دو هم این ایام نیز نماید باحتمال اینکه روز مباهله باشد شاید بد نباشد
و بعضی کفته اند که این غسل بجهة عمل مباهله با هر دشمن دین یا هر مبطل
میباشد نه آنکه بجهة روز مستحب باشد و مضایقه از این نیست هر کاه
مباهله با مطلق خصم را در این اعصار شروع بدانیم نهم غسل شب نیمه رجب
و شب نیمه شعبان دهم غسل روز مبعث که بیست و هفتم شهر رجب است
یازدهم غسل روز مولود که هفدهم ربیع الاول میباشد و اکر در دوازدهم
ربیع الاول نیز این غسل را بجا آورد باحتمال انکه روز ولادت آن
بزرکوار این روز باشد شاید بد نباشد دوازدهم غسل نهم ربیع
الاول سیزدهم غسل روز نوروز و در تعیین آن اختلاف عظیم
میباشد و لکن اکر در روز اول از سال فرس که روز اول انتقال
شمس ببرج حمل باشد غسل نماید بلکه هر روزیکه احتمال برود که روز
نوروز باشد نیز غسل نماید شاید بد نباشد چهاردهم غسل در شب
جمعه پانزدهم غسل روز نیمه رجب المرجب چنانچه بعضی ذکر کرده اند
بلکه از بعضی روایات استفاده استحباب غسل در روز اول رجب
و روز آخر آن نیز میشود شانزدهم غسل روز دحو الارض که روز
پهن شدن زمین است که روز بیست و پنجم شهر ذی القعدة الحرام است
و از بعضی علماء ظاهر میشود که غسل مستحب است برای هر زمان شریف
بلکه هر مکان شریف دوم از اغسال مستحبه غسل مکانی میباشد که
شرافت مکان باعث مشروعیت و سبب استحباب آن شده است مثل دخول
مکه و مدینه و دخول حرم مکه و مدینه و غسل دخول خصوص خانه کعبه
و غسل دخول مسجد الحرام و مسجد النبی صلعم و مثل غسل برای دخول
مشاهد مشرفه و تداخل اغسال اربعه از دخول حرم مکه و دخول ...

و بعضی شب عید غدیر نیز ذکر کرده اند

اغسال مکانی

خود مکه و دخول مسجد الحرام و دخول بیت الله واغسال ثلاثه در حرم
مدینه و خود مدینه و مسجد النبی صلی الله علیه و آله جایز است بلکه
بملاحظه غسل زیارت حضرت رسول الله صلعم تداخل اغسال اربعه نیز جایز است
واگر مکرر داخل شود و غسل را مکرر کند بهتر است خصوص اگر فاصله
زیاد شده باشد سوم از اغسال مستحبه اغسال فعلیه میباشد که بعد
از فعل مستحب است و آن نیز بسیار است اول غسل بعد کشتن وزغ که چلپاسه
باشد که از زیادتی ثواب کشتن او و تفأل بخروج از گناهان و شکرانه
این نعمت غسل مستحب است بلکه این غسل بمنزله غسل توبه میباشد بلکه
در حدیث است که هر که او را بکشد مثل این است که شیطانی را کشته باشد
و بیک ضربت کشتن ثوابش بیش از دو ضربت کشتن است و هکذا که
کشتن بیک ضربت دلیل بر کمال ایمان است دوم غسل کسیکه مس میت نماید
بعد از اینکه غسل داده شد آن میت سوم غسل مولود که مستحب است
غسل طفل بعد از ولادت و از بعضی تحدید این غسل بیک روز یا دو
روز شده است و امتداد تا روز هفتم نیز محتمل است و اولی عدم
تحدید مرقوم است بلی بعضی گفته اند که غسل مولود باید آن قدر طول
نکشد بنحویکه غسل مولود صادق نباشد و بعضی غسل ارتماسی را در غسل
مولود جایز ندانسته اند چهارم غسل توبه از معاصی خصوص کبیره و
خصوص توبه از کفر اصلی یا ارتدادی پنجم غسل برای کسیکه برود برای
دیدن مسلمیکه او را بردار کشیده اند مرده باشد یا نمرده باشد بشرط
که سه روز گذشته باشد از ابتدای بردار کشیدنش نه از روز مردنش
و بشرط آنکه نظر نیز متحقق شود بعد از سه روز اگر بحق بردار کشیده
باشند چون زیاده بر سه روز حرام است باقی گذاشتن مصلوب را

[illegible]

و بعضی قائل بوجوب شده اند ع

بردار

بردار غسل نماید بجهت عقوبت بلکه بعضی گفته اند که اگر مصلوب
بباطل باشد در روز اول نیز غسل نماید بلکه از بعضی علماء نقل شده است
که حرام است رفتن بسوی مصلوب از مسلمین بعد از سه روز بقصد
آنکه نگاه کند او را بعد از سه روز بلکه غسل را واجب دانسته و واجب
دانسته توبه از او را بلکه گفته که غسل شرط صحت توبه میباشد و در
حدیث است که هر که برود بسوی کسیکه بردار کشیده شده است پس
نظر کند بسوی او پس واجب است غسل و بعضی شرط کرده اند که نظر
و سعی باید هر دو بعد از سه روز باشد که اگر هر دو در سه روز باشد
یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر بعد از سه روز باشد غسلی نیست
و نیز شرط کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه نظر اتفاقی
و نه نظر اجباری و شرط کرده اند که نظر برای غرض صحیح مثل اداء
شهادت یا تحمل شهادت بر عین و نباشد ششم غسل کسیکه تفریط
نموده است در بجا آوردن نماز کسوف و خسوف در وقتیکه تمام
قرص گرفته باشد و احتمال دارد که این غسل برای قضاء این نماز باشد
که بعد بجا میآورد هفتم غسل برای کسیکه شک کند که امریکه
موجب غسل و باعث حدث اکبر باشد از او صادر شده یا نه در
این وقت بملاحظه احتیاط مستحب است که برای آن امر غسل نماید
هشتم غسل برای کسیکه بر او آب مظنون النجاسه ریخته شده باشد
نهم برای مجنونیکه از دیوانگی خوب شده باشد دهم برای کسیکه
غسل ناقصی بجا آورده از جهت عذر مثل جبیره و غسل دادن دیگری
او را از جهت ضرورت و عجز و نحو آن که مستحب است که غسل را بعد
از زوال عذر اعاده نماید یازدهم غسل برای کسیکه در توبه مشترک

و همچنین در اغماء ع

منی ببیند و شرعاً معلوم نشود که از کیست دوازدهم غسل از برای کسیکه قبل از مردن جنب شده بود یا انکه مطلق سبب اغسال رافع حدث اکبر برای او حاصل شده پس غسل دهند میت را برای ان سبب پیش از غسل میت سیزدهم غسل از برای ظهور آثار سما و تیر چهاردهم غسل از برای زنیکه خود را خوشبوی کند برای غیر شوهر خود که در حدیث است که قبول نمیشود از او نماز مگر انکه غسل کند از طیب خود مثل غسل کردن از جنابت و شاید مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن آن طیب باشد نه غسل کردن از جهة آن پانزدهم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد شانزدهم غسل از برای کسیکه شراب خورده باشد و بخوابد در شب که مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده که نیست کسیکه در شب مست بخوابد مگر انکه عروس شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود واجب گردد بر او که غسل جنابت کند باعتبار انکه شیطان با وجماع کرده است پس اگر غسل نکند قبول ننماید حق تعالی از او نه توبه را و نه کار خوبی را که بعد از او کند و غیر شراب از سایر مسکرات را نیز حدیث شامل است چهارم از اغسال مستحبه اغسال فعلیه میباشد که غسل برای او قبل از فعل مستحب است و آن نیز بسیار است اول و دوم از برای وقوف بعرفات و وقوف بمشعر سوم و چهارم از برای طواف زیارت و طواف نساء پنجم و ششم احرام حج و عمره چنانچه انشاءالله تعالی بتفصیل میآید و از برای زیارت پیغمبر و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم بلکه بعضی ملحق کردند زیارت اموات مؤمنین را بلکه احیاء ایشان را نیز هر چند در هر دو تامل است و استحباب غسل زیارت ائمه چنانچه

ثابت است در حال ممات ایشان همچنین ثابت است در حال حیوة ایشان بلکه زینت در آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تفسیر شده است بغسل در نزد ملاقات هر امام بلکه فرقی نیست در استحباب غسل میان زیارت دور و نزدیک هفتم از برای نماز حاجت بلکه برای خود حاجت خواستن نیز هشتم برای طلب باران نهم از برای نماز طلب خیر از خدا باستخاره دعائیه یا نقائیه بلکه برای خود استخاره نیز مستحب است چه نقائیه و چه دعائیه دهم برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجا میآورند و در زاد المعاد بتفصیل مرقوم است یازدهم از برای کسیکه جنب شده باشد بجماع و اراده عود بجماع را داشته باشد و بعضی از رساله ذهبیه نقل نموده اند که حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون ولد میشود دوازدهم و سیزدهم غسل از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید چهاردهم غسل برای نماز شکر پانزدهم غسل برای اخذ تربت طاهره سید الشهداء روحی له الفداء بتفصیلیکه در کتب مزار و تحفه و غیره مذکور است شانزدهم غسل برای کسیکه اراده سفر دارد خصوص سفر زیارت سید الشهداء روحی له الفداء هفدهم غسل از برای کسیکه بخواهد ائمه هدی صلوات الله علیهم را در خواب ببیند که در حدیث است که هر کرا حاجتی باشد بخدا و اراده داشته باشد که ما ائمه را ببیند و بشناسد قدر و مقام خود را در پیش ما و محتمل است که مراد این باشد که بشناسد موضع حاجت را سه شب غسل نماید که در این سه شب مناجات نماید بدانستیکه خواهد دید ما را و آمرزیده خواهد شد بواسطه ما هیجدهم

اعاده غسل احرام از برای کسیکه بخورد یا بپوشد چیزی راکه از برای
محرم جایز نیست نوزدهم اعاده غسل احرام از برای نائم و محدث
بیستم اعاده غسل بلدین و حرمین و مسجدین و زیارت از برای محدث
بعد از غسل بیست و یکم غسل برای نماز شب بیست و دوم غسل مظلومی
که تظلم کند یعنی مظلومیکه بخواهد در نزد خداوند متعال شکایت
کند از ظالم و نماز کند پس غسل میکند و دو رکعت نماز میکند
در زیر آسمان پس دعائیکه مرویست بخواند و آن اینست اَللّٰهُمَّ اِنَّ
فُلاَنَ بْنَ فُلاَنٍ قَدْ ظَلَمَنِی وَلَیْسَ لِی اَحَدٌ اَصُولُ بِهِ عَلَیْهِ غَیْرُکَ
فَاسْتَوْفِ لِی ظُلاَمَتِی اَلسَّاعَةَ اَلسَّاعَةَ بِالْاِسْمِ الَّذِی اِذَا سَئَلَکَ بِهِ
الْمُضْطَرُّ اَجَبْتَهُ فَکَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَمَکَّنْتَ لَهُ فِی الْاَرْضِ وَجَعَلْتَهُ
خَلِیفَتَکَ عَلَی خَلْقِکَ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَوْفِیَ
ظُلاَمَتِی اَلسَّاعَةَ اَلسَّاعَةَ و در جای فلان بن فلان اسم ظالم و پدر
آن را ذکر میکند و اگر بزبان خودش هم تظلم نماید خوبست خصوص اگر
بمضمون دعا باشد که بهتر است بیست و سوم غسل نماز از برای کسیکه
خوف از ظالم داشته باشد پس غسل میکند و دو رکعت نماز بجا میآورد
و دو زانوی خود را برهنه میکند و نزدیک مصلای خود قرار میدهد
پس صد مرتبه میگوید یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا حَیُّ لاَ اِلٰهَ اِلاَّ اَنْتَ
بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغِیثُ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَلْطُفَ وَاَنْ تَغْلِبَ لِی
وَاَنْ تَمْکُرَ لِی وَاَنْ تَخْدَعَ لِی وَاَنْ تَکِیدَ لِی وَاَنْ تَکْفِیَنِی مُؤْنَةَ و در جای
فلان بن فلان اسم آن شخص و پدر آن را میبرد و ظاهر اینستکه دعای بعد
از این دو غسل شرط صحت میباشد بیست و چهارم غسل از برای دفع
یا رفع نازله از بلا باین نحو که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه بدارد

و در وقت زوال روز پانزدهم غسل نماید بیست و پنجم اعاده غسل بقصد
تجدید نمودن چنانچه از بعضی ظاهر میشود هرچند خالی از اشکال نیست
بیست و ششم برای فعلیکه تقرب جویند بخدا بسبب آن فعل بیست و هفتم
غسل از برای حجامت هرچند بعضی روایت وارده را بلفظ جمعه خوانده اند
نه حجامت بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و یکم از برای ذبح
و نحر و حلق و رمی جمار سی و دوم غسل از برای نماز طلب باران
هرچند ظاهر بعضی استحباب غسل است از برای خود طلب باران نه نماز
طلب باران بدانکه لازم است تنبیه بر چند امر اول آنکه اگر غسل نموده
برای زیارت یا عملی در اول روز باقیست غسل او تا تمام روز چنانچه
اگر غسل نمود برای زیارت مثلا در اول شب باقیست غسل او تا تمام شب
بلکه اگر در اول روز غسل نموده باقیست غسل او تا آخر شب بعد از آن
روز چنانچه اگر در اول شب غسل نموده باقیست غسل او تا آخر روز
بعد بلکه اگر در وسط روز یا شب مثلا غسل نموده باقیست تا وسط روز
دیگر یا شب دیگر پس عمر اغسال فعلیه که قبل از فعل بجا میآورند یک روز
یا یک شب بلکه یک روز و شب بلکه بقدر روز و شبی که بیست و چهار
ساعت باشد میباشد دوم آنکه نواقض وضو حتی نوم مبطل اغسال
فعلیه نمیشود پس غسل مزبور باقی است برای فعلیکه برای او غسل
نموده اگرچه خوابیده باشد یا حدثی از او صادر شده باشد و همچنین
در غسل احرام و سایر افعالیکه غسل برای او مستحب میباشد بلی اعاده
مستحب است هرگاه صادر شود یکی از نواقض وضو مخصوص خواب و
خصوص اگر نواقض وضو در اثنای اغسال مستحبه صادر شود سوم
آنکه اغسال زمانیه از قبیل غسل روز عید فطر و لیالی رمضان و نحو آن

از چیزهائیکه بخصوصه قضا برای آن وارد نشده جایز است قضا نمودن خصوص اگر باحتمال مطلوبیت باشد هرچند احوط ترک قضا نمودن است در غیر غسل جمعه و در غیر غسل در شبهای قدر چهارم آنکه بعضی تقدیم غسل زمانیرا بحسب ظاهر ادله باختیار مشروع ندانسته‌اند الا در غسل جمعه[۱] و از برای کسیکه خوف نبودن آب را داشته باشد و محتمل است که این حکم را جاری بدانیم در سایر اغسال زمانیه پس خوف نبودن آب یا تعذر استعمال آب را در آن زمان مجوز تقدیم بدانیم و غسل را در فرض مرقوم باحتمال مشروعیت تقدیم میشود که مشروع بدانیم پنجم آنکه از بعضی علما ظاهر میشود که غسل با قطع نظر از اسباب و غایات فی نفسه طاعت و خیر میباشد مثل نماز و روزه و این محل[۲] تامل میباشد هرچند مراعات این قول ضرر ندارد ششم آنکه اغسال فعلیه گذشت که بر دو قسمند یک قسم آنکه فعل یا امری سبب مشروعیت غسل شده که استحباب غسل بعد از حصول آن امر میباشد مثل تقصیر در بجا آوردن نماز کسوف یا خسوف یا سعی بجهت دیدن بردار کشیده یا بجهت کشتن چلپاسه و قسم دیگر آنکه غرض و غایت از غسل فعل باشد اما اغسالیکه فعل سبب مشروعیت آن شود غسل را مؤخر میدارند و ممتد است وقت آن بامتداد عمر بدون آنکه موقت بوقت خاصی باشد هرچند فوری میباشد چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند و اما غسلیکه غایت آن فعل باشد مقدم میدارند غسل را ولکن با فاصله زیاد مثل دو روز و سه روز تاخیر نیندازند عملی را که برای او غسل کرده هرچند تعجیل و مقارنه شرط[۳] نیست هفتم آنکه اغسال مستحبه مکانیه و زمانیه و فعلیه هیچیک رافع حدث نیست پس محتاج میباشند در رفع حدث اصغر بوضو چه قبل

[۱] و بعضی در غسل احرام نیز فرموده‌اند منه

[۲] و اما آنکه معلوم میشود عدم جواز مجملا بلکه چنانچه خواهد آمد وضو با آن لازم است منه

[۳] بلکه ملاحظه فوریت عرفیه نماید منه

ازان

ازان چه بعد از آن و چه در اثنای آن هشتم آنکه اگر اغسال واجبه سبب وجوب آن محقق نشود مثل دخول وقت نماز یا داشتن نماز قضا یا نحو آن ولکن سببش موجود شده باشد مستحب است بجا آوردن آن با نیت استحباب نفسی چنانچه بسا میشود که مستحب نیز میشود باستحباب غیری برای مثل زیارت و خواندن دعا و تلاوت قرآن نهم آنکه اغسال زمانیه را باختیار جایز نیست که مقدم بدارند بر آن زمان مگر غسل لیالی قدر را بلکه مطلق غسل شبهای ماه مبارک رمضان را چنانچه گذشت بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه بعضی از علما روایت کرده‌اند چنانچه گذشت و احوط باختیار عدم تقدیم اغسال زمانیه است مطلقا و اما غسل مکانی پس باید که پیش از دخول در آن مکان باشد هرچند جواز غسل بعد از دخول در آن مکان نیز خالی از قوت نیست دهم آنکه اگر کسی غسل واجب کند حاجت بغسل مستحب نمودن ندارد هرچند التفات بغسل مستحبی نداشته باشد یا آنکه التفات داشته و قصد آن نکند بلکه اگر قصد عدم نیز بکند کفایت غسل واجب از غسل مستحب نیز خالی از قوت نیست بجهت قوت احتمال[۱] حصول غرض از غسل مستحب بغسل واجب بنحو اتم و اکمل پس اگر جنب غسل جنابت نموده در یوم جمعه مثلا حاجت باعاده غسل از برای یوم جمعه و زیارت و سایر اغسال مستحبه ندارد هرچند تداخل اغسال را در واجب و مستحب جایز ندانیم یا آنکه بر فرض جواز تداخل وقوع تداخل را مشروط بقصد آنها جمعا بدانیم بلی اگر بملاحظه احتیاط و احتمال زیادتی کمال بعد از غسل واجب غسل مستحبی نیز نماید شاید بد نباشد[۲] یازدهم آنکه مقصود از اغسال فعلیه غالبا دو چیز است یا کمال فعلی میباشد که بعد از آن بجا میآورد

[۱] معلوم نیست منه

[۲] بلکه متعین است خصوص با عدم التفات و یا التفات بعدم منه

که غسل رفع منقصت آن مینماید یا جبران عمل مرجوحی میباشد که از او
صادر شده وغسل مولود یا بجهت حصول معنویتیاست در طفل یا
بجهة رفع مس شیاطین واجنه وبخوآن میباشد دوازدهم انکه بعضی
از اجلاء علماء ضبط اغسال را بهشتاد نموده اند بلکه بصد نیز
رسانیده اند وهم اغسال را بر سه قسم نموده اند زمانیه وفعلیه ومکانیه
داخل در فعلیه نموده اند که دخول در مکان فی الحقیقه سبب مشروعیت
غسل است وفعلیه را دو قسم نموده اند غائیه که فعل متاخر غایت
غسل است وسببیه که فعل سابق سبب مشروعیة غسل شده است واین
تقسیم هم ضرر ندارد چنانچه تقسیم ما با بعه نیز ضرر ندارد هرچند
ضبط عدد بصد یا بکمتر یا بیشتر وارجاع همه اغسال بثلاثه یا اربعه
واندراج بعضی از افراد در بعضی از اقسام نیز محل مناقشه است والله
العالم مقصد سوم در تیمم است بدانکه تیمم واجب است در صورت ممکن
نشدن وضوء وغسل بچند امر اول نداشتن آب بجهة نبودن ان در وقت
نماز هرچند در خارج وقت آب یافت شود چه نبودن آب در حضر باشد
یا در سفر سفر معصیت باشد یا طاعت دوم نرسیدن بآب
بجهة ترس درنده ودزد وفساق درحق زن وغلام امرد وصاحب
طلب از حبس بغیر حق یا اهانت بغیر حق یا خوف جان وناموس ومال
اگر معتنی به باشد نه مثل یک دانه گندم هرچند این خوف بر برادر مؤمن
باشد ومدار خوف بر غالب ناس میباشد پس جبان وشجاع رجوع بغالب
ناس نمایند ملی اگر از دور سیاهی ببیند وگمان دشمن یا شیر درنده
بکند وتیمم بکند وخلاف ان معلوم شود تیممش صحیح است چنانچه اگر
جبان نشرط منشأ عروض مرض بر دیگر مثل ناخوشی یا جنون شود باعث

احوط اعاده در وقت وقضا در خارج وقت منه

تیمم میشود سوم نرسیدن بآب بسبب زمین گیر بودن که نتواند خود را
بآب برساند یا انکه ناخوش است وکسی نیست که با وآب برساند یا میسر
نبودن رفتن بچاه ونبودن آلات آب کشیدن هرچند بنبودن جامه وریسمان
کمر وعمامه وبخوآن که بیکدیگر ببندند وهرچند بپاره کردن عمامه
باشد یا برسانیدن جامه بآب که جذب آب کند واز ان وضو بسازد ودامنکه
متضرر نشود بپاره کردن بضرریکه تحدید آن میآید یا انکه باعث تسفیه
عقلا گردد چهارم انکه خوف ضرر در استعمال آب باشد بحادث شدن
مرض یا زیاد شدن آن یا طول کشیدن مرض هرچند شک داشته باشد
بنحویکه باعث صدق خوف شود اگر شکش از وسواس نباشد وقول
طبیب اگر باعث ظنه یا شک شود معتبر است والا مراعات مظنه خود
نماید هرچند از زن پیر حاصل شود یا انکه بحسب غالب احوال خود و
تجربه سابقه بفهمد واگر مرض جزئی وبسیار کم باشد که عقلا اعتنا
بان نمیکنند باعث تیمم نمیشود واگر مرض در محلی باشد که شستن آن
من باب المقدمه واجب باشد احوط انست که جمع کند میان وضوء
مقدمه علمیه وتیمم چنانچه اگر دو مرض صعب متضاد داشته باشد که
علاج یکی منحصر باستعمال نکردن اب باشد وعلاج دیگر منحصر
باستعمال اب باشد وتحمل یکی از انها اصعب یا اخوف یا اطول از دیگر
نباشد بلکه هر دو مرض از جمیع جهات مساوی باشند جمع نماید میان
تیمم ووضوء یا غسل هرچند در هر دو فرض طهارت مائیه اقوی میباشد
واگر تیمم نمود باعتقاد اینکه وضو یا غسل ضرر دارد وبعد خلاف
ان معلوم شود ضرر ندارد چنانچه اگر استعمال آب کند بگمان اینکه
ضرر ندارد وخلاف ان معلوم شود ضرر بوضوء یا غسل ندارد علی

الأقوی و اگر چنانچه جنب شود عمداً با وجود اینکه بداند غسل ممکن
نیست یا انکه متضرر بغسل میشود جایز است جنب شدن با حلال خود
و صحیح است تیمم و حرام است غسل با فرض تضرر و نماز با ان صحیح است و قول
بوجوب غسل با فرض ضرر ضعیف است پنجم میسر نبودن آب بجهة انکه
آب دست کسی است که نمیدهد هیچ بکسی و نمیفروشد یا انکه میفروشد
بچیزیکه نیست اصلا یا انکه بقیمتی میکیرد که میسر نیست قیمت آن هر چند
بجهة این باشد که صاحب آب زیاده روی در قیمت مینماید بحدیکه
دادن ان قیمت ضرر بحال او داشته باشد بالفعل یا بالمال مثل
مسافر که بترسد بسبب خریدن آب کمی نفقه خود را در سفر و بتوقع
وصول مال در سفر نیز نباشد و خصوص اگر ضرری باشد که باعث
هلاک یا فقر و فاقه او شود یا انکه باعث بی غذائی یا بی لباسی او در آن
روز شود پس مجرد زیاده از ثمن مثل که معتاد آن مکان و زمان باشد
باعث تیمم نمیشود هر چند باضعاف مضاعف زیاده بر متعارف باشد
و بمقدار هزار اشرفی یا زیادتر باشد در حق بعضی از اشخاص بلی اگر
بذل قیمت نبود ضرر بحال او داشته باشد در این وقت لازم نیست
اگر بنحوی باشد که مذکور شد یا انکه مثلا او را از اعتبار و مایه بیندازد
و از بعضی ظاهر میشود که فوت مقصود و حاجت نیز از افراد ضرر
و ضرورت باعث جواز تیمم است مثل اینکه هیزم کش یا قاصد یا صیادیکه
صید کند بجهة تجارت نه بجهة لهو و لعب اگر بر کردد بجهة تحصیل آب
مطلوبش از دست میرود و این هر چند خالی از قوت نیست و لکن احوط
با امکان در حق هیزم کش بر کشتن است مگر اینکه بر کشتن سبب فوت
رزق او شود ششم خوف تشنگی بر خود یا غیر خود از انسان یا حیوان

از خود یا غیر خود داشته باشد خواه ماکول اللحم باشد یا نه و معتاد باشد
کشتن ان حیوان و لکن اراده کشتن نداشته باشد یا انکه معتاد نباشد
کشتن آن هر چند احوط در حیوان مملوک که در ذبحش ضرری باو نرسد — بلکه اقوی ع
ذبح نمودن است بلی شرط است که ان حیوان یا انسان محترم باشد و خون
او هدر نباشد مثل انسانیکه بجهة کفر یا غیر آن خونش مباح شود و مثل
سگ گیرنده که سگ خانه و باغ و گله و نحو آن نباشد و از نبودنش
متضرر نشود و عطش بنحوی بوده باشد که خوف هلاک یا عروض مرض
یا مشقت شدیده یا ضعف زیاد شود و ان قدر از آب نداشته باشد
که کفایت ضرورت او بکند از خوردن بقدر ضرورت و طبخ بقدر ضرورت
یا نان پختن بقدر ضرورت چه ضرورت بالفعل باشد یا بالمال و
یا خوف تشنگی اگر وضوء بسازد یا غسل کند اقوی صحت وضوء — تامل است ع
و غسل است هفتم انکه در استعمال آب درد شدیدی عارض شود که
بحسب عادت نتوان متحمل آن شد یا انکه گرمی مفرط یا سردی مفرط
باشد که چاره در ان نباشد که معتدل شود یا انکه خائف باشد با
این سردی و گرمی زیاده از حد از عروض مرض و حکم مرض بلی مجرد
درد شدید بالفعل که خوف سوء عاقبت در او نباشد و عادة تحمل
او ممکن باشد باعث تیمم نمیشود چنانچه مجرد سردی و گرمی نیز چنین است
که باعث تیمم نمیشود مگر با خوف سوء عاقبت یا عدم تحمل او عادة
و همچنین لازم است تیمم اگر استعمال آب سبب ترکیدن پوست دست
و خارج شدن خون شود یا سبب درشت شدن آن شود بنحویکه
قبیح المنظر شود که بد آید آدمی را از دیدن آن هشتم انکه پیدا کردن — احوط در این ... ع
آب محتاج باشد بذلت و خواری که مناسب حال شخص نباشد

پس بنا میشود که خواستن آب بسؤال یا قبول بذل یا هبهٔ آن یا قرض آن یا هبه و قرض ثمن و مقدمات تحصیل آب از ریسمان و دلو و نحو آن بعاریه و غیر آن واجب نمیشود بلکه قبول امور مرقومه مطلقا بی منت نیز محل تامل است هرچند احوط قبول است مطلقا مادامیکه ذلت و خواری مؤمن در قبول نباشد علاوه بر امتنان نفس قبول بلکه احتیاطا آنست که مادامیکه آب یا قیمت آن یا مقدمات تحصیل آن موجود باشد تیمم ننماید حتی در فرض استلزام قبول آب ذلت و خواری را بلکه صبر نماید تا انکه وقت ضیق شود از استعمال آب نهم انکه وقت گنجایش وضوء یا غسل را نداشته باشد هرچند بمقدار یک رکعت باشد بجهة دور بودن آب بمسافتی که اگر تا آنجا برود و بجهة آب وقت نماز خارج شود و بقدر یک رکعت از وقت ادرنیابد بخواه عمداً تاخیر نماید تحصیل آب را تا آن وقت یا اضطرارا و همچنین اگر آب موجود باشد ولکن وقت وسعت وضوء یا غسل را نداشته باشد مثل اینکه از خواب بیدار شود در وقتیکه اگر وضوء بگیرد یا غسل بکند آفتاب طلوع میکند یا انکه خوف طلوع داشته باشد که در آن وقت تیمم میکند علی الاقوی نه انکه غسل کند و نماز را قضا کند بلی احوط جمع است مابین اداء با تیمم و قضا با وضوء یا غسل و اگر ترک تیمم نماید و مرتکب وضوء و غسل شود بنیت همین نماز یا غیر آن از غایات دیگر احوط حکم ببطلان میباشد خصوص در وقتیکه از برای همین نماز وضوء یا غسل بعمل آورد هرچند صحت وضوء و غسل خالی از قوت نیست خصوص اگر وضوء یا غسل را برای غیر این نماز از غایات دیگر بعمل آورد و اگر کسی برای نماز جمعه حاضر شده باشد و حدثی از او صادر شود و ازدحام

بلکه اقوی
مح

ناس برای جمعه زیاد باشد که اگر بیرون رود و وضوء بسازد نماز جمعه از او فوت میشود تیمم کند و نماز جمعه را آنجا آورد و احوط اینست که نماز ظهر را نیز بکند با وضوء دهم انکه بدن یا جامه نجس شود بنجاستی که معفو نیست و آب کفایت از غسل یا وضو و ازالهٔ نجاست هر دو را نکند هرچند بجمع قطرات غسالهٔ وضوء و غسل باشد ولکن کفایت ازالهٔ تنها را بکند و چیزی هم داشته باشد که تیمم بان نماید در این وقت لازمست که نجاست را بشوید و برای وضوء یا غسل تیمم نماید و اگر چیزی نداشته باشد که تیمم بان نماید استعمال آب را در وضوء یا غسل نماید و نماز را با نجاست نماید چه نجاست در بدن باشد یا لباس و اگر آن آب کفایت وضوی فقط را بکند نه ازاله یا عکس آن پس مقدم بدارد آنچه را که بتمام کفایت او را میکند و اگر هیچکدام را بتمام کفایت نکند تخفیف نجاست بان احوط است یازدهم انکه آب موجود است ولکن قاهر و جابری یا غیر آن مانع شود از استعمال آب و نگذارد که وضوء یا غسل کند هرچند بعنوان قهر و غلبه نباشد دوازدهم انکه محتاج شود یا خوف احتیاج داشته باشد بمثل شرب بول و شاید چیزها یکه شرب آن حرامست اگر صرف کند آب را در طهارت پس در این وقت تیمم کند پس اگر آب کمی داشته باشد که اگر صرف کند در طهارت خوف مبتلا شدن بشرب حرام داشته باشد وجوب طهارت با آب ساقط است و اگر کسی در مواضع غسل یا وضوی اسم خدا یا قرآن نقش کرده باشد معین میباشد در حق او اینکه وضوء بگیرد یا غسلی نماید که محتاج بمس آن نقش نشود هرچند بوضوء ارتماسی یا غسل ارتماسی باشد یا انکه محو آن نقش نماید با امکان

واکر هیچ یك ممکن نباشد مثل اینکه آب کمی داشته باشد که محتاج
بمعاون باشد و در اجراء آب بان نقش و چیز پاکی غیر از دست نباشد
که با و استعانت در اجراء و ایصال آب بان نقش نماید یا انکه آن نقش در
موضع مسح وضو باشد بنحو استیعاب در این وقت تیمّم نماید چنانچه بعضی
تصریح کرده اند که اکر وضوء یا غسل موقوف بغصب یا مسّ محرم باشد
تیمّم نماید بنا بر این اکر ان نقش در مواضع تیمم باشد تیمّم نیز ساقط می‌شود
وفاقد الطهورین میشود ولکن احوط آنستکه با تیمّم وضوء نیز
بسازد یا غسل کند ولکن باستعانت بمتطهّر در ایصال آب بان نقش
اکر ان نقش در موضع غسل باشد یا بمسح آن عضو اکر ان نقش در
مواضع مسح وضو یا تیمّم باشد و مع ذلك وضو یا غسل یا تیمّم جبیره
نیز نماید که چیزی بر بالای آن نقش بکذارد و مسح نماید و با عدم
امکان وضع و مسح اقتصار کند بشستن یا مسح نمودن ما عدای آن
نقش در طهارت مائیه یا اقتصار کند بمسح ما عدای ان نقش در
طهارت ترابیه و اکر مع ذلك نیز وضوء بسازد یا غسل نماید یا تیمّم
نماید با مسّ ان عضو که این اضطرار را مجوز مسّ بدانیم نیز مجوز تیمّم
چنانچه از شهید و غیر آن ظاهر میشود در جائیکه امر دائر شود میان
طهارت مائیه و شرب آب نجس شاید بد نباشد و اکر آب کفایت تمام
وضوء نکند حتی بجمع غساله و قطرات یا بداخل کردن مضاف علی الاحوط
که باعث سلب اطلاق نشود یا بنشستن در زمین نمناك یا بتر کردن
اعضاء وضو بمضاف و نحو آن از تدبیراتی که باعث کفایت آب کند
لازم است تیمّم و اکر کسی آب داشته باشد و عمداً آن را پیش از وقت
یا بعد از وقت تلف کند یا ببخشد بدیکری یا صرف در مصرف دیکر

بکند

۱ تیمم نیز در صورت [illegible] تا ... و امکان [illegible] بفصل البعد اجماعاً ... صرف ... باشد صح

بکند با انکه بداند که در وقت نماز آب نخواهد داشت یا انکه با طهارت
بوده و عمداً طهارت خود را باطل کند یا انکه باب برسد و عمداً وضو
نمیسازد از آب با یاس از تحصیل آب در آخر وقت تیممش بعد از یاس صحیح است
هر چند در بعضی صور یا همه آن معصیت کرده باشد و اکر با طهارت
باشد و بداند که اکر وضو را بشکند متمکّن از وضوء برای نماز در وقت
نخواهد شد البتّه نشکند وضوی خود را ما دامیکه ممکن است و
ضرر در حبس بول و غایط نباشد بلکه غذای زیادی یا چیزی
نخورد که محتاج بتجدید وضو شود و بدانکه اکر وضو و غسل هر دو
واجب شود بر مکلف و آب کفایت وضوی تنهائی یا غسل تنهائی
نماید همان معین است و عوض دیکری تیمم نماید ۱ و اکر آب بقدر
یکی از انها باشد که یا وضوء بکیرد یا غسل تنهائی بکند مخیّر است
ما بین وضو ساختن یا غسل کردن هر چند اختیار غسل اولی است
خصوص بالنسبه بچیزیکه محتاج بغسل تنها میباشد چون مکث در
مساجد و قرائت سوره عزائم و اکر از برای هیچکدام آب نباشد اصلاً
یا بقدر کفایت یکی از این دو تیمّم کند علی الاحوط و انچه متیقن است
اینستکه یك تیمم برای وضوآت متعدّده یا برای اغسال متعدّده
کافی نیست ۲ و امّا کفایت یك تیمّم برای چیزیکه محتاج بوضو و غسل هر دو
میباشد پس محل اشکال است هر چند اکتفا بیك تیمّم بقصد تداخل
بدل وضوء و بدل غسل خالی از قوت نیست ۳ و بدانکه اکر کسی آب نداشته
باشد یا انکه علم داشته باشد که در وقت نماز آب نیست و نمی‌باید هر چند
فحص بکند در این وقت وجوب فحص ساقط است و اکر آب نداشته
باشد و بداند که در فلان مکان آب هست باید برود و آب بردارد

۱ احوط تیمّم بعد از صرف آبست در دیگری نه قبل از آن صح

۲ بقصد تداخل یا الغاء ... نیز مطلقاً ... تداخل را ... صح

۳ اکر قصد ... جامع چون نماز ... دخول در صلوة کند صح

بشرط بقاء وقت نماز و عدم خوف و عدم ضرر بسیار و عدم مشقت بسیار اگرچه مسافت بسیار باشد تا موضع آب و زیاده بر مقدار مسافت رفتن تیر پرتاب باشد و اگر نداند که آب در فلان موضع است و احتمال بدهد در چهار سمت که اگر تفحص کند آب بدست او میاید با بقاء وقت باید که در زمین هموار بی بلندی و پستی و بی اشجار از چهار جانب بقدر مسافت دو تیر پرتاب متعارف از جهة تیر انداز و غیر هوا و سایر جهات که مدخلیت در تیر اندازی دارد و بقدر یک تیر پرتاب در زمین سنگلاخ و ناهموار و با پستی و بلندی و با اشجار طلب آب نماید و اگر محل رفتن خود را مثل مرکز دائره قرار دهد و از چهار سمت مثل دائره تفحص نماید ضرری ندارد بلکه شاید بهتر باشد و اگر بعضی از یک سمت هموار و بعضی ناهموار باشد احتیاطاً ملحق نماید همه را بزمین هموار و این تحدید در مثل قلعه و شهر نیست بلکه در مثل بیابان میباشد و اندازه برای طلب آب در غیر بیابان نیست بلکه هر جا که احتمال دهد وجود آب را در او باید تفحص نماید هرچند در میان محله و قافله و جماعت باشد چنانچه از برای طلب خاک و چیزی در حکم خاک است برای تیمم اندازه نیست بلکه باید با بقاء وقت و عدم خوف انقضاء وقت این قدر طلب کند تا آنکه مایوس شود یا آنکه خوف فوت وقت حاصل شود و با یاس از وجود آب یا تحصیل آن طلب ساقط است چه یاس در همه جهات داشته باشد یا در بعضی از جهات بلکه احوط آنستکه با عدم یاس تفحص کند هرچند عدلین خبر دهند که آب نیست اگر از خبر عدلین یاس حاصل نشود بلی اقوی سقوط وجوب تفحص میباشد در خبر عدلین بنبودن آب یا عدم امکان تحصیل آن چنانچه احوط بلکه اقوی عدم

درهموار بمقدار دو تیر و در غیر هموار یک تیر را ملاحظه کند م

سقوط وجوب تفحص است با اخبار عدل واحد اگر باعث یاس نشود و اگر ممکن نشود که خود طلب آب نماید واجبست که من باب المقدمه نائب بگیرد باجرت یا تبرع بشرط آنکه بذل اجرت بنحوی باشد که در سابق ذکر شده و احوط آنستکه نائب محل اعتماد باشد بطوریکه از خبر او علم حاصل شود اگر ممکن شود و الا دو عادل را نائب بگیرد و الا یک عادل را و الا امین را و الا هر که ممکن باشد بشرط آنکه مقدار دادن کسی را اگر اطمینان باو بیشتر حاصل باشد و وقت طلب آب بعد از دخول وقت نماز است و اگر پیش از وقت یا بعد از وقت قبل از شروع بنماز یا بعد از یک نماز تفحص نموده دوباره تفحص نمودن لازم نیست مجدداً خصوص از برای نماز ثانی مگر آنکه احتمال تجدید آب را بدهد علی الاحوط و اگر با وسعت وقت و احتمال تحصیل آب طلب آب ننماید و تیمم کند تیممش باطل است هرچند بعد ظاهر شود که آب نبوده یا آنکه تحصیل آب ممکن نبوده و بدانکه اگر جمع شوند میت و کسیکه بیوضوء باشد و کسیکه جنب باشد و آب کفایت هر سه را نکند هرچند بجمع غسالهٔ وضوء برای غسل جنب و غسالهٔ جنب برای غسل میت بجهة آنکه غسالهٔ غسل طاهر و مطهر است علی الاقوی پس اگر آب ملک یکی از اینها باشد لازمست که صرف در مصرف همانکس شود و اما اگر آب ملک غیر باشد اختیار با مالک است بهر که بخواهد میدهد الا اینکه بهتر آنستکه مالک اختیار جنب نماید و باو ببخشد چنانچه در بعضی از اخبار است نظر باینکه غسل جنابت فرض است که در قرآن ذکر شده است بخلاف غسل میت که واجبست و از لسان پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب شده است و در قرآن ذکر نشده است

ودر بعضی از اخبار هست که میت را بان غسل دهند وبدانکه تیمم
بدل میشود از برای هر غسل ووضوئی که رفع حدث میکند یا مبیح شود
مثل وضوی مستحاضه وغسل او وسلس البول والمنی وغسل جنب برای
داخل شدن در مسجد ومکث در آن ودست کردن خط قران وخوان از
چیزهائیکه وضو وغسل شرط جواز ارتکاب او میباشد پس جایز است با نبودن
آب مثلاً تیمم برای داخل شدن در مسجد ومکث در ان ودست کردن خط
قران وغیر آن هر چند ضرورت در ارتکاب این امور نباشد پس واجب
میشود برای هر چه که وضو وغسل برای او واجبست ومستحب است برای
هر چه که وضو وغسل سنت بوده برای رفع حدث حتی وضوی تجدیدی
که وضوء تجدیدی بالذات رفع حدث میکند حتی انکه گذشت که اقوی آنست
که وضوی بقصد تجدید بر فرض عدم صحت وضوی اول رافع حدث میباشد
وهمچنین وضوی قبل از وقت بجهت اماده شدن برای نماز در اول وقت هر گاه فرض
شود که مکلف بداند که از اول وقت تا انقضای چهار رکعت بدون انقضای مقدار
تمکن از طهارت عذر مسقط تکلیف حاصل میشود از جنون یا حیض و بخوان که در این
وقت هر چند لازم نیست تحصیل طهارت قبل از وقت بلکه اگر با طهارت هم بوده وجوب
اقدام بنماز مرقوم محل تامل لکن ظاهر اینست که مشروعیت اقدام بنماز مزبور با
طهارت اختیاریه یعنی وضو وغسل در حال اختیار و با تیمم در حال اضطرار محل کلام
واما وضو وغسلیکه رفع حدث نمیکند ومبیح صلوة هم نیست مثل
وضوی حایض ووضوی جنب وغسل جمعه وغسل احرام وغسل زیارت
پس بدل شدن تیمم برای انها خالی از قوت نیست والله تعالی العالم ضرر
ندارد وبدانکه هر گاه بر کسی واجب شده باشد خصوص طهارت ترابیه
بنذر یا عهد یا استیجار خصوص اگر طهارت قابل استیجار باشد

(margin notes:)
۱ وتامل در اوهم گذشت ع
۲ وجوب اقدام فوری است ع
۳ چنانچه در وجوب اقدام کلام نداریم ع
۴ تامل است

ومتمکن

ومتمکن از ان نشود تیمم بدل آن نمیشود وهمچنین اگر نذر مطلق طهارت
کند بلی اگر نذر را متعلق بخصوص طهارت ترابیه نماید در مقامیکه
طهارت ترابیه مشروع باشد یا انکه نذر صلوة یا چیزی کند که مشروط
بطهارت ما ئیه باشد با امکان در این وقت تیمم مشروع است وتیمم
بدل میشود در مثل نذر و بخوان واما در استیجار صلوة و بخوان که
مشروط بطهارت مائیه میباشد ومتعذر شود پس مشروعیت تیمم در
انجا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وواجبات تیمم چند چیز است اول
اباحه مکان ضرب مکانیکه در ان خاک است واباحه فضائیکه در آن
فضاء دست را میزند یا مسح مینماید بخصوص اگر محل تیمم کننده
ومقر ان غصب باشد ضرر بتیممش ندارد علی الاقوی دوم خاک بودن
یا انچه در حکم آنست مثل سنگ واحوط اقتصار بر خاک است چه سفید
باشد چه سرخ چه زرد وهر چند اقوی در حال اختیار جواز تیمم است
بر زمین حتی زمین گچ واهک قبل از پخته شدن چنانچه اقوی جواز
تیمم بر خاک قبر وخاک مستعمل در تیمم ورمل وسنگ ریزه است بلکه
جواز تیمم بر سفال واجر وگچ واهک پخته در حال اختیار خالی از
اشکال نیست هر چند جواز تیمم در مثل سفال واجر بلکه گچ پخته واهک
پخته خالی از قوت نیست ولکن مهما امکن استعمال در تیمم ننماید
واگر استعمال نمودند قضا را نیز ترک ننماید بلی از معادن احتراز نمایند
وهمچنین از خاکستر از چوب سوخته و بخوان نه از خاک سوخته بلکه
از خاکستر مطلقا احتراز نمایند علی الاحوط واگر زمین وانچه در حکم
زمین است ممکن نشود تیمم نماید بچیزیکه صاحب غبار باشد مثل نمد
ویا الحیوان ورخت و بخوان از چیزهائیکه صاحب غبار از خاک پاک

(margin notes:)
در واجبات تیمم
۱ اگر ضرب نماید بر کون نباشد والا باطل است ع
۲ خصوص ... باشد ع

مباح باشد نه خاکستر و نحو آن و مقدم بدارد انچه را که غبار او بیشتر است
در تیمم بغبار بد و نحو میشود اول انستکه بدست تکان بدهد ان شیء
صاحب غبار را تا اینکه غبار او جمع شود و بر خود غبار تیمم نماید دوم
انستکه بر همان صاحب غبار که غبارش را جمع نکرده و تکان نداده دست
بزند و تیمم نماید و این هر دو جایز است هرچند اول بهتر است از دوم
بلکه بعضی دوم را جایز ندانسته اند با امکان اول و در تیمم بغبار قسم
سومی فرض میشود و آن آنستکه ثوب و نمد و نحو آن را ان قدر بتکانند
که بر روی او از کثرت اجتماع غبار خاک جمع شود بنحویکه خاک بگویند
نه غبار در این وقت این قسم با امکان مقدم است بر دو قسم اول و در
حال اضطرار اگر ان قدر خاک نداشته باشد که تمام کف دست را بگیرد
مرکب کند محل ضربرا از خاک و سنگ یا غبار و تیمم دیگر نیز از سنگ
خالص یا غبار خالص نماید و اگر چیزیکه بان تیمم میکند قاصر باشد
از احاطه تمام باطن هر دو دست مکرر کند زدن هر دو دست را بر
او برای احاطه سایر مواضع و اگر تکرار ممکن نشود اکتفا بان ضرر ندارد
ولکن نماز را نیز قضا نماید چنانچه در حال اضطرار اگر تیمم بر گچ پخته
و اهک پخته و خاکستر نماید نیز ضرر ندارد ولکن بعد از ان نماز را
قضا کند و در حال اضطرار اگر متمکن از گل شود تیمم بان جایز است
بشرطیکه قدرت بر خشک کردن آن بخشت زدن یا بدست آلوده
کردن و بهم مالیدن تا انکه خشک شود و خاک شود و نحو آن را
نداشته باشد بجهت ضیق وقت و یا از جهت دیگر چنانچه در حال اضطرار
از تیمم بر برف را نیز بعضی گفته اند و تیمم زمین گل مقدم است بر خود
گل چنانچه گل از خاک مقدم است بر گل از غیر خاک و با تمکن است

دست زدن را مقدم بدارد بر دست گذاشتن و بعد از دست زدن
هر دو دست را بهم مالد و تیمم را تمام نماید هرچند لازم نیست که هر دو
دست را بهم بمالد و اما برف و یخ پس اگر ممکن است گرم کردن آن و آب
تحصیل نمودن از آن بقدریکه مسمی غسل و نام شستن صادق شود پس
همان مقدم است و الا پس اگر بمالد او را اولا بمواضع غسل وضوء و ثانیا بمواضع
تیمم و ثالثا مثل خاک بر او دست زند شاید بهتر باشد هرچند هر یک
از این اقسام ثلاثه بی معنی است خصوص اخیر که تیمم بر برف و یخ مثل تیمم
بر گیاه و چوب و نحو آن میباشد پس اعتقاد بانها نکند و بعد از آن
نماز را قضا کند و لازم نیست بودن مثل خاک و نحو آن در زمین پس
جایز است تیمم بر دیوار و خاک مجتمع در بدن بنحویکه دست تمام
ان را فرو گیرد سوم انکه ان چیزیکه بر او تیمم میکند طاهر باشد و نجس
نباشد حتی از نجاست معفوه و با عدم قدرت بر تحصیل خاک طاهر
تیمم ساقط است چهارم انکه ان خاک و نحو آن مباح باشد پس اگر تیمم
نماید بر خاک غصب عمداً و اختیاراً هرچند جاهل بمسئله باشد تیمم
باطل است و اگر سهواً یا جهلاً باشد بنحویکه در جهل بان معذور
باشد مثل انکه جاهل باصل غصب خاک یا جاهل بحکم غصب بوده
بجهلی که معذور بوده پس تیمم ان صحیح است و اگر قیمتی یا اجرتی فرض
شود لازم است بر شخص تیمم کننده ادای آن بمالک خاک و محبوس بمکان
غصب میتواند که تیمم نماید در هوای غصبی و زمین غصبی و خاک غصب
بشرط انکه خود غاصب یا معین غاصب نباشد و کراهتی از مالک ظاهر
نباشد و ضرری نیز بر مالک نرسد از تیمم بر او پنجم انکه خالص باشد
عرفاً از چیزیکه تیمم بر ان جایز نیست هرچند کم باشد علی الاحوط ما دامی

تامل است
۶

که مستلزم هلاک نباشد ششم آنکه باطن هر دو دست و اعضای تیمم در وقت
زدن و مسح کردن همه طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفوه
در نماز قبل از تیمم و نجاست سایر اعضا ضرر ندارد در حال اضطرار و
اختیار و لکن بهتر آنستکه هر گاه آب موجود باشد بقدر ازاله نجاست
اوّلا ازاله نجاست از بدن نماید و بعد از آن تیمم کند و اگر باطن دست
موضع تیمم نجس باشد و ممکن نباشد ازاله همه یا بعض آن تیمم کند با نجاست
بشرط آنکه تعدیه بخاک نکند یا آنکه نگذارد که تعدیه کند و اگر چنانچه
تعدیه نماید و ممکن نباشد منع آن تیمم نماید بپشت دست و اگر آن هم
ممکن نباشد احوط آنستکه تیمم بباطن دست نماید با همان نجاست
متعدیه بخاک و نماز کند و بعد از آن قضا نماید و اگر در ظاهر و باطن
هر دو دست نجاست متعدیه باشد یا آنکه در مواضع ممسوح نجاست
متعدیه باشد و ممکن نباشد تطهیر یا خشکانیدن ساقط است تیمم
هفتم نیّت قربت و مقارن بودن نیّت بزدن و کف دست بر زدن
دست بخاک اوّلا افعال تیمم است نه مسح پس اگر حدثی بعد از زدن دست
عارض شود باطل میشود تیمم پس لازم است مقارنت نیّت بزدن با تعیین بدلیت
غسل یا وضو در صورت تعدد بلکه مطلقا علی الاحوط و نیّت رفع
حدث نکند بلکه نیّت اباحه صلوة و نحو آن نماید و اگر تیمم کند
بدل وضوئی یا غسلی و معلوم شود بعد از تیمم خلاف آن اعاده نماید
تیمم بدل وضو را بلی اعاده نماید تیمم بدل غسل را مثل اینکه تیمم نموده
بدل غسل جنابت و بعد معلوم شده که جنب نبوده بلکه غسل مس میت
یا غیر آن داشته هر چند عدم اعاده در تیمم بدل غسل نیز قوی است
چنانچه هر گاه تیمم کند برای عبادتی بزعم وجوب آن و بعد خلاف آن معلوم

بلکه علی الاقوی [illegible] که قصد بدلیت لازم نیست (منه)

شود و لکن مشغول الذمه بود بعبادت دیگر که تیمم برای او جایز بوده
عدم اعاده تیمم قویست و احوط اعاده است و هر گاه تیمم نموده برای
وضوها متعدده یا اغسال متعدده و بعد معلوم شود که بعضی از آنها
نبوده تیمم صحیح است و هر گاه بداند که یک تیمم در ذمه دارد و لکن نداند
که بدل وضو میباشد یا بدل غسل جنابت یک تیمم کند بقصد واقع و
اگر احتمال تعدد تیمم بدهد از جهت اینکه غسل غیر جنابت در ذمه داشته
باشد در این وقت دو تیمم نماید و اگر مضطر شود بتیمم غیر مشروع
از جهت ترس و نحو آن و آن تیمم مشتمل باشد بر مشروع و زاید بر آن
واجب نیست تخصیص دادن خصوص مشروع را بنیت و خارج نمودن
زاید را در مقام نیت هر چند احوط است هشتم دور کردن چیزیکه مانع
باشد در موضع تیمم حتی مثل انگشتر و نحو آن علی الاقوی و اگر حایلی
غیر از جبیره میان مسح کننده و خاک یا ممسوح باشد و ممکن نباشد
رفع آن احوط آنستکه تیمم نماید با آن مانع و نماز کند و قضا هم بکند
و جبیره و موی در مواضع مسح مانع نیست بلکه اگر مسح بجبیره یا موی جبهه
یا پشت دست نماید و در اثنای تیمم جبیره برداشته شود یا آنکه موی
تراشیده شود ضرر بتیممش ندارد هر چند احوط اعاده است چنانچه
اگر احتیاط نماید در تیمم مطلقا خصوص تیمم بدل غسل باینکه باطن موی را
مسح نماید شاید بهتر باشد نهم رسانیدن تیمم کننده بنفسه هر دو دست
خود را بر خاک بشدت بنحویکه اسم زدن صادق باشد عرفاً نه آنکه
آهسته و هموار بگذارد که اسم زدن صادق نباشد یا آنکه محل شک باشد
و نیز اینکه مبالغه و اغراق در زدن نماید و اگر در زدن بهر دو دست جمیعاً
محتاج بمعین شود لازم است اخذ معین بتبرع یا باجرت بنحویکه د

مسائل سابقه گذشت واگر زدن هر دو دست جمیعاً ممکن نباشد حتی
بامعین اقتصار کند بزدن یکی و دیگری را بزمین بگذارد واگر قادر بر
زدن بهیچ یک از دست نباشد که خود بزند ولکن قادر بر گذاشتن
هر دو دست بر خاک باشد اختیار نماید خود گذاشتن را نه آنکه نایب
هر دو دست مریض را بزند واگر از زدن دو دست حتی باعانت و همچنین
از گذاشتن دو دست مایوس باشد در این وقت نایب هر دو دست
خود را بر خاک بزند و تیمم مید هد مریض را و ظاهر آنستکه اگر تعارض
شود مابین مرتبه اولی از واجب لکن نه بمباشرت واستقلال و مرتبه
بعد از آن لکن ان خود تیمم کننده و با استقلال مرتبه بعد مقدم است
ولکن احوط جمع است مطلقاً و یک ضرب کافیست در مطلق تیمم چه بدل
وضو باشد و چه بدل غسل واحوط دو مرتبه است حتی در بدل وضو
واحوط از آن سه مرتبه است یکی برای جبهه و دیگری برای دست
راست و دیگری برای دست چپ واحوط بجهة خوف مولانا آنستکه
سه تیمم نماید حتی در بدل وضو یکی بیک ضربت و دیگری بدو ضربت و
دیگری بسه ضربت و حاجت بتعیین ضرب برای عضو خاص نیست و هم
مسح تمام جبهه بلکه قلیلی زیادتر از هر چهار جهة من باب المقدمه بباطن
هر دو دست در یکدفعه نه بیکدست و نه بهر دو دست متعاقباً هم از
رستنگاه مو تا بالای دماغ از سمت سر بلکه تا مسح تمام حاجبین من باب
الاحتیاط و ابتداء باعلا نماید در تیمم با مراعات الاعلا فالاعلا نه بطوری که
در وضو گذشت بلکه بمراعات الاعلا فالاعلا بالنسبه بجمیع اجزاء جبهه نه
بالنسبه باعلا در سمت خود که مراعات الاعلا فالاعلا در یک سمت کفایت میکرد در وضو
چنانچه گذشت و کشیدن تا اسفل دماغ و سر بینی بهتر است و داخل کردن تمام جبینین در

در بدل غسل خصوصاً جنابت بضربتین ترک نکند ح

ترک نکند ح

ح

مسح احوط است و گذشت که لازم نیست مسح کردن زیر موها حتی
در مثل کسیکه موی سر او بپیشانی رسیده هر چند از تیمم بدل غسل باشد
واگر از جهة اضطرار بسبب ترس و جبر مبتلا شود باینکه تیمم نماید بنحو
یا آنکه جمیع اعضا را در غسل و جمیع مواضع وضو را در وضو مسح بخاک
نماید ضرر ندارد و این تیمم نیز صحیح است یازدهم مسح ظاهر تمام پشت
دست راست از بند دست بلکه قلیلی بالاتر من باب المقدمه بباطن
دست چپ و مسح ظاهر تمام دست چپ از بند دست و قلیلی بالاتر و
مسح مابین انگشتان و اطراف ناخن و زیر ناخنها و زیاد دقت نمودن
لازم نیست حتی آنکه اگر استیعاب حقیقی در ممسوح حاصل نشود که
مقدار بسیار کمی بماند که ممسوح نشود ضرر ندارد دوازدهم آنکه زدن
بر خاک و مثل آن بباطن هر دو دست باهم باشد بیکدفعه با عدم
جبیره و با امکان واگر زدن باطن ممکن نشود اصلاً اکتفا کند
بزدن ظاهر کفین یا ظاهر یکی و باطن دیگری واگر زدن تمام باطن
در ضرب بیکدست یا هر دو دست ممکن نشود ولکن در بعض یک
دست یا بعض هر دو دست ممکن شود جمع احوطست پس نسبت
بمحل امکان ضرب ضرب نماید و نسبت بمحل عذر وضع نماید لکن
اکتفا بوضع قوی است واگر امر دائر شود مابین زدن باطن دست
بزمین با جبیره و گذاشتن بزمین بی جبیره جمع احوطست چنانچه اگر
امر دائر شود مابین زدن بپشت دست و گذاشتن باطن دست نیز
جمع احوطست هر چند در اولی اولی اقوی است که زدن دست با جبیره
باشد و اقوی تخییر است و در ثانی ثانی اقوی است که گذاشتن باطن
دست باشد پس اگر زدن بباطن ممکن نشود اکتفا نماید بگذاشتن

ترک نکند ح

تامل است ح

تامل است ح

باطن واگر آن هم ممکن نشود اکتفا نماید بزدن بپشت دست و اگر
ان هم ممکن نشود اکتفا بگذاشتن پشت دست نماید و باید مسح
بچیزی بشود که ضرب باو شده پس اگر بپشت دست ضرب نموده بهمان
مسح نماید نه آنکه مسح بباطن نماید واگر دستها هر دو بریده باشد
از فوق مفصل مسح دستها ساقط است و دو ذراع خود را بزمین
بزند وجبهه را باو مسح کند با امکان والا نایب بگیرد بلکه احوط است
که خود نیز پیشانی را بخاک یا دیوار بمالد واکتفا بنایب نکند چنانکه
اگر نایب ممکن نشود پیشانی را بخاک یا دیوار بمالد با مراعات الاعلی
فالاعلی نه آنکه بزند واگر یک دست را از بالای مفصل بریده باشند
بدست دیگر تیمم نماید که بزند دست وذراع را بر خاک وجبهه را
بدست تنها یا بضم ذراع علی الاحوط مسح نماید وپشت دست
دیگر را بذراع مسح نماید سیزدهم آنکه خود افعال تیمم را بجا آورد
چنانچه اشاره شد وبا عدم امکان نایب بگیرد هرچند با اجرت
باشد ولکن بنحوی که در مسائل سابقه گذشت چهاردهم ترتیب که
اول دو دست را بر زمین زند وبعد مسح جبهه نماید وبعد مسح
پشت دست راست وبعد مسح پشت دست چپ نماید واگر خلاف
ترتیب نماید عمداً یا جهلاً یا سهواً یا اضطراراً باید عود بمقدم نماید
بر فرض عدم اخلال بموالات یا اعاده تیمم نماید بر فرض اخلال بموالات
پانزدهم موالات هرچند تیمم بدل غسل باشد ولکن بمعنی آنکه افعال را
پی هم بجا آورد که فصل عرفی حاصل نشود بلی فاصله کم ضرر ندارد
شانزدهم آنکه چیزی که بر او تیمم میکند از خاک و زمین وغبار مثلاً
مطلق باشد نظیر آب مطلق که اسم انها بدون التزام باضافه بر آنها

صادق باشد مثلاً خاک طلا وخاک اشنان وغبار آرد وخوان نباشد
چنانچه اشاره شد هفدهم آنکه دست را ماسح جبهه قرار دهد نه
آنکه جبهه را ماسح دست قرار دهد یا آنکه تماسح نمایند وهمچنین باطن
یک دست را ماسح پشت دست قرار دهد نه آنکه پشت دست را
ماسح باطن دست قرار دهد ونه آنکه بنحو تماسح باشد هیجدهم آنکه
مسح جبهه باید بطول دو دست وطول جبهه باشد چنانچه در مسح
پشت دست عرض ماسح باید ملاحظه شود وطول ممسوح پس اجزاء دو
کف را متصل بهم بر اول رستنگاه موی جبهه بگذارد وبکشد تا ابرو
ودر مسح دست بگذارد دست دیگر را عرضاً از اول بند بلکه
قلیلی بالاتر من باب المقدمه وبکشد در طول پشت دست دیگر و
احوط آنستکه چیزی که باو تیمم میکند از قبیل زمین وکلوخ سطح او
مستوی باشد وناهموار نباشد وهرگاه دیوار باشد سوراخ
نیز نداشته باشد واحوط آنستکه مسح را بتمام کف وباطن
انگشتها هر دو قرار دهد نه آنکه اقتصار کند بکف دستها وباطن
انگشتها ولازم نیست که چیزی از خاک بدست بچسبد هرچند
مستحب است بلکه احوط آنستکه قدری بچسبد که بان مسح کند
هرچند تکان دادن دستها نیز مستحب است که زیادتی آن خاک
بریزد چنانچه مستحب است که در وقت زدن دستها بر خاک
انگشتها را از یک دیگر جدا نماید چنانچه مستحب است که برای هر
نماز تیمم علاحده نماید ودر اول تیمم بسم الله بگوید وموالات نماید
برای تیمم ودست از مسح عضو بر ندارد تا مسح آن عضو تمام شود و
اگر جنب تیمم بدل غسل نماید وبعد از آن محدث بحدث اصغر شود

یک تیمم نماید بدل غسل وحاجت نیست بضمّ وضوء اگر آب بقدر وضوء
داشته باشد یا بضمّ تیمم بدل وضوء اگر آب نداشته باشد هرچند ضمّ
وضوء یا تیمم بدل غسل با امکان آب وتیمم دیگر بدل وضوء با عدم امکان
آب احوط میباشد وتیمم برای نماز پیش از دخول وقت آن نماز ننماید
مگر آنکه بداند یا مظنّه داشته باشد که بعد از دخول وقت وانقضای
چهار رکعت عذری حاصل میشود که مسقط تکلیف نماز است مثل
حیض که در این وقت اگر تیمم نماید ضرری ندارد هرچند احوط[1] در این
فرض آنستکه تیمم نماید برای چیز دیگر وبان تیمم نماز کند در اوّل
وقت وهمچنین باید بعد از دخول وقت نیز تیمم ننماید تا اینکه وقت
مضیق شود عرفاً بلکه اگر باعتقاد ضیق وقت تیمم کند ونماز کند و
بعد معلوم شود وسعت وقت احوط[2] اعاده نماز است پس احوط ترک
تیمم است با وسعت وقت هرچند اقوی جواز تیمم است خصوص بعد
از یاس تا آخر وقت در صورت رجاء زوال العذر ودر وسعت وقت
نماز جایز است که در اوّل وقت نماز یا قبل از نماز برای غایات
دیگر تیمم نماید وبان تیمم نماز کند مثل آنکه قصد کند در تیمم قرائت
قرآن یا نماز مستحبّی را بلکه نوافل یومیّه را در اوّل وقت یا غیر آن از
چیزهائیکه برای آنها تیمم جایز است وموقّت بوقتی نیست وکسیکه
نماز قضا در ذمّه دارد همیشه میتواند تیمم نماید بقصد وجوب هرچند[3]
قصد کردن او نداشته باشد وتیمم برای نماز خسوف وکسوف در
اوّل وقت گرفتن است قبل از شروع بانجلاء علی الاحوط واگر مطمئن
باشد بوسعت وقت تاخیر نماید تیمم را تا اینکه خوف شروع بانجلاء
حاصل شود برای نماز وتیمم واحوط در تیمم برای نماز استسقاء آنست

کروقت

[1] ترک نکند (مع)

[2] ترک نکند (مع)

[3] در این تامّل است بلی اگر قصد بعد از تیمم حاصل شود صحیح است (مع)

که وقت شروع امام بنماز بعمل آورد ونزد وقت اجتماع خلق در صحرا ونزد وقت
بیرون رفتن بصحرا ونزد وقت طلوع آفتاب روز سوم وبدانکه هرچه
وضوء وغسل را میشکند تیمم را نیز میشکند چنانچه علاوه برانها تمکن
از استعمال آب نیز تیمم را میشکند بلکه اگر جمعی با تیمم باشند وآب مباح
بقدر یک وضوء برای یک نفر غیر معیّن حاصل شود تیمم همه نیز باطل
میشود بلی مجرّد وجود آب ناقض تیمم نیست پس اگر تیمم نمود وآب پیدا
شد بقدر یکه وضوء وغسل بان ممکن بوده وآن قدر از زمان هم گذشت
که میتوانست در آن مقدار از زمان وضوء یا غسل نماید تیمم او باطل
میشود هرچند آب بعد از آن بریزد بخلاف آنکه اگر آب بریزد پیش از
آنکه بگذرد زمانیکه در آن بتواند وضوء یا غسل بجا آورد تیممش شکسته
نمیشود[1] وبدانکه غالباً شرایط وضوء وغسل وتیمم مثل هم میباشند و
از شرائط غسل ووضوء شرایط تیمم نیز معلوم میشود حتّی در زیادتی
دست وانگشت وتحدید جبهه وپشت دست در رجوع بمتعارف ناس
وغیر آن از شک در تیمم بعد از فراغ یا در اصل تیمم بلی اگر شک کند در
اثنای تیمم بعد از مسح جبهه مثلاً در اینکه آیا دست بر زمین زده یا نه
وهمچنین اگر بعد از مسح دست را شک نموده که آیا مسح جبهه نموده
یا نه باید برگردد پس تیمم در این حکم ملحق بوضوء میباشد هرچند بدل
از غسل باشد یا اینکه شک در اثنای غسل را مثل شک در اثنای وضوء
ندانستیم مگر از جهة احتیاط وبدانکه اگر شخص با تیمم متمکن از استعمال
آب شود بنحو مرقوم پیش از شروع در فریضه باطل میشود تیمم واگر
پیش از رکوع رکعت اوّل وبعد از شروع بنماز متمکن از استعمال آب شود
باطل میشود[2] تیمم ونماز واگر بعد از رکوع باشد باطل نمیشود تیمم ولکن

[1] احوط اعاده است تا بنا بقصد واقع (مع)

[2] واحوط اتمام است در نماز واعاده او نیز بقصد واقع (مع)

احوط اعاده نماز است با وضو در وسعت وقت و قضای آنست با خروج
وقت و در نافله نیز مطلقا اعاده و قضا احوطست چنانچه احوط اعاده و
قضا است هرگاه اسباب تیمم از مرض و نحو آن در اثنای نماز رفع شود
هرچند در رکعت آخر باشد بلی اقوی عدم لزوم اعاده و قضا است
و همچنین اگر در اثنای نماز میتی که آن میت را عوض غسل تیمم داده آنند
بقدر غسل میت آب پیدا شود احوط آنستکه نماز میت را اعاده نمایند
بعد از غسل دادن میت چنانچه گذشت بدانکه در تیمم است که مشروط
به نبودن آب نیست اول تیمم بجهة نماز جنازه هرچند خوف فوت نماز
جنازه نداشته باشد چه جنب باشد یا نه دویم تیمم بجهة خواب چه
رو نباشد چه شب چه جنب باشد چه غیر جنب فراموش کرده باشد
وضو را تا اینکه داخل رخت خواب شده باشد یا نه چه آب نزدیک
رخت خواب باشد یا نه چه تعجیل در خوابیدن داشته باشد یا نه چه
عازم بر نوم باشد یا نه هرچند حدیث شامل همه صور مزبوره
نیست لکن با این دو تیمم سایر غایات مباح نمیشود و قصد بدلیت
وضو یا غسل هم اگر در این تیمم نکند ضرر ندارد و از بعضی از اخبار
ظاهر میشود که این تیمم افضل از وضو میباشد و بدانکه مکروه است
تیمم بر خاک راهها بلکه سنت است که تیمم کند به خاک بلندیها و کنار
راهها و همچنین مکروه است تیمم بر زمین شوره زار بشرط آنکه نمک
بر روی زمین نباشد و الا جایز نیست و همچنین مکروه است بر مطلق
ریگ یا بر خصوص ریگ بسیار نرم و بدانکه اگر کسی در مسجد الحرام یا
مسجد نبی صلوات الله علیه خوابیده و محتلم شد در خواب واجب است
که بعد از بیدار شدن فورا تیمم کند بجهة مباح شدن مرور و خروج

از مسجدین

از مسجدین و مرور نکند مگر بعد از اتمام تیمم و این حکم مخصوص مسجدین
میباشد نه سایر مساجد و الحاق مطلق جنب در این دو مسجد بمحتلم
بعید نیست مثل الحاق زن بمرد و مثل الحاق حایض و نفسا بعد از
پاک شدن و احوط آنستکه در این تیمم قصد کند مباح بودن خروج را
و این را غایت تیمم قرار دهد و احوط آنستکه اختیار نماید راهی را
که نزدیکتر به بیرون رفتن باشد بلکه بعضی تصریح بوجوب آن
کرده اند چنانچه احوط آنستکه در افعال تیمم مسارعت نماید بلکه
بهتر آنستکه مستحبات تیمم را ترک کند اگر موجب زیادتی مکث باشد
و بعضی گفته اند که اگر زن را در این دو مسجد حیض یا نفاس عارض شود
خارج نشود بدون تیمم و این حکم خالی از اشکال نیست بلی اگر در حین
خروج که مستلزم مکث نباشد تیمم نماید بجهة خروج ضرر ندارد
بلکه احوطست و ظاهر آنستکه خروج در وقتی لازم است که بداند
که در بیرون از مسجد متمکن از استعمال آب میباشد و الا حکم بوجوب
خروج مشکل است بلکه جایز است که تیمم نماید بجهة اباحه مکث و
خارج نشود بلی احوط خروج آست مطلب مقصد چهارم در اقسام
آبها است و آن نه قسم است اول آب جاریه و آن عبارتست از آبیکه از
زمین بجوشد و روان شود اگرچه در زیر زمین باشد مثل قنات
و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست هرچند کمتر از کر باشد بنابر اقوی
و نجس میشود بتغییر ولیک بعد از زوال تغیر پاک میشود و در حکم
جاریست حوضهای کوچک حمام که متصل بخزینه باشد و همچنین
حوضهای کوچکی که آب حمام از ساقیه در او ریخته شود و همچنین آب
باران نیز در حکم جاری است چنانچه میآید و همچنین چشم ایستاده

در اقسام آبها

اکرچه جاری نشود و کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود
بلکه اکر نجس شود بسبب تغیّر پاك میشود بزوال تغیّر و حاجت بکم
کردن آب مثل چاه و جوش خوردن آب تازه و امتزاج آب تازه با آب
سابق نیست هرچند احوط است بلکه احوط ملاحظه کرّیّت است (اشتراط)
در چشمه دوّم آب ایستاده پس اکر بقدر کرّ باشد نجس نمیشود مکر
بتغیّر رنك یا بوی یا طعم بشرط انکه بعین نجاست باشد نه بمتنجّس مکر
انکه بعد از حلول متنجّس ان تغیّر از اوصاف نجاست باشد مثل آب خون
که رنك آب سرخ شود نه مثل آب دوغ که سفید شود و بشرط انکه تغیّر
بالفعل باشد نه بتقدیر باین نحو که اکر این نجاست رنك یا بوی یا طعم
میداشت یا انکه این آب اکر کوارا میبود یا نمیبود یا شیرین میبود
یا نمیبود هر آینه باین قدر از نجاست یا باین نجس متغیّر میشد بلی
کفایت میکند تغیّر بالفعل هرچند نجس ظاهر معلوم نشود و ظاهر
نشود بسبب موافقت صفات آب با نجاست بشرط انکه بدانیم که
واقعاً تغیّر در آب حاصل شده هرچند نجس تمیز ندهیم بلی شرط است
که تغیّر بملاقات باشد نه بمجاورت چنانچه شرط است که نجس مستقل
در تغییر آب باشد نه انکه بانضمام چیز دیکر تغییر آب حاصل شود و آب
نجس اکر جمع شود و بسر حدّ کرّ برسد پاك نمیشود هرچند هزار کرّ
یا بقدر دریا شود و همچنین اکر آب نجس را اکر کمتر از کرّ باشد بتوسط
ریختن آب طاهر بقدر کرّ نمایند با نجاست خود باقیست چنانچه
اکر آب طاهر کمتر از کرّ را بقدر کرّ نمایند بواسطه ریختن بول باز کرّ
نخواهد شد هرچند بول مستحیل باب شود بلکه نجس میشود و اکر
زوال تغیّر شود پاك نمیشود مکر انکه مطهّر دیکر از قبیل باران یا آب

جاری یا کرّ دیکر او را پاك کند بمجرد ملاقات یا رسیدن یا متصل
شدن و شرط نیست ممزوج شدن بلی احوطست حتی در باران و شرط
نیست در کر ریختن یکدفعه چنانچه شرط نیست که زوال تغیّر بخصوص
از کر یا جاری یا چشمه شود بلکه اکر از آب قلیل و ریختن ان زوال تغیّر
شود و بعد از ان متصل بکر شود پاك میشود بلی شرطست که مطهّر
متغیّر نشود و مقدار کر بحسب مساحت سه وجب و نیم است در طول و
عرض و عمق بوجب متعارف که مجموع آن چهل و سه وجب الا ثمن وجب
میشود و بحسب وزن بسنك من تبریزی که ششصد و چهل مثقال
صیرفی باشد صد و بیست و هشت من الا بیست مثقال صیرفی میباشد
و اکر شك در کرّیّت آب نماید پس رجوع بحالت سابقه آب نماید
و اکر حالت سابقه معلوم نباشد حکم قلیل را برا و جاری کنند
علی الاحوط و اکر قطع بحدوث کرّیّت و ملاقات بنجاست هر دو
حاصل باشد و زمان هر دو نیز معلوم باشد پس اکر زمان حدوث
کرّیّت مقدّم باشد و زمان ملاقات بنجاست مؤخّر حکمش واضح است
که پاکست چنانچه در عکس حکمش واضح است که نجس است و همچنین اکر
تاریخ حدوث کرّیّت معلوم باشد و زمان ملاقات نجاست مجهول
آن آب پاکست چنانچه در عکس آن آب نجس است و اکر قطع بتقارن
یا شك در تقدّم و تأخّر یا تقارن هر دو باشد اقوی طهارتست و
احوط اجتناب است این شش قسم در جائی بوده که آب مسبوق بعدم
کرّیّت بوده و اکر آب مسبوق بکرّیّت بوده و قطع بکم شدن آب از کرّیّت
نیز حاصل شده باشد و قطع بملاقات بنجاست نیز حاصل شده باشد
پس ان نیز چند قسم است اوّل اینکه معلوم باشد تقارن نقص از

شود بلی طلا و مس اب شده اگر نجس شوند بعد از جمود ظاهرش قابل
تطهیر بآب میباشد و آب مضاف بالذات طاهر است مگر آنکه اصلش نجس
باشد که او نیز نجس است مگر اینکه بطور عرق گرفته باشند ولکن جمیع
اقسامش مطهر حدث و خبث نیست نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار
و اگر شک کند در اطلاق و اضافه رجوع بحالت سابقه کند و اگر حالت
سابقه معلوم نباشد پس در قلیل بی ماده حکم مضاف بر او جاری
کند و او را نه رافع حدث بداند و نه رافع خبث و اگر کر یا قلیل ذی
الماده باشد او را بملاقات نجاست نجس نداند ولکن مع ذلک او را
نیز رافع حدث و خبث نداند و مطهر باطلاق یا اضافه را اعتبار نکند
هرچند در ظرفی باشد که آماده برای آب مطلق یا آب مضاف باشد
مگر آنکه علم عادی با حد هما حاصل شود پنجم آب استنجا و حکم آن
گذشت ششم آبیکه استعمال در ازاله نجاست شود پس اگر غساله
غسل مزیله باشد نه مطهره که تطهیر بآن حاصل نشود نجس است مثل
آبیکه ازاله عین نجاست بآن شود ولیک طهارت حاصل نشود بجهة
عدم شرط تطهیر از وارد شدن نجاست بر آب اگر شرط بدانیم چنانچه
میاید یا بجهة کم بودن آب و نحو آن و اگر غساله غسله مطهره باشد
که طهارت بآن حاصل شود پس اگر آن از آب کر یا جاری یا باران باشد
چون حق اینستکه در اینها دو مرتبه شستن ضرور نیست پس
اینها غساله ندارند و غساله که در بدن مثلا باقی میماند از آب کر
و جاری و باران میباشد و آن پاک است و اگر از آب قلیل باشد
و تطهیر حاصل شود ولکن عین نجاست نداو باشد و در زمین
قرار گرفته باشد یا متغیر شده باشد نجس است و اگر تطهیر حاصل شود

ما نظائر است ۱

بلوغ رکن اخوت ۲ ع

بعینه

و متغیر نشده باشد و عین نجاست هم در او نباشد حکم بنجاست نمیکنیم
بلکه قول بطهارت قویست خصوص در مثل چیزهائیکه بر فرض نجاست
غساله تطهیر آن ممکن نشود مگر بجاری یا کر یا آفتاب مثل زمین و اطاق
و پنجره و آجر که فرش کرده اند و غالبا عسر و حرج است ولکن احتیاط
شدید در اجتناب از غساله است خصوص در مثل حمام و دست و
نحو آن از چیزهائیکه غالبا محل استعمال مردم میباشد و همچنین
احتیاط نمایند از غساله نجاستی که در بدن میت باشد که پیش از غسل
میت ازاله کنند و همچنین از غساله اغسال میت خصوص غساله غسل
اول و اگر بخواهند که در تطهیر نجاسات و از غساله مطلقا احتیاط
کنند باین نحو عمل کنند که در مطلق نجاسات بیکدفعه اکتفا نکنند
در دفعه اول قطراتیکه بمحل چسبیده که بیک تکان دادن زایل شود
جدا نمایند ولکن از جمیع رطوبات آن موضع اجتناب نمایند که ملاقی
آن رطوبت و ملاقی آن محل را در حال رطوبت نجس بدانند چه رطوبت
جدا شده یا باقی مانده باشد و در دفعه دوم اگر بمثل کر و جاری و
چشمه و باران تطهیر نمایند حاجت بغساله گرفتن ندارد و اگر بآب
قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم نیز احتراز کنند از آبیکه بفشردن
یا خود بخود جدا شده و همچنین از قطراتیکه بمحل چسبیده که بیک
تکان دادن زایل میشود و از زیاده بر آن احتراز لازم نیستکه
مکرر تکان بدهند که هیچ رطوبت نماید که آن رطوبت باقیه
پاک است و اقوی آنستکه اگر زمین سخت و فرش سنگی و آجری و
نحو آن نجس شود و بشویند آن را بنحویکه صدق شستن شود که آب
غساله را نخورد و آب غساله در جائی دیگر جمع شود آن را بجاهه

نزد ابن حمزه

مذهب ابن ...

یا کهنه یا پنبه یا ظرف بگیرند زمین نجس و موضع غساله هر دو پاک میشود بشرط وحدت مکان و محل عرفاً نظیر حوض و ظروف منصوبه بلکه اقوی انستکه اگر زمین نجس سخت کود که غساله اش بجای دیگر نرود غساله اش را بگیرند هر چند بسوراخ کردن زمین باشد آن زمین نیز پاک میشود بخروج غساله نظیر ته ظرف که کردن ظرف نجس شود و غساله او در ته ظرف بماند والله العالم واز قا اعلی الله مقامه در مقام سؤال کردند که خانه که در آن آفتاب نیفتد باب قلیل تطهیر میتوان نمود جواب فرمودند بعد از زوال عین نجاست هرگاه آب بریزند بحیثیتی که مستولی شود بر موضع نجس و خشک کردد پاک میشود علی الاقوی تمام شد کلام آن بزرگوار واحقر هم دیدم مینیکه آب جذب داشته باشد بنحویکه غساله از او جدا نشود یا انکه خاک یا انکه ریک بسیار نرم داشته باشد نزد رشت چون در صدق غسل و شستن فی الجمله اشکال بوده لهذا احتیاطاً مقید کردم بزمین سخت والله العالم هفتم آبیکه از قطرات وضو یا غسل جمع شده آن نیز پاک و پاک کننده است پس اگر کسی وضو بگیرد یا غسل کند و دیگری یا خودش قطرات وضو یا غسلش را جمع کند و وضو بگیرد یا غسل کند ضرر ندارد الا اینکه در خصوص قطرات غسل احتیاط کنند نه وضو بسازند بان و نه غسل کنند هشتم آب نیم خورده و آن پاک است از جمیع حیوانات الا نجس العین مثل سک و خوک و کافر نهم آب مشتبه بغصب یا بنجس یا بمضاف اما اول پس جایز نیست استعمال آن ولیک اگر ازاله نجاست بآن نموده پاک میشود و اگر قیمتی داشته باشد قیمتش را باید بدهد و اگر وضو و غسل نموده

روایت هم بر طبق این فرمایش ناطق است ع

چنانچه در زمین سخت نیز از غساله اجتناب نماید ولو بسوراخ کردن زمین بود احوط است ع

وضو و غسل باطل است اگر عمداً و عالماً باشد و اما دوم پس اجتناب از هر دو لازم است و اگر قطره یکی از آنها بلباس یا بدن بچکد و عینش باقی باشد بان قطره نماز نکند و آن قطره را نیز بیاشامد ولکن بعد از خشک شدن ضرر ندارد نماز کردن بان لباس و بدن ملاقی بهر دو نجس است بخلاف ملاقی بیکی از آنها و همچنین است حال در هر شبهه محصوره و وضو و غسل نیز بان جایز نیست لکن ازاله نجاست جایز است بشرطیکه بهر دو باشد نه بیکی پس اگر نجس را بهر دو بشویند پاک میشود و اگر طاهر را بهر دو بشویند نجس میشود و اما سوم پس استعمال آن ضرر ندارد ولکن در وضو و غسل و ازاله نجاست شرط است باینکه از هر دو باشد و استعمال یکی در وضو و غسل و ازاله نجاست کافی نیست

مقصد سیم در مطهرات است و آن بیست چیز است اول آب و آن پاک میکند حتی خودش را اگر نجس شود پس اگر آن آب نجس شده باشد پاک میشود باب نه بغیر آب و نه باب قلیل بلکه بآبی که بمحض ملاقات نجاست نجس نشود مثل کر و جاری و چشمه و چاه و باران بشرط حصول امتزاج و اتحاد علی الاحوط حتی در تطهیر باب باران که چنان نمایند که آب باران و نحو آن باب نجس ممزوج شود هر چند اقوی عدم اشتراط امتزاج میباشد بلکه بمجرد باریدن باران یا اتصال بکر و جاری و چشمه و غیر آن پاک میشود چنانچه گذشت در اقسام آب دوم آفتاب که پاک میکند زمین و خاک زمین و دیوار و عمارات و در و پنجره و چرخ چاه که مثلاً در منصوب باشد و هر چه را که در زمین فرش نمایند از قیر و آجر و سنگ مادامیکه از زمین جدا نشده باشد و یا انکه جدا شده باشد ولکن از توابع زمین محسوب شود مثل خاک زمین و ریگ

و همچنین در هر جا بحکم خصوص مقصر کرا احوط ع

[illegible] ع

مقصد سیم در مطهرات

زمین و همچنین درخت و برگ متصل بدرخت و میوه متصل بدرخت و کیاههای و زراعتهای زمین و جمیع چیزهای غیر منقول مثل دیگ آش پزی و چمره و امثال انها اگر بزمین نصب باشند و پاک میکند از منقولات خصوص بوریا بلکه حصیر را و نخ حصیر نیز تابع است و کشتی و طراده و ظرف بسیار بزرگ داخل بغیر منقول میباشند اما خرمن گندم و نحو آن پس احوط عدم الحاق آنست بغیر منقول هر چند در خرمن بسیار بزرگ الحاق ان خالی از قوت نیست و شرط تطهیر با فتاب چند چیز است اوّل انکه عین و جرم نجاست زایل شده باشد دوّم انکه آن محل رطوبتی داشته باشد که صدق خشک شدن حاصل شود و اگر رطوبتی نداشته باشد باید دوباره تر نماید هر چند باب نجس یا ببول باشد در غیر مسجد در حال اختیار سوّم انکه بتابش و شعاع آفتاب باشد نه بگرمی هوا و نه بوزیدن باد و اگر باد و هوا فی الجمله معین افتاب باشند ضرر ندارد و اگر اوّلا بشعاع شمس فی الجمله رطوبت کم شود و بعد از آن بباد یا بگرمی آفتاب بدون شعاع تمام خشکی حاصل شود پاک نمیشود بخلاف عکس و اگر نجاست بباطن نیز رسیده مثل زمین پس مشروط است طهارت باطن بوصول جفاف بباطن پس اگر بعد از تابش آفتاب جفاف بباطن نرسید همان ظاهر تنها پاک است و باطن بنجاست خود باقی است و اگر رسید هر دو پاکست بلکه باید که جفاف ظاهر و باطن باشراق واحد باشد پس اگر جفاف ظاهر شد و بعد از آن باشراق دیگر یا بغیر اشراق جفاف باطن حاصل شود طهارت حاصل نمیشود علی الاحوط هر چند اقوی کفایت وصول جفاف است بباطن مطلقا چنانچه احوط در مثل میوه و حصیر و دیوار

تامل است ع

بلکه دو وجهین محل منع ع

دو وجهین

ذی وجهین یا وجوه اشتراط اشراق به هر دو رو میباشد اگر چه شیء واحد حساب میشود چنانچه اگر دو بوریا مثلا بر روی هم باشند و نجس شوند بپاک شدن فوقانی تحتانی پاک نمیشود پس دیوار اگر بگل نجس ساخته شود بتابش ظاهر و خشک شدن ظاهر و باطن هر دو پاک میشود نه روی دیگر که تابش با و نشده علی الاحوط و اگر باطن دیوار مستقلا نجس شود بتابش بیرون که نجس نشده و خشک شدن اندرون پاک نمیشود چنانچه اگر دیوار ذی وجهین یا وجوه هر طرف آن بنجاست مستقله نجس شود و نجاست نفوذ نکرده باشد از طرفی بطرف دیگر و بهم متصل نشده باشد پس پاک شدن یک طرف باعث پاک شدن طرف دیگر نمیشود و هرگاه چیز منقولی نجس شود و بعد او را بهمان نجاست قسمی نمایند که داخل در غیر منقول شود مثل اینکه تخته نجس را با همان نجاست در بسازند و متصل نمایند و یا انکه جزء دیوار نمایند بواسطه تابش آفتاب پاک میشود پس اگر کل نجس با کاه و نحو آن یا کچ نجس را بزمین و نحو ان اندود نمایند یا انکه بعد از اندود نمودن نجس شود پاک میشود بتابش آفتاب بلکه اگر کاغذ یا ماهوت یا چیت و نحو ان را بدیوار یا زمین و یا پله و نحو ان بچسبانند که جزء آن شود دور نیست که بتابش آفتاب پاک شود چنانچه اگر غیر منقول منقول شود پاک نمیشود بتابش آفتاب و هرگاه شک در اصل جفاف یا در سبب جفاف نماید که این جفاف بواسطه تابش آفتاب شده یا بغیر آن محکوم بنجاست است سوّم زمین و ان پاک میکند ته قدم و ته کفش و نعلین را بچند شرط اوّل انکه عین نجاست زایل شود هر چند بزوال عین براه رفتن

اگر صدق شیئی واحد حقیقتاً ثابت باشد نه تسامحاً طهارت فوقانیت واحوط علم طهارت نیست ع

بلکه علی الاقوی ع

حاصل شود پس اگر نجاست مثل بول باشد براه رفتن بزمین مالیدن
بان هرگاه رطوبت باقی نماند پاک میشود دوم آنکه آن زمین پاک
باشد نه نجس علی الاحوط سوم آنکه آن زمین خشک باشد یا آنکه
رطوبت متعدیه نداشته باشد چهارم آنکه موضع نجس را بزمین یا
سنگ یا خاک بمالد نه آنکه سنگ یا قبضه از خاک را بموضع نجس بمالد
علی الاحوط پنجم آنکه مسح در حال رطوبت ماسح از نعلین و قدم و امثال
آن باشد علی الاحوط هرچند اقوی عدم اشتراط است ششم آنکه
وصول موضع نجس بزمین از جهت راه رفتن یا مسح و نحو آن باشد پس
اکتفا بمجرد مسح ننمایند علی الاحوط هرچند اقوی اکتفا بمجرد مماسّت
میباشد و اگر چنانچه نجاست زایل شده باشد این قدر راه رود
که اگر نجاست باقی میبود هر آینه زایل میشد بلکه بعضی در زمین تر
اکتفا بجفاف تقدیری کرده اند که اگر ته کفش که نجس شده مثلاً
ببول هرگاه خواهند بر زمین تر راه روند تا پاک شود مثل
اوقات باران و نحو آن پس باید که آن قدر راه برود که اگر در زمین
خشک راه میرفت ته کفش خشکیده بود و این حکم خالی از اشکال
نیست مثل اعتبار تقدیر جفاف در تطهیر بشمس و بهتر آنستکه
بمقدار پانزده ذراع راه رود اگرچه نجاست بکمتر از این زایل
شده باشد و ظاهر آنستکه حاشیه و اطراف قدم که نزدیک
بباطن است در حکم بباطن میباشد بلی ما بین انگشتان و جاهائیکه
بزمین نمیرسد غالباً پاک نمیشود مگر بآب چنانچه ظاهر آنستکه
ته عصای اعرج و اقطع و زانوی زمین گیر یا کعب آن و ته عصا
و نیزه و عراده نیز پاک میشود هرچند احوط عدم تعدی از نعال و

میباشد

میباشد و احوط از آن اقتصار بته قدم و ته نعلین و ته کفش میباشد
و باطن طبقات نعل بلکه طبقات کل ته کفش و خف اگر سرایت کند
نجاست ظاهر باو نیز تابع ظاهر است و طاهر میشود بشرط زوال
رطوبت از ظاهر و هرگاه باقی باشد رطوبت باطن ظاهر تنها پاک
میشود نه باطن و در چیزیکه در تطهیر بآب محتاج بتعدد در غسل
میباشد مثل بول در تطهیر بمسح بزمین محتاج بتکرار نیست و ضرر ندارد
باقی ماندن اجزای بسیار ریزه در زیر خف و نعل مثل باقی ماندن
اجزای صغار در استنجای باحجار و در مثل جوراب و سایر چیزهائیکه
متعارف نیست پاک کردن آن و راه رفتن بآن احتیاط اولی است
واما نعل دابّه پس آن تابع بدن حیوانست در حصول طهارت بزوال
عین هرچند بغیر زمین باشد و نعل کفش و نخ موزه که در ته موزه
واقع شده است تابع ته موزه میباشد و ظاهر آنستکه ریگ زمین
و سنگ زمین و فرش آجر و گچ و ساروج و نحو آن در حکم زمین
میباشد و احوط آنستکه اقتصار کند در زمین بزمینی که اسم زمین
بر او صادق باشد بدون احتیاج بقید پس زمین معدنی که
بواسطه اشتمال بر خاصیت زایده از اسم زمین بیرون رفته باشد
مثل طلا و نقره و قیر و کبریت و فیروزه و عقیق و مرجان مطهر
نخواهد بود چنانچه توابع زمین که از اسم زمین خارج باشد مثل
علف و گیاه زمین و چوب و تخته که بر زمین فرش باشد نیز
مطهر نخواهد بود هرچند اکتفا بهمه اینها خالی از وجه نیست چهارم
و پنجم و ششم استحاله و انقلاب و انتقال است و مرجع همه فی الحقیقة
باینستکه حقیقت نجس العین مبدّل شود بحقیقت طاهر العین مثل

نطفه که حیوان شود ونجاست که خاکستر یا دود شود بشرط انکه علم
بخلط اجزای دهنیه عرفیه با دود نباشد ونجس العین که در نمکزار
افتد و نمک شود یا انکه نجاست کرم یا خاک شود وآب نجسی که
حیوان ماکول اللحم بخورد و بول شود یا اینکه چیز نجسی را بخورد که
شیر یا سرکین او شود وهمچنین است بخار وعرقی حاصل از نجس
یا متنجس هرگاه بتصاعد عین نجس یا متنجس در بخار وعرق حاصل
نشود وهمچنین اگر شراب یا عصیر نجس منقلب بسرکه شود هرچند
عصیر انکور بترش باشد بعد از انکه علم حاصل شود با ترشی
سابق او یا اینکه منقلب بسرکه شده وبعضی کفته اند که اگر عصیر نجس
قبل از ذهاب ثلثین شیره شود نیز پاک میشود وحصول انقلاب
باین قسم مشکل است ومثل اینکه خون آدمی وغیره بشکم پشه یا
شپش یا غیر آن رود بشرطیکه از حیوان خون جهنده نداشته باشد
واحوط انست که در مثل خون پشه وزالو در اول مکیدن اجتناب
نمایند واگر سفل عصیر عنبی را بعد از جوش وقوام وقبل از ذهاب
ثلثین بظرف دیگر بریزند وبماند تا انکه شراب شود وبعد از ان
سرکه شود یا انکه ابتدا سرکه شود پاک میشود ان عصیر بانقلاب
وسفل عصیر نیز بتبعیت ولکن بنا بر احتیاط شرط حصول طهارت
باستحاله وانقلاب آنستکه نجاست دیگر عارض نشده باشد مگر
درصورتیکه متنجس بان نجس یا حکم آن نجس منقلب بان نجس یا
حکم ان نجس شود وبعد منقلب بطاهر شود مثل انکه انکور نجس بشراب
یا بعصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین شراب وبعد از ان سرکه شود پاک
میشود آن شراب بانقلاب وسفل انکور نیز بتبعیت یا آنکه آن

وعدم الحاق زالو به پشه اقوی و احوط ع

انکور نجس بشراب یا بعصیر عنبی را قبل از ذهاب ثلثین بیفشرند
وعصیرش را بجوشانند وقبل از ذهاب ثلثین سرکه شود پاک
میشود بخلاف انکه اگر ذهاب ثلثین شود که در این صورت پاک
نمیشود وذهاب ثلثین اثر ندارد وبخلاف انکه ان انکور نجس
بشراب یا بعصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین ابتداء سرکه شود یا انکه
ان انکور نجس ببول یا خون شراب شود وبعد سرکه شود یا انکه
عصیر شود وذهاب ثلثین نشده سرکه شود یا ذهاب ثلثین شود
پاک نمیشود ونجاست عرضیه محل نجس از همان نجس مانع طهارت
باستحاله نیست والا سلک در نمکزاری که نمک میشود وشرابیکه
سرکه میشود باید پاک نشود بجهت نجاست محل واما هرگاه هیزم
نجس آتش یا ذغال شود وشیر نجس ماست شود وگندم نجس آرد
شود یا خمیر نجس نان شود پس اینها استحاله نخواهد بود وبو نجاست
خود باقی میباشد مانند بول یا آب نجس که یخ شود وفرقی نیست
در طهارت باستحاله ما بین نجس ومتنجس مگر اینکه استحاله در
متنجس غالبا متیقن نمیشود مثلا اگر چوب نجس ذغال شود استحاله
محل تامل است بخلاف انکه خاکستر شود چنانچه فرق نیست در انقلاب
شراب بسرکه وطاهر شدن ان میان آنکه بنفسه منقلب بسرکه
شود یا بعلاج مثل نمک واهن وغیر آن وخواه عینی که با وعلاج
کرده اند باقی مانده باشد بعد از علاج یا انکه مستهلک شده
باشد وبعضی آتش را مطهر دانسته اند وحق آنستکه مطهر نیست
مادامیکه استحاله حاصل نشده باشد وبعد از استحاله فرقی نیست
درمیان انکه از آتش حاصل شده باشد یا از هوا یا برف یا زمین یا نمک

وبخوان پس هرگاه گل نجس را آجر یا سفال نمایند یا چیز نجسی را بپزند
یا انکه در حال پختن نجس شود یا انکه خمیر نجس را نان نمایند یا انکه
تنور نجس را باتش سرخ کنند پاک نمیشود هفتم اسلام وان پاک
میکند کافر اصلی را از نجاست کفر و همچنین کفر حاصل بارتداد را
هرچند فطری باشد علی الاقوی پس اگر مرتد توبه کند و مسلمان
شود پاک میشود بدنا و علی الاقوی هرچند سایر احکام نسبت
باو باقی است مثل لزوم قتل در مرتد فطری و بینونت زوجه او و
عده وفات گرفتن زوجه او و قسمت اموال او بین ورثه او پس ساقط
نمیشود حد او و مال او باو بر نمیگردد مگر بتملک جدید و زوجه
او نیز باو بر نمیگردد هرچند جایز است که زن مسلمه دیگر بگیرد
یا همان زن را بعد از عده عقد جدید نماید هشتم نقص و آن
کم شدن دو ثلث از آب انگور است بعد از جوشیدن و قوام گرفتن
که بکم شدن دو ثلث آن طهارت باقی حاصل میشود هرچند بآفتاب
و نحو آن باشد بهتر آنستکه ذهاب دو قسمت آن را بحسب کیل و وزن
هر دو ملاحظه نمایند هرچند اقوی اکتفا بیکی از اینها میباشد و احوط
الحاق مویز و خرما بانگور میباشد در ذهاب ثلثین هرچند اقوی
عدم الحاق است و اگر شک در اصل جوش آمدن نماید باقی است
بر طهارت و حلیت چنانچه اگر شک در ذهاب ثلثین نماید باقی است
بر حرمت و نجاست و اگر شک نماید که این عصیر از انگور میباشد
یا از غوره یا از غیر آن محکوم است بطهارت و حلیت مط و تحصیل علم
لازم نیست بلکه مظنه هم کافی نیست و اگر مباشر اخبار کند بجوش
امدن یا باینکه این عصیر از عنب است یا انکه ذهاب ثلثین شده

در اکتفا بکیل با امکان وزن تامل است ۞

اخبارش حجت است بلکه اکل او و مباشرت او در مشروط بطهارت
نیز دلیل بر طهارت و حلیت او میباشد و اگر برسد در آب انگور و
مویز که از ذهاب ثلثین تلخ شود یا بسوزد دو مقابل آن آب داخل
کنند و بعد از آن بذهاب ثلثین پاک میشود مثلاً سه من آب انگور
یا مویز را شش من آب داخل کنند و بعد از آن اگر شش من بسوزد
پاک است و اگر قطره از عصیر پیش از ذهاب ثلثین بجائی بچکد
و خشک شود یا ذهاب ثلثین از آن قطره شود پاک میشود هرچند
در لباس غیر مباشر باشد و هرچند هنوز ذهاب ثلثین از انچه
در دیگ است نشده باشد و اگر ان قطره بحال خود باقی باشد و
خشک نشده باشد و ذهاب ثلثین آن قطره نیز نشده باشد پس
اگر در لباس یا بدن مباشر طبخ باشد و ذهاب ثلثین اصل بشود
این قطره نیز پاک میشود بر تبعیت و اگر در لباس غیر مباشر باشد
یا انکه در لباس مباشر باشد ولکن هنوز ذهاب ثلثین از اصل
نشده آن قطره بنجاست خود باقی است و اگر بعد از جوش امدن
و قبل از ذهاب ثلثین چیزی در او بریزند پاک میشود آن چیز
به تبعیت مثل نشاسته در باسلق و مربیات و نحو آن بشرط انکه
ذهاب ثلثین بشود و اما اگر نشود پاک نمیشود مگر انکه قبل
از جوشیدن آن قدر نشاسته و آرد و غیر آن در او بریزند که اسم
عصیر بیرون برود هرچند اسم باسلق یا حلوای دیگر بر او صادق
نیاید و بدانکه شرط نیست در حرمت یا نجاست عصیر عنبی اینکه جوشش
و غلیان از آتش باشد علی الاحوط هرچند اختصاص حرمت و نجاست
باتش قوی است چنانچه احوط آنستکه دو ثلث آن نیز باتش کم شود

نه بغيران وبدانكه اگر نه من آب انگور بجوشد وسه من ناقص شود
وشش من باقى بماند وبعد از آن نه من ديگر بجوش شود بايد از
مجموع باقى ولاحق كه پانزده من باشد دو ثلثا وكه ده من باشد
برود وپنج من بماند تا آنكه حلال وپاك شود نه اينكه دوازده من
كه ثلثين دو نه من سابق ولاحق است بسوزد وشش من از اين پانزده
من بماند وهمچنين اگر در اين فرض شش من بسوزد وسه من باقى بماند
وبعد نه من ديگر داخل كنند بايد از مجموع دوازده من هشت من بسوزد
وچهار من بماند نه اينكه شش من از اين دوازده من بسوزد وشش
من بماند نهم آلات استنجا از پنبه وسنگ وامثال آن كه مطهر
مخرج غايط اند بنحويكه ذكر شد دهم زوال العين نجاست في جفاف
رطوبتها از بدن حيوان وتوابع آن مثل نعل حيوان نه مثل لجام
وركاب پس نعل آن هرچند احتمال تطهير بآب نرود وباطن دهن[1] و
چشم وبينى وامثال آن از انسان مسلم پس در مثل گوساله وبره و
كره اسب ونحو آن حاجت بتطهير بآب نيست بلكه بزوال العين
نجاست بليسيدن مادر ونحو آن پاك ميشود هرچند نجاست از
خارج بحيوان رسيده باشد يا از ولادت وخون نفاس حاصل
شده باشد وهمچنين پستان حيوان اگر نجس شود بمكيدن بچه
ونحو آن پاك ميشود بلكه در مثل مكيدن بلكه ليسيدن حاجت
بجفاف نيست در وقتيكه رطوبت از باطن دهن بان محل نرسد
كه رطوبت دهن نجس نميشود تا اينكه منجس محل شود بلى رطوبت
سابقه از محل نجس كه از عين نجاست يا از متنجس باشد بايد خشك
شود كه جفاف آن شرط حصول تطهير است يازدهم تبعيت وآن

[1] هرچند احوط مضمضه كردن است در بول دو مرتبه ودر غير آن از نجاسات يك مرتبه منه

برچند

بر چند قسم است اول تبعيت در اسلام كه في الحقيقه مرجعش بمطهر
بودن اسلام است چه اصلى چنانچه ذكر شد وچه تبعى مثل طفل
صغير كافر كه اسير مسلم شود بى پدر ومادر وجد وجده ومثل
طفل صغير متولد از زن كافر كه بالغ نشده باشد يا آنكه بالغ شود
در حال جنون كه تابع پدر يا مادر يا جد يا جده ميباشد همينكه
يكى از اينها مسلمان شود اولاد صغير اينها نيز محكوم باسلام
ميشوند وپاك ميشوند قهرا هرچند با تميز باشند واظهار اسلام
نكنند يا آنكه اظهار كفر كنند بلى اطفال مرتد بطهارت خود باقى
ميباشند هرچند پدر ايشان نجس بارتداد باشد ومثل طفل
گم شده در دار الاسلام بلكه در دار الكفر نيز بشرط قطع ببودن
مسلم در آن وبشرط احتمال تولد آن طفل از آن مسلم وبشرط عدم
ادعاى كافر كه اين طفل گم شده از من است كه با اين سه شرط طفل
صغير به تبعيت دار محكوم باسلام است قسم دوم تبعيت در اسلام
ولكن بشرط اتصال نه مطهر مثل پاك شدن باسلام عرق وآب
دهن وآب بينى وساير رطوبات حتى از غير كه موجود باشد در
بدن كافر حين اسلام ومثل نجاسات ديگرى كه در بدن كافر
موجود مى باشد از فضلات ويا از ساير نجاسات بشرط زوال العين
پيش از اسلام مثل محل استنجا ونحو آن بلكه اگر كافر در رختخواب
آبى گرفته باشد يا آنكه در دهن خود آبى براى مضمضه ونحو
آن نگاه داشته باشد ومسلمان شود طهارت آن آب[2] بلكه طهارت
ثيابى كه در بدن كافر حين اسلام موجود باشد ومتنجس بنجاست
كفر شده باشد نيز خالى از قوت نيست[3] بلى اگر عرق جنب از حرام را

نا تمام است

[2] نجاست آبى كه در دست او نيست منه

[3] در عرق جنب از حرام كه بعد از اسلام بوده نا تمام است

نجس بدانیم و کافری که جنب از حرام شده باشد و عرق نیز کرده باشد
در حین جنابت یا بعد از ان و عرق نیز خشک نشده باشد و مسلمان
شود آن عرق مشکل است که بر تبعیت اسلام پاک شود مثل عرق حاصل
بعد از اسلام که نجس است قسم سوم تبعیت در سایر مطهّرات مثل
ظرفیکه شراب در ان سرکه شود و همچنین آلاتیکه استعمال در شیره
انگور شود و بامدادان آلات نقص حاصل شود هرچند آلات بنوبت
استعمال شود علی الاقوی هرچند احوط اقتصار بآلات و مباشر است
که تطهیر بآن حاصل شود و همچنین رخت و لباس کسیکه متوجه این عمل است
که در خصوص این عمل استعمال شود تا فارغ شود هرچند بنوبت
باشد و همچنین چیزهائیکه در میان شراب و انگور بریزند مثل به و پوست
هندوانه و غیر آن که بعد از انقلاب یا نقص اینها نیز بر تبعیت آن پاک
میشوند چه از قسمی باشد که عصیر داخل این چیزها شود قبل از ذهاب
ثلثین مثل کدو و بادام و پسته یا آنکه از قسمی باشد که عصیر داخل آن
نشود بلکه در عصیر خیسیده شود و بکسب رطوبت بزرگ شود مثل
نخود و گندم و از بعضی ظاهر میشود که شرط است در طهارت قسم اول
اینکه باید علم حاصل شود که دو ثلث عصیریکه داخل آن شده نیز کم
شده و کم شدن دو ثلث عصیریکه در دیک است کفایت نمیکند در
حلیّت و طهارت آن بخلاف قسم ثانی و قسمیکه بدانی که جذب رطوبت
نموده یا آنکه عصیر داخل در او شده که در این دو قسم اکتفا میشود در
طهارت آن بکم شدن دو ثلث عصیریکه در دیک او است این فرق
ضعیف است بجهة آنکه تمام قطره چکیده بلباس مباشر طبخ عصیر و
نحو آن بعد از اینکه پاک شود بر تبعیت پاک شدن اینها حتی قسم اول

[illegible] نجاست [illegible]

بطریق اولی میباشد ولکن احتیاط اولی است و همچنین ظرف شراب
پاک میشود اگر شراب آن ظرف سرکه شود هرچند ظرف شراب وقت
سرکه شدن پر از شراب نباشد و حاجت بسوراخ کردن ظرف یا شکستن
آن نیست پس نجاست بالای ظرف که بشراب نجس شده نیز پاک میشود
مثل نجاست دیک شیره پزی که تمام آن دیک پاک میشود هرچند
شیره باقی مانده در ته ظرف باشد و دو ثلثان رفته باشد و همچنین
خون جنین تام الخلقه که اکتفا میشود در ذبح او بذبح آن حیوان
که در شکم او است نیز پاک میشود به تبعیت آن حیوان در وقتیکه
خون مختلف در شکم و گوشت و عروق او پاک شود هرچند احوط
اجتناب است بجهة آنکه بعضی تابع ندانسته اند و همچنین روی
تخته که میت را بان غسل دهند که بعد از غسل بر تبعیت پاک
میشود و همچنین کهنه که بر عورت یا بدن میّت گذارند و همچنین
جامه که میّت را در ان غسل دهند بلکه غساله این خرقه و جامه نیز
پاک است و همچنین ریزه ورق سدر و نحو آن از لوازم عادیه
که در ریش میت یا موی سر زن یا بدن میّت باقی بماند و همچنین
دست و لباس غسّال هرچند متعدّد باشند و بنوبت غسل
دهند و احوط اقتصار در طهارت بنوبت اخیره میباشد و همچنین
پاک میشود غساله دست استنجا کننده بر تبعیت محل استنجا
چنانچه پاک میشود چرک دندان و آب دهن بزوال عین نجاست
از دهن بلکه بقیه غذا در بن دندان نیز پاک میشود بزوال عین
نجاست از دهن هرچند احوط مضمضه بکر میباشد در تطهیر آن
یا مضمضه بقلیل بلکه طهارت چرک ناخنها در طهارت دست نیز

یعنی دلیل تبعیت نحو اطلاق [illegible] باحتیاط است در موارد غیر متیقنه یا رجوع بغیر والله العالم ١٢

خالی از قوة نیست و همچنین پاك میشود دلو و ریسمان و اطراف
چاه و دستاب کش و لباس آن هرچند نجاستش بتغیر باشد ولکن
احوط عدم اکتفا بر تبعیت است در طهارت مطلقاً که دلیلش خالی از
مناقشه نیست دوازدهم غایب شدن وان مطهر است بدن مسلم
وطفل ممیز را که اهلیّت ازاله داشته باشد و همچنین رخت و ظرف
و فرش و سایر توابع او را با علم او بنجاست و انقضاء زمانیکه
احتمال طهارت یا تطهیر از آن ممکن باشد هرچند احتمال تطهیر
از غیر او باشد و احوط آنستکه علم حاصل شود که آن مسلمان چیز
متنجس را استعمال نموده در چیزیکه مشروط بطهارت میباشد
و احوط از آن آنستکه علم حاصل باشد که آن مسلم در آن استعمال
ساهی و غافل و مجبور نبوده بلکه استعمال در آن از روی اختیار
والتفات بوده که ظاهر حال مسلم در این حال آنستکه آن مسلم
استعمال نمیکند آن چیز را مگر بعد از پاکی آن و این فی الحقیقه مطهر
نیست بلکه مقصود اینستکه در این فرض یا قبول قول مسلم نجاست
سابقه را اعتنا نکند و احکام طهارت را جاری کند و ظاهر آنستکه
مجرّد غیبت با علم بنجاست و احتمال طهارت کافی میباشد در حکم
بطهارت سیزدهم زایل شدن تغیّر نجاست از آبیکه با مادّه باشد
مثل آب جاری و آب چاه و آب حوضهای کوچك حمام که متصل است
بحوض بزرك یا متّصل است بخزانه حمام بباقیه وغیر آن هرچند
اعتبار امتزاج بماده بعد از زوال تغیّر در غیر جاری احوط است
چهاردهم استبراء کردن بعد از بول که مطهر رطوبت مشتبهه است
که بعد از بول میاید پانزدهم استبراء حیوانیکه نجاست خوار باشد

که این استبراء پاك میکند بول و سرگین آن را که قبل از استبراء
نجس بوده و استبراء عبارت از آنستکه آن حیوان را علف پاك
بدهند تا آنا بن اسم وحالت بیرون رود مثل اینکه شتر را در چهل
روز حبس کنند از نجاست خوردن و گاو را بر بیست روز و گوسفند را
به روز و مرغ آبی و اردك را به پنج روز و مرغ خانکی را بسه روز
و ماهی را بیك شب و روز شانزدهم غسل میت که مطهر بدن مرده
غیر نبی و امام میباشد و مطهر بودن تیمم بدل اغسال در وقت نبودن
آب بدن میت را خالی از وجه نیست بلکه قوی است مثل غسل با آب
خالص در حال نبودن سدر و کافور که این غسل هم مطهر است
ولکن ظاهر آنستکه تیمم مبیح دفن و کفن و مانند آن باشد نه مطهر
هفدهم نزح مقدر چاه اگر چاه را بمجرد ملاقات نجس بدانیم یا
آنکه در متغیر بچیزیکه از برای او مقدری باشد زوال تغیر را
بدون استیفاء مقدر کافی ندانیم هیجدهم جدا شدن غساله
که پاك میشود بسبب آن رطوبت باقیه در مغسول و همچنین پاك
میشود آبیکه در مغسول بماند بعد از فشردن آن مغسول بنحو متعارف
که اگر دوباره بنفسه یا بعلاج و نحو آن آب منفصل شود پاك است
و همچنین پاك میشود اجزای طاهره مغسول بعد از نجس شدن آن
بورود آب غساله بان صعوداً و نزولاً که لازم عادی غسل است
خصوص در آب قلیل با نفصال غساله و جدا شدن آن اگر چه
یك مرتبه باشد هرچند آن نجاست مثل بول یا ولوغ محتاج تعدد
باشد و همچنین پاك میشود اجزای مغسول بعد از عود آب غساله
بان جزء مغسول و انفصال از آن جزء بجزء دیگر هرچند غساله از تمام

مغسول جدا نشود و انفصال غساله از جزء طاهر ملاقی بغساله در حین
تطهیر بنا بر نجاست غساله مطهر آن جزء طاهر ملاقات کرده بغساله
نیز میباشد هرگاه آن جزء از اجزاء واقعیه عقلیه یا عادیه یا جعلیه
آن مغسول باشد حتی آنکه اگر اشیاء مختلفه یا اعضاء متعدده
مثل اصابع یا غیر آن را یک مغسول قرار دهد که مرود نماید غساله
متنجس بجمیع در این هنگام نیز انفصال غساله از مجموع باعث طهارت
مجموع میباشد پس در مثل انگشتان یا سرها که یا سایر اعضاء
انسان هرگاه یکی از اعضاء یا یکی از انگشتان نجس شود پس اگر
همه را یک مغسول قرار دهد که ضم نماید انگشت نجس را با سایر
انگشتان پاک یا آنکه سر نجس شده را خم نموده تطهیر نماید غساله
بر نجس که بسایر اعضاء دیگر بر خورده و سایر اعضاء حاجت بغسل
جداگانه ندارد بخلاف آنکه اگر انگشت نجس را منفصل بشوید و
یا آنکه سر را خم کند در حین شستن اگر غساله او بجای دیگر ملاقات
نماید آن موضع را جداگانه باید بشوید والله العالم نوزدهم بیرون
آمدن خون از محل ذبح یا محل نحر که بسبب آن پاک میشود خون
متخلف در مذبوح یا منحور بشرط خروج دم متعارف و بشرط عدم
دخول دم مسفوح ثانیاً بشکمش بجذب نفس یا آنکه در زمین سراشیب
ذبح شود و سرش در بلندی باشد و بشرط آنکه ماکول اللحم باشد
و بشرط آنکه خون باقی مانده در اعضاء ماکوله باشد نه مثل سپرز
و امثال آن که در این وقت خون متخلف در گوشت و شکم و عروق
پاک است و اقوی عدم اشتراط دو شرط اخیر است بیستم آب باران
بعد از صدق اسم عرفاً و نزول او از آسمان و همچنین از ناودان یا برگ

درخت و نحو آن بشرط عدم قطع باران که پاک میکند نجس را بدون
عصر و بدون حاجت بتعدد بلکه آب قلیل مادامیکه باران بر او
میریزد بملاقات نجاست نجس نمیشود و در حکم باران است بلکه
اگر باران بزمین نجس بر خورد و بر خت یا بچیز دیگر ترشح نماید
پاک است بلکه اگر باعیان نجسه بر خورد و ترشح نماید بجای دیگر
نیز پاک است بشرط عدم تغیر و شرط نیست در مطهریت باران
جریان از ناودان بلی احوط آنست که باران بحدی باشد که اگر
بر سنگ و نحو آن بارد جاری شود مقصد ششم در اقسام نجاسات
و آن ده چیز است اول و دوم بول و غایط حیوان حرام گوشت بالذات
که صاحب خون جهنده باشد که آن خون از رگ بیرون آید چه
از پرنده باشد مثل شب پره و غیر آن یا غیر پرنده باشد یا حرام گوشت
بالعرض مثل حیوان حلال گوشت که موطوء انسان شود و مثل حیوان
حلال گوشت که غالباً غذای او غایط انسان شود بنحوی که او را در
عرف نجاستخوار گویند گوشتش حرام میشود و بول و غایط او
نیز نجس است مگر اینکه استبراء شود چنانچه گذشت سوم منی
حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد هر چند حلال گوشت باشد
مثل گوسفند و مرغ خواه انسان چهارم خون حیوانیکه صاحب رگ
باشد که خون جهنده از او ظاهر شود خواه حلال گوشت و خواه
حرام گوشت و سنگ پشت و وزغ و عقرب و چلپاسه و سوسمار
و پشه و ماهی خون جهنده ندارند و احوط اجتناب است از خون مار
و نهنگ و اما خون و فضلات ائمه روحی لهم الفداء پس نجس بمعنی
خبیث نیست بلکه تبرک بآنها باید نمود لکن باید شستن از جهت

ما اتصل الباران صح

در نجاسات

هم وارد شده است در این خصوص ولکن احتیاط اولی است و نافهٔ
مشك نیز پاك است وخون دراو که مستحیل بمشك شده نیز پاك است
اگر از مسلمانان خریده شود یا از کافری خریده باشد که بدانیم که
ان کافر نافه را از مسلم گرفت بلکه اقوی آنستکه مطلقا پاك است
هر چند از دست کافر گرفته باشد که نافه از میته و زنده هر دو مستثنی است
و حاجت بتذکیه ندارد هر چند احوط اجتناب از نافه است مطلقا چه
از مرده جدا کنند یا از زنده بجهة خلاف فاضل هندی مگر در
صورتیکه ثابت شود شرعا که از آهوی مذکی آن نافه بریده شده یا
از مسلم خریده شده و اگر از زنده جدا کنند احتیاطش کمتر است
بجهة خلاف علامه که فرق گذاشت مابین جدا شده از آهوی مرده که نجس
دانست و جدا شده از آهوی زنده که پاك دانست هر چند اقوی طهارت
مطلقا چنانچه گذشت هم از جهة جلد نافه و هم از جهة خون دراو که
مشك شده و تفصیل البتا اصلی ندارد و سرایت نمیکند نجاست
مرده چه آدمی و چه غیر ان مگر برطوبت پس با خشکی نجاست تعدی
نمیکند و تاثیر نمیکند و پوستهای اصغار که از بدن انسان جدا میشود
اگر چه بکندن ان متاذی شود اظهر طهارتست و انچه از زنده بریده
شود چه از انسان و چه از حیوان نجس است بچند شرط اول آنکه
حیوة دراو حلول کرده باشد دوم انکه جدا شود نه انکه متصل
باشد بپوست و بخوان هر چند او یزان باشد و اتصال ضعیف
داشته باشد سوم انکه از قبیل پوست پاشنه پای و نخوان نباشد
که از اجزاء شمرده نشود چهارم انکه بسیار ریز نباشد مثل
پوست لب و بدن که از قطعه خارج باشد پنجم انکه معتاد الانفصال

مستند کلام فاضل هندی بین الصفحتین است تلاوه بعدم موافقت احکام باو همچنین کلام علامه رده نشعر

نباشد چنانچه در نافهٔ آهو نقل شده و همچنین پوست مار هر چند
مردهٔ مار را نجس بدانیم ششم آنکه بقطع و انفصال مرده شود پس اگر در
حال اتصال خشك شده و مرده بود و بعد از ان منفصل شد نجاست
ان خلاف ظاهر از اخبار است و خالی از اشکال نیست بلکه طهارت
آن خالی از وجه نیست و از طفل سقط شده که مرده بیرون آمده و
همچنین جوجه‌ها مرده هر چند روح باینها متعلق نشده باشد و نقاب
بچه که پرده نازکیست که برروی بچه کشیده شده و گوشتهائیکه
با بچه خارج میشود و همچنین از مضغه اجتناب کنند هشتم کافر
چه حربی باشد و چه نباشد و اولاد کفار پیش از بلوغ در حکم
والدین خود میباشند پس ایشان نیز نجسند اگر هر دو کافر باشند
و اگر یکی از والدین مسلمان باشد بچه تابع ان میباشد چنانچه
گذشت و لباس و فرش و ظرف کفار پاك است مادامیکه علم
بمباشرت برطوبت حاصل نشود پس جایز است شیر و ماست و پنیر
و روغن و شیره و غیران را از کفار گرفتن مادامیکه علم بمباشرت
حاصل نشود بلی چیزیکه محتاج بتذکیه میباشد مثل گوشت و پیه
و جلد مثل پوستینان و کفش و کمربند و جلد ساعت و نحو ان
نمیتوان که از کفار گرفت و شمع مادامیکه علم حاصل نشود که از پیه میباشد
گرفتن ان از کفار ضرر ندارد نهم شراب و هر مسکریکه بالاصاله روان
باشد و آب انگور علی الاحوط در حکم آنست اگر بجوش و قوام آید
و ذهاب ثلثین نشود و اما آب مویز و کشمش و نخود مویز و کشمش
در میان خورش و طعام پس حلال و پاك است و همچنین خرما بلی احتیاط
اولی است پس حرمت بلکه نجاست نیز علی الاحوط مخصوص آب

انکور است هر کاه بجوشد و قوام هم رساند هر چند نجاستش
دلیل واضح ندارد و انچه ظاهر است حرمت عصیر عنبی است قبل از
ذهاب ثلثین بعد از انکه بجوشد هر چند قوام نیاید دهم فقاع است
و آن از جو عمل میاید و اما عرق جنب از حرام و عرق شتر نجاست خوار
پس اقوی طهارت هر دو است هر چند احوط اجتناب است خصوص در
عرق جنب از حرام که احتیاط در آن و شدید تر است بدانکه شرط نجس
شدن اینستکه علم بملاقات در ظاهر حاصل شود پس اگر شك در
ملاقات داشته باشد ضرر ندارد و اکر سوزن ببدن فرو رود یا چاقو
برد و خون بیرون بیاید سر آن سوزن و دم ان چاقو پاك است
و نجس نیست مکر اینکه آن سوزن و چاقو خون الوده شود و ملاقات
بنجاست در باطن ضرر ندارد پس آب اماله که بر میکردد اکر با نجاست
میباشد نجس است و الا پاك است بجهة اینکه اولا علم بملاقات
بنجاست حاصل نیست و ثانیا انکه بر فرض علم بملاقات ملاقات در
باطن باعث نجاست نمیشود بلی اکر از خارج چیزی ملاقات بنجاست
نماید در باطن مرئی مثل باطن دهن و باطن چشم و باطن بینی پس ازاله
احتیاط نمایند هر چند بعد از بیرون آوردن ان عین نجاست
در او نباشد و همچنین شرط است که نجس تاثیر در ملاقی نماید و علم
بتاثیر حاصل شود پس ملاقات خشك طاهر بخشك نجس باعث
نجاست نمیشود اکر چه رطوبت فی الجمله داشته باشد بشرط انکه
علم بتاثیر حاصل نشود پس چون و مس کداخته و طلا و نقره کداخته
در حال کداز در بوته نجس و انبور نجس و دست کافر نجس نمیشود
و لکن احتیاط اولی است و ثابت نمیشود نجاست بمظنه هر چند

بلکه معلوم جلد نجس بودن ۱۲

مسئله ملاقات ...

در صحن حمام و غساله حمام و طین طریق باشد بلی نجاست ثابت میشود
بشهادت دو عادل و بحکم حاکم و باخبار کسی بنجاست چیزیکه در دست
او باشد حتی طباخ بالنسبه بطبیخ و دایه بالنسبه بطفل چه عادل باشد
چه فاسق حتی اکر دزد بعد از سرقت و غاصب بعد از غصب خبر بدهد
بنجاست چیزی در حین رد کردن یا پیش از رد کردن بشنوند او را
بلی اکر ذو الید و متصرف در چیزی خبر بدهد بنجاست آن چیز بعد از
انکه ان چیز از دستش بیرون رفت این وقت قولش معتبر نیست
در نجاست هر چند احوط اعتبار است بدانکه طهارت از خبث شرط
صحت صلوة و طواف است چه واجب چه مندوب و شرط جواز اکل
و شرب میباشد و مانع بودن نجاست از صحت صلوة مختص است
بحال اختیار و علم پس عاجز قادر بر ازاله و جاهل بموضوع نجاست
و اصل آن معذور است اکر جهل مستمر باشد از اول نماز تا آخر و جاهل
ببقاء نجاست و بحکم نجاست از بطلان نماز و وجوب ازاله آن معذور
نیست چنانچه ناسی اصل نجاست و ناسی وجوب ازاله ان معذور
نیست چه متذکر شود بآن بعد از نماز یا در اثنای نماز و حرام است
نجس کردن محترمات اسلامیه که در دین اسلام محترم میباشد مثل
مسجد و قران و اسم خدا و کعبه و روضه نبی صلوات الله علیه و اله و هم
چنین محترمات عامیه مثل مشاهد مشرفه و صحیفه سجادیه و تربت
مقدسه حسینیه و همچنین است ازاله کردن نجاست از اینها و لکن داخل
نجاست یا متنجس که خشك باشد و سرایت بمسجد یا بقران و نحو آن
نکند ضرر ندارد مکر انکه موجب هتك حرمت شود مثل کذاشتن
نجاست خشك بالای قران و اکر کسی ترك ازاله نجاست از مسجد و یا

محرمات نموده با التفات بنجاست وقدرت بر ازاله نماز با سایر
عبادات را بجا آورد اقوی صحت آنست وهمچنین است ترک هر واجب
موزی مثل امر بمعروف ونهی از منکر وتعلیم جاهل وادای خمس وزکوة
ورد مظالم علی الاحوط وهمچنین ادای دین با قدرت بر ادای ومطالبه
صاحب دین هرچند احوط ترک نماز وسایر عبادات است مگر در ضیق وقت
خصوص در ترک ادای دین وبدانکه جایز نیست منتفع شدن باعیان
نجسه مگر در بعضی از موارد مثل گرم کردن آب حمام بسوزاندن آن و
ریختن آن در زیر بوته خربزه وغیرآن وهمچنین جایز نیست انتفاع
بمتنجس اگر قابل تطهیر نباشد مگر روغن نجس بجهة سوزاندن آن
در زیر آسمان علی الاحوط بلکه مطلقا علی الاقوی ومگر آب نیل صباغان
اگر نجس شود که جایز است انتفاع بان وهمچنین سایر چیزهائیکه سیره
مستمره بر جواز انتفاع بان باشد مقصد هفتم در بیان کیفیت تطهیر
بدانکه اگر دستمال یا چیز دیگر از قبیل رخت وغیره نجس شود ودر میان
ظرف باب قلیل بخواهند بشویند که ظرف ودستمال ورخت هر سه
پاک شود بدو نحو میشود اول آنکه جامه نجس را در ظرف بگذارند
وبعد از آن آب بر او بریزند وبشویند وفشار دهند اگر بول باشد
بدو مرتبه ولکن دست خود را قبل از دو مرتبه بجای دیگر نرسانند
واگر غیر بول باشد یکمرتبه بشویند وفشار دهند علی الاقوی ودو
مرتبه بشویند وفشار دهند علی الاحوط دوم آنکه آب را بریزند
در ظرف وبعد از آن رخت نجس را در آن بگذارند وبیفشرند و
غساله را بریزند دو مرتبه در بول ویک مرتبه در غیر بول علی الاقوی
واجتناب از نشستن بقسم ثانی اولی است وظرف نیز بتبعیت آنچه

در ظرف است بیکدفعه یا دو دفعه پاک میشود هرچند در ظرف سه
مرتبه شستن را لازم بدانیم پس اگر گوشت نجس بغیر بول یا برنج نجس
بغیر بول را در ظرف آب بکشند وبیکدفعه اکتفا کنند ودر بول
بدو مرتبه اکتفا کنند جایز است هرچند احوط سه مرتبه است بلکه اگر
برنج نجس یا گوشت نجس را در کیسه یا دستمال تطهیر کنند حاجت
بفشردن آن کیسه ودستمال نیست بلکه آن کیسه ودستمال نیز بتبعیت
پاک میشود اما کیفیت تطهیر ظرف در ولوغ کلب پس بدانکه اگر ظرفی
سگ در او آب خورده باشد وبخواهند باب قلیل طهارت دهند
باید اول مرتبه در آن ظرف خاک پاک برسانند یا بمالند وبهتر آنست
که بخاک ممزوج باب نیز بشویند وبعد از آن دو نوبت باب بشویند
وبهتر آنستکه اگر خوک نیز در ظرفی آب خورده باشد همین عمل را نمایند
بلکه بهتر آنستکه اگر ظرف نجس شود بلیسیدن سگ یا برسیدن
نیم خورده سگ یا بعضو سگ همین عمل را نمایند هرچند اکتفا بسه
مرتبه شستن بدون خاک قوی است ودر خوک وشراب بلکه هر مست
کننده که روان باشد مثل شراب اگر هفت مرتبه آن ظرف شسته شود
بهتر است هرچند اقوی اکتفا بسه مرتبه است ودر نجاست مرده موش
بزرگ خصوص در ظرف هفت دفعه یا سه دفعه بهتر است اگر باب
قلیل بشویند واما در آب کثیر بیک مرتبه فرو بردن کافیست هر
نجاستی که نجس شود حتی از بول وولوغ سگ وخوک هرچند احتیاط
شدید آنستکه خاک مالی را ترک نکنند در ولوغ کلب هرچند در
کر وجاری وباران باشد وکافیست در تطهیر حوض وظرفیکه
نصب شده باشد در زمین مثل خم رنگ ریزی وغیر آن یا آنکه نصب

نشده باشد اینکه در اطراف ان ظرف آب بریزند و آبیکه در ته آن
جمع شده است از خرقه و پنبه پاك و امثال ان بردارند و مرتبه
دوم و سوم نیز چنین کنند که در این وقت ان ظرف پاك میشود لکن
بان کهنه و پنبه که اب جمع شده ته ظرف را برداشتند در مرتبه دوم
و سوم بر ندارند مگر انکه ان کهنه و پنبه را در هر مرتبه از مراتب ثلث
پاك کنند نزد هر مرتبه از مراتب عود در غسلات ثلاثه که تطهیر ان
حاجت نیست هر چند احوط است و فرق نیست در تطهیر مذکور
باب قلیل که ابتدا ببالای ظرف یا حوض نمایند و ختم کنند بپائین
یا نه بهمان آب یا باب دیگر بلکه اگر آب کمی بریزند در ته ظرف نجس
و بدست و مثل ان حرکت و دور دهند ان اب را که بهمه جای
ظرف برسد و ان اب را بریزند ان ظرف پاك میشود اگر سه دفعه
اب بریزند و این عمل را نمایند چنانچه جائز است برای تطهیر که
سه دفعه ظرف نجس را آب کنند و بریزند بلکه اقوی اکتفا بیك
دفعه میباشد هر چند احتیاط شدید به سه دفعه میباشد بلکه
اقوی آنستکه زمین سخت و فرش سنگ و آجری و نحو آن اگر نجس
شود و بشویند ان را بنحویکه صدق شستن شود که آب غساله را
نخورد و آب غساله در جای دیگر که از لوازم عادیت غسل آن مکان
باشد جمع شود و ان اب غساله را بجامه یا کهنه یا پنبه یا ظرف بگیرند
زمین نجس و موضع غساله هر دو پاك میشود مثل حوض و ظروف
منصوبه چنانچه گذشت در تطهیر باب قلیل در اقسام آبها بلکه
اقوی آنستکه اگر غساله زمین سخت گود که بجای دیگر نرود و
غساله را نخورد یا بخورد و لکن بنحوی باشد که صدق شستن کند

ان غساله را ازایل کنند هر چند بسوراخ کردن آن زمین باشد یا بگد
و کهنه برداریند ان زمین نیز پاك میشود بخروج غساله نظیر شیشه
و ته ظرف که کردن ان نجس باشد بلکه نراقی رحمه الله و جمعی دیگر گفته اند
که هر گاه زمینی نجس شود پاك میشود ظاهر آن بجاری ساختن آب
قلیل بران تا ازاله عین نجاست بشود و غساله آن نیز پاك است بلکه
اقوی اینستکه دهن هم در حکم ظرفست که اگر چیزی در او نجس شده
باشد و باب پاك مضمضه کنند انچیز نجس که در دهن است پاك میشود
بشرط انکه نجاست بباطن او نرسیده باشد بلی خود دهن و همچنین
آب دهن بمحض زوال عین نجاست پاك میشود بهتر سه مرتبه مضمضه
کردن است و اگر نجاست در باطن ظرف رسیده باشد ظاهرش پاك
میشود و نجاست باطن سرایت بظاهر نمیکند و اگر بخواهند که باطن
هم پاك شود باید ان ظرف را خشك کنند و در آب کر یا جاری
بگذارند تا آب کر و جاری بعمق آن ظرف برود و پاك شود بدانکه
غیر آب هر گاه متنجس شود پاك میشود باب حتی باب قلیل و لکن بچند
شرط اول زوال عین نجاست پس اگر بغسله واحده ازاله و تطهیر
هر دو حاصل شود کافی است لکن بشرطیکه آب باطلاق خود باقی
بماند و بشرط انکه متغیر نشود قبل از خروج پس اگر اصلا متغیر نشود
یا انکه متغیر شود بعد از خروج و انفصال بهمان یکدفعه اکتفا کنند
اگر غیر بول باشد و اگر پیش از تحقق غسل متغیر شود یا مضاف شود
لازم است که دفعه دیگر بشویند که غسله اولی مزیله شود و غسله دیگر
مطهره شود دوم وصول اب بموضع نجس سوم انفصال آب غساله از
نجس در غالب موارد مثل ظرف و نحو آن پس اگر آن متنجس آب غساله را

بخورد و آب غساله از او جدا نشود بنحو متعارف بنفسه یا بفشار پاک
نمیشود و اکتفا نکنند به بسیار آب ریختن بنحوی که آب اوّل را بیرون برد
که هر چه بریزند براو از آب قلیل همه بصورت آب موجود در آن چیز
میشود بلی اگر غساله قلیل را پاک بدانیم و انفصال غساله را شرط
صدق غسل ندانیم حاجت بانفصال آب غساله نیست چهارم ورود
آب بر نجس نه ورود نجس بر آب و نه بنحو توارد بر یکدیگر هر چند
در مثل ثوب و نحو آن که تطهیر کنند در طشت و نحو آن اقوی اینستکه شرط
نیست و ورود آب بر نجس چنانچه گذشت هر چند احوط اشتراط ورود
مطهر و بدانکه اگر کسی تمام دستش تا مرفق مثلاً نجس باشد بجهة اراده
طعام خوردن یا نحو آن میتواند تا بند دست را بشوید حتی باب قلیل و
ما بقی بنجاست خود باقی باشد و سرایت نمیکند نجاست موضع نجس
بموضع پاک و اگر لباس و نحو آن ببول طفل شیرخوار نجس شود بمجرد ریختن
آب که فرا گیرد محل نجس را پاک میشود و حاجت بشستن و فشاندن
بلکه اگر اتفاقاً آن اب از محل نجس بجای دیگر رود آن نیز پاک است
پس غساله بول طفل شیرخوار مزبور پاک است چنانچه غساله آخر که
بر عورت میّت میگذارند نیز پاک است علی الاقوی هر چند احوط
اجتناب از جمیع است چنانچه گذشت و لکن این حکم در بول طفل
مشروط است باینکه آن طفل پسر باشد نه دختر و نه خنثی مشکل که
ندانیم دختر است یا پسر و مشروط است باینکه کمتر از دو سال باشد و غذا
خور نشود و در بول غیر طفل مذکور دو نوبت شستن آن از آب قلیل
لازم است در جامه و بدن و همچنین غیر جامه و بدن و هر نوبت فشار دهد
و در غیر بول یکمرتبه شستن با فشار کافیست اما در آب کر و جاری

در این تحدید تامل است هر چند احوط است ع

و باران چه نجاست بول باشد چه غیر آن یک مرتبه کفایت میکند و
فشردن لازم نیست و اگر بخواهند که در تطهیر نجاسات و از غساله
مطهر اجتناب کنند گذشت که باین نحو عمل کنند که در مطلق نجاسات
بیک دفعه اکتفا نکنند بلکه در غیر ظروف هم دو دفعه بشویند و در دفعه
اول از جمیع رطوبات آن موضع اجتناب نمایند چه رطوبات جدا شده
و یا باقی مانده هر چند لازم نیست مبالغه در اخراج رطوبت و انفصال
آن و لکن اگر اتفاقاً چیزی ملاقات آن رطوبت باقیه نموده آن چیز را
بشویند چنانچه آن رطوبت باقی مانده اگر احیاناً منفصل شده آن را
نجس بدانند مثل محل و در دفعه دوم اگر بمثل کر و جاری و چشمه و
باران تطهیر کنند حاجت بغساله گرفتن ندارد و اگر باب قلیل تطهیر
کنند در مرتبه دوم احتراز کنند از آبیکه بفشردن یا خود بخود جدا
شده و همچنین از قطراتیکه بمحل چسبیده که بیک تکان دادن
زایل میشود و از زیاده بر آن احتراز لازم نیست که مکرر تکان دهند
که هیچ رطوبت در محل نماند که منجر بوسواس میشود و اگر آن چیز
نجس محتاج بفشار باشد دو مرتبه فشار دهند در زیر آبیکه
غساله اش نجس نباشد و بعد از اخراج از آب نیز فشار دهند احتیاطاً
و اگر باب قلیل تطهیر کنند یا آنکه فشار در بالای آب دهند از
غساله اش احتراز نمایند و دست مالیدن در هیچ نجاستی واجب نیست
مگر اینکه نجاست عینیه باشد که زایل نشود الا بدست مالیدن
پس در مثل آب متنجس که خشک شده باشد در بدن و در غالب افراد
بول بی مذی و نحو آن حاجت بدست مالیدن نیست هر چند خشک
شده باشد و اگر شک کرده که نجاست را زایل نموده یا نه باید زایل

احوط در کر تعدد غسل است مط ع

بسازد تا یقین بزوال حاصل شود بشرط اینکه وسواس نباشد
که یقین در حق وسواس شرط نیست بعد از آنکه بنحو متعارف ناس
بشوید و در ازاله نجاست زوال عین عرفا کافیست و در حکم
عین است لزوجت و غلظت و اگر رنگ یا طعم یا بوی باقی بماند
ضرر ندارد در حصول طهارت هر چند بجای دیگر اثر کند بمجاورت
و اما سایر آثار نجس مثل چربی و نحو آن پس لازم نیست ازاله آن
بشرط آنکه ذات آن نجس چرب نباشد مثل روغن و پیه سگ و خوک
و میته و میت پیش از غسل که در این وقت ازاله آن چربی نمایند که
احتیاط شدید در ازاله آنست اما اگر محل نجس چرب شد یا آنکه
جسم چرب نجس شد پس آن پاک میشود مثل گوشت و دنبه که نجس
شود و دست چرب که نجس شود مگر آنکه چربی زیاد باشد که ببندد
در دست و مانع رسیدن آب شود بلی احتیاط در ازاله مطلق چربی
مطلوب است و جامه و کرباس اگر رنگ باب متنجس کرده باشند
یا آنکه با عیان نجسه رنگ کرده باشند یا آنکه رنگ داشته باشد و
نجس شود بفرو بردن باب کثیر پاک میشود و اما اگر در آب قلیل
بخواهند تطهیر کنند پس اگر غساله با تغیر بیرون نیاید و آب نیز مضاف
نشود پاک میشود و اما اگر بعد از انفصال آب مضاف شود ضرر
ندارد و اگر بمحض ریختن آب یا در حال فرو کرفتن آب یا در حال
فشار دادن آن آب مضاف شود مثل لیقه قلمدان و نحو آن پاک
نمیشود و اگر غساله در حال تغیر بیرون رود و لکن آب بمجرد ورود
یا در حال استیلا یا در حال فشار مضاف نشود احوط اجتناب از آن
جامه است خصوص اگر متغیر بعین نجس باشد نه متنجس و لکن اقوی این است

که اطلاق آب و مضاف نشدن کافی است در تطهیر و خروج غساله
متغیره در حال انفصال ضرر ندارد و جامه پاک میشود بلی اگر آب بمحض
ورود یا در حال فرو کرفتن یا در حال فشردن متغیر شود بنجاست
اقوی اجتنابست بلی اگر بسبب فشردن متغیر شود ضرر ندارد و اگر
شک کند در اصل اضافه یا زمان اضافه و همچنین در اصل تغیر یا زمان
تغیر اعتبار بشک خود نکند و جامه را پاک بداند و همچنین است آب
کثیر در اعتبار هر دو شرط و اگر جامه رنگدار نجس را در آب کر و نحو
آن بخواهند تطهیر کنند و بخواهند فشار دهند بهتر آنستکه در زیر
آب فشار دهند که مانع شک در اضافه و تغیر میشود غالبا بدانکه
استعمال ظروف طلا و نقره خالص نه مخلوط حرام است و نگاه داشتن و
ساختن و مزد دادن و مزد کرفتن و بقصد استعمال نیز حرام است هر چند
مثل تریاک دان و سرمه دان و شمع دان و زیر فنجان و چلو صاف و سرپوش
و سماور و کشکول و سر شطب و قاب ساعت باشد بشرط آنکه قاب
ساعت جدا باشد نه متصل و همچنین قلمدان و قاشق قلمدان و دوات
مرکب و نحو آن چیزی که ظرف بر آن صادق آید بدقت علی الاحوط مگر
لوله نقره بجهت حرز جواد ع یا بجهت مطو دعا یا قرآن چنانچه از بعضی
ظاهر میشود و تحلی از وجه نیست زیرا که ظرف بر آن صدق نمیکند
هر چند بدقت باشد بلکه احوط اجتناب است از مثل کجاوه و کهواره
و کشتی و حوض نقره و اما اتخاذ ظروف طلا و نقره برای مجرد نگاه
داشتن یا بجهت مجرد زینت نه استعمال آن پس محل خلاف است و
احتیاط اولی است چنانچه از بیع و شری و اخذ اجرت در ساختن برای
مجرد نگاه داشتن یا بجهت مجرد زینت نیز احتیاطا اولی است هر چند بنا میشود

که اینها جایز میشود بجهة ضرورت یا معالجه یا ترس و اگر ندانیم که بجه
قصد میسازند یا میخرد ممکن است حمل بر صحت پس در شکستن آن نیز
بدون اذن مالک در بعضی از موارد احتیاط اولی است و اگر ظرفی مشتبه
باشد که از نقره یا طلا یا غیر آن شد پیشبا احتراز لازم نیست مگر باخبار
عدلین یا باخبار مالک یا باخبار عدل واحد یا باخبار اهل خبره عدول
بلکه غیر عدول علی الاحوط و از ظرف مرکب از طلا و نقره احتیاط نمایند
بخلاف مرکب از نقره یا طلا و مس که بعضی از ظرف نقره یا طلا باشد و
بعضی دیگر مس یا چیز دیگر و اگر ظرف مس و مخوان را ملبس کنند تماما
بنقره خالص یا طلای خالص بنحوی که یک ظرف حساب شود ضرر ندارد علی
الاقوی هر چند احتیاط اولی است بجهة خلاف بعضی از اعاظم خصوص
اگر بنحوی باشد که آن لباس ظرف بعد از انفصال ظرف مستقل حساب
شود و استعمال مجمره طلا و نقره خالص از مالک یا مستعیر بحاضر کردن
آن در مجلس و سوزاندن بوی خوش در آن حرام است و همچنین شمعدان
و پیه سوز و سماور و روغوری و قنددان و مخوان و اما اهل مجلس پس
با امکان نیز اجتناب نمایند بجهة آنکه مجلس معصیت است و یا آنکه
در حق اینها نیز استعمال حساب میشود بجهة آنکه استعمال هر شیئی بحسب آن شیئی است
و همچنین احتیاط نمایند از تزیین لجام اسب و مخوان بطلا و نقره و در حدیث
نهی از کوب آن وارد است اگر بنحوی باشد که قدرت بر کندن آن
داشته باشد و قلیان اگر سرش طلا یا نقره خالص باشد تماما پس
که جای آتش و تنباکو هم طلا یا نقره خالص باشد اجتناب کنند و همچنین
آب گیر قلیان اگر تماما طلا یا نقره باشد نیز اجتناب کنند و اما اگر
میانه قلیان یا نی قلیان طلا و نقره باشد ضرر ندارد و همچنین بادگیر

آن و اگر طلا و نقره ممزوج باشد بغیر خودش ضرر ندارد هر چند تشخیص
مزج بنظر اهل خبره باشد مثل حریر ممزوج مادامیکه مستهلک نباشد
و اگر مسلم قلیان نقره نما یا ظرف نقره نما داشته باشد یا در مجلس آورده
باشد رد نکند و حمل بر صحت نماید مگر آنکه یقین نماید که از نقره خالص است
و هر سفید و زردی را طلا و نقره خالص نداند و اما نقره کوب و طلا کوب
پس عیب ندارد و همچنین مفضض و مطلا مگر اینکه احوط آنست که لب را
بموضع نقره بلکه طلا نیز نرساند و اما فرش طلا و انگشتانه طلا برای
خیاط و آیینه طلا یا نقره و حلقه طلا و نقره در آیینه یا ظروف غیر از
طلا و نقره و بست طلا در تفنگ و غلاف شمشیر و بندان و همچنین
تزیین سقف بطلا و نقره و تزیین قبر و مشاهد مشرفه و مساجد بطلا
و نقره و قندیل از طلا و نقره پس ضرر ندارد و آنچه حرام است تزیین
مرد است در لباس یا بدن بطلای خالص یا نقره خالص و نیز زن
و نیز طفل و نیز خنثی و نیز تزیین مرد در غیر لباس و بدن بطلا و نقره
مثل زنجیر طلا برای ساعت نه لباس مرد و در مثل کمربند طلا و تکمه
طلا و نعل طلا احتیاط نمایند و نقره ضرر ندارد بلی در مثل دندان
از طلا یا چیز دیگر دندان را ببندند از طلا یا آنکه بجای عضو بریده مثل دماغ
و انگشت و مخوان از طلا درست کنند پس آن نیز ضرر ندارد کتاب
الصلوة و در آن یک مقدمه و چند مقصد است مقدمه در عدد
نمازهای واجب است بدانکه نماز واجب شش قسم است اول نماز یومیه
که از جمله آن نماز جمعه است دوم نماز عیدین سوم نماز آیات چهارم
نماز طواف پنجم نمازیکه واجب شود بامر خارج مثل نذر و عهد و قسم و استیجار
و نماز پدر و نماز احتیاط بجهة شک ششم نماز میت و بدانکه نماز

در اوقات نماز پنجگانه

یومیه هفده رکعت است در حضر بدون خوف ظهر و عصر و عشا هر یك
چهار رکعت و مغرب سه رکعت و صبح دو رکعت و در سفر و در حالت
خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط میشود مقصد اول در اوقات
نماز یومیه است بدانکه ابتداء وقت نماز ظهر زوال آفتاب است از دایره
نصف النهار و وقتش ممتد است تا اینکه باقی بماند بمغرب مقدار اداء
کردن نماز عصر از اول وقت تا بمقدار ادای نماز ظهر بحسب حال خود
مختص بظهر است همچنانکه از اخر وقت بمقدار ادا کردن نماز عصر
بحسب حال خودش مختص بنماز عصر است و باقی اوقات مشترك است میانه
ظهر و عصر پس اکر از اخر وقت باقی نمانده باشد مکر مقدار نماز یکی پس
نماز عصر را ادا میکند و نماز ظهر قضا است بلی اکر یك رکعت از اخر وقت
نه اول وقت را درك کند آن نماز ادا میباشد چنانچه اکر بالتسبه بشخص
حاضر از اخر وقت بقدر ادای پنج رکعت وقت باقی مانده باشد
هر دو نماز را بقصد اداء بجا اورد و اکر شخص مسافر هم بقدر سه
رکعت از اخر وقت را دریابد هر دو نماز را بجا اورد بقصد اداء و
هر کاه باعتقاد بقاء پنج رکعت از وقت هر دو نماز را از ظهر و عصر
یا مغرب و عشا کرد و بعد معلوم شد که وقت وسعت نداشت مکر
برای نماز دوم هر دو نماز را باید قضا کند علی الاحوط و هر کاه باعتقاد
اختصاص وقت بنماز دوم شروع بنماز دوم کرده و در اثنای نماز
معلوم شد که وقت مختص نیست عدول کند بنماز سابق و اکر بعد
از نماز معلوم شد عدم اختصاص وقت و اینکه هنوز وقت هست نماز
اول از ظهر یا مغرب را در وقت مختص بکند و متعرض اداء و قضا نشود
هر چند ادا بودن خالی از قوت نیست و اکر باعتقاد دخول وقت

۱ احوط در این صور عدم تعرض قصد ادا و قضا است بلکه قصد ما فی الذمه نماید ع

۲ بلکه علی الاقوی نیست بصلوة اولی ع

۳ [illegible]

شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شده که در اول شروع
بنماز وقت داخل نشده بود و لکن بعد از شروع وقت داخل شده
نمازش صحیح است و همچنین نمازش صحیح است اکر بعد از فراغ از نماز
معلوم شده که وقت داخل شده بود در نماز هر چند دخول وقت
نماز در حین سلام واجب باشد و ابتداء وقت نماز مغرب بعد از غروب
واقعی آفتاب است و شناخته میشود غروب واقعی بزوال حمره از سمت
مشرق تا حد بالای سر و مبدل شدن حمره ان سمت بسواد که در این
وقت یقین بغروب واقعی حاصل میشود و اکر پیش از این هم یقین
بغروب واقعی حاصل شد کافیست نظیر طلوع آفتاب که مدار ان بر حس
و یقین است و اخرش اینستکه باقی بماند بر نصف شب بمقدار کردن
نماز عشاء و وقت نماز عشا بعد از مقدار اداء نماز مغرب ممتد میشود
تا نصف شب چه مختار چه مضطر بجهة خواب یا فراموشی یا عذر دیکر
پس اکر نصف شب کذشت در حق مضطر نیز قضا است لکن بهتر
اینستکه متعرض ادا و قضا بعد از نصف شب نشود اکر قبل از صبح
بجا اورد و ابتداء وقت نماز صبح از وقت ظاهر شدن سفیدی است
مثل نهر در افق اسمان از جانب مشرق و انتهای ان طلوع افتاب است
و مظنه در داخل شدن وقت کفایت نمیکند بدون عذر و شهادت
دو عادل کفایت میکند در دخول وقت نه عادل واحد بلی مطلق
مظنه کفایت میکند در حال عذر خصوص اکر بشهادت یك عادل
و اذان معتمدی باشد مثل روز ابر و محبوس و شب مهتاب و نحو آن
و در وقت فریضه و اشتغال ذمه بان جایز است نافله کذاردن
هر چند نافله غیر یومیه باشد مقصد دوم در قبله است بدانکه

۱ احوط در رجوع معذور با ... [illegible]

۲ در نوافل مبتدئه غیر رواتب و غیر ذات الاسباب احوط ترك است ع

[illegible]

واجب است استقبال خانهٔ کعبه و فضائیکه در ان خانهٔ کعبه است
از منتهای زمین تا اسمان از برای جمیع مردم در حق کسانیکه می بینند
خانهٔ کعبه را و کسانیکه نمی بینند خانهٔ کعبه را قبلهٔ انها جهة کعبه است
یعنی جانبیکه خانهٔ کعبه در او است نه همه ان جانب بلکه مقداری از ان
جانب است که اگر خطی از مصلی اخراج شود بجزئی از اجزاء خانهٔ کعبه
برخورد و ان شناخته میشود بعلامات ستارها و قبور مسلمانان
و مساجد و تحصیل علم لازم است با امکان و خصوص ستارهٔ جدی که
بخلف منکب ایمن واقع شود تا محاذی گوش راست برای اهل عراق
عرب مثل کوفه و نحو آن بمنزلهٔ علم است و اگر ممکن نشود علم کفایت
میکند در ان مظنه هرچند حاصل شود بقول فاسق و کافر و اگر بعد
از نماز ظاهر شود که پشت بقبله بوده است اعاده در وقت لازم
و قضا در غیر وقت لازم نیست و لکن قضا اولی است و همچنین اگر
معلوم شد که انحراف از قبله نموده بحد یمین و یسار اعاده لازم است
وقت ندارد و اگر میان یمین و قبله و یسار و قبله واقع شود برا او
چیزی نیست و استقبال بقبله در نوافلی که واجب نشده باشد بنذر
و شبه آن واجب نیست و شرط هم نیست اگر در غیر حال استقرار بجا
آورد و اما در حال استقرار پس احتیاط نماید و استقبال بقبله را
ترک نکند هرچند قول بعدم وجوب استقبال و عدم شرطیت آن
در نوافل مطلقا خالی از قوت نیست و مدار در استقبال بقبله
باینستکه عرفا بگویند روی بقبله شده هرچند احوط اعتبار جمیع
مقادیم بدن میباشد حتی انگشتان پا بلی در حق بیمار و خوابیده
به پهلو قبلهٔ او بنحویست که در قبر میخوابانند او را و اگر به پشت خوابیده

باشد قبلهٔ او مثل قبلهٔ محتضر میباشد و اگر ممکن نباشد استقبال
بقبله در جمیع احوال اقتصار نماید بهر قدر که ممکن است و بدانکه
در هشت موضع استقبال بقبله باید نمود اوّل نماز فریضه چنانچه
گذشت دوّم نماز نافله در حال الاستقرار علی الاحوط چنانچه گذشت
سوّم سجدهٔ سهو علی الاحوط چهارم احتضار علی الاحوط پنجم نماز
جنازه ششم دفن میت هفتم ذبح حیوان هشتم قضاء اجزای فراموش
شده و بدانکه هرگاه قبله مشتبه شود بچهار طرف نماز کند و اگر وسعت
نداشته باشد اکتفا نماید بقدریکه وقت وسعت دارد و بهتر آنستکه
در دو نماز مثل ظهر و عصر اوّل نماز ظهر را در چهار سمت بجا آورد و بعد
نماز عصر را بعمل آورد هرچند که جایز است در هر سمت نماز ظهر و
عصر را در همان سمت با هم بجا آورد بلی جایز نیست که ظهر را در سمتی
بجا آورد و عصر را در سمت دیگر و لازم نیست که بعد از فراغ از ظهر
در چهار سمت اینکه ابتدا کند بعصر از همان سمتیکه در ظهر با و ابتدا
نموده بود بلکه مختار است که بهر یکی از چهار سمت ابتدا کند و قول
اهل خانه در اصل قبله و تیامن و تیاسر ان حجة است اگر ممکن
نباشد علم و اگر ممکن باشد علم بدون حاجت بتاخیر نماز از اوّل
وقت و بدون عسر و حرج مثل انکه جدی را میشناسد و جدی نیز
طالع است پس در این وقت احوط عدم اکتفاء بان میباشد هرچند
جواز اکتفاء در این فرض نیز خالی از قوت نیست و محرابی که
معصوم علیه السلام در او نماز کرده یا قبر معصومیکه معصوم دیگر
ظاهرش را درست کرده مفید علم است هرچند در محراب احتمال
تیامن و تیاسر نیز میرود و ساقط میشود در حال اشتباه وجوب

استقبال در جمله از موارد مثل ذبح و نحر و احتضار و دفن چنانچه گذشت مقصد سوم در مکان مصلی است و در آن دو امر واجب است اوّل اباحه مکان باین معنی که نماز کردن در آن مکان جایز باشد و آن حاصل میشود بمالک بودن خود آن مکان عیناً از جهة خریدن آن مثلاً یا منفعةً از جهة اجاره یا انتفاعاً از جهة عاریت مثلاً یا باذن مالک هرچند برای نماز باشد پس باید مکان غصبی نباشد و حق غیر از جهة رهن وغیره باو تعلق نگرفته باشد و اگر غصبی باشد یا انکه حق غیر باو تعلق گرفته باشد اذن مالک و صاحب حق لازم است و کفایت میکند در آن اذن فحوی مثل اینکه بگوید راضیم که جا مرا بسوزانی یا تلف نمایی پس نماز کردن را بطریق اولی اذن داده است و همچنین اذن شاهد حال مثل مهمان که اگر بخواهد نماز کند اذن صریح لازم نیست و مثل دخول در حمام وقتیکه درش باز باشد و چراغ روشن باشد و بخوان از قراین دخول برای غسل کردن که اذن صریح نمیخواهد پس در مثل حمام و کاروانسرا و امثال آن بسا میشود که نماز نیز جایز است باذن شاهد حال مثل اذن شاهد حال در مجرد دخول بلکه اقوی جواز صلوة است در مثل صحاری وسیعه هرچند مالک صغیر یا مجنون باشد بلکه اقوی جواز صلوة است در مثل صحاری [illegible] متردّدین اگر اجتناب از آن مکان عسر و حرج باشد هرچند مالک راضی نباشد و نماز در روضات مطهره که محاذی یا مقدم بر ضریح مقدس ائمه معصومین ع بشود حرام نیست و باطل هم نیست بلی خلاف ادب است در بعضی از صور مثل اینکه در نزدیک ضریح مبارک پشت بضریح مبارک کند و نماز کند بلی بملاحظه اخبار ادب اینستکه

در مکان مصلی است

در کفایت اذن شاهد حال [illegible]

عقب تر از قبر شریف بایستند بنحویکه هیچ جزئی از مصلی محاذی با جسد شریف نشود حتی سر مصلی در حال سجود و همچنین اقوی آنستکه صحیح است نماز مرد و زن با محاذات یکدیگر یا با تقدم زن هرچند مکروه است و احتیاط شدید در ترکش میباشد حتی در محارم بلکه احوط اجتناب از محاذاتست مطلقا حتی در اثنای نماز پس هر دو اعاده نمایند هرچند محاذات در اثنای نماز حاصل شود پس باید زن در حال نماز مؤخر شود از موضع نماز مرد بنحویکه موضع سجود زن نیز محاذی موضع قیام مرد نباشد بلی مخصوص است کراهت باینکه هر دو مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند یا عکس پس تقدم زن یا محاذات آن ضرر ندارد چنانچه اقوی آنستکه کراهت و احتیاط مخصوص بمقارن یا مؤخر است و اما مقدم پس نماز او صحیح است مطلقا چه مرد باشد چه زن پس اگر مرد و زن باهم شروع بنماز کنند انکه تکبیر او زودتر تمام شده است نماز او صحیح است و کراهت و احتیاط در نماز متأخر است و بدانکه کراهت و احتیاط رفع میشود بحائل مثل پرده و در و دیوار و بدوری ده ذراع و باختلاف زن و مرد در محاذات ببلندی و پستی که مرد مثلاً در پشت بام نماز گذارد و زن در زمین یا بعکس هرچند دوری بکمتر از ده ذراع باشد دوّم خالی بودن مکان مصلی است از نجاستیکه تعدی نماید بلباس و بدن مصلی بشرط انکه عفو از آن نشده باشد مگر موضع سجده که طهارتش لازم است پس صحیح نیست سجده بر مکان نجس هرچند نجاست غیر متعدیه باشد و هرچند نجاست معفوه باشد علی الاحوط و کفایت میکند در طهارت موضع سجود مقداریکه تمام

سجده بار حاصل شود پس اگر سجده کند بر چیزیکه بعض او نجس باشد
و بعض وطاهر سجده کردن بر او جایز است هر چند محل مسمی طاهر
متفرق باشد بشرطیکه ان نجاست تعدیه بجبهه نکند ولکن در مسمی طاهر
متفرق احتیاط نماید پس معلوم شد که نجاست جبهه بر چهار قسم است
اول نجاستیکه عفو از ان نشده باشد در این قسم از اخیار دو امکان
پاک کردن نماز جایز نیست چه سرایت بکند و چه سرایت نکند دوم
انستکه نجس باشد بنجاستیکه عفو از ان شده باشد ولیک سرایت
بموضع سجده از قبیل مهر و غیره نکند این قسم نجاست ضرر ندارد و نماز
با او جایز است سوم انکه همین نجاست معفوه سرایت بکند بموضع
سجود بقسمیکه قدر مسمی سجود باقی نماند هر چند متفرق باشد این
قسم نیز مثل قسم اول جایز نیست علی الاحوط چهارم انکه همین نجاست
معفوه سرایت بکند ولیک بقدر مسمی سجود باقی بماند هر چند متفرق
باشد این قسم جایز است واما مکان مصلی غیر موضع سجود پس نجاستش
ضرر ندارد بشرط عدم سرایت یا عفو و میتواند نماز بخواند حتی انکه
اگر بالای مهر نجس چیز طاهری بگذارد مثل انکه مهر طاهر دیگر را
بالای مهر نجس بگذارد جایز است نماز بگذارد پس مکان مصلی
غیر موضع سجود نجاستش سه قسم است اول انکه سرایت نکند نه ببدن
و نه بلباس این قسم ضرر ندارد دوم انکه سرایت بکند لکن معفوه
باشد این هم ضرر ندارد سوم انکه غیر معفوه و سرایت کننده باشد این
قسم ضرر دارد واما موضع پیشانی و محل سجود پس نجاستش ضرر دارد
مط بشرط عدم بقاء مسمی واما بجا اوردن نماز واجب در کشتی و نحو آن
از چیزهائیکه بر روی اب متعارف است مثل طراده و کرجی و غیره

الاقوی [illegible]

که مصلی بحرکت او بالعرض متحرک میشود پس با اضطرار و تعذر بجا
آوردن نماز در زمین و عدم امکان خروج هر چند بجهة تنگی وقت
باشد جایز است قطعا چه کشتی ایستاده باشد یا رونده چه مضطر
باشد یا نه ولکن اگر ممکن است واجب است رعایت استقبال قبله در
جمیع اقوال و افعال و اگر ممکن نباشد استقبال قبله در جمیع اقتصار
کند بان قدریکه ممکن است هر چند باستقبال تکبیرة الاحرام باشد
واما در حال اختیار و امکان خروج و عدم اضطراب و حرکات فاحشه
و امکان استیفاء همه افعال و شرائط و باعث حرکت مصلی مستقلا نیز
نباشد و بالجمله نماز واجب در کشتی بطوری فرض شود که نقصی در او
نباشد الا اینکه باعث حرکت تبعیت مصلی شود پس احوط ترک است
ولکن اقوی جواز است بلکه قویست جواز نماز حتی در صورتیکه
حرکات فاحشه داشته باشد بلی واجبست بر او مراعات شرایط نماز
از استقبال و قیام و طمانینه با امکان مراعات پس هر وقت که سفینه
از قبله بر گردد در اثنای نماز او هم بر گردد و هر وقت حرکات فاحشه
نماید در میان نماز صبر کند اگر صبر باعث محو صورت صلوة نشود و
اگر صبر کردن باعث محو صورت نماز شود بهمان حالت نماز کند و
اگر در میان نماز نتواند بایستد بنشیند و در حکم کشتی است تخت روان
و چیزهائیکه بر روی زمین سیران مثل کاری و واپور متعارف
شده است واما بجا آوردن نماز واجب در بالای حیوانیکه راه رود
و نتواند که شرایط صلوة را در بالای آن بجا آورد پس جایز نیست
در حال اختیار بلی جایز است در حال اضطرار و عدم امکان بجا
آوردن نماز در زمین یا جهة آنکه نتواند که از اسب فرود آید بجهة

[illegible]

بجهت خوف و نحو آن چه حیوان رونده باشد یا آنکه ایستاده و مضطرب
باشد ولکن واجب است استقبال قبله بقدر امکان هرچند در تکبیرة
الاحرام باشد والاحوط آنستکه در این حالت نماز را تأخیر بیندازد تا
آخر وقت خصوص اگر بداند که نماز در زمین تا آخر وقت ممکن میشود
و همچنین اگر امید امکان را داشته باشد و اما بجا آوردن نماز واجب
در بالای حیوانیکه ایستاده باشد و اطمینان بوقوفش نیز باشد
یا بر تختی که انسان حامل آن شود و همچنین بالای چیزیکه میان دو
درخت یا درخت و دیوار بسته اند پس جایز است با اطمینان بعدم
حرکت چنانچه جایز است نافله در جمیع اینها حتی بالای حیوانیکه راه
میرود مقصد چهارم در لباس مصلی است بدانکه واجب است بر مرد
در حال اختیار پوشانیدن بشره عورتینی که در مبحث تخلی گذشت بنحو
که در عرف پوشانیدن بر او صادق آید در جمیع نمازها واجب و مستحبه
چه غیر یومیه و در اجزای نماز که قضا میکنند و همچنین نافله و نماز
میت علی الاحوط هرچند در ظلمت و تاریکی باشد یا آنکه ناظر محترم
نباشد بلکه احوط پوشانیدن حجم عورتین نیز میباشد و عورت
زن در حال الصلوة جمیع بدن او میباشد و همچنین سر و موی خودش
مگر وجه و یدین و قدمین تا زندین و ساقین چه ظاهر آنها و چه
باطن آنها هرچند احوط ستر باطن قدمین است چنانچه احوط از آن
ستر جمیع بدن است غیر از موضع سجود خصوص در حال سجود و بدانکه
کنیز یا آزاد فرق ندارند مگر در اینکه کنیز را لازم نیست سر خود را
تا گردنش را بپوشاند و همچنین دختر نابالغ و اگر در اثنای نماز
بالغ شود نماز را از سر گیرد و اگر کنیز در اثنای نماز آزاد شود فوراً

لباس مصلی

سر را بپوشاند و کنیزیکه بعضش آزاد شده در حکم آزاد میباشد و لازم
نیست بر زن پوشانیدن آنچه از باطن حساب میشود مثل زبان و دندان
و همچنین از زینت روی و دست و ابرو و سر حنا شود حتی موی عاریه
که بموی خود وصل کند هرچند نامحرم موجود باشد و بدانکه اگر
اخلال بستر عورت نماید عمداً یا از جهت جهل بحکم نماز او باطل است
و اگر بی اختیار از جهت باد یا از جهت غفلت یا از جهت جهل بموضوع
که اعتقاد نموده که ستر نموده یا اینکه این لباس ساتر است و بعد خلافش
ظاهر شد نمازش باطل نیست و اگر در اثنای نماز کشف عورت شد
و فوراً ستر نموده ضرر ندارد و اگر فراموش نموده ستر کردن را
در اثنای نماز یا اولی الامر احوط اعاده است و بدانکه در لباس مصلی
پنج امر واجبست اول آنکه غصبی نباشد بطریقیکه در مکان مصلی
مذکور شد و محمول غصبی اگر بسبب ایجاد افعال و اقوال الصلوة
تصرف دیگری در آن نشود ضرر ندارد و اگر بشود مثل اینکه بسبب
خم شدن بجهت رکوع یا سجود یا در حال رفع راس از رکوع یا سجود
یا راست شدن برای رکعت ثانیه مثلا آن شیء غصبی نیز متحرک شود
هرچند بلباس دوخته شده باشد در این وقت اجتناب اولی است
بلکه بعضی حکم ببطلان نماز کرده‌اند و بطلان از قوت نیست و جاهل
بحرمت غصب یا بمبطل بودن نماز معذور نیست چنانچه ناسی حکم
غصب نیز معذور نیست مگر اینکه در این جهل یا نسیان بالمره تقصیر
نکرده باشد و معذور باشند بلی جاهل باصل غصب و ناسی اصل
غصب هر دو معذورند دوم آنکه حریر محض نباشد برای مرد در حال
اختیار و اما در حال الضرورت مثل سرما جایز است چنانچه برای زن

بلکه فوراست

جایز است نماز در او مطلقا حتی در حال اختیار بنا بر اقوی و جاهل
بحرمت حریر و ناسی بحرمت حریر معذور نیستند مگر جاهل قاصر
کسیکه در نسیان حکم ان معذور باشد و جاهل بحریر بودن و ناسی
حریر بودن هر دو معذور میباشند بنا بر اقوی و احوط اعاده است
مطلقا خصوصا اگر بحریر ستر عورت کند و غیر حریر نپوشیده باشد
بدانکه پوشیدن حریر خالص از برای مرد جایز نیست مگر در حال ضرورت
و دفع شپش و در حال حرب و انچه حرام است عنوان پوشیدن است
نه فرش و نحو ان از لحاف حریر و پیچیدن حریر بر خود و نه خیمه حریر
چنانچه جایز است حمل حریر و دستمال حریر و اولی اجتناب است از
عمامه و کلاه حریر و عرقچین حریر و جوراب حریر و بند زیر جامه تمام
حریر در غیر حالت نماز و همچنین از کمربند حریر و شال حریر در غیر
حالت نماز و در حالت نماز هر چند اقوی جواز همه است در هر دو
حالت حتی حالت نماز با کراهت بلکه اولی اجتناب از بند زیر جامه است
که سرش را با بریشم یا بنخ یا طه حریر پیچیده باشند و اما سجاف حریر
پس آن جایز است ولکن احوط انستکه زیاده بر چهار انگشت مضموم
نباشد و احوط بعد از ان آنستکه زیاده بر چهار انگشت مفرج
نیز نباشد هر چند اقوی جواز سجاف است مطلقا هر چند زیاده بر
چهار انگشت مضموم یا مفرج باشد بشرط انکه از اسم سجاف بیرون
نرود و داخل در آستر نشود و جایز است استعمال حریر مخلوط بنخ
و غیر ان مادامیکه نخ و غیر آن مستهلک نباشد و نخ مثلا
در تار یا پود آن ثوب باشد و اما اگر نصف ثوب را مثلا حریر محض
ببافند و نصف دیگر را بنخ ببافند یا انکه دامن قبا را مثلا حریر

یا مثل آستر و زیاده بر چهار انگشت مضموم

قرار دهند و باقی را غیر حریر و یا انکه پارچه حریر را در وسط ثوب
که بین آستر و ابره قرار دهند بجای پنبه پس احتیاط نمایند بلی
اگر بجای پنبه در میان آستر و ابره ثوب ابریشم و کج و پیله بگذارند
ظاهر انستکه جایز باشد و صدق پوشیدن حریر بر او نکند و اگر
نخ ثوب باستعمال یا غیر ان زایل شود در جمیع ثوب یا بعض آن مثل
آستین و نحو آن و ابریشم ان بماند پس اجتناب از اول لازم است
و از دوم احوط است سوم انکه طلا نباشد که نماز مرد در ان باطل است
هر چند انگشتر و نحو ان باشد بنا بر احوط و حرام نیست با خود
داشتن طلا چه مسکوک باشد چه نباشد بلی حرام است انگشتر طلا
بلکه تزیین بطلا هر چند انگشتر نباشد برای مردان و همچنین احوط
اجتناب است از انگشتر مطلا یا انگشتریکه بعض ان طلا باشد و ضرر
ندارد داشتن شمشیر و خنجر مطلا یا دسته طلا و مثل آن از اسلحه
در حال نماز و همچنین داشتن ساعت زنجیر طلا و قاب طلا که متصل
باشد و نحو ان از چیزهائیکه نمیگویند که شخص مکلف تزیین بطلا
نموده و از قبائیکه پهن ان مفتول طلا باشد یا زنجیر طلا یا پولک
طلا داشته باشد اجتناب نمایند و اما عبای مطلا و قبای مطلا
و نحو ان که عین طلا در او نباشد بلکه آب طلا داشته باشد پس
اقوی انستکه ضرر ندارد هر چند احوط اجتناب است حتی از بند
زیر جامه که در او کلابتون زری بکار بردند و نقره و کلابتون
نقره هیچکدام در حق مردان ضرر ندارد چهارم انکه طاهر باشد
مکر از نجاستیکه معفو است و ان چند چیز است اول خون قروح
و جروح مادامیکه خوب نشده باشد چه از بواطن باشد مثل بواسیر

یا ظواهر هر چند اختصاص بظواهر بدن اولی است چه مشقت در ازاله آن باشد بالنسبه بخود این شخص یا غالب مردم یا نه چه در بدن باشد یا در لباس تعدی از ان محل کرده باشد یا نه هر چند تعدی بجای نماید که متعارف نباشد و صلوة بنجاست بان مکان و عرق متنجس ازان نیز معفو است علی الاقوی بلکه مطلق متنجس از آن و بدانکه عفو از خون قروح و جروح نسبت بخود صاحب قروح و جروح است و نسبت بغیر معفو نیست مگر آنکه کمتر از درهم باشد دوم نجاستی که در ازاله آن مشقت شدید و عسر و حرج باشد و همچنین نجاست لباسی که کندن آن باعث اذیت از سرما و امثال آن باشد سوم بول در لباس مربیه طفل چه پسر باشد چه دختر بشرط آنکه شبانه روزی یک مرتبه طاهر کند و لباس دیگر نداشته باشد و مخیر است در غسل ثوب میان روز و شب لکن شستن را وقت نماز و پیش از نماز قرار دهد و اگر اخلال بغسل ثوب نموده همه نمازها را اعاده نماید خصوص آن نماز آخر که غسل ثوب در آن واجب معین شده چهارم خون کمتر از درهم چه از خود و چه از غیر خود حتی انسان علی الاقوی چه از ماکول اللحم و چه از غیر ماکول اللحم هر چند در غیر ماکول اللحم غیر انسان احتیاط اولی است و آن تحدید شده است بقدر باجقلو و بقدر بند بالای انگشت بزرگ و بقدر گودی کف دست و اکتفا بهر یک خوبست و لکن تحدید اخیر اولی است بشرط آنکه آن نجس العین که سگ و خوک و کافر است نباشد و همچنین از مردار نیز بنا بر احوط مگر خون مرده آدمی بعد از غسل و بشرط آنکه از خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و چنانچه کمتر از درهم از خون معفو است

متنجس بخون که کمتر از درهم باشد نیز معفو است علی الاقوی پنجم حمل نجس یا متنجس هر چند ساتر عورت باشد بنا بر اقوی و لکن احوط اجتناب است در حمل نجس خصوص میته و همچنین از حمل متنجس خصوص مایتم به الصلوة ششم نجاست هر لباسیکه ساتر عورتین نباشد هر چند در غیر محلش باشد مثل دستمال و کوچک و جوراب و نعلین و نحو اینها مگر جلد مرده سگ و خوک که با اینها نماز نکند هر چند مما لایتم به الصلوة باشد و اما عمامه و شال کمر که بملاحظه شکل و هیئت ساتر عورتین نیستند پس با اینها نماز نکنند اگر نجس باشند مگر آنکه بنفسه هم ساتر عورتین نباشند هفتم آنکه پوست حیوان غیر ماکول اللحم و سایر اجزاء آن نباشد چه تذکیه در او حاصل کرده باشد و چه نکرده باشد و چه ساتر عورتین باشد و چه نباشد و همچنین پوست میته نباشد و در موی انسان جایز است بشرطیکه حلال گوشت باشد و همچنین جایز است نماز در پوست خز و سنجاب و لباس پشم مجهول الحال بشرطیکه از دست مسلم بگیرد یا آنکه خود مسلم نماز بکند در آن و یا آنکه ذو الید مسلم اذن در نماز بدهد و یا آنکه بگوید نماز در آن جایز است یا آنکه بگوید که از ماکول اللحم میباشد و اجزای انسان ضرر ندارد بشرطیکه طاهر باشد مثل موی و دندان و استخوان و عرق و شیر زن و همچنین ضرر ندارد موم عسل و خود عسل و خون پشه و کیک و امثال آن و بعض حشرات الارض نیز ضرر ندارد و اگر اجزای حرام گوشت مثل موی گربه و نحو آن ببدن یا لباس نماز گذار چسبیده باشد ضرر ندارد مثل اینکه دسته چاقو است و در میان قلمدان است یا در میان جیب است بشرط

انکه در توی قاب یا کیسه باشد و اجزائیکه معلوم نیست که از غیر ماکول اللحم میباشد نیز ضرر ندارد هرچند بلباس یا ببدن چسبیده باشد بلی اکر لباس درست کنند از پوست و نحو آن که بدانیم از ماکول اللحم است یا غیر آن در اینوقت نماز در ان لباس نکنند و امّا در مثل ماهوت و نحو آن که مسلمانان استعمال میکنند و میپوشند و نماز دران میکنند پس احتمال الغیر ماکول اللحم یا نجس العین بودن ان از وسواس است هرچند اجتناب بهتر است از هرچیزیکه احتمال بطلان نماز در او میرود که منجر بوسواس نشود خاتمه در بیان چند امر است اوّل انکه جایز است نماز در چیزیکه ستر تمام پشت پا کند و لکن کوتاه باشد بقسمیکه چیزی از ساق را نپوشاند هرچند احوط ترک است و اخر ساق عبارتست از قوزک پا دوّم انکه نماز در حنّد و مروارید جایز است علی الاقوی سوّم انکه هرگاه کسی دو جامه داشته باشد و بداند که یکی نجس است و یکی طاهر و باهم مشتبه شوند عاریاً نماز نکند بلکه در هریک علیحده نماز بخواند پس در مثل نماز صبح دو نماز بخواند و در مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا بهتر انستکه اوّل در هر یک از دو جامه نماز نماید نماز ظهر را بعمل آورد و بعد از ان شروع بعصر نماید در هریک دو جامه هرچند جایز است که ظهر را در جامه نماید و عصر را نیز در همان جامه نماید و همچنین در جامه دیگر ظهر و عصر را باهم نماز نماید بلی ظهر را در جامه و عصر را در جامه دیگر ننماید و اکر یک جامه پاک مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه نجس یا زیاده باید در همه آن جامه ها نماز بخواند و اکر یک جامه نجس مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه پاک و زیاده کافیست نماز در دو جامه

چهارم انکه حکم تطهیر و تحصیل لباس بجهة نماز از جهة خریدن و قبول عاریه و هبه خود لباس و ثمن آن مثل تحصیل آب و خاک است برای وضو و غسل و تیمّم و در مبحث تیمّم گذشت پس بسا میشود که لباسی را باید خرید بهزار تومان و نحو آن در حق بعضی از اشخاص پنجم آنکه ستر عورت بجهة نماز از طرف تحت غالباً لازم نیست مگر اینکه بقسمی باشد که از طرف تحت ناظر محترم باشد که ایمن از نظر کردن او نباشد ششم انکه اکر امر دایر شود در میان خریدن آب بجهة وضو یا غسل یا بودن خاک و خریدن ساتر عورت بجهة نماز تحصیل ساتر عورت مقدّم است و اکر امر دایر شود در میان تحصیل خاک و ساتر عورت تحصیل خاک مقدّم است هفتم انکه اکر کسی برهنه باشد و متمکن از ستر بشره عورت نباشد حتّی بعلف و برک و کل و نحو آن برهنه نماز کند و لکن اکر ناظر محترم موجود باشد نماز را نشسته بخواند و بجهة رکوع و سجود ایماء بسر نماید و ایماء بسجود را اخفض از ایماء برکوع قرار دهد و از بعضی ظاهر میشود که گذاشتن دو کف و دو زانو و دو سر انکشت پا بر زمین نیز لازم است در ایماء بسجود بلکه از بعضی ظاهر میشود وجوب بلند کردن محل سجود را و گذاشتن جبهه را بر او یا انکه بدست دیگر بلند کند ما یصحّ السجود را و نکه دارد و جبهه خود را بر او بگذارد و وجوب هیچیک از اینها ثابت نیست و اکر ناظر محترمی موجود نباشد ایستاده نماز بخواند و بجهة رکوع و سجود ایماء نماید و لکن تشهّد و سلام را نشسته بخواند هشتم انکه ستر عورت در نماز از خود مصلّی لازم نیست بلکه لزوم ستر نسبت بغیر لازم است مقصد پنجم در واجبات خود نماز است

که مقارنات گویند و آن ده چیز است اول قیام دوم نیت سوم
تکبیرة الاحرام چهارم قرائت حمد پنجم قرائت سوره ششم رکوع هفتم
سجود هشتم ذکر نهم ترتیب دهم موالات یازدهم تشهد دوازدهم
سلام و رکن نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام در حالت
آن بلکه سایر شرایط آن از استقرار و طمانینه و نحو آن بنابر احوط سوم
قیامیکه بآن رکوع کنند که قیام متصل برکوع مینامند چهارم رکوع
پنجم سجود و بدانکه مراد از رکن نماز اینستکه عمداً و سهواً ترکش باعث
بطلان نماز است و اما واجب غیر رکن پس اینستکه اگر عمداً ترك
کند نماز باطل است و اگر سهواً ترك کند ضرر ندارد مثل قرائت
حمد و سوره و ذکر رکوع و ذکر سجود و یك سجده و تشهد که اینها
رکن نیستند پس در این مقصد یك مقدمه و چند فصل است

مقدمه در اذان و اقامه است و این هردو مستحب مؤکدند
برای نماز یومیه مطلقا علی الاقوی چه ادا چه قضا چه در جماعت چه
در فرادی چه مرد چه زن چه نماز جهری چه اخفاتی و اقامه تاکید در او
بیشتر است و در حدیث است از حضرت امام بحق ناطق مولینا جعفر
الصادق ع که اگر اذان و اقامه بگوئی نماز کنند در عقب تو دو صف
از ملائکه که یك سرش بمشرق باشد و سر دیگرش بمغرب باشد و اگر
اقامه تنها بگوئی نماز میکنند در عقب تو یك صف ملائکه که آن صف
از مشرق باشد تا مغرب و ثواب آن بانواع مختلفه روایت شده است
مثل وجوب بهشت اگر تا یك سال در شهری از شهرها اذان بگوید
و مثل کرامت کردن عمل چهل صدیق که اعمال ایشان نیکو و مقبول باشد
اگر تا چهل سال اذان بگوید و مثل آنکه اگر کسی اذان بگوید در راه خدا

مقدمه در اذان و اقامه

برای یك نماز از روی ایمان و احتساب و تقرب بسوی خدا آمرزیده
میشود گناهان گذشته او و منت میگذارد خداوند براو بعصمت
در باقی از عمرش و محشور میشود با شهدا در بهشت و مثل آنکه اگر
کسی مباشر اذان مسجدی شود بجهة خدا عطا میکند خداوند ثواب
چهل هزار هزار پیغمبر و مثل آنکه از حضرت رسول ص مرویست که کسی
که اذان بگوید و مقصودش از اذان نباشد مگر رضای الهی عطا فرماید
خدا باو ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق و داخل میشود
بسبب شفاعت او چهل هزار گناهکار در بهشت و همینکه مؤذن
با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق
او هفتاد هزار ملائکه و روز قیامت در سایه عرش الهی است تا اینکه
خداوند از حساب خلایق فارغ شود و می نویسند چهل هزار ملائکه
در نامه عمل او ثوابیکه مترتب شود بر گفتن این شهادت و از حضرت
رسول ص مرویست که هر کس که مباشر اذان مسجدی از مساجد خدا شود
و اذان در او بگوید و حال آنکه مقصودش از اذان رضای خدا باشد
عطا میکند خداوند عز و جل باو ثواب چهل هزار هزار نبی و چهل هزار هزار
صدیق و چهل هزار هزار شهید و داخل میکند خداوند در شفاعت او
چهل هزار هزار امت که در هر امتی چهل هزار هزار مرد باشد و بوده باشد
از برای او در هر بهشتی از بهشتها چهل هزار هزار مدینه که در هر
مدینه چهل هزار هزار قصر باشد که در هر قصری چهل هزار هزار خانه باشد
که در هر خانه چهل هزار هزار طاق باشد که در هر طاقی چهل هزار هزار
تخت باشد که در هر تختی زنی از حور العین باشد که وسعت هر طاقی
چهل هزار هزار مقابل دنیا باشد و پیش روی هر زنی چهل هزار هزار

غلام و چهل هزار هزار کنیز باشد و در هر اطاقی چهل هزار هزار مائده باشد و در هر مائده چهل هزار هزار کاسه باشد و در هر کاسه چهل هزار هزار رنگ از طعام باشد و هر گاه نازل شود بر او همه جن و انس هر آینه میتواند داخل کند در پست ترین طاقی از طاقهای خود که از برای ایشان باشد دران اطاق آنچه را که بخواهند از طعام و شراب و بوی خوش و لباس و میوها و انواع و اقسام از تحف تازه و از زیورها و لباسها اگر هر اطاقی از ان اطاقها اکتفا کرده میشود بآنچه در اوست از اطاقهای دیگر پس وقتیکه مؤذن بگوید اشهد ان لا اله الا الله احاطه میکنند او را چهل هزار هزار ملک که همه صلوات فرستند بر او و استغفار نمایند برای او و در سایه عرش الهی قرار گیرد تا اینکه از حساب فارغ شود و مینویسند ثواب او را چهل هزار هزار ملک پس بالا میبرند بسوی خداوند عز و جل و در حدیث است که بلال اول کسی است که پیشی میگیرد ببهشت بجهة اینکه اول کسی است که اذان گفت و عدد فصول اذان هیجده میباشد چهار تکبیر بلفظ اللّهُ اَکبَر و دو شهادت بر وحدانیت بلفظ اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللّه و دو شهادت بر رسالت بلفظ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّه و دو حیّ علی الصَّلوة و دو حَیَّ عَلَی الفَلاح و دو حیّ علی خَیرِ العَمَل و دو اللّهُ اَکبَر و دو لا اِلهَ اِلّا اللّه و اقامه مثل اذان است مگر اینکه تکبیر از اولش دو تا است و تهلیل از آخرش یکی است و زیاد میشود بعد از حیّ علی خیر العمل دو قد قامَتِ الصَّلوة پس عدد فصول اقامه هفده میباشد و شهادت بر امارت و ولایت حضرت علی بن ابیطالب صلوات اللّه علیه جزء اذان و اقامه نیست نه جزء مقوم و نه جزء مکمل و قصد جزئیت

(١) ممکن است کسی جزئیت مستحبی قصد نماید ع

نیز نکند و لکن بگوید بقصد استحباب آن فی نفسه خصوص بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی گفته اند که اگر یکدفعه بگوید بهتر است بجهة آنکه شائبه جزئیت دران کمتر است بلکه اگر در اول نیت اذان قصد گفتن این شهادت را داشته باشد بعنوان جزئیت بدعت و حرام است و اذانش کلاً باطل است بلکه بعضی حکم ببطلان اذان نموده اند در فرضی که قصد جزئیت نماید هر چند قصد جزئیت در وقت گفتن آن یا قبل از آن نزد در اول اذان و باکی نیست در نماز صبح بگفتن الصلوة خیر من النوم و لکن نه بقصد جزئیت و مخصوص است استحباب اذان و اقامه بیومیه و جمعه و برای غیر یومیه و جمعه مشروع نیست چه واجب باشد و چه مستحب و لکن مستحب است در سایر نمازها آنکه بجماعت شود یا مطلق نماز حتی بفرادی و خصوص نماز عیدین و آیات و طلب باران و نماز میت اینکه سه دفعه قبل از شروع بنماز بگوید الصلوة برفع هر سه یا بنصب هر سه یا بوقف هر سه یا مختلف با ملاحظه اسقاط همزه وصل در حال وصل و با احتراز از وقف بحرکت و وقف بهتر است و بدانکه اذان فی الحقیقه بر دو قسم است اول اذان اعلام که مقصود از او مجرد اعلام بدخول وقت نماز میباشد نه ادراک فضیلت نماز و معلوم است که این اذان جایز نیست قبل از دخول وقت مگر اینکه در خصوص نماز صبح رخصت داده شده بتقدیم اذان در غیر ماه مبارک رمضان یا مطلقاً بجهة بیدار شدن خفتگان و مهیا شدن ایشان برای نماز صبح و لکن بعد از دخول وقت مستحب است دوباره اذان گفتن غیر مؤذن اول یا همان مؤذن و احتمال اینکه این اذان صبح نباشد خلاف ظاهر از اخبار و فتاوی میباشد و بعضی این

(١) در صورت قصد نیت و بعضی مفتی بعدم نیت ...

(٢) تامل است ج

(٣) عدم البدعة مد

قسم اذان را داخل عبادات محضه نمیدانند بلکه حکم کرده اند بجواز زیاده و نقیصه در فقرات آن و تبدیل فقرات و غلط خواندن و جواز اخذ اجرت و این حکم خالی از اشکال نیست دوم اذان برای نماز یومیه پس مقصود بالاصاله از اذان دو چیز است یکی اعلام بدخول وقت و دیگری ادای نماز بر وجه کمال و این هر دو عبادتست حتی قسم اول علی الاحوط الا اینکه مقصود از قسم اول حاصل است باذان فاسد یا غلط بخلاف قسم ثانی پس جایز نیست اخذ اجرت حتی باذان اعلامی علی الاحوط و شرط است در صحت اذان و اقامه و اکتفا بان در جماعت و فرادی چند چیز اول نیت قربت و استدامه و تعیین در فصول مشترکه بلکه تعیین نماز در جائیکه دو صنف از نماز در ذمه داشته باشد بلکه اگر معین کرده و لکن عدول از ان نماز بنماز دیگر کرده یا انکه برای نمازی گفته که فاسد بوده یا فاسد کرده و اراده غیر ان نماز نموده اعاده نماید علی الاحوط پس اگر در نیت اذان و اقامه نماز را معین نکرده و بعد از ان معین بکند خلاف احتیاط است و قصد اجرت در اذان برای نماز در مسجد و جماعت و بخوان سبب بطلان اذانست و همچنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح نیست اذان و اقامه سکران و هر کسیکه بی قصد باشد و قصد ریا و سمعه در اثنای اذان و اقامه نیز باعث بطلان میشود بلکه موجب اعاده آن میشود و کفایت نمیکند اعاده همان فقره که ریا و سمعه در ان فقره نموده بخلاف مجرد قصد قطع اذان و اقامه که ضرر ندارد مادامیکه فقرات اذان و اقامه را بقصد قطع نگفته که بطلان قصد اذان و اقامه نگفته باشد و اگر در اثنای اذان و اقا

مه مرتد شود

مرتد شود و بعد از ان رجوع کند بمذهب حق احوط استیناف و اقوی عدم استیناف میباشد و نوم و اغماء و سکوت و تکلم در اثنای اذان نیز ضرر ندارد مگر از جهت فقد موالات و بخوان و همچنین در اقامه مگر در نوم و اغماء بالنسبه باقامه که مخل بطهارت معتبره در اقامه است و شرط بودن طهارت در خصوص اقامه احوط است چنانچه میاید انشا تعا و بلوغ شرط نیست در اذان بلکه تمیز شرط است پس اذان ممیز صحیح است حتی برای جماعت دوم عقل در غیر اذان حتی در اذان اعلامی سوم اسلام و توهم شرط نبودن اسلام در اذان بجهت حصول اسلام بشهادتین ضعیف است زیرا که مجرد گفتن شهادتین بدون قصد شهادت سبب حکم باسلام نمیشود مثل نماز و تشهد نماز با اینکه بعد از فراغ از شهادتین حکم باسلام میشود نه بمجرد شروع چهارم ایمان حتی در اذان اعلامی علی الاحوط پس اگر اقتدا بکند از جهت خوف بکسیکه قابل اقتدا نیست بجهت فقد ایمان و بخوان باید اذان و اقامه را خود بگوید یعنی اگر خوف فوت اقتدا و نرسیدن برکوع در نماز داشته باشد اقتصار کند بر دو تکبیر و قد قامت الصلوة پنجم موالات که فصل زیادی ما بین فقرات اذان و اقامه حاصل نشود بطوریکه باعث محو صورت اذان یا اقامه شود ششم ترتیب در میان اذان و اقامه و فصول هر یک و اگر خلاف ترتیب نماید عود نماید بنحویکه ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامه را پیش از اذان گفته باشد اقامه تنها را اعاده نماید و همچنین در فصول اذان و اقامه مگر با فقد موالات که منشاء اعاده همه میشود و از بعضی ظاهر میشود که اگر کسی سهوا اخلال

بترتیب بعضی از فصول اذان نماید و متذکر بان شود در اثنای
اقامه حاجت بعود نیست بجهة مراعات ترتیب با تمام اقامه اکتفا
نماید و همچنین بعد از اقامه بطریق اولی هفتم اینکه کوینده اذان
و اقامه مرد باشد نه زن اگر مرد و خنثی بخواهند باذان و اقامه او
اکتفا کنند پس اذان و اقامه زن باعث سقوط اذان و اقامه مرد
نمیشود مگر اینکه ان مردان محارم باشد بلی اذان زن برای زن
صحیح است اگر صوتش را در اذان و اقامه مرد نامحرم نشنود بلکه اگر
هم بشنود ضرر ندارد علی الاقوی خصوص اگر زن علم بوجود اجنبی
نداشته باشد و خصوص اگر زن پیر باشد که از سماع صوت او
لذت حاصل نشود بلکه اگر هم لذت حاصل شود و بلکه اگر بقصد
شنواندن با جنبی هم بگوید علی الاقوی بلی اگر بقصد شنواندن
والتذاذ اجنبی بگوید در این وقت ان اذان صحیح نیست بلکه حرام است
هرچند برای جماعت زنها باشد و لکن احوط عدم اکتفا باذان و
اقامه زن است مطلقا در حق غیر زن هشتم انکه برای نماز یا اعلام
بدخول وقت نماز باشد نه از برای سایر غایات مشروعه مثل
اذان در عقب مسافر یا اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ
مولود تازه یا در گوش کسیکه چهل روز گذشت و گوشت نخورده
یا در گوش کسیکه سوء خلق پیدا کرده یا کسیکه در بیابان
راه گم کرده که در این موارد برای نماز یومیه باین اذان و اقامه
اکتفا نمودن مشکل است هرچند فی نفسه صحیح است نهم انکه
وقت وسعت نماز با اذان و اقامه را داشته باشد و الا حرام است
بلی اگر تعارض کند اذان و اقامه با سایر مستحبات داخله در نماز

مثل قنوت و بخوان دور نیست ترجیح اذان و اقامه بر آنها دهم
انکه بعد از دخول وقت باشد مگر اذان صبح چنانچه گذشت و
مگر بالنسبه بنمازیکه پیش از وقت باعتقاد دخول وقت شروع
نموده و قبل از فراغ از ان وقت نماز داخل شده یازدهم انکه برای
نماز یومیه باشد حتی جمعه پس برای غیر یومیه حتی عیدین و نافله
هرچند واجب شده باشد بنذر و بخوان آن حرام و باطل است دوازدهم
انکه بقرائت صحیحه و قواعد عربیه باشد حتی الف الله اکبر را قطع
نماید و وصل نکند و اطلاق این شرط محل تامل است بالنسبه
بکسیکه قادر بر اداء حروف از مخارج نباشد پس اذان غیر قادر
بر اداء حروف از مخارج صحیح است و کافیست خصوص در اذان
اعلامی چنانچه در حدیث است که سین بلال عند الله شین و هم
چنین محل تامل است عدم جواز حذف الف الله اکبر در حال وصل
خصوص در تکبیرات بعد از تکبیر اول سیزدهم غنا ننمودن که
غناء در عبادات بدتر است از غناء در غیر عبادات چهاردهم
متصل ساختن اذان و اقامه را بنماز باتصال عرفیه در اذان
و اقامه نماز بخلاف اذان اعلامی و شیخ استاد صاحب جواهر الکلام
اعلی الله مقامه و دیگران شرط کرده اند در اذان اعلامی عدم تاخیر
ان را از اول وقت بخلاف اذان برای نماز که مؤخر میشود تا حین
اداء نماز و این هم محل تامل است بجهة انکه اقوی جواز تاخیر اذان
اعلامی است بر فرض احتیاج باعلام مثل روز ابر و یا انکه همه خوابیده
بودند و مطلع نشده اند بدخول وقت بالمره بلی عمداً تاخیر انداختن
اذان اعلامی با عدم احتیاج بان بالمره و اذان گفتن بقصد اعلام

محل اشکال است هرچند حکم بعدم جواز این نیز مشکل است بجهة
عدم انحصار حکمت اذان اعلامیه در خصوص اعلام والا تعدد مؤذنین
و اذان ثانی و ثالث و رابع باید محل اشکال باشد و مجلسی طاب رمسه
در حدیقة المتقین سفر نموده تا وقت داخل نشود اذان نگوید و در وقت
فضیلت اذان میتواند گفت و اگر وقت فضیلت بدر رود احوط
آنست که اذان اعلامی را نگوید بلکه اذان خود را نیز نگوید و اکتفا
باقامه کند و بهتر آنستکه اذان را در اول وقت بگوید تمام شد کلام
آن بزرگوار پانزدهم آنکه تمام اذان و همچنین تمام اقامه را یک نفر
بگوید و تمام کند و ترا سل که بعضی از فقرات آن را کسی بگوید و
بعض دیگر را کسی دیگر بگوید حرام است علی الاحوط هرچند حکم
بحرمت در خصوص در اذان و خصوص در اعلامی محل تامل است
و هرگاه اشخاص متعدده از اهل جماعت خواسته باشند که اذان
بگویند برای جماعت واحده احوط آنستکه بطریق اجتماع نگویند و
بطریق تعاقب بگویند تا اینکه امام حاضر شود ضرر ندارد هرچند
جواز بطریق اجتماع نیز قوی است و دعوی سیره برخلاف ممنوع است
چنانچه احوط آنستکه هرگاه شخص واحد اذان گفته است بجهة جماعت
باذان صحیح دوباره همان مؤذن با عدم عروض مبطل بجهة حضور
امام جماعت اذان نگوید بلکه دیگری اذان بگوید بلکه بهتر آنست
که این مؤذن ثانی یا ثالث استماع فصول اذان سابق را نموده
باشد بلکه بعضی از اجله علماء سادات اعلی الله مقامهم بصریح فرموده اند
که اذان متعدد از مؤذن واحد بدون عروض مبطل جایز نیست
مثل آنکه مؤذنی اذان گفت باذان صحیح و ثانیاً همان مؤذن بدون

عروض امری که مبطل اذان بوده باشد اتیان باذان نماید مثل اینکه
بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد همان مؤذن شروع نماید
باذان دیگر تا امام حاضر شود ظاهر اینستکه جایز نبوده باشد بلی
هرگاه مقتضی اعاده عارض شود از محل کلام خارج خواهد بود
بلکه اگر مؤذن جماعت اذان یا اقامه گفت و امام جماعت نشنیده
امام جماعت اکتفا بآن اذان یا اقامه نکند بلکه باید خود امام بجهة
ادراک فضیلت اذان یا اقامه بگوید یا آنکه دیگری را امر کند باذان
بلکه اکتفا کردن اهل جماعت باذان مؤذن یا اقامه و اقامه آن
مشروطست علی الاحوط که آن مؤذن و مقیم مرید نماز در همان
مکان باشد بلکه باید مرید جماعت نیز باشد بلکه مرید همان جماعت
باشد نه جماعت دیگر بلکه مستحب است برای مقیم جماعت آنکه در اقامه
گفتن اذن از امام بگیرد و خود سر اقامه بگوید بخلاف اذان که حاجت
باذن امام ندارد و شرط است در خصوص اقامه علاوه بر مذکورات
اینکه اقامه را بعد از اذان بگوید و با طهارت از حدث باشد بلکه
از خبث نیز طاهر باشد و در حال اقامه رو بقبله باشد و ایستاده
باشد بلکه مستفاد از بعض اخبار اینستکه جمیع شرایط و موانع
نماز را در اقامه ملاحظه نماید که وارد است که الاقامة من الصلوة
ولکن در غیر ترتیب از شرایطی که مذکور شد تامل است و عدم
اشتراط اقوی است پس اگر در اثنای اقامه یا در اثنای نماز حدثی
صادر شد باطل نمیشود اقامه و تمام میکند اقامه را بعد از وضو
یا غسل مگر اینکه موالات بهم خورده باشد و همچنین باطل نمیشود
بتکلم بلکه مکروه است تکلم مگر بجهة اصلاح نماز یا بجهة صف و تنظیم

در مستحبات اذان

امام و ترجیح آن و شهید اول ایماء بدست را بعد از اقامه مثل تکلم
دانسته در حکم بکراهت چنانچه ظاهر حدیثست بدانکه تکلم بعد
از فراغ از اذان و قبل از شروع باقامه مکروه نیست مگر در نماز صبح
و بدانکه کراهت تکلم بعد از اقامه مخصوص بمقیم نیست بلکه ثابت است
برای هر که از اهل جماعت باشد و بدانکه تکلم در اذان باعث استحباب
اعاده آن نمیشود بخلاف اقامه که تکلم در اثنای آن و بعد از آن باعث
استحباب اعاده آن میشود و بدانکه مستحبات اذان بسیار است
اول در اول وقت اذان گفتن دوم روبقبله بودن بلکه بعضی واجب
دانسته اند سوم بلند گفتن در حق مرد و آهسته در حق زن چهارم
کشیدن آواز بهر قدری که ممکن باشد یا بان قدری که بر تعب نفتد
پنجم در خانه بصدای بلند اذان گفتن که باعث رفع فقر و مرض و بسیار
اولاد میباشد ششم با طهارت بودن هفتم ایستاده گفتن
بلکه بعضی واجب دانسته اند هشتم بینا بودن نهم در جای بلند
ایستادن دهم دو انگشت در گوش گذاشتن یازدهم حرف آخر
هر فصل را ساکن کردن دوازدهم در آخر هر فصل سکوت قلیل
نمودن سیزدهم وقت شناختن چهاردهم خوش آواز و عادل و عارف
بمسائل اذان بودن پانزدهم محل وثوق و اطمینان بودن شانزدهم
صلوات فرستادن در وقت نام بردن و شنیدن اسم پیغمبر صلی الله
علیه و آله و بعضی واجب دانسته اند مط و اقوی استحباب آن است هفدهم
اظهار نمودن حرف های در الله و اشهد و الصلوه و اظهار ها در الله
هیجدهم حکایت اذان را آهسته یا بلند نمودن هرچند در بیت الخلاء باشد
بدون تبدیل حیعلات بلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

وهرچند در نماز باشد ولکن با تبدیل بحول لفظ مرقوم هرچند احوط ترک
حکایتست خصوص در نماز واجب خصوص در اثنای قرائت و از بعضی
ظاهر میشود جواز قطع نماز و قطع قرائت بجهة حکایت اذان و احوط عدم
ارتکاب قطع است مط خصوص قطع نماز و ظاهر آنستکه استحباب حکایت
مشروطست باینکه اذان یا اقامه بر وجه مشروع باشد نه حرام و باینکه
فاصله زیاد نشود مابین حکایت کننده و اذان مؤذن و یا اقامه
مقیم و بهتر آنستکه بعد از فراغ مؤذن از فقرات حکایت کند نه با او
هرچند ظاهر جواز هر دو میباشد چنانچه ظاهر استحباب حکایتست
حتی در اذان و حتی در اقامه هرچند غلط گفته شوند نوزدهم اعاده
اذان صبح چنانچه گذشت بیستم بعد از فراغ از هر یک حی علی الصلوة
و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة الا بالله بیست و یکم بعد از فراغ
از حی علی خیر العمل بگوید آل محمد خیر البریة بیست و دوم بتانی و آرام
اذان گفتن بخلاف اقامه که تعجیل در او مستحب است بدانکه این مستحبات
هرچند راجع بمؤذن میباشد ولکن مقصود وقوع اذان است بر وجه
کمال و کسیکه تعیین مؤذن مینماید نیز مراعات جمله از این مستحبات نماید
مثل عادل و عارف و بصیر باوقات هرچند ظاهر آنستکه در حق کور
وکریه الصوت نیز استحباب گفتن اذان و اکتفا بآن حتی در جماعت
ضرر ندارد و مکروهات اذان بسیار است اول حرف زدن در اثنای
اذان دوم سکوت طویل نمودن بنحویکه موالات هم نخورد یا بخورد
سوم در اثنای اذان التفات براست و چپ نمودن بتمام بدن بلکه بوجه
تنها نیز علی الاحوط چهارم زیاده بر دو مرتبه گفتن شهادتین نه بجهة
تنبیه و اعلام مصلین و همچنین است زیاده نمودن سایر فقرات را

در مکروهات اذان

نیز باین قصد پنجم گفتن اذان در راه رفتن ششم سواره اذان گفتن و
بدانکه مستحب است که مابین اذان و اقامه فاصله قرار دهد بدو رکعت نماز
یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بگام برداشتن بسوی قبله یا بگفتن سبحان الله
یا الحمد لله و یا بهمه و بعضی در اذان و اقامه نماز مغرب فصل بدو رکعت
نماز و سجده را سنت ندانسته اند بلکه مخصوص بگام برداشتن و نفس
کشیدن را دانسته اند و بعضی نشستن را سنت دانسته اند و در حدیث است
که ثواب نشستن میان اذان و اقامه نماز مغرب مثل ثواب کسی است که بخون
خود غلطیده شده باشد در راه خدا و بدانکه ساقط میشود اذان تنها
یا اقامه یا هر دو در چند موضع اول آنکه از کسی شنیده باشد اذان
یا اقامه تنها یا هر دو را تماما یا انکه حکایت کرده باشد چه اذان اعلام
باشد یا انکه اذان برای نماز باشد چه از امام شنیده باشد یا از ماموم
یا از منفرد چه از یک نفر چه از متعدد چه بنحو سماع باشد یا استماع
و بعضی شرط کرده اند اینکه سامع اذان و اقامه عازم نماز از اول باشد
نه انکه تا نه قصد نماز کرده باشد بلکه شرط کرده است که بهمان
وصف که از اول با وی بوده باقی بوده باشد و عدول نکند از ان
قصد مگر اینکه عدول کند از اقوی باضعف که عدول کند از جماعت
بفرادی نه عکس آن بلکه شرط کرده است که سامع اذان با مؤذن برای نماز
متحد القصد باشند نه انکه مثلا اذان برای نماز ظهر را بشنود و اکتفا بان
کند در نماز عصر بلکه شرط کرده است که سماع اذان برای نماز قضا نبوده
باشد و مراعات این شروط احوط است و سماع اذان زن محرم یا حکایت
ان نیز باعث سقوط میشود بلکه احتمال سقوط در سماع اذان زن
نامحرم و همچنین حکایت ان نیز خالی از قوت نیست خصوص زنیکه

مواضع سقوط اذان و اقامه

در اعلام مخصوص قبل الوقت تامل است ع ح

در سماع تامل است ع ح

در صورتش لذتی نباشد بلی سماع و استماع و حکایت اذان زن نامحرم
که صوتش باعث لذت شود باعث سقوط نمیشود علی الاحوط چنانچه سماع
و استماع و حکایت اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمیشود و اگر سماع بعضی
از فقرات یا حکایت ان نموده و بعضی دیگر را خود تمام کرده ضرر ندارد و
کافیست در سقوط و شرط است علاوه بر صحت اذان و اقامه عدم فصل عرفی
مابین سماع اذان و اقامه و نماز مستمع چنانچه شرط است که آن اذان مسموع
برای غیر اعلام و نماز نباشد مثل اذان پشت سر مسافر و در گوش مولود
و بخوان دوم اذان عصر در یوم جمعه هر چند نماز جمعه را در یوم جمعه نکرده
و نماز ظهر را کرده باشد سوم اذان عصر در یوم عرفه از برای حاج یا مطلقا
چهارم اذان عشا از برای حاج در مزدلفه پنجم اذان برای نماز ثانی از هر که
جمع کند با استحباب جمع در یوم عرفه و مزدلفه و جمعه و مستحاضه و مسلوس
یا با عدم استحباب چه جمع کند در وقت فضیلت صلوة اولی یا ثانیه و ظاهر آنستکه
تعقیب قصیر مثل تسبیح فاطمه زهرا منافی صدق جمع نیست بخلاف نافله
حتی دو رکعت آنکه منافی صدق جمع است از قراریکه بعضی تصریح کرده اند
هر چند خالی از تامل نیست و ظاهر آنستکه اذانیکه در حال جمع میگوید
از برای نماز اولی است چه جمع در وقت نماز اولی باشد یا نه و از بعضی
ظاهر میشود که اگر در وقت نماز اولی باشد اذان برای نماز اولی است
و اگر وقت نماز ثانی باشد اذان برای نماز ثانی است و مستند این معلوم
نیست و بهتر آنستکه در اذان قصد واقع نماید ششم از برای نماز قضا
بالنسبه بکسیکه اراده قضا نمودن نمازهای خود داشته باشد در مجلس
واحد در این وقت برای نماز اول اذان و اقامه هر دو میگوید و برای نماز
بعد با قامه تنها اقتصار میکند در صورتیکه قضا از خود باشد و اگر از غیر باشد

این حکم خالی از اشکال نیست خصوص اگر فوت از غیر بنحو یقین نباشد
هرچند الحاق قوی است هفتم از کسیکه وارد مکانی شده که در او نماز جماعت
اقامه شده و همچنین از کسیکه حاضر بوده در آن مکان ولکن اقتدا ننموده
که در آنجا اذان و اقامه از هر دو ساقط است چه بجماعت بکنند یا بفرادی
بچند شرط اول آنکه آن نماز و آن جماعت معلوم الفساد نباشد بلکه اگر
حمل بر صحت نماز و جماعت در مجهول الحال و اگر امام فاسق باشد باعتقاد
آن شخص که وارد بر آن جماعت شد ولکن احتمال بدهد که اهل آن جماعت
باعتقاد عدالت اقتدا کرده‌اند ضرر ندارد در سقوط بلی اگر بدانند که باعلم
بفسق اقتدا کردند اعتبار بآن جماعت نکند در سقوط اذان و اقامه
دوم آنکه معلوم نباشد در جماعت اولی ترک اذان و اقامه بلی مجرد احتمال
گفتن اذان و اقامه کافی نیست پس جماعت ثانیه بعد از تفرق جماعت اولی بالمره
باعث سقوط اذان و اقامه ثالثه و رابعه نخواهد شد سوم آنکه آن جماعت
در مسجد باشد و در غیر مسجد این حکم ثابت نیست هرچند احوط الحاق
نمودن غیر مسجد است بمسجد چهارم آنکه دو مکان نباشد پس در دو مسجد
یا دو مکان عرفاً این حکم جاری نمیشود هرچند صدای مؤذن بآن مکان برسد
و حرم و مسجد هرچند یک مکان حساب میشود عرفاً ولکن در پشت بام مسجد
بالنسبه بصحن آن و حرم بسیار بزرگ مثل حرم حضرت سید الشهداء روحی له
الفداء بالنسبه ببالای سر و پائین پا و پشت سر و همچنین مسجد بزرگی که
صفه‌ها یا صحن آن که محاریب متعدده داشته باشد وحدت مکان محل تامل است
پنجم آنکه در آن مسجد یا آن مکان ائمه متعدده رواتب نباشند که یکی بعد
از دیگری یا معاً نماز بخوانند و الا سقوط بالنسبه بجماعت ثانیه مثلاً
محل اشکال است پس سقوط در این فرض مخصوص است بفرادی یا از جماعت

که واقع شود بر سبیل اتفاق ششم آنکه آن جماعت در نماز واجب ادائی باشد
پس جماعت در مثل صلوة معاده محل اشکال است چه از جماعت بعد از جماعت
معاده یا فرادی هرچند حکم بالحاق خالی از قوت نیست هشتم آنکه معلوم
باشد که آن نماز یومیه میباشد پس اگر معلوم باشد که آن جماعت غیر یومیه
میباشد مثل کسوف و خسوف یا آنکه مجهول الحال باشد که نداند یومیه بوده
یا نه باعث سقوط اذان و اقامه نمیشود پس مجرد ورود بر جماعت باعث
سقوط نمیشود بلکه باید علم بیومیه بودن نیز داشته باشد هشتم آنکه
متحد باشند در ادا بودن پس در قضا بالنسبه بادا یا بعکس یا قضاء
بقضا خصوص اگر قضا بجهت غیر باشد حکم بسقوط محل تامل است بلکه
اشتراط اتحاد در اداء خالی از قوت نیست پس در جماعت ظهر یا عصر
سقوط اذان و اقامه عصر و ظهر محل تامل است نهم آنکه اذان و اقامه
سنن رو بخوان لازم نشده باشد و الا سقوط محل تامل است دهم
آنکه اهل آن جماعت متفرق نشده باشند یا آنکه در حکم متفرق نشده
باشند که نشسته باشند ولکن مشغول بکار دیگر باشند نه بتعقیب بلی
اگر یک نفر در صف باقی باشد و مشغول بتعقیب باشد کافی است در سقوط
اذان و اقامه و تفرق از مکان نماز کافی است و شرط نیست تفرق از مسجد
یازدهم بقاء اهل صف بنحو متعارف باشد پس اگر اهل آن جماعت یا بعض
بنشینند در مکان صلوة زاید بر متعارف ساقط نمیشود اذان و اقامه
هرچند مشغول بتعقیب باشند دوازدهم اینکه شروع بنماز جماعت کرده باشند
هرچند فارغ نشده باشند بلکه احوط آنست که بعد از تمام شدن اذان و اقامه
هرچند شروع بجماعت نکرده باشند اذان و اقامه نگوید بلکه اگر از اذان تنها
فارغ شده باشند نیز اقامه همان اذان را نگوید علی الاحوط سیزدهم آنکه

آنکه امام جماعت مرد باشد نه زن پس اگر امام جماعت زن باشد اذان و
اقامه از مردان ساقط نمیشود هر چند بفرادی بخوانند بلکه اگر امام جماعت
مرد باشد و ماموین همه زن باشند نه مرد و نیز ملفق سقوط محل تامل است
بلکه سقوط از جماعت ثانیه اگر زن باشند در جائیکه جماعت اولی همه زنان
باشند نیز محل تامل است چهاردهم آنکه معلوم نباشد فساد اذان و
اقامه جماعت اولی پانزدهم آنکه فصل عرفی حاصل نشده باشد در بین اذان
و اقامه و جماعت بقسمیکه عرفاً بگویند که جماعت اولی بدون اذان و اقامه
واقع شده که در این وقت ساقط نمیشود هشتم از مواضع سقوط اذان
و اقامه اقتدا کردن بامامیکه مشغول بجماعت میباشد که در این وقت
ماموم اکتفا باذان و اقامه جماعت حتی در غیر مسجد مینماید نهم و دهم
مسافر و مستعجلیکه بگفتن اذان و اقامه خوف فوت امر را داشته باشد
ولکن سقوط در این مورد بسبب تخفیف است اولاً آنکه هر دو را بگوید لکن اقتصار
نماید در جمیع فصول اذان و اقامه بیکی از فصول هر دو پس در اینجا سقوط
بعضی از اجزاء هر دو میباشد دوم آنکه اذان را بالمره ترک کند و اقامه را
بطریق متعارف بگوید سوم عکس دوم و لکن دوم بهتر است از اول و سوم
بدانکه سقوط اذان و اقامه در حق کسیکه وارد بر جماعت بشود پس از
مرقوم بنحو عزیمت میباشد که مشروع نیست هر دو را یعنی اذان و اقامه گفتن
و قول بحرمتان قوی میباشد چنانچه سقوط در حق مسافر و مستعجل از
رخصت میباشد که اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اما در سایر
موارد پس حرمتش معلوم نیست ولکن احوط ترک است و بدانکه اگر کسی
ترک نماید اذان و اقامه را و داخل در نماز شده باشد مستحب است که
نماز را قطع نماید و حاجت بعدول بنافله یا فریضه فائته ندارد و لکن

[illegible] (marginal note)

قطع مشروط است بچند شرط اول آنکه ترک هر دو نماید نه خصوص اذان
و نه خصوص اقامه علی الاحوط هر چند ترک اقامه بتنهائی ظاهر اینست که
مثل ترک هر دو میباشد دوم آنکه ترک هر دو یا اقامه بتنهائی از روی
سهو باشد نه عمد سوم آنکه تذکر بسهو در رکعت اولی باشد نه بعد از آن
چهارم آنکه برکوع نرفته باشد پنجم آنکه قطع نماز و تدارک اذان و اقامه
مستلزم ارتکاب محرمی نباشد مثل فوت وقت نماز بقطع و اعاده یا مرتکب شدن
محرمی از جهة عدم اباحه مکان نماز یا لباس باعتبار عدم رخصت در نماز
بعد از آن نماز ششم آنکه در نماز منفرد باشد نه جماعت هفتم آنکه بعد
از تذکر فوراً قطع نماید و اگر چنانچه بعد از تذکر مردد شود در قطع
نماز یا عازم بعدم قطع شود و بعد پشیمان شود و بکذرد زمانیکه
منافی تعجیل باشد در این وقت قطع نماید هر چند اشتراط این دو شرط
محل تامل است هشتم آنکه سهو در تمام اذان و اقامه باشد و اما اگر سهو
بعضی از اجزاء اذان و اقامه نماید یا آنکه سهو بعضی از شرایط آن نماید
پس جواز قطع بنسیان مرقوم تامل است و بهتر آنست که قبل از قطع نماز
بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُه و اما اعاده نماز
برای ترک اذان و اقامه پس آن محل اشکال است و احوط ترک است هر چند
جواز اعاده خالی از قوت نیست در این مورد بلکه در هر موردیکه اعاده
بجهة تدارک مافات و اداء آن بوجه کمال شود والله العالم **فصل اول**
در قیام است و مراد از قیام ایستادن عرفی است و شرط است در حصول قیام
مطلوب در صلوة چند چیز اول آنکه قیام بنحو انتصاب و اعتدال باشد که کجی
در ما بین پشت و سایر اعضاء اصلاً نشود بلی کج نمودن گردن و سر بزیر انداختن
ضرر ندارد پس معتبر در قیام قیام تمام است در معظم اعضاء دوم

استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکند بحیثیتی که اگر برداشته شود بیفتد و برای مریض غیر قادر بر قیام بالمرّه تکیه کردن مقدّم است بر نشستن و راست نشستن مقدّم است بر خم بودن در حال نشستن و اگر از مطلق نشستن عاجز باشد بخوابد بپهلوی راست و در صورت عجز از این پهلو بپهلوی چپ و اگر از این هم عاجز باشد بر پشت بخوابد مثل خوابیدن محتضر که هر دو پای او رو بقبله باشد سوّم بر دو پا ایستادن بطریق متعارف نه بر پاشنه یا بسر انگشتان و مخوان بلی شرط نیست که اعتماد بر تمام باطن قدمین نماید بلکه جایز است که اعتماد بیک پا کند و آنچه لازم است وقوف بقدمین است نه اعتماد بهر دو پا یا بالتسویة یا علی الاختلاف هر چند احوط است چنانچه احوط از آن تسویه بر هر دو پا است در القا سنگینی بدن و اعتماد بان خصوص در نمازیکه قیامش طولانی باشد چهارم آنکه قدمها را بسیار دور نگذارد که از ایستادن متعارف بیرون رود پنجم استقرار که راه نرود ششم طمأنینه که معظم اجزاء بدن حرکت نکند بدانکه هر گاه متعذّر شود قیام تمام در جمیع احوال نماز اکتفا کند بقیامی که بصورت رکوع باشد و اگر این هم ممکن نشود هر چند بتکیه دادن باشد در این وقت نشسته نماز بخواند و اگر ممکن باشد قیام در بعضی از احوال نماز پس همان را ترک نکند حتی آنکه اگر نماز بخواند از جهة مرض و مخوان و لکن در خصوص قرائت سوره مثلا یا بعض آن یا قبل از رکوع قادر بر قیام شود واجبست قیام و لکن اگر امر دائر شود مابین قیام در نماز با عدم استقرار و نشسته نماز خواندن با استقرار ظاهر اینست که نشسته مقدّم است

فصل دوم در نیت است

بدانکه نیت عبارتست از داعی و باعث و محرّک عمل که بر میدارد انسان را

در نیت است

بکردن آن عمل و لازم نیست بدل گذراندن یا بزبان آوردن آن و لازم است در نیت تعیین فعل اگر مشترک باشد و لابد است قصد قربت و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در وقت و قضاء در خارج وقت و غیر اینها از چیزهائیکه تعیین فعل موقوف بان نباشد ضرور نیست هر چند احوط است و قصد قصر یا تمام نیز ضرور نیست هر چند در جائی باشد که مخیّر است میان قصر و اتمام بلکه همین قدر اگر تعیین کند که نماز ظهر میگذارم کافیست و بتشهد اول که رسید اگر میخواهد که قصر نماید سلام بگوید و اگر میخواهد دو رکعت دیگر اضافه کند بلکه اگر قصد قصر کند میتواند که عدول کند و تمام کند یا بعکس بلکه اگر قصد قصر کرد و سهواً تمام کرد یا بعکس ضرر ندارد بلکه همچنین است حکم در دو رکعت آخر که مخیّر است مابین تسبیحات اربعه و حمد که اگر قصد حمد داشت و سهواً تسبیحات اربعه را خواند و یا بعکس هیچ ضرر ندارد و نیت شرط خارج است نه جزء داخل

فصل سوم

در تکبیرة الاحرام است و آن واجب رکن است و هشت امر در آن واجب است اوّل بلفظ عربی گفتن دوّم مقارن نیت گفتن سوّم لفظ الله اکبر را بترتیب مذکور با موالات گفتن که در میان حروف و کلمات فاصله قرار ندهد چهارم همزه اکبر را وصل نکردن و همچنین همزه الله را احتیاطا پنجم شنوانیدن اگر چه خود بشنود و هیچ نگوید که خود نیز نشنود که از تکلم خارج شود ششم حروفش را از مخارج ادا کردن هفتم خصوص الله اکبر گفتن و عوض و الله اعظم مثلا نگفتن هشتم صحیح خواندن بنحویکه در قرائت حمد میاید

فصل چهارم

در قرائت است بدانکه واجبست خواندن حمد و سوره تمام با بسم الله در نماز صبح و در دو رکعت اوّل نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و در یک رکعت آخر مغرب و در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مخیّر است مابین

در تکبیرة الاحرام است

در قرائت است

حمد تنها بدون سوره و خواندن تسبیحات اربعه لکن خواندن تسبیحات
افضل است مط و تسبیحات یک مرتبه واجبست و دو مرتبه دیگر مستحب است
و احوط عدم ترک دو مرتبه دیگر است[1] لکن بقصد قربت مطلقه نه بقصد
وجوب و صورت تسبیحات اربعه واجبه اینست سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَ
لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر و بهتر آنست که حمد و سوره را از مثل قرآن و نحو
آن نخواند بلکه بعضی واجب دانسته اند که از حفظ بخواند نه از قرآن و
این ضعیف است هرچند احوط است[2] و واجبات قرائت نیز چند چیز است اول
عربی خواندن دوم اداء حروف از مخارج بطوریکه تمیز ما بین حروف در عرف
عرب حاصل شود و زیاده براین لازم نیست سوم صحت الفاظ و اعراب
که غلط نخواند بحسب علم لغت و نحو و صرف و متابعت قراء سبعه در تمام
قواعد ایشان بالمره لازم نیست مگر آنچه که بحسب علوم ثلاثه متقدم
غلط باشد بلکه استحسان قواعد قراء در همه جا و بهمه طور معلوم
نیست ولکن اگر بقواعد قراء بخواند جایز است چهارم ترتیب ما بین
حمد و سوره و آیات و کلمات آن پنجم موالات عرفیه بین الفاظ و آیات
باین معنی که فاصله زیاد در میان حروف و کلمات و آیات نده که رشته
و نظم قرائت بهم بخورد ششم تعیین سوره قبل از شروع ببسمله اگر مردد
شود که کدام سوره را بخواند و عادت بمنزله تعیین است بلکه لازم
بودن[3] تعیین سوره تامل است لکن احوط تعیین است هفتم جهر در نماز
صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و اخفات در ماسوای آن مگر
در نماز جمعه و دو رکعت اول نماز ظهر در یوم جمعه که جهر در آن ضرر
ندارد بلکه مستحب است هرچند احوط اخفاتست چنانچه احوط اخفاتست
در بسم الله در رکعت سوم مغرب و رکعت سوم و چهارم عشا وقتی

[1] بلکه اقوی [illegible] استغفار [illegible] قرآن [illegible] (ع ح)

[2] ترک نکند (م ح)

[3] در لازم بودن تعیین سوره [illegible] بسمله تامل [illegible] در تعیین [illegible] احوط [illegible] (ع ح)

که بخواهد

که بخواهد عوض تسبیحات حمد بخواند و محل جهر و اخفات حمد و سوره است
و در باقی اقوال جهر و اخفات لازم نیست بلی در خصوص بسم الله جهر مستحب است
هرچند در نماز اخفاتی باشد و در غیر یومیه مثل خسوف و کسوف و غیر آن
هیچیک از جهر و اخفات لازم نیست اگرچه حمد و سوره باشد و کمتر مرتبه
جهر آنست که کسیکه گوشش کر نباشد و در پهلوی نمازگذار باشد
صدای او را بشنود بلکه حق در جهر و اخفات این است که بعرف رجوع
شود که بگویند آهسته یا بلند میخواند و مخیر است زن در مقام جهر بین
جهر و اخفات اگر صدای او را نامحرم نشنود و بدانکه جایز است ترک
سوره در چند موضع اول در نافله مطلقا حتی نوافل یومیه و نماز شب
و غیره بلی در بعضی از نوافل که سوره خاصه وارد شده ترک سوره
ننماید دوم در فریضه از برای مریض سوم کسیکه خوف خروج وقت را
داشته باشد بشرط آنکه وجوب نماز مستقر شده باشد توضیح آن
آنستکه حالت نمازگذار بالنسبه بادراک وقت نماز بر چند قسم است
اول آنستکه یقین میداند که وقت آن قدر وسعت دارد که تمام اجزاء
نماز و رکعات آن را در وقت بخواند چه عالم بزیادتی وقت نیز باشد یا نه
در این وقت رخصت نیست در ترک سوره اختیاراً بدون سببی دیگر
دوم آنستکه وجوب نماز مستقر نشده باشد که مکلف از اول امر بداند
که از اول وقت مقدار چهار رکعت را درک مینماید و لکن بدون سوره
در رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و بعد عذر مسقط تکلیف مثل جنون یا حیض
یا موت یا اغماء عارض میشود در این وقت اداء نماز و قضای آن بر فرض فوت
اداء هیچیک لازم نیست علی الاقوی بلکه شروع در نماز بقصد وجوب
مشروع نیست بلی مصلی بقدر اداء نماز یا قضا بقصد احتیاط و احتمال

مطلوبیت نداریم سوم آنستکه وجوب نماز نیز مستقر نشده که مکلف
جامع الشرایط تکلیف نبوده و نشد مگر در آخر وقت و بعد از اجتماع
شرایط تکلیف از وقت درک نموده مگر مقداریکه کفایت یک رکعت
با فاتحه بدون سوره مینماید در این قسم بعضی از اعیان علماء ما فرموده اندکه
ظاهر اینستکه این مقدار کفایت میکند در حکم ثبوت تکلیف بنماز پس لازم است
که اتیان بنماز نماید با اقتصار در آن بحمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است
ولکن ثبوت وجوب نماز باین مقدار محل تأمل میباشد بلکه مشروعیت
ادا یا قضا بر فرض فوت نماز بقصد وجوب نیز محل اشکال میباشد بلی
مضایقه نیست از ادا یا قضا بقصد احتیاط چهارم مثل سوم میباشد
مگر آنکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را
دارد در چنین حال جایز است اقتصار بحمد و احتمال تعیین وجوب
قرائت سوره نیز میرود بجهت ملاحظه اینکه درک یک رکعت از نماز بمنزله
درک تمام نماز میباشد چنانچه احتمال تعیین سقوط قرائت سوره نیز میرود
بجهت ملاحظه اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از اجزاء نماز در خارج وقت
واقع میشود و اتیان سایر اجزاء در وقت اهم میباشد از وقوع سوره
در وقت ولکن اقوی جواز ترک قرائت سوره میباشد نه حرمت قرائت
آن و نه وجوب قرائت آن و همچنین اگر بداند که وقت باقی وسعت پنج
رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت را داشته باشد پنجم آنست که وجوب
نماز مستقر شده است لکن غفلةً یا بسبب اعتماد بر وسعت وقت
تأخیر نموده وقتیکه ملتفت شد ظاهر شد بر مکلف که وقت وسعت
قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد در اینجا نیز بعضی از اعیان علماء ما
حکم آن را مثل قسم سوم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر باقی

از وقت کفایت یک رکعت بدون سوره نماید اتیان بنماز با اقتصار
بحمد جایز بل متعین است لکن در رکعت اولی و اما در رکعت ثانیه پس
اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است و اگر
وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید ظاهر آنستکه اقتصار
بحمد و ترک سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد ولکن مختار ما
نیز بملاحظه حکم سوم و چهارم معلوم شد که بقاء وقت در سوم محل
تأمل است و در چهارم حکم بجواز ترک سوره مسلم است و حکم قسم پنجم نیز
جواز ترک سوره است در هر دو فرض چه وقت باقی وسعت یک رکعت
بر تنهائی را داشته باشد یا زیاده بر آن داشته باشد چه ترک سوره
در رکعت اولی باشد یا در رکعت ثانیه ششم آنکه عمداً تأخیر نماز نموده
تا بحد مذکور در این صورت همان بزرگوار نیز فرموده اند که ظاهر اینست
که در تأخیر آثم و اقتصار بحمد و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچ
یک از رکعتین بلکه نماز او در چنین صورت قضا است تدارک آن با حمد و
سوره در رکعتین بعلاوه توبه لازم است لکن مختار این است که اگر عمداً
تأخیر نماز نموده تا اینکه از وقت بمقدار یک رکعت با سوره را درک نموده
در این وقت اقوی آنست که نماز قضا باشد ولکن احوط آنستکه بقصد
قربت مطلقه بدون تعرض ادا و قضا نماز را بجا آورد و اما اگر درک یک
رکعت با سوره یا دو رکعت را نموده نماز او قضا نمیشود و اگر تأخیر نماز
گناه کار خواهد بود بلکه اگر خلاف احتیاط نبود میگفتم که تأخیر نماز عمداً
تا باین حد جایز است و در این تأخیر نیز اثم نیست بلی در این فرض که درک
یک رکعت با سوره را نموده مخیر است که سوره را بخواند یا ترک کند و ترک
سوره لازم نیست هفتم آنست که وجوب نماز مستقر شده و تأخیر هم شده

لکن یقین نداشته باشد بخروج وقت ولکن خوف داشته باشد که اگر
قرائت سوره نماید وقت اضطراری که یك رکعت باشد یا وقت اختیاری
نمازکه چهار رکعت باشد از دست برود باین معنی که اگر در فرض اوّل
سوره را بخواند در رکعت اولی خوف دارد که وقت نماز بالمرّه از دست
برود واگر سوره را در فرض دوّم بخواند در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه
یا هر دو خوف این دارد که اجزاء دیگر نماز مثل رکوع وسجود وذکر رکوع
وسجود وتشهّد در خارج وقت واقع شود اقوی نیز در این قسم جواز
ترك سوره است حتّی در رکعت ثانیه بلکه اگر بقرائت سوره بترسد
که بعضی از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود بازجایز باشد که
ترك سوره نماید بقدریکه باعث خوف است ودر محلّیکه باعث خوف است
از رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو وظاهر آنستکه ترك سوره کلّاً یا بعضاً
در این صورت لازم نباشد بلکه مرخّص است در ترك سوره کلّاً یا بعضاً
بلی جائیکه ترك سوره واجب باشد آن وقت قرائت بعض سوره حرام
میباشد چهارم از مواضع ترك سوره اینست که شخص تعجیل داشته باشد
هرچند بحبس بول وغایط باشد پنجم از مواضع ترك سوره آنستکه
مکلّف بترسد که اگر سوره را قرائت نماید حاجت او یا حاجت برادر مؤمن
او فوت شود چه در نماز این خوف عارض شود یا قبل از شروع بنماز
ششم آنکه ماموم بترسد که اگر قرائت سوره نماید یا قرائت سوره را
تمام نماید امام رفع رأس از رکوع نماید که در این وقت جایز است
ترك سوره یا قطع آن هفتم از مواضعیکه ترك سوره جایز است این
که مکلّف کنك ولال باشد که جایز است ترك سوره در حق کنك
ولال بدانکه جایز است قرائت هر سوره در نماز مگر سوره که بسبب

قرائت او فوت وقت شود یا آنکه سوره عزائم باشد یا آنکه سوره والضّحی یا الم
نشرح یا الم تر کیف یا لایلاف باشد که اینها هر یك جزء سوره وبعض
آن میباشند بلی جایز است قرائت مجموع هر دو سوره اوّل وهر دو سوره
آخر با بسم الله وسط علی الاحوط بلکه لحوط ترك خواندن است مطلقاً که
هیچیك را نخواند واگر در نماز واجب یومیّه قرائت کند سوره عزائم را
بقصد سوره نماز پس اگر عمداً قرائت کند بدون سبب نمازش باطل میشود
واگر از جهة فراموشی قرائت نماید وبایه سجده نرسیده متذکّر شد ترك نماید
آن سوره را وسوره دیگر بخواند واگر بعد از قرائت آیه سجده متذکّر شود
نماز را تمام کند بعد از فراغ نماز فوراً سجده کند واحوط است که در نماز
برای سجود سجده تلاوت ایماء نماید ولحوط اعاده اصل نماز است وهمچنین
اگر استماع آیه سجده نماید در نماز که در این وقت بعد از فراغ از نماز
سجده کند ودر اثنای نماز ایماء نماید واگر سهواً قرائت نماید سوره را
که اتمام آن باعث فوت وقت صلوة شود قطع نماید آن سوره را وبدل
کند بسوره که فوت وقت باو نشود هرچند از نصف گذشته باشد اگر
وقت وسعت سوره کوچك را داشته باشد واگر وسعت نداشته باشد
ترك کند سوره قصیر را وقطع کند سوره طویله را ونماز را تمام کند و
اگر در نافله قرائت سوره عزائم نماید ضرر ندارد ولکن واجبست که فوراً
سجده نماید در اثنای نماز نه بعد از فراغ واگر نافله واجب شده باشد نذر
ونحو آن احوط آنست که حکم فریضه را بر او جاری کند واحوط اجتناب
نمودنست از قرائت دو سوره تامّه یا یك سوره تامّه وبعض سوره دیگر
بقصد جزئیّت نه بقصد عدول وگاهی واجب میشود عدول بسبب فراموش
نمودن بعضی از سوره که شروع بان نموده وجایز است عدول از سوره

یکدر این صورت علم
نقصید نباید السوره
عفی عنه
ع

ترك نکند خصوص
در صورت قصد جزئیت
که احتیاط شدید است
ع

بسوره دیکر پیش از رسیدن بنصف آن مکر سوره قل هو الله احد و قل
یا ایها الکافرون که عدول از این دو سوره در نماز فریضه و مستحب جایز
نیست هر چند بنصف نرسیده باشد بلکه بمجرد شروع لازم است که تمام
کند مکر در روز جمعه که جایز است که عدول کند از این دو سوره بسوره جمعه
و منافقین بطوریکه در زینة العبا مفصلا ایراد کردم بدانکه ادغام با غنه
و بی غنه در وقت رسیدن تنوین یا نون ساکنه بحروف یرملون و یمون
هیچکدام لازم نیست و همچنین قلب و نحو آن از قواعد قراء و اقسام اربعه
وقف هم جایز است و صحیح است حتی انکه وقف قبیح پیش ایشان صحیح است علی
الاقوی پس در مثل اللهم صل علی محمد و آل محمد چهار وجه جایز است
اظهار تنوین و ادغام با غنه و بی غنه و وقف و بدانکه قطع نفس نمودن
در کلمه متحرکه جایز است چه اینکه حرکت دهند آن کلمه را تا وقف بحرکت شود
یا انکه حرکت ندهند تا وقف بسکون شود هر چند اجتناب از وقف بحرکت
بهتر است و اکر قطع نفس نکند ان را وصل مینامند و این دو کلمه که آخرش
ساکن باشد بی اشکال است چه همزه وصل بعد از او باشد یا نه و اما دو کلمه
که آخرش متحرک باشد و حرکت بدهد او را پس اکر کلمه بعد از او همزه وصل
داشته باشد جایز است وصل بحرکت بشرط انکه همزه وصل را حذف نماید
مثل الحمد لله الحمد لله و اما اکر همزه وصل را حذف نماید پس اکر فاصله
فی الجمله شده است باز هم ضرر ندارد و اکر فاصله نشده است کلمه که بعد
همزه دارد غلط شده است اعاده نماید و کلمه پیش از او اعاده ندارد
هر چند احوط اعاده است و اما اکر حرکت ندهد و تخلل فصل نشود هر دو
کلمه صحیح است و اکر تخلل فصل نشود اقوی نیز صحت هر دو میباشد و احوط
اعاده هر دو کلمه میباشد و اکر کلمه بعد از او همزه وصل نداشته باشد

در رکوع

پس اکر وصل نماید بحرکت بی اشکال ضرر ندارد و اکر وصل نماید بسکون
دو کلمه متحرک مثل اینکه بتعجیل بکوید سبحان الله سبحان الله بسکون کلمه ها
در ان اشکال است اقوی جواز است و احوط ترک است **فصل پنجم**
در رکوع است و واجبات رکوع چند چیز است اول خم شدن بنحویکه ممکن باشد
رسیدن جزوی از باطن انکشتان بزانو در حق مردان و احوط آنستکه کف
دست بزانو برسد و زنان رکوع ایشان رسیدن سر انکشتان بزانو میباشد
و دست بزانو کذاشتن واجب نیست مطلقا و غیر مستوی الخلقه که دستش
بسیار دراز یا بسیار کوتاه باشد در خم شدن رجوع بمستوی الخلقه
نماید و اکر نتواند که خم شود بمقدار مزبور خم شود بمقداری که ممکن
میباشد و اکر هیچ ممکن نشود ایماء کند بسر و اکر ممکن نشود ایماء کند بچشم
و ظاهر اینستکه بدل رکن نیز در حکم رکن است در فساد نماز پس هرکاه
اخلال بایماء بسر نموده در مقام رکوع سهوا بعد از دخول در سجود باید
او نماز باطل میشود و عود بمنسی نمیتواند نماید و اکر کسی بحسب خلقت
یا بجهت مرض یا بجهت پیری منحنی شده باشد پس اکر انحناء او کمتر از حد
رکوع شرعی باشد برای رکوع منحنی شود تا بحد رکوع شرعی و اکر بقدر
حد رکوع شرعی باشد و متمکن باشد از انکه خارج شود از حد رکوع
شرعی که متمکن باشد از کم کردن انحناء بنحویکه از رکوع شرعی خارج شود
و میل بقیام نماید یا انکه خارج نشده میل بقیام نماید در این وقت این
تقلیل انحناء لازم است و اکر متمکن از این نبوده باشد و لکن متمکن
از انحناء زیادتر بوده باشد لازمست که انحناء از جهت رکوع را زیادتر
نماید و ان را رکوع قرار دهد و اما اکر متمکن از تقلیل انحناء و تکثیر
انحناء هیچ وجه نباشد پس اقوی انستکه اکتفا کند در تمیز قیام و رکوع

بقصد ولاحوط انستکه نماز دیکر بخواند مشتمل بر ایماء بجهة رکوع دوم
ذکر وان حاصل میشود بکفتن یك تسبیح کبری که سبحان ربی العظیم باشد
واحوط زیاد نمودن وبحمده است یا سه صغری در حال اختیار ویك صغری
در حال اضطرار واحوط اقتصار بسه سبحان الله میباشد سوم صحیح کفتن
ذکر وادای حروف از مخارج نمودن چهارم مکث نمودن وارام کرفتن از حین
شروع بذکر تا اتمام نمودن ذکر واجب پنجم سر برداشتن ششم راست ایستادن
هفتم مکث نمودن وارام کرفتن بعد از راست شدن **فصل ششم**
در سجود است بدانکه در هر رکعت دو سجده واجبست وهر دو با هم رکن
میباشند نه یکی تنها وواجبست در سجده چند چیز اول هفت اعضا را
بزمین کذاردن وان پیشانی ودو زانو ودو کف دست ودو سر انکشت
بزرك پا میباشد بقدر مسمی وکفایت میکند مسمی در پیشانی نیز بنا
بر اقوی هرچند بقدر درهم احوط وافضل است وهر طرف از دو انکشت را
که بر زمین بکذارد کافیست هرچند کذاشتن سر ابهام احوطست دوم
سنکینی جسم را بر همه اعضا انداختن هرچند بتفاوت باشد سوم انکه
ان قدر خم شود که مساوی شود موضع سجود با موضع ایستادن یا انکه زیاد
بر چهار انکشت مضمومه بلند تر نباشد در زمین غیر سراشیب وهمچنین
در زمین سراشیب علی الاحوط وهمچنین در هبوط نه ارتفاع وبلندی
وپستی مواضع پنجکانه دیکر ضرر ندارد واحوط ملاحظه این شرطست در
اول الصلوة واحوط از ان ملاحظه این شرطست بالنسبه هر دو پا پس اکتفا
نکند بمساوی بودن موضع سجود با یك پا چهارم ذکر کردن بیك مرتبه
سبحان ربی الاعلی با زیادتی وبحمده علی الاحوط یا سه مرتبه سبحان الله ترك نكند ع
در حال الاختیار ویکمرتبه در حال اضطرار بنحویکه در رکوع کذشت پنجم ترك نكند ع

آرام کرفتن

آرام کرفتن از حین شروع بذکر تا تمام کردن ان ششم کذاشتن پیشانی بر خاك یا
چیزیکه از خاك روییده باشد ومستحیل بمعدن نشده باشد وخوردنی و
پوشیدنی نباشد بتفصیلی که میاید انشاء الله هفتم سر برداشتن و
راست نشستن ودرنك کردن در نشستن درمیان دو سجده هشتم
صحیح کفتن ذکر وادای حروف از مخارج نمودن بدانکه اکر کسی از درد چشم
وغیره عاجز شود از وضع جبهه بر روی زمین وما یصح السجود علیه ساقط
نمیشود از او خم شدن بقدر مقدور وبلند کردن موضع سجود را تا انکه
پیشانی را بر ان بکذارد با اعتماد وسایر انچه واجبست در سجود از طمانینه
در حال ذکر وکذاشتن باقی مساجد را بر زمین واکر متمکن نشود از خم
شدن بالمره اشاره کند بسر از جهة سجود وبهتر انستکه ترتیب یا نحوی
ان ما یصح السجود علیه را بر پیشانی بکذارد چنانچه بعضی کفته اند هرچند
در آن تامل است چنانچه کذشت واکر متمکن از اشاره بسر نباشد اشاره تامل بسند دیم ع
کند بچشم وبدانکه سجده تلاوت قرآن واجبست در اخر سوره اقرأ
وحم فصلت در نزد یعبدون ودر آخر سوره والنجم ودر الم تنزیل نزد
لا یستکبرون ودر غیر این مواضع واجب نیست ووجوب آن فوریست
بر قاری وبر مستمع وبر سامع احوطست بشرط انکه تمام آیه را شنیده باشد
یا قرائت تمام آیه را کرده باشد واحوط در او مراعات سجده صلوة است
هرچند اقوی عدم اشتراط قبله وعدم اشتراط ما یصح السجود علیه میباشد
بلکه اقوی انستکه مواضع هفتکانه دیکر را نیز لازم نیست که بر زمین
بکذارد غیر جبهه واکر در اثنای نماز مستحبی آیه سجده را تلاوت نموده
سهوا یا انکه استماع نموده سجده نماید ودر نماز واجب سجده نکند و
بعد از نماز سجده نماید چنانچه کذشت واکر مکرر شود سبب سجده سجده را

نیز مکروه نماید و بدانکه اگر در پیشانی او دمّل یا زخم دیگر داشته باشد
که نتواند پیشانی را بر زمین بگذارد پس اگر دمّل همه پیشانی را فرو
نگرفته باشد زمین را گود کند و پیشانی را در او بگذارد تا اینکه بقیّه
پیشانی بر زمین واقع شود و اگر تمام پیشانی را دمّل فرو گرفته باشد و
ممکن باشد گذاشتن تمام پیشانی بر زمین هر چند با عماد و سنگینی
نباشد اکتفا بمجرد وضع نماید و اگر این هم ممکن نباشد بجبین خود سجده
نماید و احوط اینستکه با امکان سجده بر جبین راست نماید و جبین
راست را مقدم بدارد بر جبین چپ اگر ممکن نشود سجده بر جبین راست
بر جبین چپ سجده نماید و اگر سجده بر جبین ممکن نباشد سجده بر ذقن
نماید نه بر کف و نه بر انف و بهتر اینستکه در وقت سجده موی ذقن را
جدا نماید تا اینکه بشره ذقن بر زمین واقع شود و اگر بعد از سجده
بر جبین یا بر ذقن عذرش رفع شود اگر بعد از ذکر باشد لازم نیست که
تدارک نماید بسجده بر جبهه و اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک
آن کرده اند و مراعات آن بد نیست هرگاه تدارک بجا باشد نه بر رفع و اگر
سجده بر ذقن نیز ممکن نباشد بعضی گفته اند که ایماء نماید و بعضی گفته اند
که خم شود تا قریب بمحل سجود نه اینکه ایماء نماید و بعضی گفته اند که خم شود
و در حال خم شدن ایماء نماید و بعضی گفته اند که ایماء نماید بشرط انکه خم
شدن تا بمحل سجود ممکن نباشد و الا خم شود نه انکه ایماء نماید و قول
سوم شاید که اقرب باشد و اگر هیچ یک ممکن نشود بنشینند و بلند بکنند
سجده کردن را چنانچه هر کسیکه بالمرّه عاجز باشد از افعال نماز اذکار
نماز را بر زبان جاری کند و افعال را بدل بگذراند والله العالم بدانکه
جایز نیست سجده بر چیزیکه نه از زمین است و نه روئیده از آن مثل مو و پشم

[illegible]

مراعات آن بد نیست ... نماید

وحریر وجلد

وحریر و جلد بلکه جمیع اجزای حیوان و صدف و مروارید بلکه اگر زمین بسبب
استحاله از اسم زمین بیرون رود جایز نیست سجده بر او مثل طلا و نقره
و مس و نمک و عقیق و فیروزج و الماس بلکه اگر زمین و نبات زمین بسبب
آتش مستحیل بخاکستر شود احوط اجتناب از آنست بلکه احوط اجتناب است
از گچ و آهک خصوصاً بعد از پختن بلکه احوط اجتناب است از گل ارمنی و مرمر و در
و سنگ چخماخ و سنگ آسیا و از مثل کوزه و آجر و سفال و ذغال و اگر روئیده
باشد ولکن متعارف باشد خوردن یا پوشیدن آن پس جایز نیست سجده
بر او مثل نان و گندم و جو و میوه‌ها و مثل پیاز و سبزیها و شرط نیست در ماکول
و ملبوس اینکه بالفعل ماکول و ملبوس باشند بلکه اگر بادام و زردآلو و
گردو و فندق و نخوان شکوفه باشند جایز نیست مثل گندم که بعد از نان
و آرد شدن و بریان کردن میخورند و بر پنبه و کتان سجده نمیتوان نمود
هر چند از تخم جدا نشده باشند بلکه احوط اجتناب از قنب میباشد بلی
تنباکو و تتن داخل در ماکول نیستند و اگر در بلدی یا اقلیمی چیزی
ماکول باشد و در بلد دیگر ماکول نباشد اجتناب نمایند از او حتی اهل
بلد دیگر در آن بلد ماکول نیست و اگر چنانچه معتاد و متعارف کل آن
نباشد بلکه نادراً خورده شود مثل زمان قحط و گرانی و ادویه در حالت
مرض پس سجده بر آن ضرر ندارد بلی شرط است اینکه ماکول بالفعل یا بالقوه
باشد پس چیزیکه نه ماکول بالفعل و نه ماکول بالقوه است جایز است
سجده بر او و اگر چیزی ماکول بالفعل باشد ولکن مبدل بغیر ماکول شود
مثل پوست خربزه و پوست بادام و برگ مو و نخوان پس قبل از تبدل جایز
نیست و بعد از تبدل جایز است و احوط اجتناب است از پوست گردو و فندق
و نخوان حتی در وقتیکه منفصل شود بلی چوب نیشکر و برگ آن و قصیل و کاه

و ریشه کاسنی ضرر ندارد و اما سجده کاغذ پس سجده بران جایز است حتی اکر ماخوذ از حریر و نحو آن باشد هر چند احوط اقتصار بکاغذیست که از ما یصح السجود علیه باشد بلکه احوط اجتناب از مطلق کاغذ است بجهت انکه خالی از آهک نیست بلکه بر مکتوب از کاغذ مکروه است اکر کتابت از چیزی باشد که ما یصح السجود باشد و اکر ما لا یصح السجود باشد و احاطه بکاغذ نموده باشد و حایل بوده باشد پس جایز نیست سجده براو و بدانکه با امکان سجده بر سه چیز که زمین یا روئیده شده از زمین و کاغذ جایز است سجده باشد بر غیر این سه چیز جایز نیست و اما اکر از جهة زیادتی حرارت یا برودت یا خوف از جانوران زمین و نحو آن بجهة تاریکی یا نحو آن نتواند که سجده بر زمین نماید و متمکن از رفع این موانع نیز نباشد و ما یصح السجود غیر زمین نیز نداشته باشد سجده بر زمین در این فرض ساقط است و لکن نماز او ساقط نیست و با رجاء زوال عذر به تبدیل مکان یا بتاخیر بلکه بدون رجاء زوال عذر هم احتیاطا نماز را تاخیر نماید تا باخر وقت نماز را بجا آورد که اولی خواهد بود بلی در این حال دلیل واضحی بر ترتیب ما یصح السجود علیه و کیفیت ترتیب نیز ندارد هر چند اکر باین طریق عمل نماید شاید اولی باشد که مقدم بدارد با امکان سجده بر ثوب بافته از قطن و کتان یا خود قطن و کتان را هر چند ثوب از غیر باشد که اذن داده باشد و هر چند بر دامنش سجده نماید نه آستین و هر چند ملبوس نماز کذار نباشد و با عدم امکان آن مقدم بدارد سجده بر معدنیات از قبیل فیروزج و آهن و قیر و نحو اینها و با عدم امکان آن سجده نماید مثلا بر ابریشم و جامه بافته از پشم و نخ و امثال اینها و با عدم امکان آن سجده بر پشت دست نماید چه پشت دست راست باشد یا پشت دست چپ

ترک نکند ح

و بدانکه هر کاه متمکن نباشد از سجده مکر بر غیر طاهر سجده ساقط نیست و نماز نیز ساقط نیست و لکن اکر آن غیر طاهر متنجس باشد نه نجس العین سجده براو نماید علی الاقوی و شرطیت طهارت در آن حال ساقط است نه سجود و از بعضی ظاهر میشود که خم میشود بمقداری که قریب بمحل سجود شود و رساندن جبهه بمحل سجود لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که ایماء میکند برای سجود پس اکر ممکن باشد ایماء بسر نماید و الا ایما بچشم نماید و احوط اتیان بدو نماز بلکه بسه نماز میباشد یکی با سجده و یکی با ایماء و یکی با انحناء و اکر در حال انحناء قریب بمحل سجده ایماء نماید شاید اکمل باشد چنانچه در نظیر این میاید و کذشت و اکر آن غیر طاهر نجس العین باشد بعضی از اعیان علماء تصریح فرموده اند که سجود ساقط است و بدل سجود ایماء نماید و اولی آنستکه بکوئیم که اکر آن نجس العین از نجاساتی باشد که معفوه در صلوة باشد مثل خون خشک شده کمتر از درهم در این وقت جواز سجده براو خالی از قوت نیست و اکر معفوه در نماز نباشد در این وقت سقوط سجده خالی از قوت نیست و احوط آنستکه چهار نماز نماید یکی با ایماء و یکی دیکر با انحناء تا قریب بمحل سجود بدون ایماء و یکی با انحناء قریب بمحل سجود با ایماء در حال انحناء و یکی با سجده هر چند اقوی در وقتیکه نجاست نجس العین غیر معفوه باشد اکتفا با ایماء یا انحناء میباشد و تا بحال این اقسام و احکام در جائی بود که نجاست تعدی ننماید یا انکه تعدی نماید و لکن معفوه باشد یا انکه معفوه نباشد و لکن جبهه پیش از سجود یا پیش از شروع بنماز نجس شده باشد و متمکن از تطهیر نبوده باشد و اما اکر جبهه او طاهر باشد و نجاست متعدیه باشد و معفوه نیز نباشد بعضی

از سادات علماء ما متعیّن دانسته اند نماز با سجود را اگرچه موجب نجاست
جبهه بشود و فرموده اند که دلیل بر جواز عدول از سجود بایماء در این حالت
ظاهر نیست و بعد از آن فرموده اند که اگر در این صورت تا بیان بدو نماز
نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة
با ایماء را مقدّم بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکّن از تطهیر
جبهه نبوده باشد و اگر متمکّن از تطهیر باشد نماز با سجده را مقدّم بدارد
بر نماز با ایماء تمام شد کلام آن بزرگوار و مختار در این فرض سقوط سجده
و اکتفا بنماز با انحناء و ایماء در حال انحناء میباشد و احتیاط بطریقی
که مذکور شد نیز در فرضیکه نجاست غیر متعدّیه باشد و اگر متمکّن
نباشد مگر بر سجده متنجّس یا نجس العین سجده نیز ساقط نیست و
باید که مقدّم بدارد سجده بر متنجّس را هرچند آن متنجّس از جمله چیزی
باشد که سجده بر او جایز نباشد بشرط آنکه هر دو از یک سنخ از نجاست
باشند و امّا اگر متنجّس از بول و غایط و منی و نحو آن باشد و نجس العین
از خون نشات شده کمتر از درهم یا بقدر آن یا زاید بر آن ترجیح متنجّس
بر نجس العین مرقوم محلّ اشکال میباشد و اگر امر دائر شود میان سجده
بر متنجّس یا محلّ طاهری که بلندتر از چهار انگشت یا محلّ پست طاهری که
زیاده بر چهار انگشت گود باشد دور نیست که ترجیح بدهیم محلّ طاهر را
خصوص اگر گود باشد و احتیاطاً بدو نماز اولی میباشد و اگر امر دائر شود
میان طاهر ما لا یصحّ السجود علیه مثل مندیل و غیر آن از جلد و استخوان
و چیزیکه سجده بر او صحیح است بالذات ولکن نجس باشد مثل زمین
و کاغذ نجس مقدّم بدارد سجده بر طاهر را چنانچه بعضی از سادات مشایخ
ما تصریح بآن نموده اند ولکن چون بعضی دیگر از سادات علماء ما در ترجیح

و تقدیم احدهما بر دیگری اشکال نموده اند و احتمال التخییر را بغایت قوی دانسته اند
در جائیکه احتمال الجمع ممکن نباشد بدو دفعه نماز کردن و با امکان جمع
دو مرتبه نماز کردن را لازم دانسته اند احتیاط اولی میباشد و اگر امر
دائر شود میان نجس ما لا یصحّ السجود علیه یا نجس ما یصحّ السجود علیه مقدّم
بدارد نجس ما یصحّ السجود علیه را و اگر امر منحصر شود بر سجده بر مرتفع
زیاده بر چهار انگشت یا بر منخفض زیاده بر آن ظاهر آنستکه متعیّن است
سجده بر اخیر هر چند اگر نماز دیگر نماید با ایماء بدل سجود بر مرتفع یا نماز
و یک نماز دیگر نماید با انحناء قریب بآن محلّ سجود در فرض بلندی و
یا مساوی محلّ قدم در فرض پستی احوط خواهد بود و اگر غفلةً یا سهواً
یا جهلاً یا اضطراراً سجده نمود بر بلندتر از مقدار خشت و قبل از شروع
بذکر متذکّر شد یا آنکه عالم شد یا آنکه اضطرار رفع شد و متمکّن شد
از رسانیدن جبهه بموضع مساوی یا رسانیدن موضع مساوی بر جبهه
مخیّر است میان این دو چنانچه مخیّر است در این فرض میان آنکه رسانیدن
جبهه بجرّ باشد یا برفع آن هرچند احوط اختیار جرّ میباشد و قول
بتخییر در این فرض قوی میباشد نه قول بتعیین جرّ جبهه و نه قول بتعیین
رفع جبهه بلکه بعضی از مشایخ ما تصریح فرموده اند که اگر پیشانی را
بگذارد بجائیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد بواسطه بلندی آن چه
عمداً چه سهواً جایز است که سر بر دارد و بموضع مساوی بگذارد و این
حکم در صورت عمد محلّ تأمّل میباشد نیز بلی اقوی و احوط اختیار جرّ جبهه
با امکان در غیر این فرض از جاهائیکه وضع جبهه در او درست نباشد
بجهت غصبی بودن یا نجس بودن آن یا بجهت طلب مکان مساوی یا افضل
یا بجهت درشت و تیز بودن یا گرم بودن آن که جبهه بآن متاذّی شود

بلکه با امکان جرّ اکر رفع جبهه عمداً نماید نماز باطل میشود ودر حال
جواز رفع اقتصار نماید بقدر قلیل از رفع چنانچه قاعده در جرّ جبهه
آنستکه جبهه منفصل از محل سجده نشود هرچند بقدر یك موی باشد
مکر در جائیکه ممکن نشود واکر بعد از فراغ از ذکر واجب یا بعد از رفع
راس از سجده علم حاصل شود بحقیقت حال یا رفع لضطرار شود اکتفا
بهمان سجده نماید وان سجده صحیح خواهد بود واکر در اثنای ذکر واجب
علم بحقیقت حال حاصل شود یا انکه اضطرار رفع شود وبعد از وضع
جبهه بما یصح السّجود علیه اتمام ذکر نماید اکر موالات کلمات بهم نخورد و
اکر بهم بخورد استیناف ذکر نماید واکر شك در بقاء موالات کلمات نماید
وبقصد احتیاط اعاده نماید ضرر ندارد چنانچه در هر واجب از اقوال
غیر رکن اکر از جهة احتیاط وخوف اخلال بموالات بجهة سرعة نمودن
یا غلط کفتن کلمه اعاده نماید ضرر ندارد واکر سجده نمود بچیزیکه سجده
بران صحیح نیست ومتمکن نباشد از رسانیدن وضع جبهه بما یصح السّجود
علیه بجرّ مکر بارتکاب فعل منافی مثل تکلّم عمدی یا رفع جبهه که با رفع راس
متمکن از ما یصح السّجود علیه خواهد بود در این وقت اقوی آنستکه لازم است
که اتیان بذکر همان حالت نماید وعود بسجود بعد از تحصیل ما یصح
السّجود علیه جایز نیست واین زیادتی سجده مثل تکلّم عمدی هرچند احتیاط
در وسعت وقت اعاده نماز میباشد خصوص اکر دو سجده غفلة یا بنسیان
شده باشد وهمچنین اکر جاهل باشد بتجاهل موضع جبهه یا ناسی اصل
نجاست یا ناسی حکم نجاست باشد علی الاقوی اضطراراً سجده نموده وبعد
از رفع راس از سجده عالم یا متذکر شده اعاده نماز لازم نیست علی الاقوی
والاحوط اعاده میباشد واکر جاهل بحکم نجاست موضع جبهه یا جاهل

بسیار احکام موضع جبهه بوده وبعد از رفع راس متذکر شده اعاده
نماز لازم است وبدانکه هرکاه بعد از شروع بنماز واجب قبل از سجده
ملتفت شود که فاقد ما یصح السّجود علیه میباشد پس اکر در اثنای نماز
وقبل از سجده ممکن از تحصیل ما یصح السّجود علیه باشد بدون منافی لازم است
تحصیل نماید وبا او سجده نماید هرچند با جرت باشد وهرچند باین نحو باشد
که قدر قلیلی صبر نماید که رفیقش در صف ماموین یا انفراداً ولا رفیق او
سجده کند وبعد او سجده نماید واین قدر تخلف از متابعت امام خصوص
بجهة تحصیل امر واجب ضرر ندارد یا انکه از ما یصح السّجود علیه را دو قسمت
نمایند که هر دو سجده نمایند واکر تحصیل ما یصح السّجود علیه بدون منافی
نماز در اثنای نماز ممکن نباشد پس اکر وقت مضیق است بطوریکه اکر
نماز را قطع نماید با تحصیل ما یصح السّجود علیه نماید وقت نماز منقضی
میشود در این صورت قطع نماز جایز نیست بلکه نماز را اتمام نماید اکر
بترتیب مذکور در سابق از ثوب معدن بنحو یکه کذشت سجده را بعمل
آورد احوطست چنانچه اولی تدارك واعاده این نماز است در خارج وقت
بعد از تحصیل ما یصح السّجود علیه واکر وقت موسع است نماز را باطل کند
وبعد از تحصیل ما یصح السّجود علیه استیناف نماز نماید و
بدانکه شرط است در صحت سجود اینکه ما یصح السّجود علیه
به پیشانی بچسبیده باشد که اکر بهمین حالت سجده نماید سجده
برحایل کرده واین سجده صحیح نیست علی الاقوی بلکه از سجده
بر نقاب ومختر درست شده از ما یصح السّجود علیه نیز اجتناب
نماید واکر از جهة ضرورت وانحصار امر مکلّف منحصر شود در سجده بر کل
یا انکه پیشانی بران قرار نکیرد بعضی از مشایخ ما اعلی الله مقامهم فرموده اند

که سجده نماید بر کل با انکه قرار نمیکیرد واعتماد وقرار کرفتن پیشانی
در این وقت لازم نیست بلکه فرموده اند که اکر زمین بقسمی کل باشد که اکر
بخواهد بنحو متعارف نماز کند رختهای او وکل الوده میشود در چنین حال
جایز است که بعد از رکوع بنحو متعارف رفع راس نموده وایستاده بجهت
سجود ایماء نماید بلکه فرموده اند که واجب نیست در این وقت نشستن
از برای تشهد علی الاقوی واین هر سه حکم خالی از تامل نیست واکر چیزی
ما یصح السجود علیه بوده وبعد از ان شك نموده که ایا خارج شده یا نه بنا را
بر عدم خروج بکذارد ودر عکس بعکس ان حکم نماید واکر حالت سابقه معلوم
نباشد ملحق کند او را بما لا یصح السجود علیه وسجده بر او نکند تا انکه معلوم
شود که ما یصح السجود علیه میباشد واکر نجاست در موضع محصوری باشد
سجده بر هیچ جای مکان ان نکند مکر انکه پیشانی کذاشته شود بر بیشتر
از مقدار نجس مشتبه واکر مضطر شود بسجده در محل مشتبه بمحصور و
نتواند که بجای دیکر رود نماز را مکرر کند تا علم بهم رساند که سجده بر
زمین پاك کرده **فصل هفتم** در تشهد است بدانکه واجب است
تشهد در نماز دو رکعتی یکمرتبه ودر سه رکعتی وچهار رکعتی دو مرتبه
وواجب است در تشهد چند چیز اول خواندن شهادتین واکر باین نحو
بکوید که اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ
وَرَسُولُهُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کافی خواهد بود دوم خواندن
تشهد در حال نشستن سوم طمانینه وارامی بدن در حال تشهد خواندن
چهارم صحیح خواندن وادای حروف از مخارج نمودن پنجم وششم موالات
وترتیب مذکور در خواندن **فصل هشتم** در تسلیم است وآن واجب
وجزء نماز است نه خارج از آن هر چند باعث خروج از نماز است وحاصل

در تشهد

در تسلیم

میشودان

میشود ان بکفتن اَلسَّلامُ عَلَینا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ یا اَلسَّلامُ
عَلَیکُم وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ وهر کدام را که مقدم داشت از نماز خارج میشود
وکفتن وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ احتیاط است مثل وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ
واما اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّها النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ پس کفتن ان در حال
تشهد اول ودوم وغیر ان از حالات نماز بدون عذر جایز است وبکفتن
او از نماز خارج نمیشود بلکه کفتن او سهواً موجب سجده سهو نیز نمیشود و
واجبات سلام مثل واجبات تشهد است **خاتمه** در بعضی از احکام ومباحث
نماز است وان در چند مبحث است مبحث اول در مبطلات نماز است بدانکه
جایز نیست باطل کردن نماز واجب را در حال اختیار بدون سبب واما نماز
مستحب پس جایز است باطل کردن ان در حال اختیار بدون سببی از اسباب
بنا بر اقوی هر چند احوط ترك است ومبطلات نماز چند چیز است اول
هر چیزی که باطل میکند وضو وغسل وتیمم را چه عمداً چه سهواً چه اختیاراً
چه اضطراراً مثل حدث در هر موضع از نماز که باشد مادامیکه فارغ
از نماز نشده باشد هر چند در کلمه اخر نماز باشد که حدث در نماز واقع
شود دوم هر چیزی که صورت نماز بان ضایع شود چه عمداً چه سهواً
چه اختیاراً چه اضطراراً مثل اینکه در نماز ساکت شود ان قدر از سکوتی
که اکر طایفه مسلمین مطلع شوند بحال او که در نماز ساکت شده بکویند
که از نماز بیرون رفته ونماز نمیکند ومثل اینکه جستن در میان نماز واقسام
لهو ولعب بجا اوردن مثل طنبور ونقاره ودف وکف زدن وخوردن
واشامیدن واما فرو بردن لقمه جاویده یا بلع کردن یا چیزی از قبیل
نبات وقند وامثال ذلك در دهن کذاشتن واب شدن وفرو بردن
عیب ندارد واکر در نماز ساکت شود یا چیزی بخواند که صورت نماز را

در مبطلات نماز است

ضایع نکند لکن باعث فوت موالات نماز و متابعت عرفیه نماز شود اگر
از روی عمد است نماز باطل است و اگر از روی سهو و غفلت یا اضطرار
باشد نماز باطل نمیشود ولکن آن قرائت که نظم و ترتیبش گسسته شده
اعاده نماید و نمازش صحیح است سوّم خنده قهقهه که با صدا و قرقره
میباشد که مبطل نماز است در صورتیکه متذکر نماز باشد و عمداً و
اختیاراً قهقهه نماید و اگر خنده با صدا باشد و قهقهه نداشته
باشد پس احوط آنستکه در حکم قهقهه میباشد و همچنین خنده بی اختیار
کردن مثل آنکه بدیدن چیزی بی اختیار خنده قهقهه نماید بنابر احوط
و سهواً ضرر ندارد و خنده بی صدا که حبس کند خود را از اظهار آن و
لکن پر از خنده در باطن باشد پس اقوی اینستکه ضرر ندارد خصوص اگر
بی اختیار باشد هرچند احتیاط اعاده نماز است بسبب آن بلی تبسّم ضرر
ندارد چهارم تکلّم کردن و مراد بآن کلام آدمی و نحو آن میباشد که غیر
ذکر و دعا و تلاوت قرآن باشد بشرط آنکه عمداً باشد که بداند در نماز است
و حرف نیز خواه یک حرف با معنی باشد یا دو حرف هرچند بی معنی باشد
پس اگر ذکر و دعا و قرآن را ناتمام بگذارد داخل در کلام آدمی نیست
چنانچه اگر سهواً تکلّم کند باعث بطلان نماز نمیشود بلکه موجب سجدهٔ سهو
میباشد پنجم گریستن برای فوت امور دنیویّه یا برای فوت دوستی اگر
با صدا باشد و عمداً و اختیاراً نیز باشد و احوط اجتناب از گریه بی صدا
نیز میباشد و همچنین اجتناب از گریه بجهت طلب امر دنیوی احوطست
چنانچه اجتناب باید نمود از گریه بجهت فوت امور دنیوی بلکه اولی اعادهٔ
نماز است در گریه اضطراری برای فوت شخصی یا فوت امر دنیوی
و گریه از جهت ترس از خوف و شوق جنت پس ضرر ندارد و امّا گریه برای اهل بیت

مکرر در صورتیکه تعمّد نداشته باشد و قصد نمازاشت نکرده [illegible]

طهارت

طهارت روحی لهم الفداء وجعلهم الله لنا شفعاء پس ضرر ندارد انشاء
ششم آمین گفتن بعد از حمد عمداً بدون آنکه در صف اهل سنت و جماعت
حاضر شده باشد و سهواً ضرر ندارد و بجهت متابعت اهل سنت در جماعت
ضرر ندارد هفتم دست بستن نماز کردن بدون آنکه در صف اهل سنت
و جماعت حاضر شود هشتم ترک واجبی از واجبات نماز کردن نهم زیاد
یا کم کردن رکنی از ارکان نماز را چه عمداً چه سهواً و همچنین زیاد کردن واجبی
از واجبات نماز را عمداً دهم منحرف شدن از قبله عمداً بدانکه اگر کسی در اثنا
نماز بر مصلّی سلام کند واجب است بر مصلّی گفتن جواب بمثل سلام او بدون
زیادتی حتّی بواو عطف یا بلفظ ضمیر جمع در جواب در وقتیکه صیغه سلام
بلفظ مفرد باشد و اگر سلام کند بر نماز گذار با زیادتی و رحمة الله و برکاته
یا بزیادتی یکی از این دو کلمه آوردن زیادتی در جواب لازم نیست چنانچه
در خارج نماز نیز لازم نیست بلکه در نماز احوط اسقاط زیادتی میباشد
و اگر سلام کننده زن باشد جواب سلام او لازم است هرچند زن بیگانه
باشد نسبت بمرد و مرد اگر در نماز باشد در جواب زن وقف نماید یا
آنکه جواب دهد بصیغه که بمرد جواب میدهد و اگر در غیر نماز باشد
وقف نماید یا آنکه جواب دهد بصیغه که مناسب مرد باشد بقصد تاویل
یا بصیغه که مناسب زن باشد و جایز است سلام کردن بر نماز گذار
بلکه بعضی حکم بعدم کراهت کرده اند هرچند دور نیست که ترک
سلام بر نماز گذار اولی باشد خصوص وقتیکه باعث اغتشاش حواس نماز گذار
باشد بلی جایز نیست برای نماز گذار ابتدا کردن بسلام کردن بقصد
تحیت نیز بقصد قرآن و نیز بقصد دعا و اگر سلام کننده در سلام قصد
شخص خاص نموده واجب است بر آن شخص بخصوص ردّ سلام چه در نماز

باشد چه نباشد چه در میان جماعتی باشد چه نباشد و اگر اشاره کند
بکسی و سلام باو نماید ولکن اسم غیر او را ببرد عمداً یا خطأً مدار بر اشاره
میباشد پس واجب است ردّ سلام بر آنکسیکه اشاره باو شده اگر در اشاره
خطا نکرده باشد و امّا اگر خطا در خود شخص نموده نزد در اسم مدار بر اسم میباشد
و بر کسیکه اشاره باو شد جواب لازم نیست و اگر سلام کند شخصی مکلّف
نداند که مقصودش او بود یا دیگری واجب نیست جواب سلام[1] هرچند در میان
جماعتی باشد که بر آن جماعت سلام نموده بلی اگر شخصی بر جماعتی سلام
نموده و یکی از اهل آن جماعت نداند که او را هم قصد کرده و داخل در سلام
بوده یا نه بنا بگذارد بر آنکه داخل بوده مگر آنکه خلاف آن معلوم شود
و اگر شخصی بر جماعتی سلام کند یکی از آن جماعت که داخل در سلام بودند
اگر ردّ سلام کند از دیگران ساقط است بلکه اگر یکی از آن جماعت در نماز
باشد ردّ سلام نکند بعد از ردّ سلام دیگران هرچند جواز ردّ نماز
کننده حتّی در این حال خالی از قوّت[2] نیست و اگر در میان این جماعت صبیّ
ممیّز یا کافر یا دیوانه ردّ سلام نموده از دیگران ساقط نمیشود جواب
سلام چنانچه اگر شخصی بیهوش یا بی شعور یا خوابیده یا صبیّ ممیّز یا
کافر سلام کند لازم نیست جواب سلام بلکه اگر سلام کننده بعد از سلام
بلا فاصله کافر شود یا بمیرد یا مجنون شود لازم نیست جواب سلام بلکه
اگر سلام کننده در آن واحد بکشتی و بخواند دور شود که قابل تخاطب نباشد
جواب ساقط است بلی احوط است چنانچه احوط در صبیّ ممیّز جواب دادن
میباشد چنانچه اولی بجهت محافظت بر رسوم و آداب محفوظ بودن از طعن
و اذیّت و نقار اینست که اقتصار کند در جواب سلام کافر بلفظ علیک
یا علیکم و اگر ضمّ لفظ سلام بعلیک یا علیکم نماید بکسر سین تلفّظ کند

۱ قول بوجوب در این فرض احوط است مج

۲ تأمّل است مج

یا بفتح سین تلفّظ کند و معنی دیگر را قصد کند هرچند وجوب اقتصار
و وجوب قصد مزبور معلوم نیست چنانچه وجوب جواب سلام مخالف نیز
معلوم نیست و اگر شک شود که سلام کننده مسلم است یا کافر ملاحظه دار
الاسلام و دار الکفر نماید چنانچه در غسل میّت گذشت و واجبست ردّ سلام
فوراً و اتمام کلمه یا کلام یا فرو بردن لقمه یا سیراب شدن آب مانع فوریّت نیست
و اگر اخلال بفوریّت نموده بنحویکه زمان ردّ بگذرد واجب نیست ردّ سلام
علی الاقوی هرچند احوطست در غیر نماز بجهت خلاف بعضی از علماء که
جواب سلام را واجب دانسته اند هرچند زمان زیادی فاصله شده باشد
و اگر جواب سلام را در نماز ترک نموده نماز او صحیح است خصوص اگر زمان
ترک مشغول بواجبات یا مستحبّات نماز نشده باشد و بعد از گذشتن
زمان رد شروع بواجبات یا مستحبّات نماز نماید و احوط[1] اعاده نماز است
با اخلال بردّ فوراً مطـ و اگر جواب سلام را داده در نماز ولکن نه مثل
اگر سهواً باشد ضرر ندارد و اگر عمداً باشد یا جاهل بمسئله باشد اعاده
نماز نماید مگر آنکه قصد دعا نماید و بعضی از اعیان علماء تصریح
نموده اند که صیغه سلام منحصر در چهار صیغه میباشد سلام علیکم
و سلام علیک السّلام علیک و السّلام علیکم و بعضی منع انحصار نموده اند
و اوّل قوی است و ثانی احوطست[2] پس واجب نیست جواب علیک السّلام
و سلام تنها خصوص از عوام نه ملّا و همچنین واجب نیست جواب سلام
غلط یا سلام السّعلیک یا سلام مردد مثل اینکه بگوید سلام علیک
و السّلام علیک یا بخواند آن از تغییرات و زیادتی در وسط یا در آخر بنحویکه
از صورت و هیئت سلام خارج شود یا آنکه بگوید انشاء یا آنکه مبدّل
کند سلام را بلفظ صلوة یا آنکه سلام کند آهسته بنحویکه نشنواند

۱ ترک نکند مج

۲ تأمّل است مج

سلام خود را عادةً هرچند علم حاصل شود بسلام کردن از غیر طریق
شنیدن یا انکه تلفظ بسلام نکرده باشد بلکه نوشته یا اشاره نموده
باشد مگر انکه اخرس باشد و قصد سلام نماید باشاره و حرکت زبان
یا بنحوی باشد که صدق سلام نماید مثل صدق سایر مکالمات اخرس از بیع و
شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و نحو اینها یا انکه معصیت
کند در سلام خود مثل اینکه زن اجنبیه سلام کند بقصد انکه اجنبی از شنیدن
صوتش متلذذ شود و لذت برد یا انکه در سلام قصد تحیت و اکرام
نداشته باشد بلکه قصد استهزاء یا طعن نماید یا انکه مصلی بسیار بلند
سلام کند یا انکه غنا نماید در سلام یا انکه قصد ریا نماید یا انکه مکرر
کند سلام را بر یک شخص در مجلس واحد بعد از سماع جواب هرچند صدق
سلام در اشاره اخرس محل تامل میباشد و وجوب رد نیز محل تامل میباشد
و اگر هم وجوب رد قائل شویم رد بنحو اشاره نیز کافی میباشد مثل سلام
بلی جواب سلام قولی احوطست[1] چنانچه احوط آنستکه در سلام قصد قرائت
نماید و اگر صیغه سلام غلط باشد یا بصورت جواب باشد رد نماید
در غیر نماز علی الاحوط[2] بلکه در نماز هم علی الاحوط و لکن بصیغه قرآنی یا
بقصد دعا علی الاحوط[3] بلکه هر وقت که از برای نمازکننده اشکالی در جواب
سلام حاصل شود بجهت ندانستن مسئله یا بجهت تشخیص نکردن صیغه
سلام که نداند که سلام کننده بچه صیغه سلام نموده رد نماید بصیغه
سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یا بهمه محتملات بقصد دعا و اگر
بسبب تکرر صیغه رد در جواب موالات قرائت فوت شود اعاده قرائت
نماید و مراعات نماید در جواب سلام نیز مثل خود سلام عربیت و عدم
تغییر هیئت و عدم تردید در جواب را و مستحب است شنواندن سلام

[1] بلکه معیّن است بالامکان

[2] ترک نکند. مج

[3] ترک نکند. مج

و واجب است شنواندن جواب سلام بنا بر اقوی و لکن بنحو متعارف که اگر
نبوده یا انکه بسرعت میرفت مثلاً میشنید و زیاده بر این لازم نیست بلکه
اگر در نماز باشد زیاده بر متعارف صدا بلند نکند و لازم نیست که پشت
سر او برود و جواب را بشنواند و احوط در کَر آنستکه اشاره برد
نماید تا انکه بفهمد که رد سلام او نموده و اگر فرض شود که اصل رد سلام
یا اسماع آن بنحو متعارف موقوف بقطع نماز باشد اگر وقت نماز مضیق
باشد وجوب رد یا اسماع آن ساقط است و اگر وقت نماز موسع باشد
دور نیست که قطع نماز جایز باشد و چون بعضی از علماء خصوص شنواندن
لازم ندانسته اند بلکه مخیر دانسته اند میان شنواندن یا فهماندن انکه
جواب گفته شد هرچند باشاره بسر یا دست باشد لهذا ترک نکند احتیاطاً
در صورت ممکن نبودن شنواندن فهمانیدن جواب را باشاره و نحو آن مگر
در وقتیکه این هم متعذر باشد و اگر با امکان رد شنواندن جواب عمداً
از روی تسامح تاخیر نمود جواب را تا انکه شنواندن موقوف بر پشت
سر او رفتن یا باطل نمودن نماز باشد معصیت نموده و لکن اگر جواب را
بنحو متعارف بگوید احوطست بقصد دعا یا بقصد واقع خصوص اگر
احتمال بدهد که زمان رد باقی باشد و اگر کسی بر کَر و نحو آن سلام
نموده و لکن سلامش شنیده نشد بجهت کری یا بجهت موانع دیگر و مطلع
نشد بر سلام تا انکه اخلال بفوریت شد لازم نیست جواب سلام هرچند
بعد مطلع شود چنانچه در نظیر آن گذشت هرچند اینجا نیز احوط رد
سلام است بر آن کَر و نحو آن که بر او سلام کردند و مطلع نشد بجهة
خلاف بعضی از اعیان علماء حتی انکه در این فرض حکم بوجوب رد
کردند بمجرد اخبار شخصی بان کَر که فلان کس بتو سلام کرد خواه در نماز

باشد یا در غیر نماز و واجبست که شروع بجواب بعد از فراغ از سلام
باشد پس بعد از تمام شدن سلام علیکم اگر جواب دهد کافیست هرچند
سلام کننده مشغول بگفتن ورحمة الله وبرکاته بوده باشد واگر دو نفر
مقارن یکدیگر سلام کنند وجواب گویند کافیست واگر یکی سلام کند
بر شخصی وان مقارن سلام او جواب گوید نیز کافیست در نزد بعضی
واحوط اعاده جوابست واگر دو نفر مقارن هم بر یکدیگر سلام کنند
جواب دادن هر یک احوطست واگر در یک صیغه نسبت بدو نفر قصد
سلام بیکی وجواب نسبت بدیگری نماید هیچیک حساب نمیشود مگر
انکه اگر در سلام یا جواب موافق قران اگر قصد سلام ودعا یا قرآن نماید
ضرر ندارد وبعضی شرط کرده اند در سقوط جواب قصد قربت در جواب
سلام را وان احوطست وواجب نیست جواب تحیت بغیر سلام از اکرام
ودیدن کردن وکتابت نوشتن وهدیه فرستادن بلی در حدیث
وارد است که رد جواب کتابت واجبست مثل رد سلام پس رد آن
احوطست چنانچه خصوص هدیه گاه هم میشود که عوض دادن آن لازم
میشود واگر سلام کننده حق خود را ساقط کند جواب ساقط نمی شود
واگر جمعی سلام کنند بر جمعی یا بر یک نفر دفعةً یا بتعاقب در مجلس واحد
بعضی فرموده اند که کفایت میکند یک جواب بالنسبه بهمه ولکن بلفظ
جمع بگوید وبعضی دیگر فرموده اند که یک جواب کافیست ولکن تکرار
هم جایز است مگر در وقتیکه تکرار منافی فوریت باشد بلکه بعضی
تصریح کرده اند که اگر آن جمع که سلام بر ایشان شد در نماز باشند نیز
یک نفر از ایشان اگر جواب دهد کفایت میکند بلکه فرموده است که
اگر سلام کنندها بصیغه مختلف سلام کرده اند کافیست برای نماز گذار

که بیک صیغه جمع اکتفا کند در جواب بهمه ولکن احوط در فرض تعدد سلام
کننده در مجلس واحد تعدد جواب میباشد که کفایت یک جواب سلام
از جمیع اشخاصیکه سلام کرده اند محل تامل است واگر بعد از سلام شک
نماید که جواب سلام را داده یا نه وشنوانده یا نه واجبست که جواب را
بدهد وبشنواند هرچند مظنه بدادن جواب یا شنواندن داشته باشد
اگر کثیر الشک نباشد وزمان رد نیز باقی باشد واگر مکلف بداند که
شخصی تلفظ بلفظی کرده ونداند که خطاب باو بوده یا نه وبر فرض خطاب
باو سلام بوده یا چیز دیگر لازم نیست جواب سلام حتی اگر بداند که این
لفظ سلام بوده یا قبیح دیگر از فحش وغیر آن حمل فعل وقول مسلم بر صحت
باعث لزوم جواب سلام نمیشود بلی بعضی فرموده اند که اگر بداند که
سلام کرده ونداند که صحیح است یا نه حمل بر صحت نماید در غایت آن
بی عیب است هرچند خالی از مناقشه نیست خصوص در جائیکه نداند
که صیغه سلام را اتمام کرده یا نه نیز انکه شک در اعراب وبنا ومخرج ادا
نمودن وریا نمودن در سلام ومعصیت نمودن در سلام ومانند آن
باشد وسزاوار آنستکه سلام بر فقیر مساوی با سلام بر غنی باشد بلکه
تفاوت ومخالف را بعضی حرام دانسته اند وان ضعیف است جایز است
علی الاقوی سلام اجنبی بر اجنبیه چنانچه عکس نیز جایز است پس رد
سلام نیز واجب است بلی اولی ترک سلام است بر زن جوان غیر محرم و
مکروه است سلام کردن بر یهود ونصاری علی الاقوی وبر خورنده ربا
وکسیکه در بیت الخلا باشد ومشغول بتخلی باشد وبر کسیکه در حمام
باشد با لنگ یا بی لنگ هرچند در بعضی از اخبار اختصاص با غیر ظاهر
میشود وبر کسیکه همراه جنازه میرود وکسیکه برای نماز جمعه میرود

و در بعضی از اخبار نهی شده سلام بر اهل مجلس شراب و بازی کنندهٔ نرد و شطرنج و بر کسیکه غنا میکند و کبوتربازی میکند بلکه بعضی از علما حرام دانسته‌اند سلام بر هر کسیکه مشغول بمعصیت میباشد ولکن کراهت اقوی میباشد و مستحب است سلام بر اطفالیکه تمیز دارند و سزاوار آنستکه سلام کند صغیر بر کبیر و در رونده بر نشسته و سواره بر پیاده و سوارهٔ اسب بر سوارهٔ استر و سوارهٔ استر بر سوار خر و مستحب است برای کسیکه وارد میشود بر جماعتی اینکه سلام کند بر آن جماعت چنانچه مستحب است اینکه سلام کند طایفهٔ قلیله بر طایفهٔ کثیره بلکه بعضی فرموده‌اند که مستحب است بر هر صاحب رتبه فوقی اینکه سلام کند بر هر کسیکه پست‌تر از او باشد مگر آنکه شرف حقیقی نه صوری دنیوی باعث میشود که غیر شریف ابتدا بسلام کند مثل آقا و بنده و معلم و متعلم و جاهل و عالم و عادل و فاسق و نحو اینها و این حکم بملاحظهٔ استحباب سلام بر اطفال الخصوص از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که سنت سنیهٔ آن بزرگوار سلام بر اطفال بود محل منع است و منافی با بعضی از احادیث وارده نیز نیست و در حدیث است که اگر در خانه کسی باشد سلام بر او کند و اگر نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و مستحب است سلام در وقت مفارقت در حدیث است که هر وقت که کسی از مجلس برخیزد پس البته وداع کند برادران مؤمن خود را بسلام پس هرگاه ایشان بخیر برخیزند و در خیری داخل شوند این کس شریک ایشان میباشد و هرگاه ایشان بشر برخیزند شر مختص بایشان میباشد و جایز نیست اخذ اجرت بر جواب سلام بلکه بر سلام کردن نیز علی الاحوط بلکه با اخذ اجرت در سلام یا جواب وجوب رد سلام

و کفایت جواب هر دو محل تأمل است والله العالم مبحث دوم در بیان امور یکه سجدهٔ سهو بسبب او واجب میشود و آن پنج چیز است اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن تشهد و اجزای آن حتی صلوة بر نبی و آل الطاهرین سوم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین چهارم گفتن سلام در غیر محل پنجم کلام بیجا اگر کلام آدمی باشد نه ذکر و دعا و قرآن و در غیر اینها مثل ایستادن در موضع نشستن و نشستن در موضع ایستادن و برای هر زیادتی و کمی که سهواً واقع شود مستحب است و بهتر بجا آوردن سجدهٔ سهو است در غیر موارد خمسه بقصد قربت مطلقه نه وجوب نه ندب و واجبست در سجدهٔ سهو نیت و ذکر باین طور علی الاحوط که در هر سجده بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و باید که تشهد خفیف بخواند باین نحو که بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس یکی از دو سلام را بگوید و معتبر است در این دو سجده استقبال و طهارت و سایر چیزهائیکه در نماز معتبر است احتیاطاً و لازم است که فوراً بجا آورد و اگر فراموش کند هر وقت که متذکر شود بجای آورد و باید اول تشهد فراموش شده یا سجدهٔ فراموش شده را مثلاً بعمل آورد و بعد از آن دو سجدهٔ سهو را بکند و اگر اسباب سجدهٔ سهو متعدد باشد اولی ترتیب است بملاحظهٔ ترتیب اسباب پس اگر اول کلام بیجا صادر شده و بعد سجده را فراموش کرده و بعد تشهد و بعد سلام بیجا گفت و بعد شک میان چهار و پنج نمود بهمین ترتیب سجدهٔ سهو بجا آورد مبحث سوم در احکام شک رکعات است بدانکه

در بیان موجبات سجده سهو

در بیان احکام شک رکعات

شك در نماز دو رکعتی و سه رکعتی مبطل نماز است یعنی علاجی ندارد و همچنین اگر نداند که چند رکعت کرده است اگر چه در نماز چهار رکعتی باشد و همچنین اگر شك کند میان یك و زیاده باطل است و امّا شك میان دو و زیاده پس میآید ان شاء الله تع و شك در نافله باطل نیست بلکه مخیّر است ما بین اقلّ و اکثر مگر اینکه اکثر موجب فساد شود و بنا بر اقلّ افضل است و بدانکه بر مجرّد شك عارض در فرصت اثری مترتب نمی‌شود بلکه ترتب اثر بعد از استقرار شك میباشد بلکه اقوی عدم[1] لزوم تروی است هر چند تروی[2] احوط است بلکه اگر از حال خود بداند که اگر نشسته باشد در آن شود بهتر تروی میکند یا اینکه اگر بنشیند در حالیکه ایستاده است تروی بهتر میکند جایز است که راست شود در موضع نشستن و بنشیند در موضع ایستادن و تروی کند و امّا شك در نماز چهار رکعتی پس چند قسم است اوّل شك در نماز چهار رکعتی میان دو و سه پس اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین است بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن یکرکعت[3] نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و اکمال سجدتین حاصل میشود بسر برداشتن از سجده ثانیه دوّم شك میان سه و چهار و این شك در هر حال صحیح است چه قبل از اکمال سجدتین باشد چه بعد بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و یك رکعت نماز ایستاده یا دو[4] رکعت نشسته بجا آورد سوّم شك میان دو و چهار پس اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد صحیح است بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شك میان دو و سه و چهار و این شك پیش از اکمال سجدتین نیز باطل است و بعد از اکمال صحیح است بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند

[1] اقوی لزوم تروی ... بمجرد تحقق استقرار شك است مح
[2] قوله نکند مح
[3] ... یکرکعت ایستاده ... مح
[4] و دو رکعت نشسته افضل است مح

واقلا دو رکعت

و اقلّا دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد از آن دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شك میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوّم باشد بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و دو سجده سهو بکند و اگر قبل از رکوع باشد بنشیند و بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و یکرکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و در غیر این دو قسم باطل است هر چند خالی از اشکال نیست ششم شك میان سه و پنج اگر در حال ایستادن باشد پس بنشیند شکش راجع میشود بدو و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و دو سجده سهو نماید و در غیر این قسم باطل است هفتم شك میان سه و چهار و پنج در حال ایستادن پس بنشیند شکش راجع میشود بدو و سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و دو سجده سهو نیز نماید و در غیر این قسم باطل است هشتم شك میان پنج و شش در حال ایستادن مینشیند و شکش راجع میشود بچهار و پنج و حکم آن گذشت که بعد از فراغ از سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و دو سجده سهو میکند و در اینجا دو سجده سهو دیگر نیز بعمل آورد که بهتر است بدانکه شکوك غیر معتبره بسیار است اوّل شك بعد از فراغ از عمل هر چند سببش شك مقدّم باشد چه عبادات چه معاملات بلکه اگر بعد از فراغ مشغول باشتغال بکند نیز معتبر نیست علی الاقوی دوّم شك بعد از تجاوز از محل و همینکه داخل در فعل دیگر شود که بعد از آن باشد هر آن فعل اوّل باقی نمیباشد هر چند از فعل از مقدمات باشد و همچنین در افعال نماز که اگر شك کند در اذان بعد از دخول در اقامه یا در تکبیر بعد از دخول در حمد یا در حمد بعد از دخول در سوره یا در کلمه از اینها بعد از دخول در کلمه بعد از آن و همچنین شك در حرف سابق بعد

[1] قوله و اقلا دو رکعت نشسته بدو رکعت نشسته ... بجوی ... وجه نشستن ملاحظه احتیاط اولی است مح
[2] ... مح
[3] در مقدمات خصوص ... احتیاط نماید مح

در عرف لاحق بلکه بعد از دخول در لاحق شك در سابق اعتبار ندارد هر چند
شك در صحت وفساد فعل سابق باشد نه در اصل بجا آوردن وبجا آوردن
بلکه اگر چنانچه شك در بجا آوردن شفع نموده بعد از دخول در وتر شکش
معتبر نیست بلکه اگر داخل در عصر یا عشا شد وشك نمود در بجا آوردن
ظهر یا مغرب شکش معتبر نیست هر چند احوط اتیان ظهر ومغرب است
بعد از اتمام عصر وعشا وعدول نکند از عصر بظهر واز عشا بمغرب هر چند
محل عدول نیز باقی باشد که داخل در رکوع رکعت رابعه عشا نشده باشد
در شك در مغرب سوم شك بعد از خروج وقت اختیاری که اگر شك
نماید در اتیان ظهر وعصر یا مغرب عشا و وقت اختیاری باقی باشد
بجا آورد هر چند مظنه باتیان داشته باشد هر چند عادل واحد خبر
دهد بلی اعتبار قول دو عادل در اتیان یا عدم اتیان در امثال این
موارد خالی از قوت نیست واگر وقت بالمره منقضی شده باشد اعتبار
بشك خود نکند وبنا را بر اتیان مشکوك فیه بگذارد بلکه اگر وقت
اختیاری فوت شده باشد و وقت اضطراری که یك رکعت باشد باقی باشد
در این وقت نیز این شك اعتبار ندارد وبنا را بر اتیان مشکوك فیه
میگذارد در این حال چهارم شك امام یا ماموم غیر مسبوق در عدد
رکعات یا ضبط دیگری و اما اگر ماموم در اول رکعت مثلا اقتدا نموده
رجوع امام باو یا رجوع او بامام حجت نیست مگر آنکه باعث مظنه شود
وهمچنین اگر امام وماموم شك کنند در افعال یا اقوال مثل اینکه
تشهد خوانده یا نه سجده نموده یا نه دو سجده نموده یا یکی رجوع بیك دیگر
نماید مگر وقتیکه باعث مظنه شود پس باید تشهد را خواند وسجده را
بعمل آورد اگر مظنه حاصل نشده هر چند دیگری فارغ از آن شده باشد

بلکه قوی است ع

احوط اتیان است ع

پنجم شك کثیر الشك که معتبر نیست خواه در عبادات وخواه در معاملات
خواه محل فعل یا وقت فعل باقی باشد یا نه پس اگر با بقاء وقت شك
کند که نماز را کرده یا نه بنا را بر اتیان بگذارد وبا بقاء محل اگر شك
کند که حمد وسوره را خوانده یا نه مثل پیش از هوی برکوع یا پیش
از رکوع بنا را بر قرائت بگذارد واگر شك در یك یا دو نماید بنا را
بر دو بگذارد وهمچنین بنا را بر اکثر بگذارد مادامیکه مبطل نباشد
پس اگر شك کند میان چهار وپنج بنا را بر چهار بگذارد چنانچه اگر شك
کند که دو رکوع نموده یا یك رکوع بنا را بر یك رکوع بگذارد واحکام
شکوك از بجا آوردن مشکوك فیه با بقاء محل ونماز احتیاط وسجده سهو
ونحو آن از کثیر الشك ساقط میباشد بلکه اگر با بقاء محل مشکوك فیه
بجا آورد نمازش باطل است اگر بقصد جزئیت و وظیفه نماز بعمل آورد
هر چند مثل تشهد یا ذکر رکوع وسجود باشد ولازم نیست بر کثیر الشك
حفظ نماز خود بسنك ریزه وانگشتر ونحو آن هر چند احوط است چنانچه
لازم نیست تخفیف دهد نماز خود را هر چند مستحب است ومراد
از کثیر الشك آنستکه در عرف عام بگویند که بسیار شك میکند واگر
در یك نماز سه شك متوالی یا در سه نماز متوالی شك نماید کثیر الشك
میباشد واز کثیر الشك بودن بیرون نمیرود مگر آنکه نمازهائی بکند
که در او شك نکند واگر شك کند که کثیر الشك شد یا نه بنا را بر نبودن
بگذارد چنانچه اگر شك کند که از کثیر الشك بودن خارج شد یا نه
بنا را بر عدم خروج بگذارد واگر کثرت شك بجهة عروض امر غیر اختیاری
باشد که خوف ونحو آن باعث شود که کثیر الشك شود وهمچنین اگر
غم مفرطی یا خوشحالی عظیمی باو حاصل شده باشد ظاهر آنستکه حکم

کثیر الشک نیز بر او جاری است و اکر کثیر الشک در افعال نماز صبح مثلا
باشد تعدی بافعال همان نماز یا بعکس بلکه در مطلق نماز نماید خالی
از قوت نیست هرچند اقتصار بهمان موردیکه کثیر الشک میباشد اولی است
پس تعدی در هیچ حال از عبادات بمعاملات نمی نماید و از وضو بصلاة
و از نماز بوضو نیز تعدی نماید و مظنه کثیر الشک معتبر میباشد در نماز
چنانچه اکر کثیر الشک در جائیکه شک در آن مکان اثر ندارد مثل بعد
از فراغ و بعد از تجاوز محل تعدی بشکوکی که اثر دارد نکند والله العالم
و واجب است که نماز احتیاط را فوراً بجا آورد و حمد در نماز احتیاط متعین است
و مخیر نیست میان حمد و تسبیحات اربعه و سوره ساقط است و مخیر است
در جهر و اخفات هرچند اخفات اولی است و اکر شک کند در دو رکعت
نماز احتیاط بنا را بر اکثر بکذارد مکر اینکه اکثر فاسد باشد و معتبر است
در نماز احتیاط شرایطی که معتبر است در نماز واجب و واجب نیست در آن
تشهد و سلام و ذکر و سایر ارکان و افعال و در صورت وقوع منافی
قبل از نماز احتیاط یا تاخیر نماز احتیاط بقدری که از فوریت خارج
شود احتیاط این است که نماز احتیاط بکند و بعد از نماز احتیاط نیز
اصل نماز را اعاده کند و اکر جمع شود سجده سهو و اجزای فراموش شده
و نماز احتیاط مقدم بدارد نماز احتیاط را بر اجزای فراموش شده و
سجده سهو را از همه موخر بدارد پس اکر در اول نماز حرف زد سهواً
و تشهد را فراموش کرد و شک دارد میان سه و چهار مثلا اول نماز
احتیاط را بکند و بعد تشهد را قضا بکند و بعد سجده سهو را بکند
بجهت کلام بیجا والله العالم مقصد هفتم در نماز جماعت است و در آن
چند فصل است **فصل اول** در ثواب نماز جماعت است بر سبیل

اجمال و اختصار بدانکه ثواب آن بسیار است حتی آنکه یک نماز جماعت مقابل
بیست و پنج نماز فرادی میباشد و در حدیث است که صفوف جماعت مثل
صفوف ملائکه میباشند و اینکه خداوند کریم حیا میکند از بنده که
نماز را بجماعت کند و پس از آن حاجت بخواهد اینکه حاجتش را روا نکند
بلکه از بعضی احادیث ظاهر میشود که کسیکه اعراض کند از جماعت مسلمین
بدون علت و سبب مثل ناخوشی و بیماری و باران نماز او مقبول نیست
و فرمود که جایز نیست غیبت مکر کسی که در خانه خود نماز کند و
روی بکرداند از جماعت و هر که روی بکرداند از جماعت مسلمانان واجب است
بر مسلمانان غیبت او و ساقط است میان ایشان عدالت او و واجب است
هجران یعنی دوری کردن از او و او را نزد امام مسلمانان بترسانند پس
اکر حاضر شد فبها و الا بسوزانند بر او خانه او را این حدیث و مثل آن
محمول بر مبالغه و زیادتی تاکید میباشد بجهة آنکه نماز جماعت واجب
نیست با آنکه محمول است بر جماعت واجبه مثل جماعت در جمعه با حضور
امام ع و نیز فرمود که هر که نماز پنج کانه را در جماعت بکذارد پس کمان
همه خیر را باو ببرید و شیخ شهید علیه الرحمه از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله نقل کرده که فرمود اکر ترا پرسند از حال کسی که جماعت
حاضر نمی شود بکو نمیشناسم او را و ایضا از آن بزرکوار روایت شده
که نیست سه نفر که در غربت باشند یا در بیابان که برپا داشته نشود
در میان ایشان نماز مکر آنکه مسلط میشود بر ایشان شیطان پس سزاوار
نیست بر اهل ایمان ترک نماز جماعت خصوص در نماز صبح و عشا که
در حدیث است که چیزی سنکین تر نیست بر شیطان از نماز جماعت در صبح
و عشا بلکه در بعضی از احادیث است که یک رکعت از جماعت مقابل است

وچهار رکعت میباشد که هر رکعت محبوب تر است در نزد خداوند عالم
از عبادت چهل سال واقتدا بشخص عالم ثواب یکرکعت از ان هزار رکعت است
بلکه در حدیث است که نماز جماعت افضل است از نماز در مسجد کوفه با
انکه نماز در مسجد کوفه برابر است با هزار نماز بلکه در حدیث است که اگر
عدد مامومین از ده بگذرد ثواب ان را نمیداند کسی غیر از خداوند
چنانچه وارد است از ابوسعید خدری که او گفت که حضرت پیغمبر ص فرمود
که آمد بنزد من جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بعد از نماز پیشین پس
گفت ای محمد ص بدرستیکه پروردگار تو سلام میرساند بتو و دو هدیه
برای تو فرستاده که نفرستاده این دو هدیه را بسوی احدی از پیغمبران
سابق گفتم کدام است آن دو هدیه گفت سه رکعت نماز وتر و نماز پنجگانه
در جماعت گفتم ای جبرئیل چه ثواب است امت مرا در جماعت گفت ای محمد
چون دو کس باشند نویسد حق تعالی برای هریك از ایشان بهر رکعتی
ثواب صد و پنجاه نماز و چون سه کس باشند نویسند برای هریك بهر رکعتی
ثواب ششصد نماز و چون چهار کس باشند نویسند برای هریك
بهر رکعتی هزار و دویست نماز و چون پنج کس باشند نویسند برای
هریك بهر رکعتی دو هزار و چهارصد نماز و چون شش کس باشند
مینویسند برای هریك از ایشان بهر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز
و چون هفت کس باشند مینویسند برای هریك از ایشان بهر رکعتی
نه هزار و ششصد نماز و چون هشت کس باشند مینویسند برای هریك
از ایشان بهر رکعتی ثواب نوزده هزار و دویست نماز و چون نه کس
باشند مینویسند برای هریك از ایشان بهر رکعتی سی و شش هزار
و چهارصد نماز و چون ده کس باشند مینویسند برای هریك از ایشان

بهر رکعتی هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز و چون زیاده برده باشند
پس اگر جمیع دریاها مداد و آسمانها و زمین مرکب شوند و درختها قلم شوند و
جن و انس و ملئکه نویسنده شوند نمیتوانند که ثواب یك رکعت آن
نماز را بنویسند ای محمد یك تکبیر که مؤمن ادراك کند با امام بهتر است
از شصت هزار حج و عمره و بهتر است از دنیا و انچه در دنیا است هفتاد
هزار بار و رکعتیکه مؤمن با امام گذارد بهتر است از صد هزار دینار
که تصدق کنند بر مساکین و سجده که سجود کند مؤمن با امام در جماعت
بهتر است از صد هزار بنده که ازاد کند و ایضا از پیغمبر صلی الله علیه واله
منقول است که نماز در پشت سر عالم مثل نماز در پشت سر رسول
خدا میباشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز در مسجد کوفه فرادی
افضل است از هفتاد نماز جماعت که در غیر او کرده شود و همچنین
نماز در مسجد الحرام افضل است از صلوة جماعت در منزل بلکه وارد است
که نماز در مسجد محبوب تر است از صلوة جماعت در غیر مسجد ولیك
حق انستکه نماز جماعت افضل است نظر باهتمام شارع بجماعت و
بملاحظه اخبار کثیره مثل اینکه هرگاه کسی بمیرد در حالتیکه مفارقت
کننده باشد از نماز جماعت بوی بهشت را نمیشنود هرچند عمل او از
عمل جمیع اهل زمین بیشتر باشد و مثل اینکه تارك جماعت ملعونست
در نزد خدا و در نزد ملئکه و دعای او مستجاب نمیشود و رحمت بر او
نازل نمیشود و اگر بیمار شود عیادتش مکن ای محمد و اگر بمیرد بر جنازه
او حاضر مشو بلکه در حدیث است که جماعت در نماز عشا باعث میشود
که آن شب برای او مثل شب قدر باشد و ظاهر اینستکه فرقی نیست
در استحباب جماعت میان مرد و زن بلی رفتن زن بمسجد خصوصا جوان

بجهت ادراك فضیلت نماز جماعت خوب نیست ودر حدیث نهی از آن وارد شده واقل عددی که جماعت بان حاصل میشود دو نفرند یکی امام ودیگری ماموم باشد هرچند دیگری زن باشد یا طفل ممیز باشد که ذکور باشد بلکه دور نیست حصول جماعت بطفل ممیز که اثنا عشری باشد

فصل دوم در شرایط جماعت است وآن چند چیز است اول آنکه ماموم مقدم بر امام خود نباشد اما مساوات امام با ماموم جایز است وحاصل میشود مساوات وتقدم بملاحظه پاشنه پای امام با ماموم پس اگر هردو پاشنه پای ماموم عقب تر از پاشنه پای امام باشد آن وقت امام مقدم است هرچند قامت ماموم یا پای ماموم درازتر از قامت امام یا پای امام باشد هرچند احوط آنستکه هیچ عضوی از اعضای ماموم بلکه هیچ جزئی از اجزای ماموم مقدم بر امام نباشد حتی سرش یا سر انگشتانش بلکه بعضی با این تقدم نیز نماز ماموم را باطل میدانند دوم آنکه محل ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن ماموم نباشد بمقداریکه بحسب متعارف کام نتوان زد وبهتر آنستکه زیاده از یك وجب نباشد وکمتر از آن وبقدر آن ضرر ندارد بلکه در زمین سراشیب زیاده از یك وجب هم ضرر ندارد واما پستی بودن موضع قدم امام پس ضرر ندارد پس جایز است که امام در مکان پست بایستد وماموم در جای بلند بشرطیکه بلندی وپستی زیاده از حد نباشد که از صورت اقتدا بیرون رود مثل ماموم در مناره مسجد که بسیار مرتفع باشد بایستد وامام در سرداب مسجد یا در میان مسجد بایستد سوم آنکه ماموم تواند که مشاهده امام خود یا ماموم دیگر نماید هرچند در بعضی از احوال الصلوة باشد چه در پیش روی

در شرایط جماعت

وچه در جانب راست یا چپ پس اگر میان امام وماموم حایلی باشد که مانع بشود ماموم را از مشاهده امام در جمیع احوال نماز یا آنکه در میان مامومین حایلی باشد که بسبب آن هیچیك از صف پیش را نبیند واز جانب راست خود وچپ خود نیز نه بیند کسیرا که آنکس امام یا ماموم را میبیند اقتدا باطل است بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز واین شرط در حق مرد است واما زن پس جایز است که اقتدا کند بمرد در پشت دیوار یا پرده بشرط امکان متابعت از جهة علم باحوال امام واما اگر اقتدا کند بزن پس حکم او مثل مرد است که مشاهده امام یا ماموم شرط است بنحویکه گذشت علی الاحوط چهارم آنکه امام یکی باشد پس اگر متعدد باشد واقتدا بهمه کند در یك نماز ویك زمان اقتدایش باطل است واگر دو نفر با هم نماز گذارند وبعد از فراغ هریك بدیگری بگوید که من امام تو بودم نماز شان صحیح است واگر هریك گوید که من ماموم بودم نماز هردو باطل است واگر فرض شود که هریك حمد خود را خوانده اند باز اعاده نماز نمایند علی الاحوط واگر بعد از نماز ندانسته اند که هریك بقصد مامومیت نماز را تمام کرده اند یا بقصد امامت احوط اعاده است پنجم آنکه امام معین باشد باشاره یا باسم یا بصفت پس اگر یك امام امامت کند نیت اقتدا بهمان امام کافیست زیرا که تعیین حاصل است واما اگر امام متعدد باشد واسمهای ایشان مختلف باشد واسم را بداند تعیین اسم کفایت میکند واگر نداند اسمش را یا آنکه اسمهای ایشان مختلف باشد تعیین کند باشاره که باین امام اقتدا میکنم یا تعیین کند بوصف مثلا باین طریق که اقتدا میکنم بامامیکه در پیش روی من یا پهلوی من امامت میکند

ششم انکه امام بالغ باشد مگر انکه طفلی امامت اطفال نماید واین شرط
در حق غیر امام عصر است پس اگر امام عصر غیر بالغ باشد اقتدا باو ضرر
ندارد بلکه بمراتب بهتر است از اقتدا کردن بامام غیر معصوم که بالغ باشد
هفتم انکه امام عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست بلکه بعضی
منع کرده اند از اقتدا بسفیه وآن ضعیف است واگر گاهی عاقل وگاهی
دیوانه در حالت عقل اقتدا کردن باو مکروه است هشتم انکه امام حرام
زاده نباشد پس اگر معلوم باشد که حرام زاده است از جانب پدر و مادر
یا یکی از اینها علی الاحوط اقتدا باو جایز نیست واما اگر معلوم نباشد
که حرام زاده است ضرر ندارد هرچند پدرش معلوم نباشد وکسیکه
مردم گویند ولد الزنا است وثابت نشود ولد الزنا بودن او اقتدا
باو صحیح است وولد حیض ونحو آن ولد الزنا نیستند نهم انکه امام جماعت
مؤمن اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر یا بمخالفین
از غیر طائفه اثنی عشری دهم انکه عادل اثنا عشری باشد پس جایز نیست
اقتدا کردن بکافر وبغیر اثنا عشری وبفاسق بلی اگر امام غیر اثنا عشری
وغیر عارف بحق اهل بیت ع باشد مستحب است از برای اثنا عشری
وعارف بحق اهل بیت ع که بجماعت او حاضر شود ودر صف اول ایشان
بایستد واذان واقامه بگوید وبحسب ظاهر بصورت اقتدا در صف ایشان
باشند ولکن نماز را از برای خود بکند هرچند در رکوع وسجود وقیام
وقعود با ایشان متابعت مینماید وقرائت را آهسته بخواند اگرچه نماز
جهریه باشد بنحویکه نفهمند واگر زودتر از قرائت امام فارغ شود تسبیح
بگوید تا امام فارغ شود وبرکوع برود واگر امام زودتر فارغ شود
قطع قرائت سوره نماید بلکه قطع قرائت حمد نیز نماید هرچند بعضی

تصریح کرده اند که تمام حمد وسوره را در رکوع وسجود بخواند واحوط
اعاده همچه نماز است بلکه احوط واولی انستکه پیشتر نماز خود را در خانه
بکند بعد بجماعت ایشان حاضر شود وبا ایشان اعاده کند تا انکه ثواب
کامل فایض شود چنانچه در حدیث است که کسی که نماز کند با ایشان
در صف اول چنانستکه نماز کرده باشد در عقب رسول خدا در صف
اول وثابت میشود عدالت بشهرت میان مردم وبشهادت دو عادل
بلکه یک عادل نیز باینکه این شخص در سفر وحضر ودر خلوت وآشکار
از خداوند خود خائف است وواجبات را بجا میآورد ومحرمات را
ترک میکند وچیزهائیکه آدمیت وانسانیت اقتضا میکند آن را اگر
مرتکب نشود آن را نیز ترک میکند چنانچه ثابت شود عدالت باختبار
که مصلی امام را سفرا وحضرا برخورده باشد که این امام فی الواقع نه
از روی تزویر وریا وسمعه خائف از خداوند جل شانه میباشد و
واجبات را بجا میآورد ومحرمات را ترک میکند ومنافی آدمیت و
انسانیت را نیز بجا نمیآورد مثل اینکه سر برهنه راه نمیرود ونمی بازی
در ارتکاب خلاف عادات ندارد بلکه جایز است که اکتفا کنیم در عدالت
بنماز کردن جمعی از معتمدین در پشت سر شخصی که مظنه حاصل شود
بخوبی آن شخص بلکه حق اینست که علاوه بر اشتهار واختبار وشهادت
عدلین وعدل واحد وحکم حاکم شرع بر عدالت مطلق مظنه بعدالت
کافیست ولازم نیست علم بعدالت که این غالبا ممکن نیست چنانچه
شرط نیست در حصول عدالت حصول ملکه باین نحو که ترک معاصی واتیان
واجبات براو سهل وآسان باشد مثل بنا وکاتب در بنا وکتابت ونحو آن
بلکه حصول آن حالت کافیست هرچند بمرتبه ملکه راسخه نرسیده باشد

ترک نکند با امکان ع

با امکان تحصیل علم مشکل است ع

وظاهر اینستکه کافیست در حکم باسلام وایمان اظهار ایمان واسلام
بلکه وجود شخص در بلاد اسلام باایمان کافیست در حکم باسلام بلکه
در حکم بایمان وفحص از ان لازم نیست بلی فحص از عدالت لازم است
واگر در سابق ایمان یا اسلام یا عدالت ثابت شده همان اکتفا کنند تا
یقین بخلاف حاصل نماید واگر بعد از نماز ظاهر شد که امام کافر بوده
یا فاسق بوده یا بی وضو بوده نماز ماموم صحیح است ولازم نیست
بر امام که بماموین اعلام کند که بیوضوء بوده وهمچنین اگر در اثنای
نماز معلوم شود که امام کافر یا فاسق یا بی وضو بوده ماموین قصد
انفراد نمایند ومنفرد شوند قهراً وبهتر اینستکه اگر امام بیوضوء شود
در اثنای نماز دست بدماغ خود بگیرد وخود را بشبیه بخون دماغ
کند وبیرون رود وبعضی گفته اند که اگر بعد از نماز یا در اثنای نماز
معلوم شود که امام بالغ یا عاقل یا مرد نبوده حکم ان حکم تبین کفر و
فسق وبی وضوء بودنست واین حکم خالی از قوت نیست ولکن احوط
اعاده است یازدهم انکه اگر ماموم مرد یا خنثی مشکل باشد باید امام
نیز مرد باشد بلی اگر ماموم زن باشد جایز است که امام او نیز زن باشد
پس مرد امامت میکند برای مرد وبرای زن وبرای خنثی مشکل وزن
امامت نمیکند مگر برای زن وخنثی مشکل نیز امامت نمیکند مگر برای زن
دوازدهم انکه باید امام ایستاده نماز کند ماموم خواه ایستاده باشد خواه
نشسته پس جایز نیست که نشسته امامت نماید برای ایستاده هرچند در نافله
باشد که اقتدا در ان نافله جایز باشد سیزدهم انکه امام قرائت حمد وسوره را
بخواند ودرست بداند پس اگر امام حمد یا سوره را اصلاً نداند یا انکه بعض
ان را نداند یا انکه حروف را از مخرج نگوید بنحوی که تمیز حرفها از همدیگر

حاصل شود یا انکه در زبانش آفتی باشد که زبانش نمیگردد یا انکه
حروف را در مخرج مکرر میگوید یا انکه کنگ باشد وماموم درست
میداند حمد وسوره را ودرست بخواند وعیبی در قرائت نداشته باشد
در این وقت اقتدا کردن ماموم خالی از عیب مرقوم بامام مزبور جایز
نیست هرچند ان کلمه را خود بخواند وبعد از ان قصد اقتدا نماید و
لکن دلیل واضح ندارد واگر غیر حمد وسوره مثل ذکر رکوع وذکر سجود
یا قنوت یا تشهد را امام درست نداند یا درست نخواند وغلط بخواند
ومعذور باشد اقتدا کردن ضرر ندارد واگر ماموم در عیب
مرقوم مثل امام باشد در اصل عیب یا مقدار عیب یا محل عیب یا انکه
ادنی از امام باشد در این وقت اقتدا ضرر ندارد واگر امام قرائت
صحیح داشته باشد لکن عاجز باشد از قرائت نمودن بنحو کمال پس
ضرر ندارد اقتدا باو هرچند ماموم قاری کامل باشد وهمچنین
باید که نماز امام صحیح باشد باین معنی که امام مامور باعاده آن
نباشد پس اگر قطع حاصل شود از برای ماموم که نماز امام باطل است
اقتدا کردن جایز نیست مثل اینکه ماموم میداند که امام بیوضو است
جایز نیست اقتدا کردن هرچند بداند که امام نمیداند که بیوضو است
ومثل اینکه میداند که امام رکنی از ارکان نماز را سهو نموده اقتدا کردن
جایز نیست بلی اگر امام جهلاً یا سهواً مرتکب چیزی شود که معذور
باشد در ان مثل جهر واخفات ونجاست وسهو در غیر ارکان که امام مامور
باعاده نباشد اقتدایش صحیح است چنانچه اگر ماموم شک داشته
باشد در صحت نماز امام از جهت شرایط نماز یا اجزاء نماز یا صحت قرائت
حمل بصحت نماید واقتدا کند هرچند ظن بفساد داشته باشد چهاردهم

(حاشیه: اولی ترک است حج)

انکه ماموم نزدیك امام یا نزدیك ماموم دیکر باشد بنحویکه صدق عرفی جماعت و اجتماع حاصل شود مثل صدق جماعت و اجتماع در اکل و شرب و نحو آن کرمیکویند با امام نماز میکنند و در عقب او نماز میخوانند که اکر ماموم بسیار دور از امام و از ماموم دیکر نیز باشد و اتصال نداشته باشد نزد پیش روی و نزد جانب راست و نزد جانب چپ اقتدا درست نیست بلی کفایت میکند اتصال و قرب در یکی از جوانب سه کانه و تشخیص دوری ماموم از ماموم دیکر یا از امام به همین است که نکویند که از یکدیکر بسیار دورند پس دوری زیاده مانع اقتدا است نه هر دوری و لحوظ ملاحظه اینست که زیاده از لازم نباشد و جایز است که صفهای دور از امام قبل از صفهای نزدیك با امام تکبیرة الاحرام بکویند همینکه راست شدند و مهیا شدند هر چند احوط عدم اکتفا بمطلق تهیه میباشد بلکه اقتصار کنند بر تهیه قریب که عازم شوند بر تکبیر بلکه اکر درمیان صفوف یکدرمیان یا دو درمیان بلکه سه درمیان تکبیر کفته باشند باین اکتفا بکنند و منتظر تکبیر همه نشوند و اکر در اثنای نماز دوری حاصل شود میان ماموم و امام بجهت اینکه منفرد شدند یا انکه مسافر بودند و نماز ایشان تمام شد پس اکر این دوری در وقتی باشد که امام متحمل نمیشود از ماموم چیزی را مثل دو رکعت آخر پس ضرر ندارد و اکر در دو رکعت اول باشد اقتدا باطل میشود و خود را نزدیك امام یا ماموم دیکر بردن فائده ندارد بلی بعد از نزدیك شدن و حصول شرایط دیکر میتواند که بعد از فرادی شدن تجدید نیت اقتدا نماید هر چند احوط ترك است پانزدهم انکه ماموم بعد از تکبیر امام تکبیر بکوید پس اکر پیش از امام تکبیر بکوید اقتدا جایز نیست و همچنین

فائده دارد چه در صورتیکه موقف کثیر نباشد پس معنا تجدید نیست صح

اکر باهم از تکبیر فارغ شوند که مقارن هم تکبیر تمام شود باز اقتدا باطل است علی الاحوط شانزدهم انکه اقتدا در نماز واجب باشد چه یومیه مثل ظهر و عصر چه ادا و چه قضا و قضا چه از خود باشد یا از غیر و قضای از غیر چه از استیجار باشد یا تبرع و چه غیر یومیه مثل کسوف و خسوف و زلزله و صلوة طواف که اقتدا در اینها هم جایز است هر چند ترك اقتدا در خصوص صلوة طواف و قضا از غیر بر وجه تبرع یا استیجار خصوص اکر قضای غیر یقینی نباشد بلکه احتیاطی باشد ارجح است از برای کسیکه اقتدا بر او واجب نیست و همچنین بهتر آنستکه ترك کنند اقتدا را در نمازیکه بنذر و مثل آن واجب شده و همچنین نماز احتیاطی که واجب باشد بجهت تحصیل علم مثل نماز در چهار جهت در حال اشتباه قبله و همچنین نمازیکه واجب شود بجهت شك مثل نماز احتیاط هر چند امام و ماموم هر دو شك کنند هر چند که اقتدا در اینها جایز است بلی ترك اقتدا در اینها چنانچه کذشت احوط است از برای کسیکه اقتدا بر او واجب نباشد و اکر نماز امام مستحب باشد اقتدا کردن باطل است مکر در چند موضع مثل نماز طلب باران و نماز عید هنکامیکه شرایط وجوب جمع نشده باشد و نمازیکه بفرادی کرده شود و بعد بخواهد که بجماعت کرده شود و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایات است و جمعی نیز فتوی داده اند و جواز اقتدا نیز خالی از قوت نیست هر چند احوط ترك است هفدهم انکه نماز ماموم با نماز امام در صورت و هیئت مثل هم باشند هر چند زیاد و کم در عدد داشته باشند پس جایز است اقتدا کردن نماز صبح ادائی بنماز ظهر قضائی و عکس آن ولکن جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه مثل نماز صبح را بنماز کسوف و خسوف

البته صح

وزلزله ونماز جنازه وعیدین وهمچنین عکس ان نیز جایز نیست بجهة
اختلاف هیئت وصورت این نماز با آن نماز اقتدا میکند هرچند دلیل
واضحی ندارد در منع از اقتداء بالمره حتی بالنسبه برکوع اولی یا بالنسبه
بیك رکوع یا دو رکوع پنجم ودهم مثلا بلی جایز نیست اقتدا کردن نماز
یومیه بنماز میت بجهة انکه نماز میت دعا است وشرط نیست در صحت
اقتدا اشتراك نماز امام ومأموم در صفت وجوب وندب چنانچه جایز است
کسی که هیچ نماز نکرده اقتدا بکسی بکند که دوباره نماز میکند وهمچنین
عکس انچنانچه شرط نیست در صحت اقتدا تساوی نماز امام ومأموم
در عدد رکعات مثل اقتدای نماز صبح بمغرب وعشا وقول باشتراط
تساوی نماز امام ومأموم در عدد ضعیف است چنانچه شرط نیست
تساوی در جهر واخفات واداء وقضاء تساوی نماز امام ومأموم در اسم
آن فریضه پس جایز است اقتدا ظهر بعصر بلی وعکس بعضی گفته اند که اقتدا
ظهر بعصر ضرر ندارد ولکن اقتداء عصر بظهر نکند مگر در صورتیکه
اعتقاد کند که ان ظهر عصر است وبعد از نماز براو معلوم شد که عصر
نبوده بلکه ظهر بوده که در این وقت ضرر ندارد واین قول ضعیف است
همچنین نیت اقتداء کردن پس اگر قصد جماعت نکند احکام نماز جماعت
از قبیل ساقط شدن حمد وسوره وواجب بودن متابعت در آن نماز
جاری نیست بلکه آن نماز فرادی حساب میشود هرچند بصورت
اقتدا باشد وهرگاه امام نماز نکند بقصد انفراد با اینکه علم دارد که
اقتدا باو میکنند صلوة امام ومأموم صحیح است وجماعت نیز حاصل
بلکه اگر کسی منع کند مردم را از اقتداء باو یا راضی نباشند وبا این حال
اقتدا کنند بثواب جماعت نائل میرسند ولازم نیست بر امام قصد

امامت بلکه دور نیست که قصد امامت شرط حصول ثواب جماعت نیز
نباشد بملاحظه تفضل الهی یا بملاحظه اینکه امام سبب حصول جماعت و
ثواب مأموم شد وهمین قدر کافیست در استحقاق ثواب بلی بعضی
لازم دانسته اند نیت امامت را در خصوص ثواب امام واین احوط است
هرچند اقوی عدم لزوم است حتی در نمازیکه جماعت در او واجب باشد
مثل نماز جمعه بلکه قصد نماز جمعه کفایت میکند هرچند احوط[1] قصد
جماعت میباشد در نماز جمعه ودر هر نمازیکه جماعت در او شرط باشد
چنانچه احوط قصد جماعت است در نمازیکه اعاده کند امام بجهة امامت
در مرتبه ثانیه وهمچنین در نمازیکه امام نذر امامت نماید هرچند
با این حال هم اگر بی نیت جماعت نماز کند سهوا بلکه عمدا نیز ضرر ندارد
ولکن احتیاطا اعاده نماز است خصوص در صورتیکه قصد امتثال
امر نذر وقصد وفای ان را داشته باشد وبا این قصد قصد نماز
جماعت نکند از راه معصیت واگر مصلی یقین کرد که تکبیر گفت برای[2]
نماز ولکن شك کرد که نیت اقتدا نموده یا نه پس اگر این شك بعد
از اشتغال او بتسبیح مستحب باشد اعتبار باین شك نکند وهمچنین
اعتناء باین شك نکند اگر متلبس باشد با فعالیکه از برای مأموم مستحب است
مثل گوش دادن مأموم قرائت امام را واما اگر اثار اقتداء در او نباشد
وبداند که برای نماز جماعت ایستاده ولکن نمیداند که بعد از قیام
عدول از قصد جماعت نموده یا نه در این وقت احوط آنستکه تجدید
نیت اقتدا نماید واحوط از ان اینستکه قصد انفراد نماید وعدول
نماید بنافله وبعد از عدول اگر خوف فوت جماعت دارد نافله را قطع
نماید واگر خوف فوت ندارد تمام کند ودوباره اقتدا کند وهمچنین اگر

[1] بلکه قوی است ع

[2] تامل است ع

نداند که برای نماز جماعت ایستاده یا برای نماز با نفراد نوز دهم آنکه صورت اقتدا را باید بکذارد مثل اینکه در غالب افعال پیش از امام آن افعال را بجا بیاورد یا انکه از امام پس بیفتد در غالب افعال نماز که مشعر بعدم علم باین حالت نکویند که این شخص اقتدا میکند بلکه بکویند که برای خود علی حده نماز میکند بلی تخلّف یك رکن یا دو رکن یا یك فعل یا دو فعل ضرر ندارد و خصوص اکر بجهة حاجت یا ضرورت یا نسیان باشد چنانچه اکر ماموم مسبوق تخلّف از امام نماید بجهة اتمام قرائت حمد یا سوره یا بجهة قرائت تشهّد یا انکه ماموم بجهة کم شدن مُهر یا بجهة ازدحام مامومین نتواند که با امام سجده نماید و صبر کرده که اوّلا مامومین سجده کنند و بعد خود سجده نموده که در مثل این موارد تخلّف ضرر ندارد و بدانکه ماموم را لازم نیست متابعت در اقوال امام مکر در تکبیرة الاحرام چنانچه کذشت و امّا سلام پس اقوی عدم لزوم متابعت است پس جایز است برای ماموم بدون ضرورت و بدون قصد انفراد اینکه سلام را مقدّم بر امام بکوید و احوط عدم تقدّم ماموم است بر امام در سلام مثل تکبیرة الاحرام مکر با قصد انفراد و ضرورت یا با احدهما و بدانکه مراد از متابعت اینستکه پیش از امام نیفتد پس لازم نیست بر ماموم که پیش از امام ذکر رکوع و سجود نکند چنانچه هر کاه ماموم نخواند چیزیرا که امام خواند یا زیاد و کم نماید ضرر ندارد و امّا در افعال و مقدمات افعال مثل رکوع و سجود و برخواستن و رفتن برکوع و سجود و نحو اینها باید که مقدّم بر امام نشود و اکر مقارن با امام بجا آورد اقوی اینستکه ضرر ندارد و اکر مقدّم بر امام شود در دخول فعل یا خروج از آن یا در دخول مقدمات فعل یا خروج از آن پس اکر عمداً باشد اقوی

اینستکه نمازش صحیح است و بهمان حالت بماند تا امام باو ملحق شود هر چند احوط اعاده نماز بلکه قضاء آن میباشد و بعضی کفته اند که صحّت نماز در فرض مرقوم در صورتیست که امام مثلاً فارغ از قرائت حمد و سوره بشود و ماموم قبل از رکوع امام برکوع برود و امّا اکر برکوع برود قبل از فراغ امام از قرائت در این وقت نماز ماموم باطل است مثل اینکه ماموم قبل از ذکر واجب خود در رکوع یا سجود یا قبل از طمانینه ما بین سجدتین سر از رکوع بردارد یا سر از سجود بردارد یا داخل در سجدهٔ ثانیه شود پیش از امام که در این وقت نماز ماموم باطل است نه از جهة تقدّم بلکه از جهة ترك واجب ذکر و این سخن حقّ است اکر نکوئیم که از ماموم قرائت حمد و سوره ساقط است بالمرّه یا انکه سقوط از ماموم مشروط است بتمام کردن امام قرائت حمد و سوره را و اکر چنانچه با فرض اینکه عمداً مقدّم بر امام شد بهمان حالت نماند تا امام ملحق باو شود بلکه خود دوباره عود برکوع یا سجود نموده در این وقت نمازش باطل است چه سهواً عود نماید یا عمداً و اکر عود عمدی یا سهوی بر مقدّمات افعال باشد پس ظاهر اینستکه نماز صحیح است هر چند احوط اعاده بلکه قضا است و اکر ماموم در افعال یا مقدّمات آن سهواً مقدّم بر امام شود ضرر بنماز ندارد و لکن لازم است که دوباره با امام شریك شود در آن فعل و با امام یا بعد از امام آن فعل را بجا آورد بجهة تحصیل متابعت بلکه احوط آن است که ذکر واجب در رکوع و سجود را نیز دوباره بخواند هر چند عدم لزوم قوی است و زیادتی رکن یا غیر رکن در حال اقتدا بجهة مراعات متابعت امام ضرر ندارد و لکن بعضی در این مقام کفته اند که دوباره رفتن مشروط است که با امام در رکوع یا سجود ملحق شود و امّا اکر بداند

کرد و باره بامام نمیرسد و ملحق نمیشود بلکه امام بتعجیل ملحق بماموم
میشود در این وقت لازم نیست و این محل تامل است بلکه لازم است
دوباره برکوع یا سجود برود چه بداند که میرسد و چه بداند که نمیرسد
و چه شك داشته باشد و اگر ترك عود نموده در جائیکه واجبست عود
پس اقوی صحت نماز است حتی اگر ترك عود از جهت عمد یا از جهت جهل یا شد
و ظن بحصول متابعت کافیست بسیم انکه بجهت ریا اقتدا ننماید پس
اگر اقتدا نماید از جهت ریا بلکه اگر در صف اول یا یمین امام را اختیار نماید
بجهت ریا اقتدا باطل است بلکه نمازش نیز باطل است هرچند شرط
ندانیم در اصل اقتدا قربت را لکن قصد ریا ضرر دارد چنانچه
در تحصیل ثواب حرم یا مسجد بخصوصه هرچند لازم ندانیم قصد
قربت را لکن اگر در جهت مسجد یا حرم قصد ریا نماید در این حالت
نمازش باطل است علی الاحوط بلکه اگر امام در جماعت واجبه یا
غیر واجبه قصد ریا نماید نماز امام باطل میشود علی الاحوط و شرط
نیست در صحت اقتدا و وقت تکبیر گفتن ماموم در وقتیکه امام در رکوع
باشد اطمینان ماموم بلحوق امام در رکوع پس با احتمال لحوق نیز
جایز است تکبیر گفتن چنانچه شرط نیست که قصد تمام نماز را در اقتدا
داشته باشد پس اگر قصد اقتدا بیك رکعت یا کمتر یا بیشتر داشته
باشد جایز است اقتدا نمودن بلکه جایز است که در یك نماز امام که
چهار رکعتی باشد مثلا چهار نماز را اقتدا نماید چنانچه شرط نیست
در صحت اقتدا برکوع رسیدن بلکه اگر اقتدا در حال قیام امام نموده
و برکوع نرسیده اقتدا حاصل شده بلکه درك رکعت نیز نموده بلی
آخر درك رکعت باخر رکوع است و اول درك رکعت باول تکبیرة الاحرام مستحب

در امور مستحبه جماعت

یا بدرك قیام است چنانچه اشاره میشود **فصل سوم** در بیان
چند امر است اول انکه مستحب است که امام جماعت در پنهانی میان خود و
خداوند متعال گناهی نداشته باشد حتی صغیره و اگر هم داشته باشد پیش
از دخول در صلوة توبه کند و خود را از گناه پاك و پاکیزه نماید چنانچه
مستحب است که امام جماعت سالم باشد از کوری و جذام و برص و یتیم
نباشد بالنسبه بماموم با وضو بلکه بهتر آنستکه امام بالنسبه بماموم
بالاتر باشد حتی اقتدا نکند اعلم بعالم و عالم بجاهل هرچند جایز است
بلکه بهتر آنست با وجود اعلم عالم امامت نکند چنانچه در حدیث است
کسیکه امامت قومی بکند و در آن قوم کسی باشد که اعلم از آن امام باشد
همیشه آن قوم کار ایشان بپستی و زشتی میباشد تا روز قیامت
چنانچه مستحب است که مامومین کراهت نداشته باشند از امامت
آن امام پس اگر مامومین خوش نداشته باشند امامت کسی را بهتر
آنستکه آن کس امامت نکند و مجلسی در حدیقة المتقین فرموده است
که مکروه است امامت کسیکه مامومین از او کراهت داشته باشند
بشرط انکه کراهت ایشان نه بواسطه زیادتی صلاح او باشد دوم
انکه اول ادراك جماعت بادراك اول تکبیر امام میباشد و آخر آن
خروج امام از حد رکوع شرعی میباشد پس اگر کسی اقتدا نماید در حالتی
که امام برکوع نرفته باشد چه فارغ نشده باشد از قرائت حمد و سوره
یا انکه فارغ شده و لکن هنوز برکوع نرفته باشد ادراك جماعت نموده
هرچند برکوع امام نرسیده باشد و همچنین اگر در حال قیام درك
ننموده و لکن در رکوع امام را درك نموده چه قبل از ذکر چه بعد
از ذکر چه در اثنای آن مادامیکه امام از حد رکوع در نرفته باشد و احوط

انستکه ماموم درک تکبیر امام را برای رکوع نماید چنانچه احوط آنستکه
اگر کسی درک تکبیر رکوع ننموده طوری نماید که مشغول بذکر شود قبل
از انکه امام رفع رأس نماید چنانچه احوط انستکه ماموم بعد از انکه تکبیر
رکوع را درک ننموده ذکر امام را در رکوع درک نماید و قبل از فراغ
امام از ذکر خود را با امام برساند و بعضی شرط کرده اند در ادراک
جماعت ادراک یکی از رکوعات را اگر ادراک رکوع اصلا ننموده ادراک
جماعت حاصل نشده اگرچه ادراک تکبیرة الاحرام و قیام نموده باشد
و این احوط است و اگر شک کند که درک رکوع امام نموده یا نه پس اگر
بعد از ذکر رکوع یا انکه بعد از شروع بذکر این شک را نموده اعتبار
ندارد و اگر قبل از شروع بذکر شک نماید اقوی آنستکه اقتدا باطل
هرچند اگر تاریخ رکوع کردن ماموم مشخص باشد و تاریخ رفع رأس
امام معلوم نباشد قول بصحت اقتدا قوی است سوم انکه اگر ماموم
وقتی حاضر شد که امام در سجدهٔ اولی یا دوم یا در تشهد اول یا در تشهد
آخر باشد مستحب است که ان ماموم تکبیر بگوید بقصد تکبیرة الاحرام علی
الاقوی نه تکبیر بجهة هوی بسجود و با امام ملحق شود بجهة تحصیل
فضیلت جماعت و ثواب آن ولکن در متابعت سجده خصوص سجدتین
اعاده تکبیر نماید و نماز خود را باطل بداند بواسطه بجا آوردن یک سجده
یا دو سجده و اگر به همین تکبیر نماز را تمام کند و بعد از ان اعاده نماید
یا انکه بسایر مبطلات نماز این نماز را باطل کند و بعد از ان تکبیر دیگر
بگوید بقصد اقتدا اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد یا بقصد
فرادی اگر باقی نمانده باشد شاید بهتر باشد و در متابعت تشهد یا
جلوس اعاده تکبیر نمینماید و همان تکبیر نماز را اتمام مینماید هرچند عدم

حاجت باعاده تکبیر در متابعت سجده بلکه سجدتین نیز خالی از قوت
نیست مثل عدم اعاده تکبیر در متابعت تشهد و زیادتی رکن مثل
زیادتی واجب غیر رکن در فرضیکه با امر شارع باشد مبطل نیست مثل
زیادتی بجهة تحصیل متابعت چهارم انکه اگر بقصد اقتداء با امام تکبیر
گفت و برکوع امام نرسید که امام از حد رکوع خارج شده بود پس اگر
ماموم برکوع رفت اقتدا باطل است و نماز هم باطل است و اگر برکوع
نرفت که امام سر از رکوع برداشت مخیر است ماموم مابین چند چیز
اول انکه ملحق شود با امام در سجدهٔ اول و دوم یا دوم بتنهائی اگر سجدهٔ
دوم بتنهائی باقی باشد و تشهد را نیز با امام بخواند علی الاقوی که
برکت است بلی احوط اشتغال بمطلق ذکر یا بتشهد است نه بقصد
توظیف یا سکوت است و بعد از ان راست شود و تکبیر احرام دیگر بگوید
بقصد جماعت اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد و بقصد فرادی
اگر چیزی نمانده که انشاء ثواب جماعت در ان رکعت باو داده میشود
و گذشت که بهتر آنستکه نماز خود را در این فرض باطل کند باستدبار
قبله و نحو آن و بعد از ان تکبیر دیگر بگوید و اگر چنانچه تکبیر گفت و برکوع
نرسیده و بسجدهٔ اول و دوم نیز ملحق نشده بلکه بتشهد بتنهائی ملحق
شده در این وقت حاجت بتکبیر دیگر ندارد بلکه بهمان تکبیر نماز را
تمام میکند چنانچه گذشت دوم انکه ان نماز را بفرادی تمام کند و
عدول نکند یا انکه عدول کند از فریضه بنافله سوم انکه منتظر شود
که با امام ملحق بشود در رکعت بعد بشرط انکه طول زیاد نکشد و اگر
دو رکعت آخر باشد میتواند که ماموم مشغول بقرائت حمد و سوره شود
تا وقتی که امام راست شود و چنانچه ظاهر است که نخواند و صبر نماید

تا اینکه امام از دو سجده فارغ شود و راست شود آن وقت ماموم مشغول
بقرائت حمد و سوره شود ولکن ظاهر آنستکه درک جماعت و درک رکعت
حاصل نشده و نمیشود مگر یک رکعت بعد از این رکعت که اگر بعد از این رکعت
فائته قیام رکعت آینده و رکوع آن را درک کرده ادراک جماعت و رکعت
هر دو را نموده و اگر قیام رکعت آینده یا رکوع آن را درک نموده ادراک
جماعت نموده بلی اگر متابعت امام در سجود اول یا دوم یا تشهد یا قعود
برای تشهد نموده ادراک ثواب جماعت نموده ولکن ادراک رکعت ننموده
و بمجرد ادراک ماموم قیام بعد از رفع رأس از رکوع امام را بدون
متابعت سجود جماعت حاصل نمیشود پنجم آنکه هرگاه ماموم درک
کند بعضی از رکعات امام را و بعضی از رکعات دیگر را درک نکرده
آنچه را که درک نموده اول نماز حساب نماید و وقتیکه امام تسبیح
میخواند ماموم در دو رکعت اول خود حمد بخواند و هرگاه امام برکوع
برود قبل از تمام کردن ماموم حمد و سوره را مرخص است ماموم که
قطع کند قرائت حمد و سوره را و متابعت امام نماید چنانچه مرخص است
که تمام کند و در سجود ملحق شود چنانچه مرخص است که قصد انفراد
نماید و بهتر اینستکه ماموم وقتیکه علم دارد که اتمام حمد و سوره را
نمیتواند بکند قبل از رکوع امام نیت اقتدا را در حال قیام نکند بلکه
در حال تکبیر گفتن امام برای رکوع اقتدا نماید و اگر پیش از این اقتدا
نموده قرائت کند از حمد و سوره بهر قدریکه ممکن شود هرچند بسم الله
در حمد باشد یا سبحان الله در تسبیحات باشد در ماموم مسبوق و
احوط اعاده نماز است در هر جائیکه ماموم بجهت متابعت امام ترک
قرائت حمد نموده کلاً یا بعضاً ششم آنکه اگر ماموم مشغول بنماز مستحبی

بوده که نماز جماعت مهیا شده و خوف درک ننمودن اول نماز جماعت را
در اتمام نماز مستحبی داشته باشد جایز است که نماز مستحبی را قطع نماید
و اگر در اتمام نماز مستحبی خوف نرسیدن بنماز جماعت را نداشته باشد
نماز مستحبی را اتمام نماید و اگر مشغول بنماز واجب شده که نماز جماعت
مهیا شده پس اگر ممکن است که عدول نماید از نماز واجب بنماز مستحبی
عدول کند و تمام کند و بنماز جماعت برسد و اگر در اتمام خوف
نرسیدن داشته باشد قطع نماید چنانچه گذشت و اگر ممکن نباشد
مثل اینکه داخل در رکوع رکعت ثالثه شده آن وقت احوط اتمام نماز است
ولکن جواز قطع فریضه بجهت ادراک نماز جماعت قوی میباشد چنانچه
قوی است قصد جماعت در اثناء نماز فرادی بدون حاجت بقطع نمودن
یا عدول کردن هرچند این قطع یا عدول نیز جایز است بجهت اغراض
دیگر مثل موافق نمودن ماموم اول نماز خود را با اول نماز امام بلکه
جایز است در اثناء جماعت عدول از جماعتی بجماعت دیگر
خصوص اگر جماعت دیگر مشتمل بر مرتبت و فضیلت زایده باشد
چنانچه جایز است بعد از قصد انفراد اینکه قصد جماعت نماید و احوط
ترک جمیع اینها میباشد هفتم آنکه هرجائیکه محل جلوس و تشهد ماموم
نباشد ولکن بمحض متابعت امام در فضیلت جماعت بنشیند یا آنکه
تشهد میخواند تجافی نماید و مراد از تجافی آنستکه خود را از زمین دور
نماید و دو دست بنشیند و نچسبد بزمین مثل اینکه بسر پای مثلاً بن
و دو دست یا دو کف دست را بر زمین گذارد و جمعی گفته اند که این
تجافی در حال تشهد واجب است و اکثر نقل کرده اند که مستحب است
و اول احوط است هرچند ثانی خالی از قوت نیست هشتم آنکه اگر ماموم

بلکه قوی است
مع

امام را در رکوع ببیند و بترسد که اگر صبر کند تا اینکه داخل صف شود امام سر از رکوع بردارد جایز است که در همان مکان خود تکبیر بگوید و رکوع کند و در رکوع یا بعد از رکوع یا بعد از سجدهٔ اول یا بعد از هر دو سجده یا بعد از راست شدن از سجدهٔ دوم راه برود بگام یا بکشیدن پای تا اینکه ملحق بصف شود و ترک کند در حال راه رفتن قبل از لحوق بامام قرائت حمد و سوره را یا ذکر رکوع را بلکه اگر بنا گذاشت که در حال رکوع یا بعد از آن ملحق بصف نشود مگر بعد از سجود و راست شدن از آن و بعد از راست شدن دید که امام داخل در رکوع ثانی شد و ماموم بعد از دخول امام در رکوع ثانی نیز بترسد که اگر راه برود و بعد از دخول در صف با امام رکوع کند شاید که بامام نرسد رکوع کند در همان مکان و بعد از آن در حال رکوع یا بعد از آن یا بعد از سجود یا بعد از راست شدن از سجده ملحق شود و این حکم لکن مشروط است باینکه ماموم از امام زیاده دور نباشد که جایز نباشد با آن دوری اقتدا نمودن و آنکه مستلزم انحراف قبله نباشد هر چند لحوق بصف و عدم انحراف قبله بقهقری رفتن باشد که اگر لحوق بصف بدون انحراف قبله ممکن نباشد جایز نیست تکبیر گفتن و اقتدا نمودن و آنکه حایل یا بلند و پستی که مانع اقتدا باشد نباشد هر چند عدم اشتراط شرط اول قوی است نعم آنکه جایز است برای ماموم در هر حالت از نماز قصد انفراد پس اگر بعد از رکوع امام در دو رکعت اول قصد انفراد نموده قرائت حمد و سوره از ماموم ساقط است و اگر قبل از رکوع امام و بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره قصد انفراد نموده هر چند امام در قنوت باشد باز قرائت حمد و سوره از او ساقط است و اگر

در اثنای قرائت امام ماموم قصد انفراد نموده بقدری که امام خوانده است قرائت آن قدر از ماموم ساقط است حتی آنکه اگر امام بسم الله حمد را تماما گفت جایز است که ماموم اکتفا کند بهمان بسم الله و بعد از قصد انفراد باقی را بخواند هر چند احوط آنست که هر وقت که ماموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دوباره احتیاطا حمد و سوره را تماما بخواند و بعد از آن نماز را تمام نماید منفردا و اکتفا نکند بحمد و سوره که بعض آن را امام خوانده و بعض دیگر را خودش خوانده بلکه بهتر آنست که اگر امام شروع بقرائت قل هو الله یا قل یا ایها الکافرون نموده یا شروع بسوره دیگر نموده و از نصف گذشته ماموم بعد از قصد انفراد همان سوره را بخواند و عدول بسوره دیگر نکند بلکه احوط آنست که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط از این آنست که قصد انفراد نکند مطلقا مگر در حال ضرورت دوم آنکه واجب نیست بر ماموم در دو رکعت اول نماز اخفاتی که اقتدا بامام عادل نموده قرائت حمد و سوره هر چند نماز ماموم جهریه باشد و مستحب هم نیست بلکه حمد و سوره از او ساقط است و مستحب است برای ماموم لا اله الا الله و سبحان الله و صلوة و سایر اذکار در دو رکعت جهریه که ماموم بشنود قرائت امام را یا آنکه همهمه را بشنود هر چند تیز گوش باشد و مراد از همهمه آنست که مجرد صوت را بشنود و تمیز قرائت را ندهد باز هم وجوب قرائت ساقط است و استحباب هم ندارد بلکه کراهت دارد هر چند نماز ماموم اخفاتی باشد بلکه قول بحرمت قرائت خالی از قوت نیست چنانچه وجوب خاموش شدن ماموم و گوش دادن او قرائت امام را نیز خالی از قوت نیست پس احوط آنست که در این حال مشغول

دعا و استعاذه از شیطان یا ذکر نشود مگر ذکر قلبی که منافات با خاموش
شدن نداشته باشد و اگر نشنود حتی همهمه را هر چند بجهة دوری
یا بجهة کری یا مانع دیگری باشد در این صورت نیز وجوب قرائت
ساقط است ولکن استحباب قرائت خالی از قوت نیست و بهتر آنستکه
اگر بخواند بقصد جزئیت نخواند و اگر در بعضی از حالات قرائت همهمه را
بشنود و در بعضی از حالات نشنود ترک کند قرائت را در حالتیکه
میشنود و جایز است از برای ماموم در وقتیکه همهمه را نیز نشنود اینکه
مشغول بذکر و تسبیح و حمد و صلوات شود و اما در رکعت سوم و
چهارم پس ماموم مخیر است مابین حمد و تسبیح هر چند امام اختیار
تسبیح یا قرائت نماید و اگر نماز ماموم اخفاتی باشد و نماز امام جهری
و همچنین اگر نماز ماموم جهریه باشد و نماز امام اخفاتی ماموم تابع
امام نمیباشد در جهر و اخفات نماز و جاهل باین مسئله نیز معذور است
علی الاقوی هر چند احوط اعاده نماز است اگر تابع امام نشد و جهر خواند
بدانکه وجوب اخفات ثابت است بالنسبه بقرائت حمد و سوره بتنهائی
و اما سایر اذکار پس وجوب اخفات در او نیست بلکه مستحب است
اخفات در جمیع اقوال حتی در تکبیرة الاحرام مگر در ماموم که در رکوع
بامام میخواهد ملحق بشود و امام برای او رکوع را طول دهد مستحب است
که تکبیرة الاحرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم برکوع رسیده
و زیاده از حاجت منتظر نشود و همچنین اگر امام خطا نماید و غلط
بخواند یا آنکه خطاء در افعال نماید ماموم میتواند که باذکار نماز و
یا بقرائت قرآن یا بخواندن امام خود را تنبیه نماید باواز بلند چنانچه
بجهة تنبیه صفوف جماعت و احوال امام نیز جایز است صدا بلند نمودن

١ فرض آنستکه مطلقا در اخفاتیه با امام بعضی قرائت نکند (ع)

٢ در صورت قصد انفراد ملاحظه حال خود کند از جهر و اتمام (ع)

بقدر

بقدر رفع احتیاج هر چند حاجت رفع نشود مگر به بلند نمودن صدا
بزیاده بر قدر متعارف که بلند نمودن صدا زیاده بر قدر متعارف بجهة
حاجت ضرر ندارد و در قنوت هم بعض از علماء نیز فتوی داده اند که جایز است
برای ماموم صدا بلند نمودن و این قول ضعیف است هر چند ضرر ندارد
اگر صدا بلند نماید در قنوت ولکن کلام اینستکه جهر در قنوت برای
ماموم راجح است یا نه اقوی عدم رجحان جهر است برای ماموم یازدهم
آنکه اگر امام خطائی نماید باید که مامومین امام را تنبیه نمایند و
بعضی تنبیه مرقوم را واجب دانسته اند و قول بوجوب ضعیف است
ولکن احوط است و اگر چنانچه تنبیه نکرده عمداً یا سهواً پس اگر خطاء
امام در غیر رکن بوده و محلش منقضی شد باقتدا باقی باشد و اگر
چنانچه محل تنبیه از برای امام فوت شده ولکن از برای ماموم محل
تدارک آن غلط باقی باشد مثل اینکه امام حمد و سوره را غلط خوانده
یا بخلاف ترتیب خواند و ماموم تا رفت که تنبیه کند امام رفت برکوع
در این وقت ماموم خود صحیحاً قرائت نماید و بعد از آن بامام ملحق شود
هر چند اکتفا بقرائت امام خالی از قوت نیست بلکه هر گاه امام بعد
از تکبیرة الاحرام ترک قرائت حمد و سوره نموده سهواً و رفت برکوع
جایز است برای ماموم که او نیز ترک قرائت حمد و سوره نماید و متابعت
کند امام را در رکوع چنانچه لازم نیست بر ماموم قصد انفراد یا
قرائت حمد و سوره تماماً نماید و بعد از آن ملحق شود بلکه جایز است
از برای شخص که ابتدا اقتدا کند در رکوع باین امام با علم ماموم
که امام سهواً ترک قرائت حمد و سوره نموده چنانچه گذشت و اگر
خطاء امام در رکن باشد این وقت بر ماموم لازم است بجا بیاورد

١ تامل است بلکه انفصال دیدار دون کند الاحتیاط (ع)

٢ بقصد الاقوی (ع)

٣ لازم است که عمل خصوصی نیت نماید

ان رکن را صحیحاً و اقتداء بامام بعد از آن صحیح نیست بجهة اینکه نماز
امام باطل شده و صحیح نیست دوازدهم آنکه مستحبست که امام طول
ندهد رکوع خود را بدو مقابل آنچه معتاد در طول رکوع بوده بجهة
انتظار کسانیکه تکبیر گفته‌اند و داخل در نماز شده‌اند هرگاه امام بترسد
که اگر طول ندهد رکوع را این مأمومین برکعت نرسند بلکه این استحباب
ثابت است از برای مأمومیکه اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه
مقدار طول منوط است بمقداریکه اطمینان حاصل شود که مأموم بامام
رسیده سیزدهم آنکه مستحبست که امام دعاها را مخصوص خود نکند
بلکه بلفظ جمع بخواند چنانچه مستحبست که امام برای نافله انحراف
کند و بجای دیگر رود و نافله کند چنانچه مستحبست که صلوة امام
در طول مناسب حال اضعف مأمومین باشد چنانچه امام نباید که نماز
که معراجش حساب میشود در سرعتش بکوشد بحدیکه نماز را از وقار
بیندازد و بسیار نیز طول ندهد که باعث تنفر یا شکایت مأمومین
شود چهاردهم آنکه مکروه است راه دادن اطفال و مجانین و عبید
بلکه غیر اهل فضل را در صف اول پانزدهم آنکه اگر مأموم داخل در نماز
شده و لکن نمیداند که امام در دو رکعت اول است تا قرائت از او ساقط
باشد و نخواند یا آنکه در دو رکعت آخر است که مأموم باید قرائت
نماید در این وقت لازم است استفسار و اگر ممکن نشد لازم است
بر مأموم خواندن بقصد آنکه جزء نماز است بحسب ظاهر شرع و لکن
اگر بقصد واقع بخواند باین معنی که اگر در دو رکعت اول است این قرائت
قرآن باشد و اگر در دو رکعت آخر است این جزء صلوة باشد شاید
بهتر باشد و اگر چنانچه خواند و معلوم شد که دو رکعت اول است

ضرر ندارد چنانچه اگر در اثنای قرائت معلوم شود که دو رکعت اول است
قطع مینماید و اگر در جائیکه مأمور بوده که بخواند حمد و سوره را نخواند
سهواً تا آنکه امام رفت برکوع پس ضرر ندارد و ملحق شود بامام در رکوع
و اگر عمداً نخواند تا آنکه امام رفت برکوع و معلوم شد که دو رکعت
آخر است معصیت نموده و بخواند و بعد از آن ملحق شود بامام در هر
جائیکه ممکن باشد لحوق یا آنکه قصد فرادی نماید هرچند جواز لحوق
بامام در رکوع با ترک قرائت حمد و سوره عمداً نیز خالی از قوت نیست
بلی احوط اعاده نماز است در این فرض و اگر عمداً نخواند و معلوم شد
که دو رکعت اول است بحسب ظاهر معصیت کرده و لکن انشاء الله
ضرر بنمازش ندارد هرچند احوط اعاده است شانزدهم آنکه مستحبست
از برای شخصیکه بفرادی نماز کرده اعاده نماز نماید بجماعت و
بنیت استحباب نه وجوب اگر جماعت میسر شود چه آنکه بامامت
اعاده کند یا بمأمومیت و اختصاص ندارد این استحباب بمرد بلکه
در زن و صبی ممیز هم جاریست بلکه از برای مأموم و از برای امام
اعاده نمازیکه بجماعت کرده‌اند نیز مستحبست تا یک مرتبه برای
طایفه دیگر خصوص اگر جماعت ثانیه مشتمل بر مزیت و فضیلت زائده
باشد و زیاده بر یکدفعه اعاده نمودن خالی از اشکال نیست و احوط
ترک است هرچند جواز زیادت تا هر چه حاجت است خالی از قوت
نیست و اگر دو نماز را مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا را بفرادی نموده
و دو جماعت را درک نموده که یکی نماز اول را مشغول است و دیگری
نماز دوم را مراعات ترتیب را در اعاده نیز نماید هرچند اشتراط ترتیب
خالی از تأمل نیست چنانچه شرط نیست اعاده هر دو بلکه اعاده یکی

کافیست بلکه جایز است اعاده نماز ثانی نماید نه اول چنانچه جایز است
با اشتغال ذمه بنماز دیگری اعاده نماز اولی بلکه دور نیست تعمیم
استحباب اعاده مرقومه بغیر نماز یومیه مثل نماز زلزله و با درک
جماعت در نماز منفرد ادائی بنماز قضائی بلکه نماز جماعت در همان
نماز در خارج وقت با انکه ظاهر اخبار اعاده است نه قضا چنانچه
هر گاه دو نفر عمداً ترک جماعت کردند و فرادی نمودند و بعد از آن
پشیمان شده اند جایز است که بجماعت اعاده نمایند هر چند با ایشان
فریضه کذاری بنا شد خلاصه در هر حال جماعت مطلوب و محبوب است
هفتم انکه از اخبار مستفاد میشود که ده صنف به صنف
اقتدا نکنند آزاد ببنده و رها شده از حبس بمحبوس و صحیح بمفلوج
و بینا بکور خصوصاً در صحرا و کسیکه فضیلت دینی داشته باشد
بکسیکه آن را یا مثل آن را نداشته باشد و کسیکه با وضوء باشد
بکسیکه با تیمم باشد و کسیکه حاضر باشد بکسیکه مسافر باشد و
عکس و صاحب مسجد یا خانه بغیر صاحب مسجد و خانه و این منع از روی
اولویت است نه از روی حتم و لزوم بلکه بعضی ذکر کرده اند که مکروه است
که پیش نماز جولا باشد اگرچه عالم باشد چنانچه مکروه است که حجام
باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد و همچنین
مکروه است که کور باشد یا فالج باشد یا برص یا جذام داشته باشد
مگر انکه امام جماعتی باشد که در این علتها مثل او باشند هشتم
انکه مستحب است برخواستن برای نماز نزد گفتن قد قامت الصلوة
و از برای امام مستحب است که آخر تر از همه ماموین بایستد و مستحب است
که صف را پر کنند و فرجه در او نگذارند و با وجود انکه صف اول یا دوم

خالیست صف سوم و چهارم را پر نکنند بلکه مستحب است که اگر کسی
فرجه در صف ببیند ان فرجه را پر کند و در آنجا بایستد هر چند اهل
ان صف کراهت از او داشته باشند و محتاج بر پاره کردن صفوف باشد
بلکه در حدیث است که انهائیکه ان فرجه را پر نکرده ایستاده اند اجر
ندارند و مستحب است که اول صفها را راست کنند بر وجهیکه دوشها
برابر هم باشند در وقت ایستادن و زانوها برابر هم باشند در وقت
نشستن و بهترین اماکن بجهة ماموم مکانی است که بامام نزدیک تر
باشد و صف اول بهتر است از صف دوم و همچنین تا صف آخر مگر
در نماز میت که صف آخر بهتر است از صف پیشتر تا صف اول و جانب
راست صف افضل است از جانب چپ بان مقداریکه صف اول بهتر است
از صف دوم و بهتر آنستکه صف اول را مخصوص اهل فضل قرار
دهند یعنی کسانیکه بحسب علم یا عمل یا عقل زیادتی داشته باشند و
بهتر اجتماع این سه صفت است چنانچه بهتر آنستکه در صفوف دیگر
بحسب مراتب بعد نیز همین ملاحظه شود پس اهل فضل صف ثانی را
پستر از اهل صف اول قرار دهند و اهل صف سوم را پستر از اهل
صف دوم قرار دهند و هکذا و بهتر انستکه اهل صف اول هوشیار
باشند که اگر برای امام سهوی و خطائی حاصل شود تنبیه نمایند
امام را و اگر ماموم یک نفر باشد و مرد باشد در پهلوی راست امام
بایستد و اگر زن و خنثی باشد در پشت سر امام بایستد و اگر ماموم
مرد باشد و زیاده بر یک نفر باشد مستحب است که امام را مقدم بدارند
و در پشت سر امام بایستند مگر انکه امام و ماموم برهنه باشند پس
پهلوی یک دیگر مینشینند و امام در وسط ماموین مینشیند

وانکه زانوهای خود را مقدم میدارد و عوض رکوع و سجود اشاره میکنند بسر و ایماء برای سجود را مثل ایماء برای رکوع قرار ندهند بلکه سر را در ایماء برای سجود بیشتر پائین ببرد. و اگر امام و ماموم زن باشند بر پهلوی یک دیگر بایستند و مکروه است شروع بنافله نمودن بعد از قد قامت الصلوة بلکه بعد از شروع باقامه نیز مکروه است و مکروه است که ماموم تنها بایستد و داخل در صف نشود هر چند زن باشد و صف زن نیز باشد مگر اینکه در صفوف مکان خالی نباشد و اگر در این وقت خود را در جناح امام قرار دهد بهتر است و نشود که در این وقت کراهت داشته باشد که کسی او را بطلبد و داخل در صف کند و اجابت او نیز معاونت نیست که مستحب باشد مگر اینکه هر اهل آن صف برضایت و طیب خاطر بطلبند مقصد هشتم در نماز مسافر است بدانکه نماز مسافر قصر میشود بچند شرط اوّل آنکه سفر او بحدّ مسافت باشد و مسافت هشت فرسخ است در رفتن بر تنهائی یا آمدن بر تنهائی یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد با اتصال سیر در یک روز یا یک شب یا یک شبانه روز که شب در اثنا آن نماند بتفصیلیکه میآید انشاء الله و فرسخ سه میل است و میل چهار هزار ذراع است بذراع مستوی الخلقه و هر ذراع دو وجب میباشد پس فرسخ شرعی دوازده هزار ذراع میباشد و در کمتر از مسافت مزبوره قصر نمیکند اگر چه بسیار کم باشد چنانچه در کمتر از چهار فرسخ قصر نیست هر چند بتکرار آمد و شد هشت فرسخ یا زیاده را طی نماید و همچنین اگر از چهار فرسخ یکوجب مثلا کم باشد مسافت نیست و قصر نمیکند نه در رفتن و نه در برگشتن مگر آنکه برگشتن هشت فرسخ

باشد که در این وقت قصر میکند در برگشتن نه در رفتن بلکه هرگاه چهار فرسخ کمتر برود و هفت فرسخ برگردد نیز مسافت نیست اگر چه در همان روز برگردد و اگر دو فرسخ برود براهی و شش فرسخ برگردد از راه دیگر یا آنکه سه فرسخ برود براهی و پنج فرسخ برگردد از راه دیگر و بخوان آن از ترکیب رفتن و برگشتن که کمتر از چهار فرسخ در رفتن بر تنهائی یا برگشتن بر تنهائی باشد قصر نکند هر چند احوط جمع میباشد پس اگر سفرش دو راه داشته باشد یکی دو فرسخ و دیگری هشت فرسخ اگر از دو فرسخ رفت تمام میکند در رفتن اگر چه قصد عود از هشت فرسخ داشته باشد و در برگشتن قصر نماید اگر از راه هشت فرسخ برگردد و اگر از راه هشت فرسخ برود قصر میکند هر چند بقصد کم کردن نماز از این راه برود حتّی در برگشتن و ظنّ بمسافت اعتبار ندارد بلکه باید که یقین بمسافت نماید تا قصر کند چه آن را در یک ساعت طیّ کند یا بیشتر بشرط آنکه از اسم مسافر بر بسیاری طول دادن خارج نباشد یا نشود مثل آنکه از جهة مشقّت قطع طریق بسبب برف و باران یا سنگلاخ بودن آن یا بسبب باد مخالف و بخوان آن طول بکشد نه آنکه عمداً یک سال مثلاً هشت فرسخ را طی کند بجهة محض تفرّج و بخوان آن هر چند با قصد سفر باشد یا آنکه مسافر از سفر رجوع کرده و نزدیک بوطن رسیده و لکن عمداً در دهات و مزارع نزدیک بوطن مدّت زیادی مکث مینماید بحدّیکه از اسم مسافر بودن خارج بشود بلکه از بعضی از مشایخ ما ظاهر میشود که اگر شخصی در بلدی یا مکانی بر تنهائی یا با عیال سالهای بسیار بماند اگر چه پنجاه سال باشد مثلاً و آن بلد را مأوی و مقرّ خود قرار دهد نه بقصد توطّن و ملکی

نیز در اثنا نداشته باشد هرگاه از ان بلد سفر نماید و از سفر برگردد
بان مکان یا ان بلد محتاج نیست در اتمام نماز بقصد اقامه یا ماندن
سی روز متردداً بجهة اینکه قاطع بودن اینها برای مسافر است و بر این شخص
در فرض مزبور مسافر صادق نیست پس نماز را باید تمام نماید هر چند قصر
هر چند قواطع سفر برای این شخص در فرض مزبور حاصل نشود بلکه
میشود گفت که ماندن باین مقدار در ان بلد باعث ان میشود که
آن بلد و آن مکان بمنزله وطن او بشود عرفاً بلکه اگر شخصی در بلدی
یا مکانی قصد ماندن نماید در مدت بسیار بقصد تحصیل علم
یا تجارت یا اغراض دیگر او نیز باید تمام نماید در اول ورود بان
بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز بقدر یا دیگر از اسم مسافر
خارج شود هر چند قواطع دیگر نیز نشود بجهة انکه قصد ماندن
بسیار بمنزله توطن میباشد یا بجهة اینکه این شخص در فرض مرقوم
بقصد مرقوم از اسم مسافر خارج میشود هر چند بعضی از علما با
فتوی بقصر نماز در این فرض داده اند مگر اینکه قصد اقامه کنند یا
سی روز مترددا در ان بلد بماند که در این وقت تمام مینماید
نه مطلقا و این قول قوی است هر چند در این فرض و سایر فروض
احوط جمع است در میان قصر و اتمام و مثل بالا رفتن بمناره و در خت
و پایین رفتن بچاه و فرو رفتن بدریا و بخوان از سفر شرعی حساب
نمیشود حتی مثل بالا رفتن بر کوه چه از جوانب آن برود چه از فوق آن
اگر کوه در خود بلد باشد و اما اگر دور از بلد باشد بسا میشود که
اسم سفر بر بالا رفتن بان حاصل میشود چنانچه اگر پایین رفتن بچاه
و فرو رفتن بدریا و بالا رفتن بمناره و کوه طریق مقصد واقع شود

صدق سفر بر ان میکند و فرق نیست بحسب ظاهر در صدق سفر و عدم
صدق آن میان علو تدریجی مثل کوه و علو دفعی مثل مناره و طی مسافت
در دور بلد کبیر و دور قلعه نیز باعث صدق سفر نمیشود هر چند
تجاوز از حد ترخص نماید چنانچه بسا میشود که باعث صدق سفر
میشود و از بعضی از اعاظم ظاهر میشود که هرگاه قطع مسافت بطور دائره
یا دو آنچه یا بتر چند در خطی که عرض آن خط محاذی مکان ان بلد باشد
نماید صدق سفر نمیکند و از بعضی از اجله مشایخ ما خلاف ان ظاهر
میشود و ظاهر آنستکه مسافت دوری که بخود دائره فرض شود بر چند
قسم است اول آنستکه هشت فرسخ فرض شود ولکن در دور بلد باشد
ظاهر اینستکه در این قسم صدق سفر نمیکند غالبا مثل سیر در خود بلد
دوم آنستکه صدق سفر بکند مثل اینکه راه بلد منحصر باشد بمرور
از آب یا کوهی که محیط بر بلد باشد و این نیز بر چند قسم است اول
آنستکه مقصدش در آخر دائره فرض شود که بجهة فرار از دشمن مثلا
عود بمکان اول نماید در این قسم لازم است قصر باعتبار قطع تمام مسافت
برفتن تنها نه باعتبار تلفیق دوم آنستکه مقصد در آخر دائره نباشد
بلکه در سر چهار فرسخ باشد در این فرض نیز لازم است قصر چه بعد
از وصول بمقصد از باقی مسافت برگردد یا از همان راهی که آمده برگردد
مگر اینکه در صورت ثانیه مسافت بتلفیق حاصل میشود و در صورت
اولی بغیر تلفیق هر چند احتمال تلفیق خالی از قوت نیست باعتبار
صدق عود نیز حقیقة سوم آنستکه مقصد در کمتر از چهار فرسخ
باشد پس هرگاه قصد عود از همان راهی که آمده است دارد تمام مینماید
و هرگاه قصد عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر اینستکه قصر

میفماید باعتبار قطع مسافت ذهابیه یا ملفقیه باعتبار قصد قطع مسافت فرسخ زائده علاوه بر مقصد که مجموع از چهار فرسخ میشود در عود حقیقت هر چند احتمال تمام نیز میرود پس احوط جمع است چهارم آنستکه مقصد در زیاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر قصد عود از همان راهی که آمده دارد بی اشکال حکم او قصر است و اگر قصد عود از باقی مسافت زائده دارد حکم آن مثل حکم فرض ثانی از قسم سوم است و اما فرض تردد در خطیکه عرض آن خط محاذی مکان آن بلد باشد پس اگر مراد از تردد تکرار آمد و شد باشد که مسافت بتکرر حاصل شود و آن خط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس آن موجب قصر نخواهد شد هر چند بنحو مرقوم نباشد و اگر مراد از تردد مجرد قطع و سیر باشد و خط مفروض نیز کمتر از چهار فرسخ نباشد اگر آن خط در قرب بلد فرض شود پس در این وقت عدم صدق سفر مسلم است لکن از جهت قرب نه از جهت خط مفروض و اگر در بعد فرض شود عدم صدق سفر ممنوع است و همچنین ظاهر میشود از سید استاد اعلی الله مقامه که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی و بعد از وصول بآن بلد سفر کند از آن بلد ببلد دیگر قصر میکند اگر مجموع بقدر مسافت باشد هر چند بخط واحد مسافت حاصل نشود و این قول قوی است اگر از اول قصد سیر تمام آن بلدها داشته باشد و ثابت میشود مسافت باختبار و بخبر دو عادل و بحکم حاکم شرع و شیاع و باخبار صاحب ید بر مسافت مثل مالک مزرعه یا مستأجر یا مستعیر و بخبر عدل واحد ثابت نمیشود و همچنین بشهادت غیر عادل و زنان و مرد و زن هر چند مظنه حاصل شود هر چند احوط جمع است و اگر دو شاهد عادل مثلاً با دو شاهد عادل دیگر تعارض

کنند در اصل مسافت بودن و نبودن یا بمسافت رسیدن یا نرسیدن اقوی تمام و احوط جمع است و شک در مسافت شرعیه تمام مینماید و فحص بر او هم لازم نیست هر چند فحص احوط است با امکان و احوط از آن جمع است اگر شک از جهت تحقق مقدار مسافت موجب قصر باشد و اگر از جهت جهل بحکم شرعی آن مسافت باشد در این وقت فحص و علم بحکم لازم است باجتهاد یا تقلید مگر آنکه عمل باحتیاط نماید و اگر شاک در مسافت شرعیه قصر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده لازم است که اعاده نماید در وقت و قضا نماید در خارج وقت بتمام و همچنین اگر شک خود باقی بماند و اگر معلوم شود که مسافت بوده اعاده نماید قصراً مگر در صورتیکه ملتفت بقصر و اتمام نبوده صحیح است و اگر شاک در مسافت شرعیه تمام نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده یا شک خود باقی مانده اعاده لازم نیست و اگر معلوم شود که مسافت بوده احوط اعاده بلکه قضا میباشد بقصر هر چند قول بسقوط اعاده و قضا خالی از قوت نیست و اگر شاک در مسافت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شود که مسافت نبوده پس اگر قصد ظهر یا عصر مثلاً نموده و التفات بقصر و اتمام ننموده نماز او صحیح است و نماز را اتمام نماید نه قصر و همچنین اگر ملتفت بقصر و اتمام بوده و لکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده احوط آنستکه عدول کند از قصر بتمام و اتمام این نماز نماید و اعاده نیز نماید تماماً هر چند بطلان نماز و لزوم استیناف آن تماماً و عدم لزوم اتمام آن قوی میباشد خصوص اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده بلکه عمداً و عالماً بوده که میدانسته تکلیفش و در این

باعدم امکان علم و ظن خاصی اکتفا بمطلق ظن قوی است مج

ثبوت اعاده و سقوط قضا قوی است مج

فرض تمام است واکر در اثنای نماز معلوم شود که مسافت بوده پس اکر
قصد ظهر یا عصر نموده بدون التفات به قصر واتمام نماز او صحیح است
ونماز را اتمام نماید قصراً اکر داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده باشد و
اکر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده باشد احوط اتمام نماز است تماماً
واعاده آنست قصراً واکر قصد تمام نموده عدول کند بقصر اکر محل
عدول باقی باشد واکر محل عدول باقی نباشد احوط اتمام واعاده آنست
قصراً واکر قصد قصر نموده نماز را قصراً تمام نماید ونماز او صحیح است اکر
قصد قصر از روی جهل یا غفلت بوده هرچند احوط اعاده است در این
دو فرض بلکه لزوم اعاده قوی است اکر نیت قصر را عمداً وعالماً بوده
که میدانست تکلیف او در این فرض تمام و نیت تمام است بر فرض تعرض
قصر و تمام در نیت قصر و در آخر صلوة مسافر نیز میآید فروع بسیار در نیت
قصر و تمام و خود قصر و تمام و ابتدا مسافت از آخر قلعه و آخر خانه ها و
آخر خیمه ها از بلاد و دهات و جماعات و آخر خانه و آخر کاروانسرا که
با او بنای دیکر نباشد و آخر محله از بلاد بزرک است اکر محله بزرک تر
از شهرهای متعارف نباشد واکر باشد از آخر محله این محله بزرک است
واکر آن محله بزرک مشتمل بر محلات نباشد تقدیر مسافت وابتداء آن
از محله تقدیری این محله بزرک یا از بلده متعارف تقدیری این محله تا بلد
نمود ولکن ثانی اقوی است واکر در صحرا یا در بیابانی باشد که بلد و جماعت
نباشد ابتداء مسافت از مکانیست که انشاء سفر از آن مکان مینماید
دوم آنکه قاصد مسافت باشد هرچند بتبعیت باشد مثل زوجه و
غلام و اسیر و خادم بلکه رفیق و اهل و عیال ما دامیکه قصد مفارقت
نداشته باشند که اکر قصد مفارقت داشته باشند هرچند حرام باشد

البته اعاده نماید ح

مثل زوجه و عبد و اجیر خاص تمام مینمایند چنانچه اکر قصد متبوع را
ندانند تمام مینمایند بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله
مقامه شرط کرده است در قصر کردن تابع که علم بقصد متبوع داشته باشد
پس اکر تابع نداند قصد متبوع خود را تمام کند هرچند مسافت بسیاری را
قطع کند بنابراین اکر در اثنای مسافت معلوم شود از برای تابع قصد
متبوع مسافت را در این وقت آن تابع قصر میکند اکر بعد از علم تابع مقدار
مسافت باقی باشد والا تابع تمام میکند هرچند متبوع قصر کند و مجرد
قصد تبعیت بدون علم بقصد متبوع موجب قصر نمیشود والا باید که قصر
لازم باشد بر هر طالب حاجتیکه روا نشود حاجت او مکر بعد از حصول
مسافت هرچند نداند ولکن عدم اشتراط علم در خصوص تابع با بقاء
بر تبعیت و با بودن قصد متبوع بمقدار مسافت مثل عدم اشتراط علم
بمسافت در حق متبوع خالی از قوت نیست پس هر زمانیکه تابع ببیند
که متبوع قصر میکند او نیز قصر میکند هرچند بعد از علم تابع باقی
مانده از سفر بقدر مسافت نباشد پس شرط نیست در قصر نمودن
تابع علم بقصد متبوع در اول سفر و حصول علم فی الجمله کافیست و شاید بلکه
همین مراد شیخ استاد عماد باشد بلی اکر قصد متبوع را بدانند ولکن
عازم بر مصاحبت و تبعیت نباشند چه عازم بر خلاف یا مردد باشند
یا مظنه بمصاحبت یا مفارقت داشته باشند قاصد مسافت نیستند
ولازم است که تمام نمایند هرچند اکتفا بظن مصاحبت بحسب عادت
خالی از قوت نیست بلکه از بعضی ظاهر میشود که شرط قصر نمودن
تابع اطمینان تابع است ببقاء متبوع بر قصد مسافت پس اکر اطمینان
نداشته باشد ببقاء متبوع بر قصد مسافت هرچند اطمینان ظنی باشد

قصر نمیکند تابع هر چند قصد تبعیت داشته باشد و لازم نیست بر تابع
که استعلام از متبوع نماید هر چند احوط است چنانچه لازم نیست بر متبوع
که اخبار نماید هر چند تابع از وی سؤال نماید و اکتفا بقول متبوع در قصد
مسافت و قصد اقامت و نحو آن خالی از قوّت نیست هر چند بعضی
گفته اند که اظهر عدم اکتفاء بقول آن میباشد و شرط نیست در سفر
اختیار و رضای بسفر پس مجبور بر سفر هر چند بنحوی باشد که او را
بر دابه ببندند یا در میان صندوق بگذارند و ببرند اگر غایت مقصد
جابر را بداند که بقدر مسافت یا اکثر است در اول قصر و در ثانی تمام
نماید و اگر نداند یا احتمال التخلص ببعد از جابر یا رجوع جابر را او
خبر بدهد بحسب عادت پس قصد مسافت ندارد و اگر کسی دنبال
گریخته یا استقبال مسافر یا بطلب مدیونی که فرار کرده باشد یا نحو
آن برود و قصد مسافت نداشته باشد اصلاً یا اینکه مقصودش
یافتن گریخته باشد خواه مقصودش بقدر مسافت حاصل شود یا نه
نماز را تمام کند هر چند زیاده بر مسافت برود بلی در برگشتن اگر بقدر
هشت فرسخ باشد قصر میکند و ضم نمیکند بقیه از رفتن را بانچه رفت
چنانچه ضم نمیکند بقیه از رفتن را ببرگشتن مثلاً اگر باستقبال
مسافر برود در حالتیکه بداند که ملاقات مسافر بعد از مسافت خواهد
بود قصر نماید بجهة قصد مسافت و اگر نداند که در کجا ملاقات
خواهد نمود و در این حالت تا پنج فرسخ از راه طی نموده بعد معلوم شد
که سه فرسخ دیگر باید برود و بر گردد ضم نمیکند سه فرسخ با قصد را
بپنج فرسخ بی قصد و همچنین ضم نمیکند سه فرسخ رفتن را بر هشت
فرسخ برگشتن تا اینکه باعث شود ضم مزبور که در این سه فرسخ رفتن

نیز قصر نماید و همچنین اگر مسافت شش فرسخ را تا چهار فرسخ بی قصد رفت
و بعد از آن قصد نمود که دو فرسخ باقی مانده را برود و از آنجا برگردد ضم
نمیکند این دو فرسخ رفتن را بشش فرسخ برگشتن که هشت فرسخ شود
پس نماز را باید که تمام نماید و کافیست در لزوم قصر قصد مسافت
واقعیه و شرط نیست در حصول سفر شرعی علم بمسافت شرعیه پس اگر سفر
کند بسوی مکانیکه نداند بقدر مسافت است یا نه و لکن در اثنای سفر
معلوم شد که بقدر مسافت است قصر میکند بعد از علم اگر چه ما بقی
بقدر مسافت شرعیه نباشد بلی مادامیکه معلوم نشده باید نماز را
تمام نماید و کافیست در قصد مسافت حدوث آن و عدم قصد خلاف
پس ضرر ندارد نوم یا جنون یا اغماء در اثنای مسافت بلی اگر در اول
سفر نائم یا مغمی علیه یا مجنون بوده و در اثنای سفر بیدار یا عاقل شد
و یا بهوش آمده اعتبار بان مقدار از مسافت ننماید بلکه بعد از زوال
نوم و اغماء و جنون اگر باقی بقدر مسافت باشد قصر نماید و اگر
بقدر مسافت نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشند که در این وقت
قصد متبوع و استمرار قصد آن کافیست و واجب است قصر هر چند
باقی بقدر مسافت نباشد و جمع احوط است و قصد صبی ممیز در سفر
کافیست خصوص اگر عبادت صبی را شرعی بدانیم بلی صبی غیر ممیز قصد
ولی بمنزله قصد او میباشد و بعد از تمیز یا بلوغ اگر اختیار تبعیت
نمود قصد متبوع کافیست و الا حکم قصر و اتمام تابع قصد خودش هست
هر چند احوط جمع میباشد در صورت حصول مسافت بضم قصد اولی
با قصدش و اگر قصد کند مکانی را که بعد از شروع در راه منقسم شود
براههای مختلفه که بعضی بقدر مسافت باشد و بعضی کمتر و مشخص نکرده

سیر نماید باید تمام کند چون اولاً امر ملتفت بان باشد یا نه و کافیست
در حصول قصد مسافت اراده سیر ان مقدار بحسب عزم و نیت خود
هر چند احتمال بدهد که مانعی عارض شود هر چند ان مانع مظنون
الحصول باشد مادامیکه از عزم خود منحرف نشده باشد و مادامیکه
مانع بالفعل موجود نشده باشد بلی اگر ملتفت مانع محتمل الوجود شود
و بجهت احتمال وجود مانع مردد شود در رفتن و برگشتن در این وقت
قصد مسافت حاصل نیست و ظاهر انستکه در موانع غیر اختیاریه مثل
موت جزم بعدم آن شرط نباشد بلکه ظن بعدم آن نیز مانع نیست و
مجرد امکان کافیست مثل ظن بعدم اتمام نماز بموت و نحو آن که ضرر
ندارد پس با مظنه موت قصد سفر بلکه قصد اقامه نیز متحقق میشود
بخلاف قطع بموت که آن مانع حصول قصد مسافت میباشد هر چند
قصدش این باشد که نعشش را نیز بان مقصد برسانند بلی ظن
بحصول مردن یا احتمال ان هم مانع قصد مسافت نمی شود سوم آنستکه
این قصد مستمر باشد تا اخر مسافت شرعیه پس اگر عدول نماید در اثنای
مسافت یا مردد شود بجهت توقع رفیق و نحو آن پس اگر بعد از تجاوز
از حد ترخص و قبل از بلوغ بچهار فرسخ باشد در این وقت تمام نماید
و روزه را بگیرد و همچنین اگر قبل از تجاوز از حد ترخص باشد و اگر
بعد از تجاوز از حد ترخص و بعد از بلوغ بچهار فرسخ باشد در این وقت
لازم است قصر و افطار مگر انکه قاطع سفر حاصل شود با قامه ده روز
یا بتردد در ماندن و رفتن تا سی روز در جائیکه اتمام لازم است
عمل قصر پیش از عدول و تردد را اعاده لازم نیست و اگر دوباره عازم
همان سفر یا سفر دیگر گردیده این بر چند قسم است اول آنستکه سفر

بعد از عزم بنفسه بقدر مسافت شرعیه میباشد بدون حاجت بانضمام
مقداریکه امده در این وقت بلا اشکال قصر مینماید دوم انستکه مسافت
سفر بعد از عزم بمقدار مسافت شرعیه بنفسه نباشد بلکه محتاج باشد
بملاحظه ضم بمقداریکه آمده و این نیز بر چند قسم است اول انستکه با
تردد یا عدول از سفر مقداری از مسافت را قطع نموده در این قسم
اقوی آنستکه حکم مسافت سابقه باطل نمیشود و این تردد یا عدول
قاطع سفر مثل اقامه نمیشود و لازم نیست در حصول قصد مسافت
جدیده بلکه اعتبار مسافت از محل اول میشود نه از همین محل که دوباره
عازم سفر شد پس اگر مقصود او بعد از عزم بر سفر ثانیاً اقل از مسافت
باشد بنفسه و با ملاحظه ضم محل اول بقدر مسافت یا زیاده باشد
باید قصر نماید نه تمام پس معتبر نیست در لزوم قصر شروع بسیر قصد
طی مسافت ثانیاً چنانچه حد ترخص از محل اول معتبر است نه از محلی
که ثانیاً عزم بسفر نموده هر چند احوط جمع است مابین قصر و تمام دوم
انستکه قدری از مسافت را با تردد یا عدول قطع نموده و لکن
در حصول مسافت شرعیه حاجت بانضمام این مقدار نباشد در این
قسم نیز اقوی قصر و احوط جمع است سوم انستکه در حصول مسافت شرعیه
محتاج بانضمام این مقدار نیز باشد در این وقت اگر این تردد و عزم
بر سفر ثانیاً بعد از چهار فرسخ باشد نیز اقوی قصر و احوط جمع است
و اگر قبل از چهار فرسخ باشد اقوی تمام و احوط جمع است والله العالم
و کافی است در استمرار قصد سفر قصد مطلق سفر پس اگر در اثنای
ان سفر عدول نموده بسفر دیگر که مسافت باو نیز حاصل شود ضرر
ندارد در لزوم قصر چهارم از شرائط قصر آنستکه در اول سفر و ابتدا

ان عازم باشد که قبل از بلوغ بحد مسافت شرعیه قواطع سفر را بجا
نیاورد مثل اینکه اقامه یا مرور بوطن ننماید که اگر قاصد باشد که در اثنای
مسافت قواطع سفر را بجا آورد مثل اینکه اقامه یا مرور بوطن نماید پس
قصر نمیکند اصلا پنجم آنکه باقی بر این عزم باشد پس اگر قدری از مسافت را
قطع نمود و بعد از آن قصد اقامه یا قصد مرور بوطن نماید یا اینکه مردد
شود پیش از این قصد یا تردید تکلیفا قصر است و بعد از این تکلیف
او تمام میباشد ششم آنکه بعد از حد مسافت سفر او قطع نشود بیکی
از قواطع سفر و الا تکلیفا و بعد از حصول قواطع سفر قصر نخواهد بود
و بعد از قطع سفر باقامه عشره یا ماندن تا سی روز مترددا یا بمرور وطن
هر چند وطن متعدد فرض شود قصر کردن محتاج است بقصد مسافت
هشت فرسخ تازه و کفایت نمیکند ضم نمودن باقی مانده از مسافت را
با آنچه گذشته پس اگر سفر باوطان متعدده نماید و ما بین وطن تا وطن
دیگر هشت فرسخ باشد قصر متعین است در ذهاب و ایاب نیز در خود
وطن و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد تمام متعین است مطلقا چه در ذهاب
و چه در ایاب و چه در مقصد و ضم نمیکند چهار فرسخ رفتن از این وطن را
بچهار فرسخی که عود میکند از وطن دویم مثلا بوطن اول بلی اگر از وطن
آخر قصد کند مکانی را اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام مینماید مگر
در جائیکه بقدر چهار فرسخ باشد و قصد رجوع نیز داشته باشد
بدانکه سفر بچند چیز قطع میشود شرعا اول مرور کردن مسافر بوطن
خود و مراد بوطن مکانیست که شخص او را بر سبیل استمرار مقر و محل
سکنای خود قرار دهد و عدول از آن قصد نکرده باشد بشرط آنکه زمانی
در آن بماند که صدق عرفی نیز داشته باشد و احوط از آن اشتراط ماندن

تا ششماه است هر چند حصول توطن بمجرد عزم بر ماندن علی الدوام
خالی از قوت نیست و کافی نیست در وطن بودن محلی و بلدی بودن آن
محل و بلد محل توطن پدر و مادر بعد از آنکه در آن بلد مانده باشد
و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و مجرد ماندن در بلدی
بجهة تحصیل علم یا تجارت بدون قصد ماندن دائمی توطن نیست پس
وطن مثل سفر تبعی و اضطراری نیز میشود و بعضی گفته اند که وطن اهل
بادیه خانه های ایشانست که اگر با خانه و با اهل و عیال بقصد نزول
بجائی روند هر چند از مشرق بمغرب روند نماز را تمام قصر نمیکنند
و اگر بدون خانه سفر کنند یا بدون اهل و عیال یا بی قصد نزول
بروند آن وقت مسافر میشوند پس اگر بدوی بجهة کیل گندم و جو یا
بجهة آب و علف محل بدون خانه بجائی روند که بقدر مسافت باشد
مسافر است مثل سفر بجهة حج و زیارات و اخوان و اگر بدوی از اهل
بادیه بودن اعراض کند خانه های ایشان نیز از وطن بودن خارج میشود
چنانچه اگر غیر بدوی بدوی شود حکم بدوی بر او جاریست مادامیکه
بر این وصف باقی است و بعضی گفته اند که وطن بدوی بیوتات ایشان
میباشد اگر از کسانی باشند که کوچ میکنند از مکانی بمکانی و مکان
خاص ایشان میباشد اگر از اهل رحیل نباشند و اگر وطن اعراب را
هر مکانی بدانیم که آب و علف دارد یا بر متعارف ایشان از بر و عراق و حجاز
مثلا مثل اهل دریا که دریای متعارف ایشان را وطن ایشان قرار دهیم
نه خصوص بیوت و اخوان شاید بهتر باشد و اقتصار بدو وطن چنانچه
متعارف در صیف و شتا میباشد نیز شاید بهتر باشد هر چند جواز
تعدد وطن زیاده بر دو خالی از قوت نیست و احوط اقتصار بر یک

وطن است واکر قصد توطّن درجائی نموده ولکن درغیر بلد توطّن
با اهل وعیال زمان بسیاری بماند که از اهل ان بلد حساب شود
بعضی کفته اند که وطن اوّلی از وطنیّت وزائل میشود وعرفاً این را درحکم
عدول کرفته اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که بسیار ماندن درمکانی
بتنهائی یابا اهل وعیالی بدون قصد دوام نیز بمنزلهٔ وطن حساب میشود
واز سفر بودن خارج میشود چنانچه کذشت واین هردو محلّ تامّل است
بلی اکر شكّ درحدوث وطن نماید بنا را برعدم کذارد چنانچه اکر شكّ
درخروج از وطنیّت نماید بنا را برعدم خروج کذارد ومحصّل کلام
در وطن اینستکه شرط حدوث وطن حقیقی اختیاری چند چیزاست
اوّل بودن در بلد پس قبل از نزول ببلدی ان بلد وطن حساب نمیشود
بلکه محتاج است بورود دران بلد دوّم قصد ماندن علی الدّوام
هرچند بقصد دوام بتوزیع اعوام باشد پس ماندن در بلد بدون
قصد دوام کافی نیست هرچند طول بکشد ماندن دران بلد مثل
ماندن طلّاب وتجّار دربلد بدون قصد توطّن سوّم انکه این قصد
برسبیل عزم باشد بدون تردّد چهارم انکه باقی باشد براین عزم که عزم
برخلاف نکند وتردّد نیز عارض نشود پنجم بودن قصد توطّن دریك
مکان ویك بلد یادو بلد ودو مکان نه زیاده وعدم اشتراط این
دو شرط قوی است ششم انکه بودن دردو مکان یا بیشتر مساوی هم
یا قریب بتساوی باشد نه انکه تفاوت فاحش داشته باشد چنانچه
بعضی تصریح کرده اند هفتم انکه بتنهائی یابا اهل وعیال درمکان دیکر
یا بلد دیکر بسیار نماند بنحویکه از اهل آن بلد حساب شود هشتم انکه
ماندن دران بلد مثلاً بقصد شش ماه باشد چنانچه بعضی ذکر کرده اند

بالایّام چنانچه بعضی دیکر ذکر کرده اند وکذشت که مجرّد عقد قلبی
عزم بر ماندن برسبیل دوام کافی نیست نهم انکه ان مکان یا ان بلد معیّن
باشد پس مکان غیر معیّن وبلد غیر معیّن وطن نخواهد شد دهم انکه
ان مکان وان بلد از حدّ اعتدال خارج نشده باشد پس اکر بسیار بزرك
ووسیع باشد محلّه از ان وموضعی از ان که محلّ سکنای او باشد وطن خواهد
بود نه همه آن بلد که بمجرّد مرور در آن بلد قطع سفرش نمیشود پس وطن
درمثل مانند طهران واصفهان همه آن بلد نخواهد شد بلکه ان مکانی است
که عرفاً ان را مسکن ومقرّ وماوای خود قرار داده باشد چنانچه درمثل
بیوت ودریانشین وطن ایشان همه برّ وهمه بحر نخواهد بود که قطع سفر
بهمه اجزاء برّ وبحر حاصل شود بخلاف بلد معتدل که همه ان وطن حساب
میشود این بود وطن ومحلّ سکنای عرفی اختیاری ودر این وطن و
توطّن ملك هم شرط نیست واما وطن اضطراری مثل وطن پدر ومادر
وزوج ومخوان بدون قصد اعراض پس آن نیز واضح است وملك نیز در این
شرط نیست واما وطن شرعی پس ان انستکه شارع حکم وطن اصلی را
براو جاری نموده شرعاً ودر وطن عرفی وطن شرعی نیز حاصل است ولکن
وطن شرعی کاهی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نیست وان وقتی است
که از وطن عرفی عدول نماید بشرط انکه بعد از عدول در انجا ملکی داشته
باشد وبشرط انکه ملك خالص باشد نه مثل وقف وبشرط انکه ان ملك
عین باشد نه منفعت وبشرط انکه ملك منصّص قابل سکنا باشد نه مثل
درخت ومزرعه وبشرط انکه ان ملك درحدود همان بلد باشد نه در خارج
از حدود وبشرط انکه ان ملك را بدیکری منتقل نکرده باشد وبشرط
انکه در مدّت استیطان شش ماه با قصد مانده باشد نه شش ماه

اتفاقی پس شش ماه بی قصد اثر ندارد و همچنین شش ماه با قصد لکن بدون قصد توطن نیز اثر ندارد و بشرط انکه این شش ماه در ملک خود سکنی داشته باشد نه در غیر ملک خود و بشرط انکه شش ماه مستمر باشد نه متفرق علی الاحوط حتی انکه در این شش ماه پی در پی سفر نکند نه بچهار فرسخ که برود و برگردد و نه بهشت فرسخ بلکه بعضی گفته اند بکمتر از مسافت نیز نرود مگر بعنوان ندرت بجهة حاجت که بحوالی انجا برود و خواهد که شش ماه دیگر متوالی هم بعد از این در انجا بماند هرچند این شش ماه آخر متصل نباشد باین وقت که باین قیود وطن شرعی حاصل است و چون مسئله وطن و حکم وطن منقح نیست بجهة اختلاف اخبار و اقوال احتیاط کردن بجمع میان قصر و اتمام در هرجا مشتبه است طریق نجات است پس در شش ماه متفرق و ملک غیر طلق مثل وقف خاص یا عام و ملک غیر عین حتی مثل اجاره و عاریه و ملک غیر قابل سکنی مثل مزرعه و ملک شجر کلاً یا بعضاً یا ملک مغرس یا بی ملک مغرس و ملک در غیر حدود بلد خارج از حد ترخص یا داخل ان و شش ماه بدون قصد استیطان و ملک بدون شش ماه احتیاط بجمع کردن مطلوب است و ظاهر اینستکه شرط نیست در قاطع بودن وطن اینکه توطن مباح باشد پس اگر جائی را وطن نمود بقصد معصیت مثل اینکه قصد حاکم بودن در آن بلد داشته باشد ضرر ندارد و توطن او هرچند مسبوق بسفر باشد چنانچه شرط نیست در قصد اقامه مباح بودن ان پس اگر قصد اقامه نموده برای امر حرام نیز تمام مینماید دوم قصد اقامه ده روز یا زیاده در مکانی یا بلدی که ان نیز از قواطع سفر میباشد بچند شرط اول انکه در مکان معین یا بلد معین باشد

پس قصد اقامه در مکان غیر معین مثل شهر غیر معین از یک اقلیم و قریه ان قرای یک بلوک موضع غیر معین از دریا و صحرا و نحو اینها صحیح نیست دوم انکه در یک مکان و یک بلد باشد مثل دو طرف حله و بغداد و جسر و کربلا علی الاقوی نه اقامه در دو مکان یا دو بلد یا بیشتر مثل بغداد و کاظمین و طهران و شاه زاده عبد العظیم و نجف اشرف و مسجد کوفه یا شهر و ده یا دهات سوم انکه آن بلد یا ان مکان از حد اعتدال خارج نباشد پس مثل بلد بسیار بزرگ و بیابان بسیار وسیع و دریای وسیع و بیوت اعراب که از کثرت خارج از متعارف باشد قصد اقامه صحیح نیست چهارم انکه در اول اقامه قصد خروج از دروازه ان بلد را نداشته باشد چنانچه از بعضی ظاهر میشود یا از حد ترخص آن بلد نداشته باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا از توابع عرفیه ان بلد از قبیل باغات و مزارع ان نداشته باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا انکه قصد خروج ببلد دیگر که کمتر از چهار فرسخ باشد نیز داشته باشد ولکن بنحوی نباشد که طول بدهد طول دادنی که مضر بقصد اقامه ده روز در مکان اول باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود و احوط عمل بقول اول میباشد هرچند اولی اکتفا بقول ثالث بلکه رابع میباشد و بلدیکه بسیار بزرگ باشد و محلات متصله یا منفصله داشته باشد قصد اقامه در مجموع آن بلد و مجموع ان محلها نمیکند بلکه قصد اقامه در یک محله از ان مینماید پنجم انکه ده روز تمام باشد نه کمتر پس بکمتر از ده روز اقامه حاصل نمیشود هرچند بنصف روز باشد ششم انکه این ده روز بنحو تلفیق نباشد که ضم نماید قدری از روز ورود را بروز خروج تا اینکه ده روز تمام شود علی الاحوط هرچند کفایت تلفیق خالی از قوت نیست

هفتم آنکه این ده روز متوالی هم پی در پی باشند نه متفرق هشتم آنکه
عزم و جزم بماندن ده روز داشته باشد پس مظنه ببودن ده روز
یا بودن ده روز با تردد کافی نیست در قصد اقامه و در حکم عزم است
یقین بماندن در مکانی تا ده روز بلکه اگر معلق باشد خروج از بلد
بصورت گرفتن حاجتیکه عادت بداند که پیش از ده روز نمیشود و
همچنین اگر مجبور باشد در ماندن ده روز که او را حبس کنند یا او را
منع کنند از خروج که این نیز در حکم جزم بر اقامه است چنانچه در حکم
تردد است اگر قصد اقامه را معلق کند باینکه اگر فلان امر صورت
بگیرد ده روز خواهم ماند و مثل اینکه بگوید اگر فلان کس را دیدم
قصد اقامه خواهم کرد و هنوز آن امر صورت نگرفته و آن شخص را ندیده
باشد بلی اگر آن امر صورت گرفته باشد و آن شخص را دیده باشد و باقی
بر عزم باشد تمام مینماید چنانچه صحیح نیست اقامه در پیش صحرانشینان
مگر با اطمینان ببقاء ایشان در آن مکان یا با عزم بر بقاء در آن مکان
هر چند ایشان کوچ کنند بلکه بعضی در قصد اقامه تابع اطمینان
ببقاء متبوع را نیز شرط دانسته اند چنانچه گذشت و همچنین اگر در عشره
آخر ماه مثل بیست و ششم وارد بلدی شود و اراده ماندن تا شب ششم
ماه را داشته باشد ولکن نداند که این ماه تمام است یا ناقص قصد
اقامه نخواهد بود بلی کفایت میکند قصد ده روز بحسب واقع هر چند
بعنوان دیگر باشد و تفصیلاً نداند یا آنکه اعتقاد خلاف نماید مثل
اینکه روز جمعه وارد شده و قصدش اینستکه در دوشنبه هفته دوم
خارج شود یا آنکه بعد از عاشورا یا عرفه خارج شود و از روز ورود
تا عرفه و عاشورا مثلاً ده روز خواهد بود هر چند نداند یا آنکه

اعتقاد خلاف کند اقامه قاطعه متحقق خواهد بود و نماز را تمام کند
چنانچه اگر قصد اقامه از جمعه تا جمعه دیگر نماید و اعتقاد کند که این ده
روز است قصد اقامه نخواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد کند که متبوع
قصد اقامه نکرده فلهذا او نیز قصد اقامه ننموده و بعد معلوم شد
که قصد اقامه نموده مدار بر واقع بودن خالی از قوت نیست با قصد
تبعیت و عدم تخلف هر چند ظاهر بعضی انستکه مدار بر معتقد میباشد
نه واقع و همچنین اگر تا یوم جمعه قصد اقامه نموده و اعتقاد کرده که
ده روز است و اتمام نموده و بعد ظاهر شد که ناقص بوده یا اینکه
اعتقاد کرده که مقصد او کمتر از ده روز میباشد و بمقتضای اعتقاد
خود عمل نموده و بعد ظاهر شده که کمتر از ده روز نمیباشد آنچه عمل کرده
بمقتضای اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته اند نهم آنکه میان عزم
و ده روز فاصله نشود که اگر عزم بر ده روز بعد از گذشتن ده روز
مثلاً باشد پس کفایت نمیکند و ضرر ندارد بر عزم اقامه علم باینکه
در اثنای اقامه مسقط تکلیف عارض خواهد شد از قبیل جنون یا اغماء
یا حیض بلی ضرر دارد در اقامه علم بموت در اثنای اقامه چه علم داشته
باشد باینکه نعش او را حرکت خواهند داد یا نه بلی شرط نیست در قصد
اقامه و عزم بر آن جزم بوقوع آن در خارج پس اگر احتمال بدهد که اگر
حادثه رخ بدهد اقامه نخواهد کرد یا اگر صدیق او یا واجب الاطاعه باو
بنویسد که اقامه مکن یا برگرد خواهد برگشت ضرر بقصد اقامه بحسب
عزم خود ندارد بلی اگر بعد از التفات بامثال این احتمالات مردد شود
ضرر باقامه دارد دهم آنکه در اقامه ده روز قصد اقامه شبهای متوسطه را
نیز داشته باشد چون شبهای وسط داخل در اقامه میباشد بلی ضرر

نداردعدم قصد شب اوّل اقامه وعدم قصد شب یازدهم که این دو
شب از اقامه خارج است یازدهم آنکه بر عزم بایقین خود باقامه عشره
باقی باشد پس اگر مردّد شود در ماندن تا ده روز یا یقین بماندن
ان او زایل شود قصر میکند بلی اگر یک نماز را بعد از قصد اقامه بدون
غفلت از اقامه و بدون شرافت مکان مثل مواضع تخییر تمام نموده و
بعد از ان عدول از ان قصد نموده تا مادامیکه دران مکان است
تمام میکند بلکه روزه را هم میگیرد واما اگر با غفلت از اقامه باشد
یا آنکه بجهت شرافت مکان باشد خصوص اگر با غفلت از اقامه باشد
پس اقوی قصر است واحوط جمع است وتمام شدن فریضه پیش از قصد
رجوع حاصل میشود بفراغ از سلام واجب هرچند خارج از سلام مستحب
نشده باشد بلکه اقوی آنستکه اگر قبل از نماز احتیاط یا قبل از تدارک
جزء منسی یا سجده سهو رجوع نماید از قصد اقامه رجوع بعد از فریضه
تامه حساب میشود بلی اگر قبل از قضاء رکعت منسیه عدول نماید
عدول قبل از فراغ از فریضه نخواهد بود بلکه چون نماز احتیاط را
بمنزله جزء میدانند احوط آنستکه اورا هم بمنزله رکعت منسیه حساب
کنند واما قضاء فریضه حضریه چهار رکعتی وخروج وقت نماز پیش
از پشیمان شدن از قصد اقامه با ترک نماز در وقت از جهة معصیة
یا از جهة دیگر وهمچنین اتیان بنوافل روز بعد از قصد اقامه یا روزه
گرفتن پس باعث اتمام نمیشود وملحق بتمام کردن نماز نیستند بلکه
روزه اش نیز فاسد است هرچند بعد از ظهر پشیمان شود بلی اگر پیش
از رجوع از قصد روزه را تمام کند روزه اش صحیح است هرچند ایام
متعدّه باشد وهرچند هیچ نماز نکرده باشد بلکه اگر فوت شده در حال

عزم بر اقامه نماز او بر وجهیکه تماماً قضای ان لازم باشد ووجوب تمام
مستقر شده باشد ولکن قضا بروجه تمام نکرده عدول نموده از قصد
اقامه این نیز باعث تمام نمیشود چنانچه اگر فوت شود نماز دیگر بواسطه
حیض ونحوان قضای ان لازم نباشد ان نیز باعث تمام نمیشود بلکه
هرگاه بعد از اقامه حایض یا مجنون شده واز وقت درک مقدار اداء
واجب را بنحو تمام نموده ولکن ادا ننموده وجوب اداء تمام بمنزله اداء تمام
نخواهد بود پس استقرار وجوب تمام بمنزله اداء تمام نیست بلی اگر
قضا تمام لازم شد براو وقضای مزبور را این تمام نموده وبعد از آن
عدول نموده این وقت این نماز تمام شاید که باعث تمام شود هرچند
این هم نیز باعث تمام نمیشود علی الاقوی بلکه اگر داخل در رکعت
سوم شد یا آنکه رکوع رکعت سوم را این نموده که عدول از قصد
اقامه نموده دراین وقت این نماز باطل است اگر داخل در رکوع
رکعت ثالثه شده وبعد از ان باید نماز را قصراً اعاده نماید بلی
احوط اتمام نماز است بلکه احوط جمع است یا آنکه قصد اقامه جدیده
نماید تا اینکه تمام نماید واگر در رکوع ثالث داخل نشده این قیام را
بشکند وقصراً تمام کند هرچند احتیاط سابق را دراین فرض نیز
ترک نکند واگر مقیم بعد از نیت اقامه واداء یک نماز تمام یا قبل
از اداء آن در اثناء عشره یا بعد از عشره از محل اقامه بیرون رود بمحلی
که از توابع است ضرر باقامه ندارد واگر بیرون رود از محل اقامه
بقصد طی مسافت شرعیه قصر مینماید بعد از خروج از حدّ ترخّص
علی الاحوط[1] یا بمجرد خروج هرچند پیش از رسیدن بمقصد در جائی
مکث نماید وهرچند بعد از خروج رجوع ببلد اقامه نماید مادامیکه

[1] بل علی الاقوی

اقامه جدیده ننماید پس تمام میکند بعد از نیّت اقامه وقصر میکند قبل از نیّت اقامه پس مادامیکه بنیّت سفر باقی است قصر میکند مطلقا حتّی در محلّ اقامه هرچند بآنجا دور ابر کرداند یا بجهة فراموشی حاجتی یا بجهة شغلی بمحلّ اقامه بر کردد ورجوع بمحلّ اقامه مثل رجوع بوطن نیست که بمجرّد مرور براو قطع سفر حاصل شود واکر بعد از قصد سفر وبعد از خروج از محلّ اقامه بقصد سفر یا قبل از آن مردّد شود در قصد سفر ودر قصد اقامه چه این تردّد قبل از رجوع بمحلّ اقامه باشد یا بعد از آن قصر میکند اکر اقامه‌اش بیك نماز تمام لازم نشده باشد و تمام میکند اکر اقامه‌اش بیك نماز تمام لازم شده باشد واکر بیرون رود بمکانیکه از توابع نیست وبقدر مسافت نیز نیست مثل نجف اشرف ومسجد کوفه وکاظمین وبغداد وطهران وشاه زاده عبد العظیم وامثال آن پس اکر قاصد عود واقامه دیکر باشد خواه در محلّ اوّل اقامه نماید یا غیر آن تمام میکند نماز را در رفتن ودر مقصد ودر بر کشتن ومحلّ اقامه واکر عازم بر عود بمحلّ اقامه نباشد وعازم باقامه دران مکان هم نباشد بلکه مقصودش اینست چند روزی دران مکان نماید واز آنجا بوطن خود یا جای دیکر رود قصر میکند بشرط آنکه تا وطن یا مقصد بقدر مسافت باشد وبشرط آنکه در حین خروج از بلد اقامه قاصد قدر مسافت شده باشد واما اکر در حین خروج قاصد قدر مسافت نبوده یا مردّد بوده یا عازم بعدم سفر بوده هرچند مردّد بوده در رجوع بمحلّ اقامه یا در بقاء بمکان خارج از اقامه تمام مینماید اکر بعد از لزوم اقامه باشد واکر قاصد عود بمحلّ اقامه باشد وعازم اقامه دیکر نباشد یا آنکه متردّد باشد در عود

واقامه یا غافل باشد از عود واقامه در رفتن ودر مقصد تمام میکند وهمچنین در عود ومحلّ اقامه تمام میکند نه قصر اکر بعد از لزوم اقامه باشد ولکن احوط جمع است خصوص اکر تردّد یا داز محلّ اقامه یا بمحلّ اقامه نماید واکر کسی داخل در نماز شود بنیّت قصر وقصد اقامه نموده بعد از سلام واجب آن نماز قصر صحیح است هرچند بعد از آن باید تمام مینماید واکر در اثنای نماز عزم بر اقامه نماید تمام میکند اکر باقی بماند بر قصد اقامه وهرکاه رجوع کند در اثنای همین نماز از قصد اقامه وممکن باشد عود بقصر قصر نماید واکر ممکن نباشد عود به قصر احوط تمام نماز واعاده آن نماز است قصرا واکر قصد اقامه عشره نماید وداخل در نماز شود ودر اثنای آن قصد سفر کند پیش از دخول در قیام رکعت سوّم قصر میکند وهمچنین اکر شروع بقیام نموده ولکن قیام را تمام ننموده بلکه اکر قیام را تمام نموده ولکن داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده هدم قیام میکند ونماز را قصرا تمام میکند هرچند احوط اعاده نماز است در فرض اخیر بجهة احتمال مبطل بودن زیادتی واجب غیر رکنی حتی در این فرض وامّا اکر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه یا قبل از سلام واجب قصد سفر نماید نماز را تمام نکند بلکه آن نماز باطل است واکتفاء بآن نکند هرچند احتیاط با تمام نماز واعاده نماز قصرا اولی است وجایز نیست برای مقیم پیش از رجوع از قصد قصر کردن وافطار نمودن واکر قصر نموده عمدا یا جهلا باطل است بلی اکر قبل از اعاده رجوع از قصد اقامه نماید یا مردّد شود اعاده نماید قصرا واکر نسیانا قصر نموده وبعد از خروج وقت متذکّر شده قضا نماید قصرا اکر رجوع نماید از قصد اقامه وقضا نماید تماما اکر هنوز رجوع از قصد اقامه ننموده واکر

ترك نكند اعاده در وقت وقضا در خارج وقت (منه)

ترك نكند (منه)

قبل از خروج وقت متذکّر شده پس اگر منافی سهوی و عمدی بعمل آمده نماز باطل است و اگر منافی بعمل نیامده اصلاً یا منافی عمدی بعمل امده مثل تکلّم نه منافی عمدی و سهوی مثل حدث در این وقت حکم او کسی است که سهواً سلام در غیر محلّ داده پس ان نماز را تمام میکند و دو سجدهٔ سهو بعمل میاورد و هرگاه بعد از سلام سهوی رجوع از قصد اقامه نموده تمام میکند نماز را ولکن سلام را اعاده نماید و سجدهٔ سهو نماید و هرگاه قبل از رجوع متذکّر شد که سهواً قصد قصر نموده و تذکّر او قبل از تسلیم باشد تمام کند و قصد قصر ضرر ندارد و هرگاه بعد از فراغ ان نماز و بعد از رجوع از قصد اقامه شك نماید که ایا این فریضه که از او فارغ شده قصر کرده یا تمام بنا را بر اخیر بگذارد و هرگاه رجوع از قصد اقامه نموده ولکن نمیداند که پیش از رجوع نماز کرده یا نه پس اگر وقت باقی است بنا را بر نکردن بگذارد و قصر نماید و اگر بعد از خروج از وقت است بنا را بگذارد بر عدم اعتبار بشكّ مرقوم نه انکه نماز را تمام نموده هرچند بعضی از سادات مشایخ ما فتوی داده که بنا را بر نماز تمام بگذارد تا اینکه مسافر شود و این خالی از وجه نیست و اگر در اخر وقت بمقدار یك رکعت را درك نموده و قصداقامه نموده نماز را تمام نماید و اگر بمقدار یك رکعت را درك ننموده و قصد اقامه نموده قضاء آن نماز را قصر نماید و بعد از ان تمام نماید و ظاهر انستکه لزوم اقامه در حقّ تابع مثل لزوم اقامه در حقّ متبوع میباشد که محتاج است بیك نماز تمام در حقّ تابع هرچند احتمال میرود حکم بکفایت لزوم اقامه در حقّ تابع بیك نماز تمام متبوع هرچند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد سوّم از قواطع سفر اینستکه کسی در مکانی

خالی از ضعف نیست مع

حتّی مثل بیابان یا دریا یا بلدی سی روز یا زیاده سر ببرد در حالیکه قصد اقامه نکرده باشد چه در تمام این مدّت متردّد باشد در رفتن و ماندن یا اینکه عزم سفر داشته باشد و اتفاق نیفتد که بسفر رود و چه تردّد در تشخیص زمان مفارقت ان محلّ باشد یا انکه تردّد در اصل ابطال سفر و رجوع بوطن یا بمحلّ دیگر باشد که در انجا انشاء سفر نموده که در این وقت گذشتن سی روز با این حال باعث وجوب تمام میشود هرچند بقدر یك نماز نماند و هرچند تردّد بسبب اعتقاد بوجود یا عدم چیزی باشد که خطاء در ان کرده باشد و تردّد متبوع باعث تردّد تابع مثل عزم بر مسافت متبوع میباشد بلکه غافل که ناوی عشره نباشد و مجنون و صبی را نیز ملحق بمتردّد کرده اند و مدار بر شهر عددی میباشد که سی روز است نه شهر هلالی هرچند در اوّل شهر وارد شود علی الاقوی و ظاهر اینستکه این قاطع در اشتراط وحدت مکان و عدم خروج از بلد در بین سی روز و ضمّ روز ناتمام بروز دیگر تا تمام شود و خروج شب اوّل و شب آخر و بخوان از شرایط و احکام اقامه قاطعه میباشد پس اگر خارج شود از خود بلد و همچنین از توابع بلد ببلد دیگر بنحویکه نگویند عرفاً در ان بلد نیست قطع سفرش نمیشود بلکه علاوه بر اشیاء مرقومه مشروط است قطع سفر باین قاطع بچند چیز اوّل انکه این تردّد بعد از بلوغ مسافت باشد پس قبل از بلوغ بحدّ مسافت اگر متردّد شود هرچند باقی مسافت را تا سی روز متردّداً قطع بماند باید نماز را قصر نماید اگر بعد از بلوغ بچهار فرسخ این تردّد برای او حاصل شده باشد ولکن حکم قصر از او رفع میشود اگر تا سی روز متردّداً بعد از بلوغ بچهار فرسخ در ان مکان بماند پس بعد از سی روز نماز را تمام نماید و اگر قبل

بلکه اقوی علی خلافه هلالی است کرّ انکه در بعض علماء داشته که هلالی خلاف حمل کرده منه

از بلوغ بچهار فرسخ این تردد برای او حاصل شود باید نماز را تمام بخواند هرچند از حد ترخص خارج شده باشد دوم آنکه قصد اقامه عشره در این ماه نکرده باشد سوم آنکه تردد او و بعد از بلوغ مسافت در حال سیر در سفر نباشد بلکه در حال وقوف در بلد واحد یا مکان واحد باشد پس اگر در حال سیر باشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هرچند کمتر از مسافت باشد و هرچند رجوع نماید در آن شب یا روز باعث اتمام نمیشود و اگر شك كند كه سی روز منقضی شده یا نه بنا را بر عدم انقضاء بگذارد چنانچه اگر شك كند كه این ماه تمام است یا نه بنا را بر تمام بودن بگذارد و هرگاه بنا را بر تمام بودن ماه یا تمام شدن سی روز بگذارد یا آنکه بنا را بر عدم تمام و عدم انقضا بگذارد و خلاف آن ظاهر شده صحیح است انچه را که بعمل آورده چهارم از قواطع سفر اینستکه در اثنای سفر قصد معصیت نماید چنانچه بعضی گفته اند و میآید انشاء الله تعالی هفتم از شرائط قصر اینستکه اصل سفر مباح و غایت سفر مباح باشد و حرام و معصیت نباشد هرچند سفر بالذات واجب یا مستحب یا مباح صرف باشد پس اگر معصیت و حرام باشد مرخص در قصر نماز و افطار روزه نیست بدانکه سفر معصیت بر چند قسم است اول آنکه نفس سفرش معصیت باشد مثل اینکه اجیر خاص یا زوجه یا عبد سفر کنند بدون اذن مستاجر یا شوهر یا مولا بلکه میشود گفت که سفر عبد و زوجه در این فرض از جهت قصد عدم اطاعت است نه فی نفسه بلکه حرام بودن حرکت عبد در این فرض و اذن ندادن مولی نیز از جهت این قصد میباشد چنانچه اگر عبد یا زوجه بتبعیت مولا یا شوهر یا باذن ایشان سفر کنند ولکن مقصود ایشان از سفر فرار باشد این

وقت نیز سفر معصیت میباشد ولکن از قسم دوم میباشد و مثل سفر بکه خوف جان یا مال یا عرض باشد و مثل فرار از جنك و مثل سفر ولد با نهی والدین در غیر سفر واجب و مثل سفر در زمین مغصوب خصوص با انحصار و اما رکوب دابه مغصوبه یا سفینه مغصوبه ان نیز داخل در این قسم نیست مثل سوق دابه مغصوبه یا کشیدن افسار آن در حال سفر بلکه بعضی سفر بعد از زوال از یوم جمعه و قبل از اداء نماز جمعه را و تارك وقوف عرفات و حضور عیدین در وقت وجوب آن را نیز از سفر معصیت بنفسه شمرده اند و این محل تامل است بلکه نهی در این امثله از جهت منافات و تضاد مامور به با این سفر میباشد نه آنکه نهی بنفس سفر در این امثله تعلق گرفته باشد و اگر هم تعلق گرفته باشد از جهت مضاده است مثل نهی از بیع در وقت نداء یوم جمعه دوم آنکه مقصود از سفر معصیت باشد مثل اینکه میرود بمکانی بجهت دزدی یا شراب خوردن یا سخن چینی کردن یا قتل مومنی یا حکومت بظلم کردن یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا غارت کردن یا انفاذ حکم ظالمی نمودن یا اعانت ظالم یا اهانت مظلوم یا ضرر رسانیدن بمردم از مومن یا مسلم یا کافر محترم یا بجهت مرافعه با کسی کردن که حق بر او ندارد یا بجهت مرافعه در پیش غیر حاکم شرع کردن یا بجهت شهادت ناحق دادن یا بجهت گرفتن منصب دیوانی یا گدائی کردن و وظیفه چنانچه بعضی گفته اند یا بجهت خریدن محرمات از قبیل شراب و آلات لهو سوم آنکه سفر مستلزم معصیت باشد بنفسه مثل که فعل حرامی یا ترك واجبی از لوازم آن سفر باشد مثل اینکه سفر لازم داشته باشد سواری بر حیوان مغصوب را یا سوار شدن را یا خوردن را و مثل اینکه سفر کند بسمتیکه در آن سمت نمیتواند با طهارت باشد و باید که نجس یا متنجس را بخورد و از راه ضرورت باید با نجاست

نماز کند و همچنین سفر کند بسمتیکه نتواند در انجا بجا آورد وظایف شرعیه را
بلکه بعضی کفته اند که سفر کسیکه بر او امری واجب شده که باید فوراً بجا
آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل کسیکه ده روز از روزه قضاء
ماه مبارک رمضان در ذمه او باشد و بخواهد در بیستم شهر شعبان سفر
کند و مثل کسیکه قرض داشته باشد و باید بدهد و در حضر متمکن از ادا
ان باشد نداده با مطالبه داین سفر کند و حال انکه در سفر متمکن از ادا
ان نباشد یا انکه کسیکه مسائل واجبه ضروریه خود را نداند و در حضر
تواند که تحصیل کند و سفر مانع از تحصیل باشد و همچنین سفریکه
مستلزم ترک واجبی یا فعل حرامی باشد که اداء آن واجب و ترک آن حرام
در سفر ممکن نباشد و تخلف از او عقلاً ممکن نشود بلکه شیخ استاد
صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه تصریح کرده اند باینکه رکوب
دابه مغصوبه بلکه مطلق تصرف بمغصوب بنفس سفر حتی نعل دابه
یا رحلش حتی چیزیکه با خود مسافر باشد از شیئ مغصوب که بواسطه
قطع مسافت تصرف در او حاصل شود بلکه از آن بزرکوار ظاهر
میشود که میزان در سفر معصیت و حرام انستکه قطع مسافت مقدمه
او شود یا او مقدمه قطع مسافت شود یا متحد شود بسفر بر وجهیکه
مقتضی حرمت شخص قطع مسافت شود بلکه فاضل نراقی اعلی الله مقامه
فرموده که هر کاه کسی با کفش غصبی سفر کند بان سفر او حرام میشود
بلکه احتیاط انستکه جامه غصبی هم نپوشیده باشد چه اصل سفر آن
شخص عین تصرف در مغصوب میشود چه رسد بانکه سفرش مقارن
معصیت باشد مثل اینکه در اثناء سفرش غیبت نماید یا مال محترمی را
بدزدد یا تحصیل مال حرامی نماید یا ترک واجبی نماید یا مرتکب حرامی شود

مثل اینکه

مثل اینکه نظر باجنبیه نماید یا شمشیر غصبی یا لباس غصبی یا نفقه غصبیه
یا پول غصبی همراه خود داشته باشد بر وجهیکه متحد نشود با قطع مسافت
یا بنده یا کنیز یا دابه غصبی بی بار یا با بار همراه داشته باشد که بران سوار
نشود و قسم اول داخل در سفر معصیت میباشد و مانع قصر میباشد و قسم
رابع مانع قصر نمیباشد و احوط ادخال قسم ثالث میباشد در حکم دو قسم اول
که آن هم سفر معصیت باشد ولکن اقوی عدم ادخال میباشد در جمله از امثله
و اکر قصد حرام و مباح هر دو غایت سفرش باشد آن نیز داخل در سفر معصیت
میباشد مثل اینکه مقصود از سفر دزدی و تجارت هر دو باشد بلی اکر
مقصود بالذات از سفرش امر مباح باشد و قصد حرام تابع باشد سفر
حرام نخواهد بود علی الاقوی و هر کاه شک کند که داعی سفر حرام محض
میباشد یا حلال یا مرکب از حلال و حرام هر دو میباشد بر وجه اصالت حلال
و تبعیت حرام یا بعکس اقوی قصر است و احوط جمع است و سفر برای محض
تفرج از سفر معصیت نمیشود و موجب قصر و افطار میباشد علی الاقوی
و اکر در اثناء سفر خوف از دشمن حاصل شود در رفتن نه در برکشتن
متعین است برکشتن که رفتن سفر معصیت است که اکر رفت باید تمام
نماید مادامیکه بر این وصف باقیست و در برکشتن قصر نماید اکر بعد
از قطع چهار فرسخ باشد و از محل رجوع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ باشد
اکر چه از راه دیکر باشد و الا تمام نماید و اکر در رفتن و برکشتن هر دو
خوف داشته باشد اختیار نماید انچه را که احتمال الضررش کمتر باشد و قصر
نماید و اکر اختیار نماید با امکان راهی که ضررش بیشتر است تمام نماید
و اکر مساوی هم باشد مخیر است در رفتن و برکشتن و در هر حال قصر نماید
و اکر سفرش بجهت شکار باشد و مقصودش از شکار مجرد لهو و لعب باشد

تمام نماید نماز را و روزه را نیز بلکه بهجهة صید بری باشد یا بحری چه
در حول بلد باشد یا دور از بلد چه شکار بسك و باز باشد یا بر تفنگ
و تیفنك و کلوله کمان و نخوان باشد و چه تا سر روز مستمر طول بینجامد یا نه
هر چند احتیاط بجمع نمودن در خصوص بحری که شکار بنحو غیر متعارف از رباب
عیش و در زاید بر سر روز بهتر است خصوص در اخیر بجهة انکه از بعضی
علما نقل شده که اکر پیاده در دور بلد صید نماید و تجاوز از حد تقصیر
نکرده باشد تمام نماید تا در روز و اکر تجاوز از حد تقصیر کرده باشد
و تا سر روز مستمر طول بکشد صید کردن او در این وقت قصر نماید و اکر
مقصود از شکار تجارت باشد اقوی اینستکه موجب قصر و افطار هر دو
خواهد شد هر چند در خصوص صلوة احوط جمع ما بین قصر و اتمام است
چون بعضی از علما در این قسم با فطار روزه قائل میباشند و لکن نماز را
میکویند که باید تمام بخواند و ملازمت میان قصر و افطار در اینجا قائل
نشده اند و لکن این قول ضعیف است و اکر بجهة قوت خود و عیال خود
باشد در این وقت قصر نماید و افطار نیز نماید و اکر سفرش مباح بود
بنحو یکه موجب قصر شده و لکن در اثناء سفر قصد معصیت بسفر خود
نموده احوط جمع بین قصر و تمام است هر چند قول بعدم لزوم اتمام
قوی میباشد چنانچه قول بلزوم اتمام و حصول قطع سفر باین قصد
بجهة اشتراط استمرار بر قصد اباحه مثل اصل شرطیت اباحه سفر در اول
سفر شاید اقوی باشد بنا بر این اکر دوباره نادم از قصد معصیت شد
محتاج است در رجوع بقصر باینکه ما بقی بنفسه مسافت باشد بدون ضم
انچه کذشت و اکر کسی همراه ظالم سفر کند پس اکر از جمله نوکرهای او
باشد یا از اعوان و حساب بشود و از جهة جبر باشد قصر مینماید هر چند

ان ظالم بجهة قصد معصیت تمام نماید یا بجهة قصد طاعت قصر نماید و
اکر باختیار بدون اجبار باشد باید تمام نماید هر چند ان ظالم بجهة قصد
سفر طاعت مثل مکه و نخوان قصر نماید بلکه سفر تابع ظالم که نوکر ظالم
باشد حرام است هر چند متبوع بفرستد تابع را بسفر طاعت یا مباح بجهة
انکه در این موارد نیز قطع مسافت بامر متبوع و تبعیت و امتثال امر او
میباشد و این حرام است هر چند بالذات ان سفر مستحب یا مباح باشد
پس نوکر ظالم که باختیار خود بدون اجبار نوکری ظالم را اختیار کند
نماز را اتمام کند هر کاه بامر ظالم سفر کند هر چند بامر ظالم بسفر طاعت
یا مباح رود مثل انکه ظالم او را بفرستد ببلدی یا انکه او را از بلد
یا وطن او بخواهد و اما نوکر مجبور که از روی جبر اختیار نوکری نموده
نماز را قصر نماید هر چند تابع ظالم شود در سفر معصیت و اما تابع ظالم
از جهة مجرد رفاقت در عمل محلل قصر مینماید بخلاف تابع ظالم در وجود
که باید تمام نماید پس کسانیکه با ظالم سفر میکنند و از جمله لشکر و اعوان
او حساب نمیشوند و لکن مشغول بعملی از اعمال باشند پس اکر ان عمل از ظلم
باشد مثل کتابت برای ظالم در ظلمش پس در این وقت تمام نماید هر چند
ظالم برای قصد حج و زیارت و نخوان قصر نماید و اکر مقصود مثل حمال
ظالم در ظلمش نباشد مثل قلیان فروش و طباخ و قهوه چی و خیاط او
و نخوان پس در این وقت سفرش مباح میشود و داخل در سفر معصیت
نمیشود پس باید قصر نماید و سفر دیکر حرام است رفتن معاودت ان
نیز اکر حرام است قصر نمیکند و الا قصر میکند اکر بقدر مسافت باشد
هر چند احوط در عود از هر سفر معصیت جمع است هر کردن وقتیکه تائب
نشود بنحوی باشد که عرفا جزء از سفر معصیت و عود از آن حساب نشود

هشتم از شرایط قصر آنستکه سفر را کار خود قرار ندهد که اگر سفر را
شغل خود قرار بدهد نماز را تمام میکند و روزه را نیز میگیرد بشرط آنکه
در شغل خود سفر کند هر چند آن سفر برای نقل متاع خود یا اهل و عیال
خود باشد پس مکاری و ملاح و قاصد و سوداگر که تجارت در هر بازار
و مکانی را که ممکن شود پیشه خود قرار داده باشد و غیر اینها بنحویکه عرفاً
گفته شود که سفر کار او است باید تمام نمایند خواه در یک سال سفرهای
متعدده نمایند که باقامه ده روز فاصله بشود یا یک سفر طولانی
نمایند که تمام سال یا غالب آن سال بانتها نرسد بنا بر آنچه بعضی
از مشایخ ما تصریح کرده اند مثل حمله دارهای عجم نه مثل حمله دارهای
عربستان که در ماههای چند مخصوص حمل حاج مینمایند و در اینها
مشغول بسفر میباشند نه در جمیع سال و نه در اکثر هر چند از بعضی
ظاهر میشود که اگر شش ماه در سفر باشد و شش ماه دیگر را ترک
نماید در شش ماه اول کثیر السفر میباشد و اگر کثیر السفر ده روز
در بلد خود بماند چه با قصد چه بی قصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز
قصد اقامه نماید و این ده روز را نیز تمام نماید یا آنکه ده روز در بلدی
بماند با قصد اقامه علی الاحوط بعد ماندن سی روز بتردد که مجموع
چهل روز بشود و بعد سفر کند در سفر اول قصر میکند و در سفر
دوم احتیاطاً جمع میکند ما بین قصر و اتمام هر چند اکتفا باتمام در سفر
دوم مثل سفر سوم قوی است و در سفر سوم تمام مینماید و بعضی
یک ماه با تردد را بمنزله اقامه عشره دانسته اند که مجرد یکماه با تردد را
مثل اقامه قاطعه دانسته اند و این خالی از وجه نیست و احتیاط در او
اولی است و مراد از اقامه ماندن ده روز است که سفر شرعی در آن

ناذر السفر ع

چنانچه خالی از ضعف هم نیست ع

شود پس اگر در بین ده روز بکمتر از مسافت بیرون رود خصوص بمکانی
از توابع باشد و مراجعت کند و بماند بنحویکه با ماندن سابق ده روز
شود نیز در سفر اول قصر میکند و همچنین قصر میکند اگر بخواهد از برای
خود سفر زیارت یا حج کند که آن سفر کار او نباشد و بدوی که طالب
آب و گیاه است و منزل معینی ندارد نیز تمام میکند چنانچه گذشت و لکن
بجهت آنکه وطن همراه او است و مصاحب وطن است نه از جهت اینکه کثیر السفر
میباشد پس کسیکه در صحراء وسیعی منزل نموده که آن را وطن و مقر خود
قرار داده و لکن در هر سال در یکطرف آن منزل مینماید قصر میکند هرگاه
از آن مقر بمقر و منزل دیگر رود که میان این دو منزل بقدر مسافت باشد
هرگاه بی خانه سفر کند یا آنکه تمام آن بیابان را وطن او ندانیم بلکه محل
سکنای متعارف آن را وطن بدانیم و همچنین شبان تمام میکند از جهت
آنکه قصد مسافت ندارد یا آنکه بمنزله بدوی است پس در حق اینها
اعتبار بسر سفر نیست مگر اینکه سفر کند بر خلاف عادت خود مثل اینکه
بزیارت یا حج یا بلدی از بلاد بجهت حاجتی سفر کند مثل آنکه میرود که
عیال خود را از فلان بلد نقل نماید پس در چنین سفر قصر میکند و ساعی
در بلاد دیگر وطن شرعی و عرفی در آن ندارد نیز تمام میکند چنانچه شیخ
استاد اختیار کرده اند یا قصر میکند چنانچه سید استاد و بعضی از مشایخ
دیگر اختیار کرده اند یا آنکه قبل از حصول ملکه سیاحت قصر میکند و بعد
از حصول ملکه تمام مینماید چنانچه تفصیل خالی از قوت نیست هر چند
جمع بین قصر و اتمام مطلقاً اولی است محصل کلام در کثیر السفر اینستکه
کثیر السفر شدن مشروط بچند شرط است اول اشتغال بعمل باینکه سفر را
شغل خود قرار دهد هر چند بتبعیت باشد و هر چند بالغ نباشد نه بمجرد

در کثیر السفر ... و اعمال ... ع

قصد اشتغال و نیز در کمتر از مسافت مثل سقّا و حطّاب مگر انکه سقّا و
حطّاب بقدر مسافت سفر کنند برای آب و حطب که در این وقت کثیر السفر
میشوند دوّم انکه ان عمل مکرّر شود پس مجرّد اشتغال کثیر السّفر نمیشوند
هر چند بعضی مجرّد اشتغال را کافی دانسته اند سوّم انکه تکرّر بسه مرتبه باشد
نه بدو مرتبه بلی بعد از اقامه عشره در مرتبه دوّم عود بحکم کثیر السّفر نماید
و تکرّر سفر حاصل میشود باینکه عود بوطن نماید و از انجا انشاء سفر
نماید یا انکه بعد از وصول بمقصد انشاء سفر دیگر نماید و بمجرّد قصد
اقامه قبل از وصول بمقصد در اثنای مسافت یا بعد از مسافت در غیر
وطن سفر مکرّر نمیشود هر چند از شهیدین اعلی الله مقامهما ظاهر
میشود که بمجرّد قصد اقامه نیز سفر تکرّر میشود و همچنین سفر مکرّر نمیشود
بوصول بوطن متعدّد که در اثنای یک سفر اتّفاق افتد که در میان هر وطن
بقدر مسافت باشد بلی اگر از اوّل عازم سفر بوده تا وطن خاص و بعد
از وصول بان وطن عازم سفر بوطن دیگر یا بجای دیگر شد تکرّر حاصل
میشود و عود از سفر را سفر دیگر حساب ننمایند بلکه تتمّه همان سفر
حساب نمایند و اگر مکاری از اصفهان بقزوین رود و ببلد خود برگشته
به تبریز رود و از تبریز بطهران رود حصول تکرّر بان نیز مشکل است
و کثیر السفر باین اسفار ثلاثه نخواهد شد مگر انکه هر یک از اینها را
علیحدّه قرار داده باشد یا انکه سر سفر را شرط ندانیم و اکتفا باعداد نفس
خود باین شغل نمائیم در این وقت حاجت باین اسفار نیست چنانچه از
بعضی ظاهر میشود که مدار تمام کردن بر کثرت سفر نیست بلکه مدار
بر عنوان و اسم مکاری و جمال و نحو آن میباشد که در اخبار است خلاصه
اشخاصیکه سفر را شغل خود قرار میدهند بر چند قسم است اوّل انکه نفس

سفر را شغل خود قرار دهد مثل سیّاح که شغل خود را جهان گردی قرار
داده دوّم انکه سفر لازم شغل او میباشد مثل مکاری و ملّاح و جمّال و
قاصد سوّم انکه سفر لازم شغل او نیست ولکن او شغل خود را در سفر قرار
داده مثل بعضی از تجّار و اطبّا بلکه گدایان و مرشیه خوانان که شغل خود را
گدائی و مرثیه خوانی در سفر قرار دهند در قسم اخیر تکرّر سفر را بطوریکه
ذکر شد مراعات نمایند و امّا قسم اوّل پس دو قول ظاهر میشود خروج او
از کثیر السّفر پس باید قصر نماید و دخول او در کثیر السّفر پس باید تمام نماید
قول اوّل قوی است و اندراج مجرّد سیاحت در تعلیل مذکور در نصوص
تمام کردن و قول اوّل کثیر السّفر مشکل است چنانچه اندراج سیّاح در اوّل
سیاحت قبل از حصول ملکه سیاحت اشکل است چهارم انکه این سفر
متخلّل بماندن ده روز در بلد خود یا بقصد اقامه یا ماندن ده روز
در غیر بلد خود نشود پنجم انکه در شغل خود سفر کند پس اگر مکاری بدون
دابّه خود و کشتی بان بدون کشتی سفر کند باید قصر کند و همچنین اگر
سفر کند برای حج یا زیارت بدون اشتغال بشغل خود باید قصر نماید
مگر انکه شغل خود را در سفر زیارت قرار دهد که در این وقت تمام نماید
ششم انکه مسافر در این اسفار ثلاثه بحدّ مسافت برسد پس اگر قبل از بلوغ
بحدّ مسافت رأیش منحرف شود کثیر السّفر نخواهد بود و این خالی از تامّل
نیست بجهة انکه اکتفا بقصد سفر شرعی و بمجرّد قصد رفتن تا بحدّ مسافت
بلکه اکتفا بسفر عرفی هر چند کمتر از مسافت باشد بشرط انکه صدق سفر
کند نیز مثل حطّاب و سقّا و نحو ان خالی از قوّت نیست پس در سفر رابع نباید
تمام نماید هر چند در اسفار سابقه که قاصد مسافت نبوده نیز تمام میشود
بجهة عدم قصد مسافت و در سفر رابع تمام مینماید برای انکه کثیر السفر

بلکه بعد از حصول نیز صح

شد وسفر شغلش شد یا انکه در اسفار سابقه بجهت قصد مسافت
قصر مینمود هر چند بحد مسافت نرسیده بود هفتم انکه اعراض از ان شغل
ننماید بلکه بان شغل مشغول باشد پس اکر ساربان کشتی بان شود قصر
مینماید مکر با تکرار بنحو مرقوم بلی اکر کثیر السفر بود وعنوان شود مثل اینکه
شش ماه ساربانی کند وشش ماه دیکر کشتی بان شود در این وقت کثیر
السفر میشود بهر دو شغل ودر هر دو نماز را تمام میکند بلی اکر مشغول بقسم ثالث
از شغلها شود قصر مینماید وبعضی شرط کرده اند که کثیر السفر باید بجد تمام قطع
مسافت کند که اکر بجد تمام قطع مسافت نماید مثل اینکه دو منزل یکی بروند قصر میکند
مطلقا یا در راه قصر میکند نزد در منزل واین ضعیف است وان بعضی از اخبار
وجمعی از علماء اخیار ظاهر میشود که هر کاه مکاری وبخوان در مکانی
قصد اقامه پنج روزه نماید وتا پنج روز بماند قصر میکند نمازش را در روز
وتمام میکند نمازش را در شب وروزه ماه مبارک رمضان را میکیرد
واین خلاف مشهور است وملاحظه احتیاط اولی است هشتم از شرایط
قصر رسیدن بمحل ترخص است که پیش از رسیدن بان نماز را تمام میکند و
روزه را افطار نمیکند وترخص بدو چیز حاصل میشود اول مخفی شدن
شکل خانه ها یا شکل سور بلد که خشت ان یا کاه کل یا کچ یا بلندی دیوار و
کوتاهی ان یا دیوار خانه زید یا عمرو بخوان را نتوان تشخیص نمود ودیدن
سیاهی سور ومناره وقصرهای بلند ضرر ندارد ودیدن قبائلیکه
در بیابان منزل میکنند وباغات بیرون شهر وهمچنین خانه های بیرون
شهر اعتبار ندارد بلکه عدم اعتبار بدیدن شکل سور بلد نیز خالی از قوت
نیست پس مدار بر مخفی شدن شکل خانه ها میباشد نزد دیوار شهر چنانچه
بدوی نیز اکتفا میکند بر پنهان شدن خانه های خود وخانه های جماعت

حوذی

نامکلّاست بلکه بلوغ مسافت با قصد ان شرطست مع

احتیاط در قول احتیاط نیست بلکه قصر میکند مع

خود که در اطراف متعارف خانه او منزل دارند دوم اینکه صدای اذان
اعلامی متعارف یا مطلق صدا شنیده نشود وظاهر اینستکه خفاء صوت
اذان بنحویکه تمیز کلمات نشود کافیست وبعضی شرط کرده اند که اذان در اخر محله
باید فرض شود نه در وسط چنانچه بعضی شرط کرده اند که اذان باید در مکان بلند
باشد ببلندی متعارف چون مناره ولکن ظاهر اینستکه اذان در وسط بلد متعارف
که از برای ان محل متعارفی قرار داده اند نیز کافی میباشد وکور وکر تقدیر میکنند که اکر
کور یا کر نبود میدید یا میشنید واعتبار حد ترخص از برای کسی که انشاء سفر از وطن خود
کند علی الاقوی واما اعتبار حد ترخص از محل اقامه یا از بلدی که سی روز در ان متردد
مانده باشد یا در غیر اینها مشکل است بلکه اکتفا بمجرد سیر در ارض از
محل اقامه وبخوان بعد از صدق سفر در جواز قصر خالی از قوت نیست و
همچنین است کسیکه ابتدای سفر او معصیت باشد ودر اثناء سفر قصد
معصیت برطرف شود بلی احوط اعتبار حد ترخص است مطلقا وهمچنین
در عود از سفر اعتبار حد ترخص بالنسبه بورود بوطن لازم است و
اعتبار حد ترخص بالنسبه بورود بمحل اقامه وبخوان ثابت نیست و
بعضی شرط کرده اند در ثبوت قصر از برای مسافر که در تمام وقت نماز
در سفر باشد پس اکر اول وقت یا اخر وقت حاضر باشد باید تمام کند
واین ضعیف است بلکه حق انستکه مدار در قصر وتمام مراعات حال
ادا میباشد که اکر حال ادا نماز مسافر است قصر میکند هر چند در حال
وجوب نماز حاضر بوده واکر در حال ادا حاضر باشد تمام مینماید هر چند
اول وقت وجوب در سفر بوده بلکه هر کاه از سفر بوطن آید یا بجائی
وارد شود که اقامه در ان مینماید واز وقت نماز بمقدار طهارت ویک
رکعت از نماز مانده باشد نماز را تمام بکذارد بلی احوط در صورت

اعتبار بعد ترخص از محل اقامه مع

بلکه احتیاط ملاحظه حال وجوب وحال ادا هر دو مع

اختلاف اول وقت وآخر وقت در سفر وحضر جمع میان قصر وتمام است وسفر هرچند منقطع میشود برسیدن محل ترخص وطن یا بلدیکه قصد اقامه ده روز در آن دارد ولکن با سعت وقت احوط تاخیر نماز است که در منزل تمام کند نیز در محل ترخص نهم از شرایط قصر آنستکه در اثناء سفر بیکی از چهار موضع تخییر نرسد که اگر در یکی از چهار موضع باشد مخیر است مسافر مابین قصر واتمام وآن مسجد الحرام اصلی ومسجد نبی بدون زیادتی حادثه ومسجد کوفه حتی حجرات وحایر جناب سید الشهداء روحی وروح العالمین له الفداء وباتفاق وقت که اگر وقت برای ظهر وعصر تنگ باشد که زیاده بر چهار رکعت نتواند بخواند باید هر دو را قصر نماید ودر تعیین حایر اقوال بسیار است وظاهر اینستکه تمام صحن مقدس حتی حجرات صحن وصحن کوچک تماما از حایر است خصوص دو طرف از صحن مبارک که واقع است سمت تل زینبیه که ظاهر اینستکه از آن سمت دست نخورده است وکودی آن قدیمی است ولکن هرچه باطراف ضریح مبارک نزدیکتر شود اشکالش کمتر است وقول بتخییر در چهار فرسخ تا چهار فرسخ کربلاء معلی خالی از وجه نیست چنانچه تخییر در بلاد اربعه نیز خالی از وجه نیست بلکه بعضی تصریح کرده اند که مسافر در مجموع این چهار شهر مخیر است میان قصر واتمام وچون آخر شهر کوفه معلوم نیست اکتفا بقدر متیقن نمایند ونافله در مواضع تخییر ساقط نمیشود اگرچه نماز را قصر نماید ولی روزه را نمیتواند بگیرد در این امکنه اربعه بدون قصد اقامه واتمام برای مسافر در این مواضع افضل است وقصر احوط والاحوط از آن جمع مابین قصر واتمام است زیرا که بعضی از علماء مسافر را از برای مسافر اتمام نماز را در این مواضع چهارگانه متعین دانسته اند

چنانچه بعضی قصر را متعین دانسته اند وملحق نمیشود باین امکنه اربعه سایر مشاهد مشرفه واگر نمازی از مسافر در این مواضع فوت شود واگر در همین مواضع قضا را بجا آورد نیز مخیر است مابین قصر واتمام والا قصر متعین است بلکه احوط آنستکه قضا را قصر نماید هرچند در مواضع تخییر بعمل آورد واحوط از آن جمع است مابین قصر واتمام واگر در حد مشترک مابین مواضع اربعه نماز کند قصر بکند نه تمام بلی اگر بنحوی بایستد که بگویند عرفا در این امکنه نماز میکند هرچند مقداری کمی از بدنش یا اعضایش در خارج مسجد مثلا باشد در این وقت مخیر است واگر در اول نماز خارج از این مواضع بوده ودر اثنا نماز داخل شده مخیر است مابین قصر وتمام بخلاف عکس واگر شکوک صحیحه عارض شود در این امکنه وقصد اتمام نموده عمل بآن نماید واگر قصد قصر نموده میتواند بآن عمل نماید هرچند میتواند که از قصر عدول بتمام نماید تا اینکه نمازش بشک مرقوم باطل نشود بلکه میتواند که عدول بقصر نماید در جائیکه قصد تمام نموده وشک نموده تا آنکه نمازش بشک مرقوم باطل شود **خاتمه** در بیان چند مطلب است اول آنکه اگر مسافر نماز را اتمام نموده از روی عمد لازم است بر او اعاده وقضا واگر تمام نموده از جهة جهل که نمیدانست که نماز در سفر قصر است نماز او صحیح است نه اعاده بر او لازم نه قضا هرچند جاهل مقصر باشد دوم آنکه جاهل باصل حکم قصر واتمام در سفر معذور است واما جهل بخصوصیات قصر وتمام وجاهل بمواضع قصر واتمام پس معذور نیست مثل آنکه مسافر تمام نموده بجهة آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد ودر واقع سفر معصیت نبوده یا آنکه خیال کرده که بپنج روز مثلا اقامه حاصل میشود یا بخیال آنکه اقامه کرده در واقع اقامه نکرده یا آنکه قریب بجایر نماز کرده وخیال این کرده که آن مکان

جایز است یا انکه کثیر السفر بوده و ده روز با قصد اقامه در جای مانده و ندانست که با این حال تکلیفش قصر است تمام نموده در امثال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی سوم انکه اکر نماز از جاهل بقصر و تمام فوت شود قضا نماید هر چند در ان جهل معذور بوده و بعضی کفته اند که باید تمام نماید و احوط جمع میان قصر و تمام است چهارم انکه اکر جاهل بلزوم قصر در سفر در اثناء نماز عالم شده که باید نماز را قصر نماید پس اکر این علم بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه باشد نمازش باطل است علی الاقوی پس اعاده نماید هر چند احوط انستکه این نماز را تمام کند و بعد از ان نماز را قصراً اعاده نماید و اکر قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه عالم شود قبل از تشهد نماز را قصر تمام کند و احوط انستکه عدول نماید از نیت تمام بنیت قصر هر چند لازم نیست علی الاقوی و اکر بعد از تشهد باشد نیز سلام دهد نماز را با نیت عدول بقصر علی الاحوط هر چند لازم نیست چنانچه لازم نیست اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است اکر داخل شد در قیام رکعت ثالثه و اکر هنوز داخل در رکوع نشده بنشیند و هدم کند این قیام را و نماز را قصراً اتمام نماید بنحو مرقوم و اعاده لازم نیست هر چند احوط اینستکه اعاده نماید قصراً پنجم انکه اکر کسی عمداً قصر نماید در موضعیکه اتمام باید نماید لازمست براو اعاده در وقت و قضا در خارج وقت و همچنین اعاده لازم است در وقت و قضا در خارج وقت اکر از جهة جهل بمسئله قصر نماید در موضعی که واجب است که نماز را تمام بخواند از جهة انکه حاضر است یا انکه قصد اقامه کرده است یا انکه مسافر بسفر معصیت بوده یا انکه سی روز متردداً در بلد مانده که اقوی انستکه جاهل در اینجا معذور نیست ششم انکه اکر تمام نماید در موضع قصر یا انکه قصر نماید در موضع اتمام از جهة نسیان حکم

نیست بخارج وقت قول بمعذور بودن قوی است و احوط اعادت است ع

یا نسیان سبب قصر یا تمام اقوی انستکه معذور نیست و باید نماز را اعاده نماید در وقت بلکه قضا نماید در خارج وقت علی الاحوط هر چند عدم وجوب قضا در نسیان سبب قصر که سفر باشد خالی از قوت نیست پنجم اکر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید برخیزد و تمام نماید چنانچه اکر بعد از قیام و قبل از دخول در رکوع رکعت ثالثه متذکر شد که باید قصر نماید بنشیند و نماز را قصراً تمام نماید و بعد از نماز بجهة زیادتی قیام و بخوان دو سجده سهو نماید احتیاطاً و بعضی ذکر نموده اند که کسیکه فرضش تمام است اکر نیت قصر نماید از جهة ندانی یا نسیان قصد اقامه بخود ان یا اسباب موجبه تمام و در اثناء نماز متذکر شد اعاده کند چه در وقت چه در خارج وقت و این ضعیف است هر چند اعاده بعد از اتمام احوط است و اکر قصر نموده در موضع تمام و بعد از سلام متذکر شده و لکن هنوز مثل حدث و بخوان از منافیات عمدیه و سهویه متخلل نشده اتمام کند بدو رکعت دیکر و دو سجده سهو نماید بجهة سلام بیجا و اکر منافی عمدی و سهوی صادر شده نماز باطل است و اکر منافی عمدی نه سهوی صادر شده مثل تکلم در این وقت نیز اتمام کند نماز را بدو رکعت دیکر و دو سجده سهو برای تکلم بیجا علاوه بر دو سجده سهو سلام بیجا نماید هفتم انکه اکر شخصی مسافر بسفر شرعی شده و لکن نمیدانست که سفر او بمقدار مسافت میباشد و در واقع بقدر مسافت یا زیاده بران بوده یا انکه میدانست که بقدر مسافت میباشد و لکن نمیدانست که مسافر باید قصر نماید بلکه اعتقاد ان داشت که باید مسافر نیز تمام نماید و لکن با این حال که میدانست که تکلیفش تمام است نیت قصر نماید از روی معصیت و نماز را قصراً نیز تمام نماید نمازش باطل است و اعاده نماید در وقت قصراً بعد از علم بلکه قضا نیز نماید قصراً و اکر چنانچه بنیت

قصر نموده غفلةً وقصر نیز نموده غفلةً یا انکه نیّت تمام نموده ولکن قصر نموده غفلةً جمعی حکم ببطلان نماز ولزوم اعاده وقضا نمودند واین احوط است هرچند صحّت نماز خالی از وجه نیست خصوص در جائیکه قصد قصر نموده بلکه قصد تمام یا قصد ظهر وعصر مثلا نموده وقصر نموده غفلةً که بدو رکعت سلام داده بلی اگر نیّت تمام نموده از روی نسیان ولکن نسیانا از نیت تمام نموده وبدو رکعت سلام داده یا انکه از روی جهل نیّت تمام نموده ونسیانا در این دو فرض نماز او صحیح است واعاده لازم نیست هرچند بعضی گفته‌اند که اگر بداند مسافتی را که بدو رکعت سلام داده قصد کرده بهشت فرسخ میرسد وبداند که قصر براو واجبست ولکن از روی فراموشی نیّت تمام کرده وبر دو رکعتی سلام داده وبعد یادش آمد باید نماز را بطور قصر اعاده کند[1] هشتم انکه مستحبّ است که بعد از نماز قصر سی مرتبه تسبیحات اربعه را بخواند بجهت جبران دو رکعتی که قصر شده وان سُبحانَ اللّهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللّهُ وَاللّهُ اَکبر میباشد وبهتر آنستکه تداخل نکند در این مستحبّ با استحباب ذکر ان در تعقیب نمازها بده مرتبه وسی مرتبه وچهل مرتبه واللّه العالم بحقایق الاحکام مقصد نهم در بیان نماز آیات است

در نماز آیات

بدانکه نماز خسوف وکسوف واجب است بشرطیکه از زمان گرفتن تا زمان انجلاء وسعت تمام نماز را داشته باشد واگر وسعت تمام نماز نداشته باشد واجب نیست هرچند بقدر یک رکعت باشد ولکن احوط است هرچند کمتر از مقدار یک رکعت باشد چنانچه اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام انجلا لازم نیست قضا در صورت نگرفتن تمام قرص بلی احوط است قضا در صورت گرفتن تمام قرص اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام انجلا قضا نماید چنانچه در صورت گرفتن بعض قرص اگر اهمال کرده ونماز نکرده

[1] در جمیع صور با عدم منافات تقرّب اقوی صحت واحوط اعاده وقضا است ع

یا انکه فراموش کرده قضا بکند واگر بعد از گرفتن تمام قرص یا بعض آن مطّلع نشده باشد بان مگر وقتیکه بقدر ادا آن یک رکعت باشد واجبست بجا آوردن تمام نماز کسوف یا خسوف واگر اهمال کند قضا نماید واگر خسوف یا کسوف در وقت فریضه واقع شود ووقتا نه مضیّق باشد ووقت فریضه نیز مضیق باشد مقدّم بدارد یومیّه را وقضا کند خسوف وکسوف را علی الاقوی اگر اهمال کرده باشد در ادا ان تا انکه وقت مضیّق شد بلکه مطلقا علی الاحوط واگر نماز ایات یا غیر نماز یومیّه تعارض نماید که وقت هردو مضیق باشد پس اگر نافله باشد مثل نماز شب وغیر ان مقدّم بدارد نماز ایات را واگر واجب باشد ولکن غیر یومیّه مثل نماز میّت که خوف فساد وتغیّر در او باشد ومثل نماز یکه بنذر واجاره وغیر ان لازم شود ووقتان مضیّق باشد در این وقت مخیّر میباشد در تقدیم وتاخیر واگر هردو موسّع باشد مخیّر است در تقدیم وتاخیر هرچند تقدیم یومیّه اولی است واگر یکی موسّع باشد ودیگری مضیّق مقدّم بدارد مضیّق را چه یومیّه باشد وچه خسوف یا کسوف واگر در اثنای نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا مخوان معلوم شود وقت یومیّه مضیّق است قطع نماید ان نماز را وشروع بیومیّه نماید وبعد از ان همان نماز را از موضع قطع تمام نماید وحاجت باستیناف نماز ندارد بلکه اگر وقت نماز کسوف یا خسوف بسبب این فوت شود ما بقی را بقصد قربت مطلقه تمام کند بدون تعرض اداء وقضا واگر استیناف نیز نماید احوط است واگر در اثنای نماز ایات آیه دیگر حاصل شود قطع نکند ان نماز را بلکه تمام کند ولکن نماز آیه دیگر را بعد از فراغ از ان نماز بخواند واگر آیات متعدّده حاصل شود ومختلف باشند پس اگر زلزله وخسوف وکسوف باشد مثل اینکه زلزله شود وماه هم

هم بکیرد نماز متعدد میشود واکر غیر از این سه آیات از سایر مخاویف متعدد
شود بنحوی که عرفاً منفصل باشد نماز نیز متعدد میشود هر چند فاصله
وسعت نماز را نداشته باشد واکر بنحوی باشد که عرفاً منفصل نباشد
پس دور نیست که اینها همه بعد از اجتماع سبب واحد محسوب شوند هر چند
انواع مختلفه باشند واکر زلزله و نحو آن مکرر شود پس اکر بافصل عرفی
باشد که عرفاً تعدد صدق کند نماز متعدد میشود خصوص اکر نماز برای
زلزله اوّل کرده باشد یا فاصله بقدر نماز باشد هر چند نماز نکرده
باشد واکر بافصل عرفی نباشد که عرفاً صدق تعدد نکند نماز متعدد
نمیشود خصوص اکر فاصله بسیار کم باشد که لیاقت وسعت نماز کردن را
نداشته باشد واکر زن حایض بوده در وقت کسوف و خسوف واجب نیست
بر او قضا کردن هر چند احوط است و همچنین اکر زن حایض باشد در وقت
حدوث زلزله یا سایر آیات غیر کسوف و خسوف لازم نیست که بعد از پاکی
بجا آورد خصوص اکر بعد از مدتی از زمان زلزله مثلاً پاک شده باشد
مثل اینکه حیض او ده روز بوده و در اوّل حیض زلزله شده هر چند احتیاط
شدید در بجا آوردن آن میباشد خصوص اکر زمان پاکی متصل عرفی
بزمان زلزله باشد بلکه بعضی از اجلاء علماء تصریح بوجوب آن بعد از پاکی
نمودند مطر و وقت این دو نماز از اوّل شروع بکرفتن است تا تمام انجلا
علی الاقوی هر چند احوط آنستکه قبل از شروع بانجلاء نماز را تمام کند
که بعضی کفته اند که بشروع بانجلاء این دو نماز قضا میشود و کرفتن
سایر کواکب غیر آفتاب و ماه و سیاه شدن آنها و همچنین کرفتن آفتاب
بسایر کواکب که در تحت او میباشند باعث وجوب صلوة نمیشود مکر
انکه بنحوی باشد که مندرج شود در کسوف که بکویند عرفاً که آفتاب کرفت

و این قول قوی است چون داخل در ذات الاسباب است نه ذات الاوقات ح

یا مندرج شود در مخاویف سماوی و آیات سماویه که باعث خوف غالب
مردم شود و ساقط نمیشود نماز بغروب شمس و قمر در حال انخساف چنانچه ساقط
نمیشود بسبب ستر سحاب بلکه احوط وجوب نماز است هرگاه معلوم شود کسوف
وخسوف شمس و قمر در تحت الارض مثل تحت السحاب و محصل کلام اینستکه
اکر حدوث خسوف یا کسوف وبقاء آن هر دو در وجه الارض باشد بی اشکال
نماز واجب است واکر حدوث در وجه الارض باشد وبقاء در تحت الارض
که غروب کند منخسفاً یا انکه حدوث در تحت الارض باشد وبقاء در وجه
الارض باشد که منخسفاً طلوع نماید وجوب نماز احوط است بلکه وجوب
ان قوی است واکر حدوث وبقاء آن هر دو در تحت الارض باشد وجوب
نماز احوط است خصوص اکر مقارن غروب خسوف وکسوف حادث شود
مثل تحت السحاب که هیچ رؤیت نشود ولکن یقین بحدوث وبقاء آن
در تحت السحاب باشد بدون رؤیت خصوص در شمس و ثابت نمیشود
خسوف وکسوف بقول منجمین مکر انکه از روی جزم شهادت دهند و عادل
باشند علی الاحوط بلکه ثابت میشود برؤیت وبشهادت عدلین برؤیت
وبعدل واحد علی الاحوط خصوص در حق عامی و باشتهار تمام بر وقوع
کسوف وخسوف وضیق وقت ووسعت وقت نیز ثابت نمیشود بقول
منجمین مکر انکه یقین حاصل شود یا انکه دو منجم عادل شهادت دهند
واکر شک نماید در خسوف وکسوف که آیا وقت آن وسعت تمام نماز را دارد
یا نه بنا را بر عدم وسعت بکذارد هر چند احوط اقدام بنماز است مکر در صورتیکه
بداند که وقت وسعت تمام نماز را ندارد بلی اکر از اوّل امر میدانست که وقت
وسعت دارد ولکن بسبب تاخیر بداند که اکر شروع بنماز نماید بقدر یک
رکعت یا تمام نماز را درمییابد باید یا نه بنا را بر وسعت بکذارد و قصد ادا

نماید هرچند اگر متعرض ادا و قضا نشود بهتر است و مدار وجوب نماز
در کسوف و خسوف بر اسم میباشد که غالب اشخاصیکه میتوانند ببینند
بگویند که ماه یا آفتاب گرفت و خوف غالب مردم در آن شرط نیست و نماز
واجبست برای زلزله که زمین بشدّت تمام حرکت کند و اگر حرکت بسیار
کمی بکند که محسوس نشود مگر بدقت تمام نماز را بکند و ترک نکند علی
الاحوط و همچنین اگر زمین بشدّت تمام حرکت کند و اسم زلزله بر آن
صادق نیاید چنانچه اگر علم بزلزله در زمان زلزله حاصل نبوده و حاصل
نموده مگر بعد از زمان زلزله خصوص بعد از مدّتی در این وقت نماز
کردن احوطست بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب و مثل زلزله است
هر آیتی و هر چیزیکه باعث خوف غالب مردم شود و از متعارف و معتاد
خارج باشد مثل ظلمت شدیده و باد سرخ و سیاه و زرد خصوص اگر باد
بنحوی باشد که درختها را بشکند و دیوارها را بیفکند و کشتیها را غرق
کند و شرط نیست در اخاویف بنکه آسمانی باشد هرچند از بعضی اخبار
باسمانی ظاهر میشود پس نماز واجب است بجهت اخاویف زمینی مثل
دود یا بخار زیادی یا صدای مهیبی که از زمین ظاهر میشود و مثل
دو نیم شدن کوه بزرگ یا پاشیده شدن یا شکافته شدن بنحویکه
باعث خوف غالب مردم شود و مثل خسف زمین در غیر زلزله بلکه برای طوفان
و سیل مفرط که از حدّ متعارف خارج باشد نیز نماز احوط است و مدار
وجوب نماز بر خوف غالب مردم میباشد شاید نه فعلاً و نه همه مردم و نه یکی
هرچند بجهت تکرّر و تکثّر وقوع خوف حاصل نشود بلکه از بعضی ظاهر
میشود که مدار وجوب بر صدق آیه میباشد هرچند باعث خوف غالب
مردم نباشد و هرچند بدانند که خسوف و کسوف بلکه غیر آن برای رحمت

بنحوی باشد که غالب مردم خوف کنند بلکه مطلق خوف حاصل شود از جهت خوف فساد و نحو آن هرچند احوط است ع

میباشد

میباشد و این در غیر کسوف و خسوف محل اشکال میباشد پس آیتی که بدانیم
رحمت است مثل باریدن گندم و نخود آن از آسمان وجوب نماز ثابت نیست
بخلاف آیتی که بدانیم که برای عذاب است یا آنکه محل شک میباشد که ندانیم
برای غضب است یا نه و اگر قطع حاصل شود که این آیت مثلاً باعث خوف
غالب مردم میباشد نماز واجب است و اگر مظنّه حاصل شود که این آیت
بمرتبه رسیده است که باعث خوف غالب مردم میباشد باعتبار ظهور آیت
در تخویف احوط اتیان بنماز است ولکن در صورت شک محض لازم نیست
که مخوف غالب مردم میباشد یا نه و اگر فرض شود که آیتی باعث خوف نشود
و لکن نه باعتبار نزول غضب و عذاب الهی بر مردم بلکه باعث خوف نه سبب شد
بالنسبه بسقوط اثمار و اشجار و فساد زرع و مردن حیوانات مثل طلوع
بعضی از کواکب پس وجوب نماز ثابت نیست مثل عدم وجوب نماز برای
باران زیاد و تگرگ درشت و باد و ملخ زیاد و نحو اینها که در قوم بنی اسرائیل
واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای قحط و غلا و طاعون و وبا و
نحو اینها و نماز زلزله و آیات غیر کسوف و خسوف همیشه ادا میباشد و قضا
نیست و لکن فوراً بجا بیاورد و اگر فوراً بجا نیاورد بعد از آن بجا
آورد و بعضی گفته اند که وقت نماز بجهت مخاویف آسمانیه از ابتداء
آنست تا انتهاء آن پس اگر زمانش بقدر نماز طول نکشد ادا و قضاء
هیچیک واجب نیست و لکن الحاق غیر کسوف و خسوف بزلزله که وقت
انها نیز مادام العمر میباشد قوی است پس زلزله و آیات آسمانیه بلکه
غیر آسمانیه صاحب وقت نمیباشند که ادا و قضا در آن تصویر شود و
خسوف و کسوف صاحب وقت میباشند و گاهی غیر صاحب وقت میباشند
علی الاحوط هرچند صاحب وقت بودن کسوف و خسوف در جمیع احوال

اولی است و وجوب نماز زلزله و آیات آسمانیه مختص باهل همان بلد است
که زلزله در آن واقع شده نه در آن اقلیم و مراد از بلد بلد عرفیست
که توابع و مزارع و باغات نیز داخل است و کیفیت نماز آیات چند طریق است
اوّل آنکه قصد کند دو رکعت نماز کسوف و خسوف یا زلزله یا آیات
بجا میآورم بجهة فرمان برداری خداوند متعال و تکبیرة الاحرام
بگوید و حمد بخواند و سوره تمام بخواند و در رکوع رود و ذکر رکوع را
با طمانینه بجا آورد سر از رکوع بردارد حمد و سوره بخواند و در رکوع کند
تا پنج مرتبه باین قسم عمل نماید و بعد بسجود برود و ذکر سجود کند و سر
راست کند و طمانینه بجا آورد و سجود دیگر کند و ذکر سجود کند و سر
راست کند و همچنین در رکعت ثانیه پنج رکوع نماید به پنج حمد و پنج
سوره تمام و بعد از آن دو سجده نماید بنحو مرقوم و تشهد بخواند و سلام
دهد و احوط آنستکه در هیچیك از قیامات قبل از رکوعات ده گانه
دو سوره تمام بلکه زیاده از یك سوره نخواند هرچند ناتمام باشد دوم
آنستکه در رکعت اولی یك حمد بخواند و یك سوره را قسمت کند بر پنج
رکوع که یك آیه تمام از سوره یا دو آیه مثلا یا بعض آیه را بخواند و برکوع
رود و احوط آنستکه بعض آیه را نخواند بلکه آیه تمام بخواند و همچنین
تا آنکه در رکعت اولی در پنج رکوع یك سوره تمام شود و همچنین در رکعت
دوم و اگر در هر رکعت بخواهد سوره قدر را قسمت کند باین نحو بخواند
که بسم الله تا آخر بخواند و بگوید اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَةِ القَدرِ و برکوع رود
و ذکر کند و سر بردارد و بگوید وَما ادریٰكَ ما لَیلَةُ القَدرِ و برکوع رود
و ذکر کند و سر بردارد و بگوید لَیلَةُ القَدرِ خَیرٌ مِن اَلفِ شَهرٍ و برکوع
رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید تَنَزَّلُ المَلائِکَةُ وَالرُّوحُ فیها بِاِذنِ

ربّهم

رَبِّهِم مِن کُلِّ اَمرٍ و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید سَلامٌ هِیَ
حَتّیٰ مَطلَعِ الفَجرِ و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بسجود رود و
همچنین در رکعت دوم و اگر سوره قل هو الله احد را بخواهد بخواند
میتواند که بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ را یك آیه حساب کند و برکوع رود و
قسمت کند سایر فقرات سوره قل هو الله را بر چهار رکوع بعد ولکن
در این قسم دو حمد بیشتر نخواند پس در این قسم دوم باید در رکعت اولی
یك سوره تمام باشد و همچنین در رکعت ثانیه چه همان سوره باشد
چه سوره دیگر و احوط آنستکه یکسوره را قسمت کند بر پنج رکوع و قبل
از پنج رکوع سوره را تمام نکند که محتاج بخواندن بعض آیات از سوره
دیگر یا بتکرار بعضی از همین سوره شود قسم سوم آنستکه مرکب کند
نماز را از قسم اول و دوم که جمع نماید در این پنج رکوع رکعت اولی و پنج
رکوع رکعت ثانیه میان تمام یك سوره و بعض یك سوره ولکن هر وقت
که سوره را تمام بخواند و برکوع رود و بعد از سر برداشتن از رکوع حمد را
تماماً اعاده نماید چنانچه هر وقت که رکوع کند بعد از خواندن بعض
سوره باید که قرائت کند بعد از سر برداشتن از رکوع از همان سوره
از مکانیکه قطع قرائت همان سوره نموده و حمد نخوانده مگر در رکوع
پنجم که اگر از بعض سوره هم رکوع کند در رکعت ثانیه باید حمد را بخواند
و از همان موضعیکه از سوره ایستاده شروع نماید و تمام کند ولکن
در این وقت یك سوره دیگر هم در رکعت دوم باید تمام کند چنانچه در رکعت
اولی یك سوره غیر از آن سوره که در رکعت پنجم ناتمام گذاشت باید تمام
کرده باشد و از بعضی ظاهر میشود که در وقتیکه سوره را ناتمام گذاشت
واجب نیست که از آن موضع قطع شروع نماید بلکه مخیر است میان اینکه

شروع از موضع قطع نماید یا انکه شروع کند از هر موضعی از سوره که
بخواهد چه مقدم بر موضع قطع یا موخر از موضع قطع یا انکه اعاده نماید انچه را
که قرائت نموده کلاً یا بعضاً یا انکه ترک کند ان سوره را و سوره غیر از آن
بخواند و لکن این تخییر معتبر نیست بلی اگر سوره را قبل از این سوره که ناتمام
گذاشته تمام نموده در این وقت جایز است که سوره را تمام نکند یا انکه آن سوره
ناتمام را ترک کند و سوره غیر از ان بخواند پس لازم نیست که سوره ناقصه را
تمام کند حتی در خامس و عاشر بعد از انکه یک سوره تام خوانده و قنوت
لازم نیست و اگر بخواهد پنج قنوت بخواند جایز است باین نحو که قبل از رکوع
دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند چنانچه جایز است
دو قنوت باین نحو که قبل از رکوع پنجم یک قنوت بخواند و قبل از رکوع دهم
نیز قنوت بخواند چنانچه جایز است که یک قنوت بخواند قبل از رکوع دهم
خلاصه میتواند که هر ده رکوع را دو رکعت حساب کند و قبل از هر رکوع
دوم یک قنوت بخواند نه قبل از هر رکوع طاق پس در رکعت اولی دو قنوت
میخواند و در رکعت دوم سه قنوت و در سر برداشتن از رکعات تکبیر
بگوید و سمع الله لمن حمده نگوید مگر در رکوع پنجم و دهم که تکبیر نگوید
و سمع الله لمن حمده بگوید بدون تکبیر و مستحب است که این نماز را
در مکان غیر مسقف بخواند و اگر در مسجد بخواند در صحن مسجد بخواند
و مستحب است که این هر دو نماز خصوص کسوف را طول بدهد بقدر
زمان کسوف و خسوف اگر اطمینان یا علم بمقدار مکث کسوف و خسوف داشته
باشد و الا مخففاً تمام کردن و اعاده نمودن اولی است بجهت خوف خروج
وقت پیش از تمام نمودن نماز و مستحب است خواندن سوره طویله مثل
سوره یس و روم و کهف و مستحب است که افعال نماز از قیام و رکوع و سجود

و قنوت با یکدیگر مساوی باشند در طول و مستحب است بجماعت کردن
خصوص در وقت گرفتن تمام قرص چه اداء انها و چه قضاء انها و از ماموم
ساقط است قرائت حمد و سوره نه اقوال دیگر و از جمعی از علماء ظاهر میشود
که شرط صحت در اقتداء در این نماز آنست که ماموم امام را درک کند در رکوع
اول از رکعت اولی یا ثانیه پس اگر ماموم امام را درک نکرده در رکوع اول
از رکعت اولی یا ثانیه ترک کند اقتدا را و این احوط است هرچند جواز اقتدا
در همه رکوعات خالی از قوت نیست پس اقتداء در فرض مرقوم بچند نحو
میشود اولا انکه اقتدا کند در رکوع ثانی و ان را رکوع اول خود قرار دهد
و متابعت امام میکند تا وقت سجود امام و همینکه امام بسجود رفت خود
بتعجیل و تخفیف بقیه رکوعات خود را بجا میاورد و ملحق شود با امام
در سجود و اگر رکعت ثانیه باشد بفرادی مابقی را اتیان مینماید و اگر نتوانست
که با امام برسد بنحوی که طول فاحش در لحوق با امام حاصل شود در این
وقت فرادی میشود ثانیاً دوم آنستکه متابعت امام کند در رکوعات
باقیه از رکعت اولی یا ثانیه و بعد از ان قصد انفراد کند سوم انکه منتظر
شود که امام بسجود رود و برای رکعت دوم برخیزد ان وقت رکوعات باقیه
از رکعت اولی را با امام در رکعت ثانیه تمام کند و منتظر شود که بعد از تمام
شدن رکوعات با امام بسجود رود و بعد از سجدتین رکعت دیگر را منفرداً
یا مقتدیاً با امام دیگر اگر فرض شود تمام کند و بهتر آنستکه بعد از فوت
رکوع اول رکعت اولی یا ثانیه اقتداء بقصد وجوب نماید بلکه تکبیرة
الاحرام بگوید بقصد ندب و درک فضیلت جماعت متابعت امام نماید
تا اینکه امام سجدتین را کامل کند و بعد از ان استیناف تکبیرة الاحرام
نماید منفرداً اگر نماز امام تمام شده باشد یا مقتدیاً برکعت ثانیه امام اگر

باقی باشد نظیر درک امام در سجود در فریضه یومیه و اگر امام نماز آیات را مستحبا اعاده نماید جایز است که ماموم که نماز آیات را هیچ بجا نیاورده اقتدا بامام نماید چنانچه عکس نیز جایز است پس اگر ماموم نماز آیات را خوانده و امام هیچ نخوانده جایز است که ماموم اقتدا کند بامام بقصد اعاده و مستحب است جهر خواندن نماز خسوف و زلزله و سایر آیات حتی کسوف و واجب نیست جهر چنانچه واجب نیست اخفات در اینها و اعاده مستحب است تا سه مرتبه یا زیاده در وقتیکه پیش از تمام انجلا از نماز فارغ شود و لکن اگر در جای نماز خود بنشینند و مشغول دعا و ثناء خداوند قهار شود شاید بد نباشد چون بعضی از علماء منع استحباب اعاده نموده اند و اعاده را مشروع ندانسته اند و لکن جواز بعضی از علماء نقل شده که اعاده را واجب دانسته اند پس مراعات استحباب اعاده اولی است و نماز آیات در هیچ وقت مکروه نیست مثل نماز قضا حتی در اوقات مکروهه و حایض و نفساء در وقت کسوف و خسوف وضوء بگیرند و در جای نماز خود بنشینند مثل وقت نماز یومیه مشغول بذکر و دعا باشند بدانکه جایز نیست بجا آوردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر راحله مگر از جهت ضرورت مثل نماز یومیه که ظاهر فقها اینستکه حکم این نماز با نماز یومیه یکی میباشد در غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و غیر اینها مگر در زیادتی رکوعات و تبعیض در سوره و تکرار حمد در وقت تکرار سوره و استحباب تعدد قنوت و عدم استحباب تکبیر بعد از رفع رأس از رکوع پنجم و دهم و عدم منع از تعدد سوره بلکه رکوعات این نماز همه را حتی در رکوع غیر پنجم و دهم را بمنزله رکن بدانند که بزیادتی و کمی آن سهوا و عمدا نماز را اعاده نماید هرچند رکنیت غیر رکوع پنجم و دهم

محل تامل میباشد و شک در رکوعات این نماز بچند قسم است اول آنکه شک در اصل اتیان رکوع نموده پس اگر این شک بعد از دخول در فعل دیگر باشد مثل اینکه بعد از دخول در سجود شک کند در اتیان همه رکوعات سابقه یا بعض آن در این قسم شک اعتنا ندارد و بنا را بر بجا آوردن بگذارد دوم آنستکه این شک قبل از دخول در فعل دیگر باشد مثل اینکه در رکعت اولی در قیام اول شک کند که آیا رکوع کرده یا نه بنا را بر عدم اتیان بگذارد سوم آنستکه شک در عدد رکوعات نماید بنحویکه مستلزم شک در رکعت باشد مثل آنکه نمیداند که رکوع پنجم است یا ششم پس نماز باطل است چهارم آنکه مستلزم نیست مثل اینکه میداند که رکعت اولی است و لکن نمیداند که پنج رکوع بجا آورده یا شش رکوع بنا را بر اقل بگذارد و در حدیث است که علی بن مهزیار نوشت بخدمت با سعادت امام محمد باقر علیه السلام روحی له الفداء و شکایت کرد از بسیاری زلزله در اهواز و رخصت خواست که از آنجا کوچ کند بجای دیگر رود حضرت نوشت که کوچ نکنید از آنجا و روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و جامه های پاک را بپوشید و در روز جمعه بیرون روید و دعا کنید که خداوند منان رفع میکند زلزله را از شما علی بن مهزیار میگوید که فرمایش آن بزرگوار را بجا آوردیم پس زلزله تماما پی در پی ساکن شد و از حضرت ابی عبد الله روحی له الفداء منقول است که هر کس مبتلا شود بزلزله پس بخواند یَا مَنْ یُمْسِکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَکَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ اِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَمْسِکْ عَنَّا السُّوءَ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ بلکه در روایت وارد است که اگر این را در وقت خوابیدن بخوانند خانه

بر سرش خراب نمیشود انشاء الله تعالی و ایضا راوی میگوید که بخدمت
سراسر سعادت امام محمد باقر علیه السلام روحی له الفداء بودیم در عریض
که وادی از مدینه میباشد باد تندی شد وزید پس حضرت شروع بتکبیر
نمودند پس فرمودند که تکبیر ساکن میکند باد را و فرمود که بادی را خداوند
نمیفرستد مگر آنکه برای رحمت میباشد یا برای عذاب پس وقت وزیدن باد
بگوئید اَللّٰهُمَّ اِنّا نَسْئَلُكَ خَیْرَها وَخَیْرَ ما اُرْسِلَتْ لَهُ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ
شَرِّها وَشَرِّ ما اُرْسِلَتْ لَهُ و تکبیر بگوئید و صدای خود را بلند نمائید
در وقت تکبیر که میشکند تکبیر بادها را و ساکن میکند **کتاب الصوم**
و بیان آن در ضمن یك مقدمه و چند فصل است مقدمه در بیان ثواب
روزه و حقیقت روزه و اقسام روزه بدانکه روزه از افضل طاعات و اشرف
عبادات است و باعث تقرب بدرگاه قاضی الحاجات است و ثوابش مخزون
در علم خداست و زکوة بدن است و سپر است از آتش جهنم و وسیله رفع
فقر و بلیات و شهوات است و رافع بلغم و فراموشی است و مربی عقل و ذکر
و موجب دخول جنت و دوری از شیطانست و خواب روزه دار عبادت
و نفس کشیدن و سکوتش تسبیح است و عملش مقبول و دعایش مستجاب
و روحش در باغستان بهشت سیر میکند و ملائکه از برای او دعاء و
استغفار میکنند و قلم از او برداشته میشود تا اینکه افطار کند و بوی
دهن روزه دار بهتر است نزد پروردگار از بوی مشك و ملائکه روزش را
مسح میکنند و بشارت بهشت باو میدهند و کسیکه از برای اطاعت پروردگار
روزه بگیرد هرگاه بقدر تمام زمین طلا باو بدهند مقابل مزد روزه اش
نمیشود بدانکه حقیقت روزه عبادتست از باز داشتن مکلف خود را در زمان
مخصوص از اشیاء مخصوصه که انشاء الله تعالی بتفصیل ذکر میشود و بدانکه

کتاب الصوم

روزه

روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و مندوب و مکروه و روزه واجب
بر چند قسم است روزه ماه مبارك رمضان و روزه کفاره و روزه قضا
و روزه بدل قربانی در حج بنحویکه میاید و روزه نذر و عهد و یمین و
روزه که باستیجار یا تحمل از پدر و برادر واجب میشود و روزه سوم
اعتکاف اما قسم اول که روزه ماه مبارك رمضان باشد پس وجوبش
از ضروریات دین است **فصل اول** بدانکه دانسته میشود غره شهر
رمضان و همچنین غره شوال المکرم بلکه اول هر ماه بچند چیز اول بدیدن
هلال بایقین بانکه این هلال است هرچند بیننده فاسق باشد و هرچند
حاکم شرع برؤیت او و شهادت او را قبول نکند و هرچند بصفات نباشد و احدی
نمیرسد که باو ملامت کند یا انکه گمان بد باو ببرد بنحویکه ترتیب آثار بر گمان
بد خود نماید هرچند خود اظهار خلاف نماید مگر انکه اظهار تعمد بر کذب
نماید و هرچند در آئینه و بخوان ماه را ببیند و هرچند که منفرد باشد که
غیر او ندیده باشد بشرط انکه در رؤیت خارج از متعارف نباشد مثل
انکه روز ستاره را ببیند و بشرط انکه بر یقین خود باقی بماند که اگر بعد
از یقین برؤیت شك عارض شود اعتبار بیقین سابق ننماید دوم شیاع
برؤیت ماه بحسب قول و عمل یا عمل فقط یا قول فقط هرچند کفار یا صغار
یا زن باشند اگر اخبار بنحو یقین و عمل بعنوان جزم باقل مما باشد مثل
انکه همه عزادار باشند بعنوان اینکه اول ماه محرم یا عاشورا است
یا انکه همه قربانی کرده اند بعنوان اینکه امروز روز عید قربانست یا انکه همه
روزه گرفته اند بعنوان انکه اول شهر رمضان است یا انکه همه روزه را
خوردند بعنوان اینکه آخر شعبان یا اول شوال است یا انکه نماز عید میکنند
و همچنین هر چیزیکه مورث یقین باشد هرچند بسبب رؤیت اطفال و مجنون

در علائم هلال

حاصل شود بلکه کفایت شیاع وشهرت برؤیت که باعث اطمینان برؤیت شود خصوص از متدینین هر چند باعث حصول قطع نشود خالی از قوت نیست سوم بشهادت دو مرد عادل برؤیت یا بر شیاع برؤیت یا بر حکم حاکم از برای هر که اقامت شهادت در پیش او نمایند بشرط انکه مطابق هم شهادت بدهند وان کس نیز عارف بعدالت آنها باشد هر چند در پیش حاکم شرع نباشد و هر چند حاکم شرع انها را فاسق بداند یا شهادت انها را رد کرده باشد چه در هوای صاف باشد یا نه چه آن دو عادل از اهل بلد باشند یا خارج بلد باشند وچه از قول دو عادل مظنه حاصل شود یا نه بلی اگر قول دو عادل موهوم شود بسبب عارضی مثل انکه در هوای بسیار صاف بی ابر وغبار یا ابر بسیار که تمام افق وآسمان را ابر فرو گرفته باشد جمع کثیر در مقام تجسس وتفحص برایند واین دو شاهد عادل نیز باهم آنها در تفحص وتجسس برآیند در این حال این دو نفر عادل میگویند ما دیدیم ودیگران میگویند ما ندیدیم در همان زمان که ایشان ادعای رؤیت ماه میکنند که با اتحاد زمان واتحاد مکان واتحاد قوت بصر وضعف آن قبول شهادت انها مشکل است وشرط است که شهادت برؤیت هلال بدهند پس شهادت علمیه معتبر نیست وبیک عادل ثابت نمیشود علی الاقوی مگر وقتیکه علم ممکن نباشد بالمره مثل محبوس بنحویکه میآید چنانچه بشهادت چهار زن یا یک مرد ودو زن عادله نیز ثابت نمیشود چهارم بگذشتن سی روز از اول ماه سابق یا ماههای سابقه بلکه هرگاه غره تمام ماه یا اکثر آن مشتبه شود بسبب ابر ونحو آن هر ماهی را سی روز حساب کند واگر یقین کند بنقصان ماهها بر سبیل اجمال در این وقت نیز از شماره مذکوره کم نکند مگر در قضای آن پس اگر نذر

نماید که

نماید که در یک سال هلالی اتیان بعملی نماید بنحویکه اگر ترک شود قضا نماید وچنین اتفاق افتاد که تمام ماهها با بر ونحو آن مشتبه شد در این وقت در قضا کم نماید از شماره سی سی ان قدر که یقین دارد بکمی آن مقدار وهمچنین اگر در سر ماه هلالی یقین بنقص اجمالی داشته باشد در ادا کم ننماید بلکه در قضا کم نماید پنجم بحکم حاکم شرع بشرط انکه یقین بخطا آن نباشد چه خود ببیند وحکم نماید یا انکه علم برای حاکم حاصل شده باشد وحکم نماید یا انکه بشیاع یا ببینه عادله براو ثابت شده باشد وحکم نماید واگر دو شاهد عادل رجوع از شهادت خود نمودند در پیش حاکم یا غیر حاکم اعتماد بشهادت شاهدین نمیتوان نمود بلکه اگر حاکم هنوز حکم ننموده نمیتواند که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید واما اگر دو شاهد رجوع از شهادت خود بعد از حکم حاکم نمایند یا انکه خود حاکم بعد از حکم رجوع از حکم خود نمود باعتبار رجوع از فتوای خود در اسباب حکومت در این وقت رجوع اثر ندارد عمل بحکم او باید بشود مگر وقتیکه قطع بخطا حکم یا قطع بخطاء شهود شود واگر مجتهد اخبار برؤیت کند یا شهادت بدهد حکم او مثل حکم شهود دیگر میباشد مگر انکه حکم کند وبعد از حکم ظاهر آنستکه ان حکم نافذ باشد علی الاقوی بر جمیع حتی بر حاکم دیگر هر چند اعلم واورع از حاکم اول باشد نه بر خصوص مقلدینش بلکه آقا اعلی الله مقامه در مقامع کلامی ذکر کرده که مطابق وموافق سلیقه مستقیمه در فقه است هر چند خالی از مناقشه نیست وفرموده آن بزرگوار این است که هرگاه اطلاع بهم رساند که اکثر اهل بلد از علماء وصلحاء و متدینین بسبب دیدن ماه افطار کرده اند وظن اقوی از شهادت عدلین برای او بهم رسید شاید افطار تواند کرد بلکه خالی از قوت نیست وهمچنین

تامل است ع

افطار کردن بفتوای مجتهد و بثبوت در نزد مجتهد و همچنین افطار زنان باخبار مردان بر ثبوت ظاهر اجایز است نظر بعادت مستمرّه در اعصار و امصار من غیر نکیر و ظهور بعضی از اخبار معتبره در امر حضرت امیر علیه السّلام منادی را که ندا کنند بثبوت هلال هر چند رؤیت هلال از موضوعات است که تقلید دران نمیباشد تمام شد کلام آن بزرگوار بلی اقتصار در ثبوت بر پنج چیز مزبور اولی است و باین پنج چیز هلال ثابت میشود در همان بلد رؤیت و بلاد متقاربه و امّا بلاد بسیار بعیده چون شام و هند هار حکم بثبوت مشکل است هر چند خالی از نظر نیست بدانکه بغیر علم اوّلی هلال ثابت میشود در حق همه بخلاف علامات ولکن منشا ثبوت در حق خود آن شخص که دیده است میشود نه در حق غیر او پس اگر حق غیر معارض نماید مثل اجل دین و مدّت اجاره و مدّة ظهار و عدّه و عنوان رؤیت خود شخص مانع حق دیگری نمیشود هر چند رؤیت کننده ماه مجتهد باشد و اعتباری نیست بقول منجّمین از حساب نجومی و بشمردن شعبان ناقص و رمضان را تمام و غایب شدن هلال بعد از شفق مغربی باینکه شب دوّم ماه است و بدیدن ماه در روز سی ام پیش از زوال هر چند طوق زده باشد و همچنین سایر اسبابیکه در این باب ذکر شده است معتبر نیست هر چند سبب مظنّه قوی شوند و نمیتوانند بسبب این امور غیر معتبره بنیّت شهر رمضان روزه بگیرد بلکه اگر در یوم الشّک روزه بگیرد بنیّت شهر رمضان روزه آش باطل است نه از شعبان محسوب میشود نه از رمضان و همچنین اگر در نیّت تردید نماید که اگر امروز از رمضان است واجب و اگر از شعبان است مستحب یا باین نحو تردید نماید که اگر از رمضان باشد از رمضان محسوب شود و الّا از شعبان یا روزه دیگر محسوب شود نیز فاسد است و از هیچ یک محسوب نیست

بلی اگر بقصد قربت مطلقه روزه بگیرد بطوری که هیچ تردیدی در نیتش نباشد روزه اش صحیح است و کافیست از رمضان و لکن لازم نیست بر او روزه داشتن بر نیّت آخر شعبان یا بقصد قربت مطلقه بلکه جایز است که آن روز را روزه نگیرد و اگر گرفت جایز است که افطار نماید هر چند نزدیک بغروب باشد و قضایش نیز لازم نیست مادامیکه ثابت نشده باشد که از شهر رمضان بوده مثل اینکه دو عادل شهادت دهند برؤیت هلال در شب آخر شعبان و همچنین بر دیدن ماه در بیست و نهم از شهر رمضان بنا بر احوط و جایز است در یوم الشّک نیّت واجب دیگر غیر از رمضان نماید مثل قضا و کفاره و اجاره و نحو اینها حتّی روزه نذر بلی در حدیثی است که بعد از آنکه امام بحق ناطق امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرموده اند که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرموده است از صوم شش روز که عیدین و ایّام تشریق و یوم الشّک باشد راوی عرض کرد خدمت امام سعادت انام جعفر صادق روحی له الفداء که من بر خود قرار داده ام اینکه روزه بگیرم تا اینکه قائم صلوات الله علیه ظاهر شود پس حضرت فرمود که در سفر و عیدین و ایّام تشریق و یوم الشّک روزه نگیر و این جزء از حدیث معمول به نیست و در روایت صدوق باین طریق است که یوم الشّک را از رمضان روزه نگیر و بعضی باین حدیث بطریق غیر صدوق عمل کرده اند و فرموده اند که مقتضای این حدیث حرمت صوم نذر است در یوم الشّک و لکن این قول ضعیف است بلکه اگر عمل کنیم باین حدیث در مورد ش عمل خواهیم کرد که نذر خاص است نه هر نذری والله العالم و اگر بقصد آخر شعبان بر نیّت استحباب یا وجوب نیّت کند از جهت قضای ماه رمضان سابق یا استیجار یا نذر یا کفاره یا غیر آن بعنوان اینکه این روز آخر شعبان است بعد از غروب معلوم شود که اوّل رمضان بوده از رمضان محسوب میشود و اگر قبل از غروب معلوم شود که از رمضان است تجدید نیّت نماید

فرقی ندارد صح

علی الاحوط واکر در یوم الشک روزه کرفته بر نیت قضای روزه ماه رمضان ولکن بعد از ظهر خورده و بعد از خوردن اکر معلوم شد که رمضان نبوده کفاره خوردن روزه قضاء ماه رمضان بعد از ظهر بر او لازم است و همچنین اکر معلوم نشد بالمرة واکر بعد از خوردن معلوم شد که اول ماه بوده قوی آنستکه کفاره هیچ لازم نیست نه کفاره خوردن قضای رمضان در بعد از ظهر که اطعام ده مسکین باشد و با عجز از آن سه روز متوالی روزه کرفتن باشد و نه کفاره خوردن روز رمضان واکر روزه را نیت نموده و معین نموده و در اثنای آن شک کرده که از کدام جهة معین شد از قضای خود یا از غیر باطل بداندن روزه را و تجدید نیت نیز بکار نمی آید و واجب نیست در مقام نیت حاضر کردن جمیع مفطرات را در ذهن بلکه همینکه یکدفعه مفطرات را فهمیده و شمرده بعد از آن قصد اجمالی بالنسبه بجمیع نماید کافیست بلکه اکر چنین نیت کند که روزه میکیرم یعنی امساک مینمایم از آنچه برای مجتهد من امساک از آن باید نمود یا آنچه در واقع امساک از آن باید نمود نیز کافیست پس لازم نیست بر صائم معرفت حقیقت صوم بنحو تفصیل چنانچه لازم نیست تمیز شرط از مانع بتفصیل چنانچه لازم نیست که بداند که آخر زمان روزه غروب شمس است یا آخر زمان او زوال حمره از سمت مشرق میباشد یا آنکه تبدیل بسواد میباشد بعد از آنکه مطابق واقع روزه کرفته باشد بلکه اکر اعتقادش این شود که حقیقتش و شرایطش و موانعش منحصر است در اشیاء خاصه و این اعتقاد مطابق واقع نباشد ولکن در مقام نیت قصد روزه واقعی نماید و منافی روزه واقعی را نیز بعمل نیاورد ضرر ندارد و روزه اش صحیح است و ضمایم راجحه مثل کسر شهوت تا آنکه زنا نکند و تشبه بملائکه و تحصیل اخلاق حسنه یا مباحه که تابع نیت روزه باشد مثل پرهیز کردن نیز ضرر ندارد بلکه اکر جبر کنند شخصی را بترک همه مفطرات یا بسبب علاج مرضی چنین اتفاق افتد که ممنوع شود از جمیع

ترک نکند مدظله

کفاره احوط است مدظله

مفطرات

مفطرات پس لاعلاج قصد روزه نماید صحت روزه در این حال خالی از قوت نیست و تداخل در صوم نیست حتی آنکه اکر بخواهد از نماز عشاء در شب رمضان نمیتواند فردا را بقصد شهر رمضان و کفاره هر دو روزه بدارد بلکه اکر نیت هر دو کند عدم صحت صوم در غیر رمضان قوی میباشد واکر روزه دار بخواهد که روزه را بخورد جایز است چه پیش از زوال چه بعد از آن هر روزه که باشد چه مستحب و چه واجب بشرط آنکه روزه واجب موسع باشد نه مضیق مکر روزه قضای شهر رمضان بعد از زوال بشرط آنکه از خود باشد نه از اجاره و نه از تبرع و نه تحمل از ولی که در قضای شهر رمضان با فرض توسعه قبل از ظهر خوردنش جایز است و بعد از ظهر جایز نیست و شرط نیست در نیت اخطار ببال و بر دل کذراندن آن بلکه همینکه میداند که فردا باید روزه کرفت و بهمین داعی باشد و سحر بخورد کافیست و جایز است تقدیم نیت صوم در شب و مقارنه نیت شرط نیست مکر در حق کسیکه در اثنای نهار باید نیت روزه کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید و ضرر ندارد بر نیت اول شب اینکه اکل و شرب حتی جماع بعد از نیت نماید پس تجدید نیت لازم نیست بعد از اکل و شرب مثلا و هرکاه نیت صوم را در اول شب نماید و روزش را تا شب اینده بخوابد روزه اش صحیح است واکر بی نیت روزه در شب تمام روز را خوابید قضا نماید و اجتناب نماید از قصد مفطر بالفعل یا بعد از ساعتی یا بعد از آمدن فلانی مثلا بلکه بعضی این را موجب قضا بلکه کفاره نیز دانسته اند هر چند دلیل محکمی ندارد و همچنین باید که اجتناب نماید از قصد افطار و اعراض از صوم باین نحو که انشاء قطع صوم کند بالفعل یا بعد از ظهر یا بعد از آمدن فلانی مثلا که از نیت اول دست بردارد و نیت نماید که دیکر روزه نیستم یا آنکه بکوید که بعد از ظهر مثلا دست برمیدارم

چون حاصل است مدظله

[illegible]

وهمچنین اکر مردّد شود که بر روزه باقی باشم یا نه بلکه مراعات احتیاط بقضا
بلکه کفّاره نیز اولی میباشد در جمیع فروض مذکوره از قصد قاطع منجزا و معلقاً
وقصد قطع منجزا و معلقا و تردید در بقاء بر امساک و البته این احتیاط را ترک نکند
خصوص در قصد قطع که انشاء رفع ید از صوم نماید و بکوید که دیکر روزه
نیستم خصوص اکر باین عزم باقی باشد تا غروب و مبدّل نکند این عزم را بعزم
بر امساک که فساد صوم و لزوم قضا به تنهائی در این فرض خالی از قوت نیست
بلی کفّاره در این فرض احوطست و اکر قصد قطع و قاطع یا تردّد در ابتداء نیّت
روزه حاصل شود بطلان صوم متعیّن میباشد بجهة انکه حقیقت نیّت روزه
تمام ندارد یا انکه جزم و قطع بروزه ندارد مکر در تردّد بجهة جهل مسئله
یا بعروض عارض مثل سفر و حیض و مرض و نحو آنها بلکه تردّد در بقاء بر روزه
در اثناء نهار از جهة احتمالات متوهمه نیز ضرر ندارد و اکر بقصد افطار صبح
نمود در یوم الشکّ و هنوز مفطری بعمل نیاورده معلوم شود که اوّل رمضان
پس اکر قبل از زوال باشد نیّت روزه رمضان میکند و کافیست از آن و اکر بعد
از زوال باشد واجبست امساک بقیه روز بی نیّت روزه و لکن قضا آن بعد
از رمضان واجبست و احوط انست که در این امساک قصد قربت نماید چنانکه
احوط آنستکه اکر ترک امساک نماید یا انکه ترک نیّت قربت نماید عمداً کفّاره
بدهد هرچند اقوی عدم لزوم هر دو میباشد و وقت نیّت در واجب غیر معیّن
چون قضاء شهر رمضان و نذر مطلق و کفّاره روزه که تعیین روز مخصوص
در ان نشده باشد مستمر میباشد از شب تا زوال که اختیاراً اکر ترک نیّت روزه
کند قبل از زوال میتواند قصد روزه نماید بخلاف روزه معیّن مثل روزه
ماه رمضان و نذر معیّن و کفّاره معیّنه بروزه روز خاص که در اینها اختیاراً
تاخیر نیّت حرام است و اکر اضطرار باشد مثل نسیان و نحو ان پس وقتش تا پیش

از زوال میباشد بشرط انکه بمجرّد رفع اضطرار فوراً نیّت روزه نماید و اکر اخلال
بفوریّت نموده لزوم قضا خالی از قوت نیست هرچند بعد از اخلال بفوریّت
تجدید نیّت نماید بخلاف روزه مستحب که مطلقاً حتّی روز معیّن از مستحب
مثل غیر روز اوّل رجب مثلاً که جایز است تاخیر نیّت تا غروب آفتاب بشرط
انکه قدری از روز باقی بماند هرچند بسیار کم باشد پس واجبست که نیّت روزه
واجب معیّن را در شب نماید اکر عمداً ترک نیّت نماید که بعضی از روز کذشته
و حال انکه نیّت روزه نداشت روزه اش فاسد است و قضا لازم است نه کفّاره
علی الاقوی و کافی نیست در روزه غیر رمضان که قصد نماید که فردا روزه
میکیرم و تعیین سبب نکند بلی کافیست در صحت روزه رمضان اینکه قصد کند
که فردا روزه میکیرم قربة الی الله تعالی و لازم نیست که تعیین کند که فردا
که از رمضان است روزه میکیرم بخلاف روزه واجبی که زمان معیّن ندارد
که واجبست که تعیین نماید باین نحو مثلاً که فردا را روزه میکیرم برای نذر
یا کفّاره یا قضاء رمضان یا استیجار و نحو آن قربة الی الله تعالی بلکه در نذر صوم
معیّن نیز احوط بلکه اقوی تعیین است مثل نذر مطلق و روزه مندوب را
نیز باید تعیین کند و اکتفا نکند باینکه روزه میکیرم فردا را قربة الی الله تعالی
و اوّل زمان روزه طلوع صبح صادق است و اخر آن ذهاب حمره مشرقیه پس نیّت
میکند در شب اوّل ماه که ماه رمضان را روزه میکیرم واجب قربة الی الله
و بهتر اینست که در هر شبی از شبهای رمضان نیز تجدید نیّت کند که روزه
میکیرم این روز از رمضان را واجب قربة الی الله بدانکه هرکاه کسی در زندان
و نحو ان محبوس باشد یا اسیر کفّار باشد و هلال رمضان نیز بر او مشتبه باشد
اجتهاد و تفحّص کند و مظنّه از هرچه حاصل شود عمل کند علی الاحوط با عدم
امکان تحصیل علم بلکه لازم عمل بمظنّه و عدم سقوط امر بصیام بر وجه اداء

بلکه بعضی بر آنند که روزه صحیح نمیکنند
ه

بلکه لازم است احتیاط
ه

خالی از قوت نیست بجهة حدیثی که در این فرض وارد شد بلی در صورت عدم
امکان تحصیل علم یا عدم امکان تحصیل مظنه سقوط اداء خالی از قوت نیست
وان ماهی را که مظنه بود باینکه این ماه رمضان است تماما روزه بکیرد و همه
احکام شهر رمضان از نماز عید و زکوة فطره و کفاره و نحو آن را بر او جاری
سازد بحسب ظاهر تا اینکه واقع منکشف شود و اکر مظنه او برکشت بمظنون دوم
عمل نماید و هکذا و اکر اشتباه او رفع نشد و مظنه نیز حاصل نشد کذشت که
سقوط اداء خالی از قوت نیست ولکن اکر بخواهد که روزه بکیرد مخیر است
در اختیار هر ماهی که بخواهد ولکن اکر این اشتباه در سال آینده نیز حاصل شود
یا انکه مستمر شود تا سال آینده سال دیکر را مطابق سال اول نماید که در میان
شهر رمضان از سال اول و شهر رمضان از سال دوم یازده ماه فاصله باشد تا
اینکه یقین حاصل نشود باینکه یکی از دو ماه این رمضان نمیباشد و جایز است
اینکه بعد از اختیار ماهی عدول از ان ماه کند و تمام نکند روزه آن ماه را ولکن
لازم است ماه دیکر را روزه بدارد از اول تا آخر اکر عدول نکند و الا ماه
سوم و هکذا و اکر بداند که شهر رمضان نکذشت بلکه همین ماه است یا بعد می اید
در این وقت نیت نماید باحتمال اینکه این شهر رمضان است و همچنین اکر
بالمره نداند که کذشت یا نکذشت که میاید یا همین ماه است و اکر بداند
که شهر رمضان مؤخر نیست کذشت یا همین ماه است در این وقت بر نیت
ما فی الذمه روزه بکیرد نه قصد اداء نماید و نه قصد قضا پس تکلیف بقضا
بطور یقین نیست بجهة انکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان باشد و قضاء
در او واقع نمیشود و تکلیف باداء بطور یقین نیز نمیباشد بجهة انکه شاید
ماه رمضان کذشته باشد بلی تکلیف بما فی الذمه فی الجمله قطعی میباشد بجهة
انکه مفروض این است که میداند که ماه رمضان همین ماه است یا انکه کذشت

و اکر ماه مبارك رمضان مشتبه شود میان سه ماه یا چهار ماه لازم نیست
که همه ماهها را روزه بکیرد مثل انکه هرکاه مشتبه شود ماه رمضان در تمام
دوازده ماه لازم نیست که همه دوازده ماه را روزه بکیرد بلکه عمل بمظنه کند
با عدم امکان علم و با عدم مظنه اختیار هر ماهی که بخواهد نماید مثل سابق
بلکه ظاهر اینست که این حکم جاری باشد در هر واجبی از صیام معین که مشتبه شود
در میان ماهها بلی اکر روز معینی مشتبه شود در میان هفته یا کمتر از هفته مثل
اینکه میداند که نذر کرده که یك روز معین یا دو روز معین از هفته را روزه
بکیرد ولکن نمیداند که ان روز معین شنبه بود یا یکشنبه یا دوشنبه و هکذا
در این وقت دور نیست حکم بوجوب روزه کرفتن همه افراد شبهه محصوره والله
العالم و چون در روزه قصد میکند امساك از مفطرات را پس لازم است بیان
مفطرات **فصل دوم** در مفطرات است و ان ده چیز است اول و دوم خوردن
و آشامیدن چیزهای عادی مثل نان و آب یا غیر عادی مثل ریك و شیره درخت
سوم خود را جنب نمودن عمداً و اختیاراً چه بمباشره باشد که دو زن دو فرج
خود را بهم بمالند تا انکه انزال شود و چه بجماع کردن باشد هرچند بدون
انزال باشد و چه باستمناء و مراد بجماع داخل نمودن حشفه است یا مقدار آن
از مقطوع الحشفه در قبل یا در دبر مفعول زنده باشد یا مرده مرد باشد
یا زن صغیر باشد یا کبیر انسان باشد یا حیوان علی الاحوط و مراد باستمناء
بیرون آوردن منی میباشد بغیر جماع از ملاعبه و ملامسه و بران مالیدن و نحو
ان از چیزهائیکه بان قاصد بیرون آوردن منی میشود از بوسیدن و بوئیدن
و تصویر و خیال معشوق و محبوب خود نمودن و اکر قصد اخراج منی نماید ولکن
منی بیرون نیامد کناه کار است ولکن روزه اش باطل نمیشود مکر اینکه قصد
مفطر را مفطر بدانیم و هرکاه بزنی بچسبد و قصد انزال المنی نداشته و عادت

در مفطرات صوم

انزال منی در این فعل نیز نداشته ولکن منی بیرون آمده اتفاقاً احوط حکم
ببطلان روزه وقضا وکفاره میباشد بلکه احوط آنستکه در چسبیدن بغیر زن
از طفل وحیوان وغیر آن نیز همین حکم را جاری کند بلکه احوط آنستکه در لمس
وبوسه نیز همین حکم را جاری نماید بلکه احوط اجرای حکم مذکور است در فعلی
که اخراج منی شود بارتکاب هر فعل غیر عادی مثل نظر بجا در زن وامثال آن
وروزه خنثی باطل میشود اگر مرد یا وراوطی کند در دبر چنانچه روزه مرد
نیز فاسد میشود وهمچنین فاسد میشود بوطی کردن خنثی زنی را با اینکه
مردی او را در قبلش وطی کرده لکن روزه مرد وزن مذکورین فاسد نمیشود
وهمچنین فاسد نمیشود اگر فاعل ومفعول هر دو خنثی باشد هر چند هر دو
فاعل ومفعول یکدیگر شوند وجماع از روی نسیان واز روی قهر واجبار ضرری
ندارد بشرط اینکه بعد از تذکر وبعد از رفع قهر واجبار فوراً ذکر را بیرون آورد
واگر تاخیر انداخت فاسد است وبداخل کردن ذکر در غیر قبل ودبر بشرط
انزال نشدن منی نیز باطل نمیشود وهمچنین باطل نمیشود بداخل کردن
انگشت در قبل ودبر زن یا در دبر مرد واگر داخل کرد حشفه را باعتقاد
اینکه در غیر فرج است بعد معلوم شد که فرج است ضرری ندارد واگر اگر بقصد
ادخال در فرج کرده ومعلوم شد که در غیر فرج است خالی از اشکال نیست
از جهة نیت مفطر صوم که بعضی آن را مضر بصوم دانسته اند وبا شک در اصل
جماع یا در غیوبت حشفه یا در خروج منی روزه صحیح است وباطل نمیشود
روزه بمحتلم شدن در خواب در روز وضرر ندارد تاخیر غسل هر چند اولی
تعجیل غسل میباشد وهمچنین باطل نمیشود روزه باستبراء نمودن محتلم
در روز روزه چه احتلام در روز واقع شود یا در شب چه استبراء ببول باشد
یا نه هر چند علم داشته باشد بخروج بقیه منی بلی اگر غسل کرده باشد قبل

با علم بخروج منی ... اعتقاد ... اضطراری ...

از استبراء وبعد استبراء نماید وبداند که باستبراء بقیه منی خارج میشود دو
دوباره جنب میشود در نهار رمضان ترک نماید استبراء را علی الاحوط
هر چند بعضی این قسم را نیز جایز دانسته اند واگر بداند که اگر در نهار رمضان
بخوابد محتلم خواهد شد ترک نماید خوابیدن را علی الاحوط بلکه بعضی حرام
دانسته اند واگر منی بدون اختیار مثل احتلام حرکت نموده از محل و بمجری
بول رسیده یا نرسیده لازم نیست که حبس نماید ومنع نماید خود را از خروج
منی هر چند ضرر در حبس نباشد وقادر بر حبس نیز باشد چنانچه اگر منی
بی اختیار خارج شود لازم نیست که قطع استمرار آن نماید تا آنکه تمام
خارج نشود بخلاف آنکه عمداً واختیاراً باعث بر حرکت منی شود که در این
وقت لازم است اگر قادر بر حبس باشد ودر حبس نیز ضرر نباشد بلکه
اگر در حبس ضرر باشد حبس ننماید ولکن روزه اش صحیح نیست چهارم
از مفطرات علی الاحوط عمداً دروغ گفتن است بر خدا ورسول وائمه
معصومین علیهم السلام وسایر انبیاء واوصیاء علیهم وهمچنین فاطمه زهرا
علی الاحوط در امر دین یا دنیا رجوع کردن از دروغ خود فوراً فایده ندارد
وفرق نیست که بلغت عربی دروغ بگوید یا بغیر آن صریح باشد یا کنایه
یا اشاره باشد یا بکتابت پس اگر سؤال کند کسی که آیا حضرت رسول چنین
فرموده است او بسر اشاره کند که بلی وحال آنکه چنین نباشد روزه اش
باطل است بلی نقل دروغ که در مقام اخبار نباشد ضرر ندارد وهمچنین
اگر باعتقاد اینکه این دروغ است بگوید فی الواقع راست باشد یا عکس
نیز ضرر ندارد مگر آنکه قصد مفطر را مفطر بدانیم که در این وقت قسم اول
مضر میباشد وهمچنین در صورتیکه روزه بودنش را فراموش کند ودروغ
بگوید نیز روزه اش صحیح است بلی اگر دروغ بگوید ومخاطبی نداشته باشد

تولید نکند ۶

بشرط آنکه قصد اخبار باشد نه مجرد ادای حروف ۳

یا باشد ولایق فهم خطاب نباشد خالی از اشکال نیست و ترکش احوط است
پنجم ارتماس است علی الاحوط یعنی فرو بردن تمام سر است باب جاری یا
غیر جاری قلیل یا کثیر طاهر یا نجس بشرط انکه مطلق باشد نه مضاف بلکه
باب مضاف و سایر مایعات نیز علی الاحوط هرچند تمام بدن خارج از آب
باشد چه دفعة ارتماس نماید یا تدریجا که سر خود را کم کم بزیر آب ببرد
تا انکه تمام سرش بزیر آب فرو رود بنحویکه مجموع سرش در زیر آب باشد
هرچند در یک آن باشد بلی اگر تمام سر را در زیر آب ببرد کم کم بنحویکه
همه سر در زیر آب یک آن نماند ضرر ندارد و بقاء بر ارتماس نیز در حکم
ارتماس است بلکه اگر در شب پیش از صبح ارتماس نمود و باقی ماند
تا صبح آن نیز در حکم ارتماس است چنانچه اگر سهواً یا اضطراراً سر را
بزیر آب برد ولکن عمداً و اختیاراً قدری مکث در زیر آب نمود آن نیز
در حکم ارتماس است بلی اگر فوراً سر خود را از آب خارج نماید ضرر ندارد
چنانچه اگر همه سر را باب فرو نبرده بلکه بعضی از آن را بزیر آب فرو برد
ضرر ندارد هرچند آن بعضی که فرو برده تمام سوراخها باشد و آن
بعضی که فرو نبرده بقدر قحبین یا بقدر دو مو یا کمتر از سرش باشد که
بیرون آب مانده و آب با و احاطه ننموده و سر عبارت از ما فوق گردن است
نه خصوص منافذ و سوراخهای آن اگرچه اقتصار بر خصوص منابت
شعر احوط است بلکه اقتصار بر خصوص سوراخها نیز احوط است و بیرون
ماندن موی سر مثل بیرون ماندن گردن یا بدن منافات با صدق
ارتماس ندارد چنانچه بستن سوراخهای سر مثل گوش و دماغ و دهن
و حائل و مانع از رسیدن آب بسر و روی که متصل و چسبیده بسر و روی
باشد چون کلاه و شمع و نحو آنها ضرر ندارد بصدق ارتماس و اگر بجهت ضرورت

بلکه علی الاقوی

مثل حرارت زیاد در آب سرد یا برودت زیاد در آب گرم ارتماس نماید ضرر
ندارد و گناه کار نیست ولکن قضا نماید علی الاحوط و ضرر ندارد برای
روزه دار آب بسیار بر سر ریختن چنانچه ضرر ندارد سر را در زیر ناودان باران
یا ناودان نگاه داشتن مگر انکه طوری باشد که صدق ارتماس نماید چنانچه
ضرر ندارد ارتماس در حالتیکه بر سر خود حایلی قرار دهد که مانع باشد
از رسیدن آب بسر و روی که آن حایل جدا از سر و رو باشد در آب فرو رود
چون شیشه غواص و دیگ و جز آن اگرچه احوط اجتناب است و با شک در فرو
رفتن سر بزیر آب روزه اش صحیح است و کسیکه دو سر داشته باشد که یکی
اصلی و یکی زاید باشد مدار بر ارتماس سر اصلی است پس با رتماس سر زاید
روزه اش باطل نمیشود لکن احوط اجتناب است و اگر زاید از اصلی ممتاز نباشد
من باب المقدمه هیچ یک ارتماس ننماید و اگر یکی را قضاءً ارتماس نماید ضرر ندارد
یعنی روزه باطل نیست هرچند بگوئیم که گناه کار شده است در فرو بردن
یکی و ضرر ندارد ارتماس از روی فراموشی و افتادن بی اختیار و اگر روزه
دار در ماه رمضان عمداً و اختیاراً غسل ارتماسی کند پس اگر در فرو رفتن قصد
غسل باشد روزه و غسلش هر دو باطل است و همچنین غسلش باطل و
روزه اش نیز باطل است اگر در زیر آب یا در حال استقرار قصد غسل نماید
و اما اگر در بیرون آمدن قصد غسل باشد روزه اش باطل است و لکن
غسلش صحیح است چنانچه بعضی از علماء ذکر کرده اند بلکه بعضی از اساتید
علماء نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگوار ذکر کرده است که اگر نیت
بودن در زیر آب قصد غسل کند شاید حکم بصحت آن مستبعد نباشد
مع اشکال فیه بلکه هم این بزرگوار ذکر کرده است که هرگاه ابطال صوم را
بیکی از مفطرات نموده مثل انکه استمناء نموده و بعد از آن غسل ارتماسی

بلکه علی الاقوی

قضا احوط است

نهایتش بسیار متین است

نماید ظاهر اینستکه غسلش صحیح است بجهت آنکه نهی از ارتماس مختص بصائم است
و شامل مفطر نیست ولکن قول بصحت غسل در دو فرض اخیر بسیار ضعیف است
بلی صحت غسل در فرض اول وجیه است هرچند خالی از مناقشه نیست
و در ارتماس در آب مغصوب بجهت فراموشی از روزه غسل باطل و صوم
صحیح است و در آب مباح هر دو صحیح است و جاهل غیر معذور مثل عامد است
که روزه اش صحیح نیست علی الاحوط بدانکه در حرمت ارتماس و کراهت آن
برای صائم و همچنین در ابطال صوم بنحویکه موجب قضا و کفاره هر دو باشد
یا عدم افساد آن بالمره یا قضا تنها نیز خلاف است و اتجه فی الجمله اطمینان
با و حاصل شد حرمت ارتماس است بر صائم مثل حرمت ارتماس بر محرم و اما
فساد صوم و قضا و کفاره معلوم نیست مثل ارتماس محرم بلی احوط است چنانچه
از اول اشاره شد بلکه احوط آنستکه ارتماس را در صوم مستحب نیز ترک
نماید و همچنین در صوم واجبی که ابطال آن جایز باشد پس احوط ترک ارتماس است
مطلقا ششم خوابیدن جنب در مرتبه سوم یا چهارم یا بیشتر تا صبح با عدم
جزم به بیدار شدن برای غسل در وقتیکه امکان غسل یا تیمم را داشته
باشد که اگر جنب یا محتلم بخوابد در مرتبه سوم یا بیشتر تا صبح روزه اش
فاسد میشود و قضا بلکه کفاره لازم میشود علی الاحوط در صوم واجب
نه مستحب و تشخیص خواب دوم از سوم بتفصیل می آید انشاء الله تعالی
و نوم جنب در مرتبه اولی جایز است مگر با عزم بر عدم غسل که با عزم بر غسل
بلکه با عدم التفات بغسل بلکه با تردد در غسل و عدم غسل نیز جایز است
با احتمال بیدار شدن و همچنین خواب دوم که جایز است ولکن احتیاط ترک است
نماید و اما خواب سوم و بالاتر از آن پس احتیاط شدید در ترک آن است حتی
با احتمال بیدار شدن مگر در وقتیکه یقین بداند که بیدار خواهد شد

بلکه علی الاقوی ع

و اقوی عدم

فی نوم الجنب

و اقوی عدم الحاق حایض و نفسا بجنب میباشد در حکم نوم سوم بلی احوط
الحاق میباشد و تفصیل کلام و توضیح آن در بیان سه مطلب است مطلب اول
در بیان حکم نوم جنب است که کجا جایز است و کجا جایز نیست و آیا فرق میان
نوم اول و ثانی و ثالث میباشد یا نه مطلب ثانی در بیان آنکه مراد از نوم اول
و ثانی کدام است مطلب ثالث در بیان آنکه کدام نوم موجب قضاء و کفاره
یا قضاء تنها است و کدام نوم موجب چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم
جنب اعم از آنکه جنابتش در بیداری باشد بسبب جماع یا استمنا یا آنکه جنابتش
در خواب باشد بسبب احتلام که از خواب بیدار شود و مطلع باحتلام نیز شود
آنستکه این شخص بخوابد با جنابت و با وصف اطلاع بجنابت پس مراد از نوم
اول اینست که شخص با وصف جنابت و با اطلاع بجنابت بخوابد پس خوابی
که در آن خواب محتلم شد و بیدار نشد نه نوم اول حساب میشود و نه نوم دوم
بلی اگر از این خواب بیدار شود و مطلع بجنابت نیز شود و بعد از آن بخوابد
این خواب خواب اول است و اگر دفعه دوم بخوابد نوم دوم خواهد بود
که با نوم احتلام سه نوم میشود پس میگوئیم که نوم جنب بر چند قسم است
اول آنستکه بخوابد بقصد غسل با احتمال بیدار شدن ظاهر آنستکه این نوم
جایز است و این خواب نه باعث ارتکاب معصیت است و نه باعث قضا و کفاره
دوم آنستکه بخوابد بقصد عدم غسل تا صبح و بیدار نشود تا صبح در این وقت
این خواب حرام و باعث قضا و کفاره هر دو میباشد سوم آنستکه بخوابد
ولکن نه قصد غسل کردن داشته باشد و نه قصد غسل نکردن با التفات
یا با عدم التفات و بیدار نشود تا صبح در این وقت این نوم جایز است و صحت
صوم قوی است و قضا برا او لازم نیست ولکن قضا بلکه کفاره احوط است
این بود حکم نوم اول و اما نوم ثانی که بعد از آنکه بعد از اطلاع بجنابت خوابید

تامل است ع

ترک نکند خصوصا قضا را خصوصا با عدم احتمال بیداری ع

بیدار هم شد بعد از ان در دفعه دوّم خوابید و بیدار نشد تا صبح قضا لازم
و کفّاره احوط و نوم او نیز جایز با امکان بیدار شدن و عدم عزم بر ترک غسل
بلی احوط ترک نوم دوّم است مگر با قطع بر بیدار شدن و احتیاط شدید در ترک
نوم ثالث میباشد هر چند اقوی این نیست که حکم نوم ثالث با نوم ثانی متحد است در صورت
جواز و منع پس ظاهر شد که احتمال بیدار شدن کافی است در جواز نوم جنب
مطلقا چه نوم اوّل باشد چه دوّم و چه سوّم باشد و مظنّه بر بیدار شدن شرط
جواز نوم نمی باشد بلی ظاهر آنست که کسی بداند که عادتش این است که بعد
از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیست که
او را بیدار کند این بمنزله عزم بر ترک غسل است بلی اگر احتمال این برود که
کسی او را بیدار کند این وقت صدق عزم بر ترک غسل محلّ تامّل است والله
العالم هفتم بقاء بر جنابت است تا طلوع فجر که باعث بطلان روزه رمضان
و هر روزه که واجب معیّن است میشود و امّا قضاء رمضان پس بقاء بر جنابت
موجب بطلان است اگر چه عمداً نباشد و احتیاط الحاق واجب غیر معیّن و صوم
مندوب است بقضاء رمضان هر چند حکم بعدم بطلان در صوم مندوب
شاید اقوی باشد و باطل نمیشود تتابع در بعض حال عمد بصبح نمودن بر جنابت
چه صوم کفّاره باشد چه غیر آن و اگر در ماه رمضان غسل جنابت را در شب
فراموش کند تا انکه روزها بگذرد باید روزها را قضا کند علی الاحوط
و باید قضا کند هم نمازها را که بی غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی
غسل حیض و نفاس بجنابت مثل الحاق نذر معیّن و شبیه آن بماه مبارک
رمضان خالی از قوّت نیست و همچنین در حکم بقاء بر جنابت است جنب نمودن
خود را در وقتیکه وسعت غسل و تیمّم هیچ کدام را نداشته باشد و هرگاه
جنب کند خود را در وقتیکه وسعت تیمّم را داشته باشد نه غسل را بعضی

گفته اند که آثم است لکن اقوی آنستکه آثم نیست و روزه اش نیز صحیح است با تیمّم
اگر چه احوط اجتناب از ان است بلکه احوط نیز قضاء آن است بلکه بعضی گفته اند
که اگر غسل را عمداً تاخیر انداخت بنحویکه زمان وسعت غسل را ندارد معصیت
کرده است و تیمّم از برای او فایده ندارد و روزه اش باطل است و اقوی آن است
که در این فرض نیز روزه اش صحیح است با تیمّم و اگر بعد از تفحّص از حال وقت
باعتقاد وسعت وقت خود را جنب کند و بعد خلافش معلوم شود ضرر ندارد
بدون تفحّص قضا لازم است و در جائیکه حکمش تیمّم است باید تا صبح بیدار
باشد با امکان و اختیار پس اگر بی اختیار بخوابد ضرر ندارد و هرگاه ترک
تیمّم کند تا صبح مثل کسی است که ترک غسل کند و کسیکه بعد از صبح بیدار
شود بر حالت احتلام پس مثل کسی است که صبح نماید بجنابت ندانسته اگر
معلوم شود که جنابتش در شب بوده و الّا مثل کسی است که در روز محتلم
شود بدون اختیار که روزه اش صحیح است و لکن احتیاط در تعجیل غسل است
در اثنای روز چنانکه گذشت و غسل حیض و نفاس را هم باید بعد از نقاء
قبل از صبح بجا آورد و بقاء بر آن مثل بقاء بر جنابت است در لزوم قضا بلکه
کفّاره علی الاحوط هر چند بعضی از سادات در اخلال حایض بغسل
قضا را لازم دانسته اند و کفّاره را لازم ندانسته اند بجهت خلاف علّامه
در تحریر و کفّاره را احوط دانسته اند و ترک غسل مسّ میّت هیچ ضرر بصوم
ندارد بلکه جایز است که روزه دار در روز میّت را غسل دهد و با تنگی
وقت تیمّم لازم است مثل جنابت که ذکر شد و در ضیق وقت که متمکّن
از غسل یا تیمّم نباشد که صبح شود روزه اش صحیح است مثل اینکه در بین
غسل صبح شود در حالتیکه باعتقاد وسعت وقت بعد از تفحّص مشغول غسل
شده باشد و همچنین روزه اش صحیح است هرگاه غسل را نکرده باعتقاد

اینکه از حدث حیض یا نفاس هنوز پاک نشده اگر روزه رمضان یا روزه واجب
معین دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر قلیله باشد وضویش و شستن ظاهر
فرج و تغییر پنبه و نحو آن مدخلیتی در روزه ندارد و اما اغسال مستحاضه
متوسطه و کثیره پس اگر استحاضه کثیره یا متوسطه در روز عارض شود قبل
از ظهرین باید غسل را بجا آورد که اگر اخلال بغسل نهاری کند روزه اش باطل است
بخلاف جنب که اگر روز محتلم شود و اخلال بغسل جنابت کند روزه اش باطل
نمیشود پس مستحاضه غسلهائی که از برای نماز روز بر او واجبست از صبح و
ظهر و عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه و کثیره واجب است که بجا
آورد و اگر ترک نماید روزه اش صحیح نیست که باید قضا نماید و لزوم کفاره
ثابت نیست بلکه بعضی تصریح بعدم لزوم کفاره نموده اند بلکه از بعضی ظاهر
میشود که مقدم داشتن متوسطه و کثیره غسل را بر طلوع صبح لازم نیست
بلی احوط[1] پیش انداختن متوسطه و کثیره غسل خود را بر طلوع صبح هر چند
وجوبش محل تامل است و اما غسل مغرب و عشا پس احتیاطا اولی است پس
ترک ننماید غسل مغرب و عشا را از برای صحت روزه آینده و گذشته هر چند
عدم مدخلیت اغسال لیلیه در صحت روزه قوی میباشد و کسیکه تحصیل آب یا
خاک از برایش ممکن نیست که غسل یا تیمم کند تکلیف طهارت از او ساقط است
و روزه اش صحیح است[2] هشتم رسانیدن غبار است[3] بر حلق هر چند بنحوی باشد
که خود باعث وصول بحلق شود مثل باز گذاشتن دهن در محل غبار و در
دران مکان بجهت آنکه غبار بحلق او فرو رود یا ایستادن در مکانیکه قطع دارد
که در آن مکان لامحاله غبار بحلق او از باد و غیره خواهد رسید یا آنکه خود
جاروب کند بنحویکه غبار را از راه دهن بحلق او فرو رود و فرقی نیست در مفطر
بودن آن میان غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاک اگر خوردن خاک را نیز

[1] ترک نکند مجی

[2] قضا احوط است مجی

[3] مراد غبار غلیظ است نه مطلقا مجی

مثل کل

مثل گل حرام بدانیم چنانچه فرقی نیست در مفطر بودن غبار اینکه غلیظ باشد
یا رقیق بلی شرط است که در احتراز از آن غبار عسر و حرج نباشد مثل آسیابان و
کارکن خرمن و غربال کننده آرد یا گندم که غالبا میسر نباشد امثال ایشان را از خصوص
اگر بنحوی باشد که اگر در روز رمضان باین کار مشغول نشود امر معاش نکند و رد
معاشش مختل خواهد شد چنانچه شرط است که از روی عمد و اختیار باشد
پس اگر از روی فراموشی یا غفلت باشد ضرر ندارد چنانچه اگر گمان عدم وصول
کرد و بعد معلوم شد که بحلق رسید یا آنکه قهرا داخل حلق شود نیز ضرر ندارد
بلکه اگر آب بینی یا بلغم سینه یا غبار خارج شود نیز ضرر ندارد و حکم بفساد
روزه او نمیشود مگر آنکه معلوم شود که غبار جزء بود بر وجه محرم بحلقش رسید
چنانچه هرگاه خارج شود از حلق او غباری مثل گل و بفضای دهن برسد نیز
ضرر ندارد بلی اگر دوباره فرو برد او را صومش فاسد میشود و در حکم ایصال
غبار بحلق است کشیدن قلیان یا شطب بنحویکه دود آن بحلق برسد هر چند
از غیر تنباکو و تتن باشد که او نیز روزه را فاسد میکند هر چند لزوم قضا
و کفاره خالی از مناقشه نیست بلی احوط قضا بلکه احوط قضا و کفاره هر دو
میباشد و اما رایحه غلیظه و بخار طبخ و دود طبخ و نحو آن که بحلق میرسد ضرر
ندارد هر چند از تنباکو و تتن باشد بلی احوط آنستکه از غبار غلیظ و رایحه
غلیظه مثل رایحه مشک اجتناب نماید که بعضی ملحق ساخته اند بغبار غلیظ رایحه
غلیظه و بخار غلیظ و دود غلیظ را نهم حقنه کردن بمایعات علی الاحوط هر چند
از برای علاج مرض باشد و حقنه بجامدات در دبر و قبل ضرر ندارد اگر چه
احوط اجتناب است و ضرر ندارد رسانیدن چیزی بباطن از غیر حلق و غیر
دبر مثل سوراخ گوش و چشم و بینی و دملها و سایر جراحات بلی هرگاه رسانیدن
غذا بباطن از منافذ مذکوره عادی شخص شود موجب بطلان خواهد بود

دهم قی کردنست از روی عمد واختیار وقی کردن بی اختیار ضرر ندارد و
مسمای عرفی معتبر است پس در آوردن هسته خرما یا ریك یا مکس یا خیاطه
در از حلق خود داخل در قی نیست وهرگاه در شب فرو برد چیزی را که
بیرون آوردن آن واجب باشد وبیرون نیاید مگر بقی کردن آن در روز
پس روزه اش فاسد است هرچند قی نماید بخلاف آنکه بخود بکرد ممکن باشد
واگر در شب بخورد چیزی اگر بداند که خوردن آن مستلزم قی بی اختیار
میباشد ضرر ندارد خوردن او را در شب وهرگاه در خود اثر قی نمودن
فهمید وممکن باشد حبس نمودن بدون عسر وحرج وضرر واجب نیست که
حبس کند وهرگاه رها کند که قی نماید روزه اش باطل میباشد بلکه
همینکه بفضای دهن برسد روزه اش باطل میشود بلکه همینکه از مخرج
حا یا خا خارج شود روزه اش باطل است چه خارج از دهن شود وچه نشود
چه از بینی خارج شود یا از دهن واگر بفضای دهن برسد بی اختیار ولکن
اختیاراً فرو برده روزه اش باطل وقضا وکفّاره لازم بلکه احوط کفّاره
جمع میباشد واگر بی اختیار قی برگشت ضرر بروزه اش ندارد وهرگاه
قی لازم شود بجهة ضرورت ومرض پس گناه ندارد ولکن قضا لازم است
اگر از برای آن صوم قضائی باشد وهرگاه از روی فراموشی قی نموده
پس بخاطر آورده باید که قطع نماید استمرار قی خود را اگر ممکن شود بدون
امکان ضرر ندارد **فصل سوم** آنکه فاسد نمیشود روزه بمکیدن
انگشتر وجویدن طعام بجهة اینکه در دهان اطفال بگذارد وچشیدن
شوربا و بخوان که بحلق نمیرسد لکن مکروه است ورسیدن بحلق بدون
قصد ویا در صورت فراموشی از روزه ضرر ندارد ومکروه نیست برای
روزه دار مسواك کردن بلکه مستحب است اگرچه بچوب تر باشد چنانچه

نیست مبطل صوم چیزهائیکه

مضمضه نیز مستحب است بلی مبالغه نکند در مضمضه بنحوی که خوف وصول
بمخرج خا یا خوف تجاوز از آن حاصل شود وبهتر آنست که بعد از مضمضه
سه دفعه آب دهن را بریزد وفاسد نمیشود روزه بفرو بردن خلطی که از سینه
یا دماغ بفضای دهن نیامده باشد واگر بفضای دهن آمده باشد اجتناب
نماید که بعضی بفرو بردن آن بعد از آنکه بفضای دهن آمده باشد قضا وکفّاره
بلکه کفّاره جمع قائل شده اند هرچند دلیلش ضعیف است بلی هرگاه از دو لب
خارج شود با اتّصال یا انفصال فرو نبرد که آن مضرّ است مثل آب دهن که
از لب خارج شود وفرو نبردن خلط بلکه نکشیدن آن بدهن مطلقا احوط است
واگر ریسمانی از دهن بیرون آورد که آلوده باشد بآب دهن وباز بدهن
بگذارد پس اگر رطوبت ریسمان مستهلك است بالنسبه بآب دهن ضرر ندارد
والّا فرو بردن آب دهن مذکور جایز نیست ومفسد صوم است وهمچنین است
حکم رطوبت باقی مانده در دهن بعد از مضمضه وبعد از چشیدن طعام و
بخوان وجویدن مصطکی ضرر ندارد اگرچه طعمش بسبب مجاورت در دهن
بماند همچنانکه تلخ شدن کام بسبب مالیدن حنظل بکف پا ضرری ندارد
همچنانکه بآروغ زدن قهری اگر طعام با او بیرون آید وبی اختیار رجوع نماید
وبرگردد ضرری ندارد وآروغ عمدی نیز چنین است اگر چیزی با او بیرون
نیامد واگر بسبب آروغ عمدی غذا یا آب یا زرداب وبخوان بیرون بیاید
ورجوع نماید بی اختیار احوط قضا است ودر فرو بردن باختیار قضا و
کفّاره است بلکه احوط کفّاره جمع است اگر از خبائث محسوب شود شرعاً
وهمچنین است حال فرو بردن غذائیکه در بن دندان باقی میماند وآب
دهنی که مخلوط بخون باشد که قضاء آن روزه نماید وکفّاره نیز بدهد
بلکه احوط کفّاره جمع است در فرو بردن آن عمداً در فرض اوّل اگر غذای

دنبت بلزوم قضا فونیست

بعضی از احکام مفطرات

بن دندان متعفن شود و از خبائث محسوب شود و اگر سهواً باشد چیزی
بر او نیست و روزه اش صحیح است و خلال کردن واجب نیست هرچند احوط است

فصل چهارم آنچه ذکر شد از مفطرات غیر بقاء بر جنابت که حکم آن
بتفصیل گذشت باطل میکند روزه را اگر عمداً بعمل آورد و با فراموشی یا
بدون قصد فاسد نمیکند و هرگاه سهواً یا نسیاناً بخورد یا بیاشامد و
اعتقاد کند که روزه اش باطل شده و از این جهت عمداً افطار کند پس این
افطار عمدی میباشد و روزه اش باطل است و همچنین اگر فراموش کند که
روزه اش روزه واجبی است پس افطار نماید باعتقاد اینکه روزه مستحبی است
بعد معلوم شود که روزه اش واجب بوده نیز روزه اش صحیح نیست بلی
صحیح است روزه کسیکه از روی اکراه و جبر مفطر بعمل آورده باشد بنحویکه
اختیار و قصد از او مسلوب شود مثل آنکه باکراه چیزی در حلق او بریزند
یا آنکه پای او را بلغزانند و در آب اندازند که ارتماس بعمل آید اگر ارتماس را
مفطر بدانیم یا آنکه ناگهان مگس یا چیز دیگر در حلق او داخل شده و فرو رفت
بدون قصد و اختیار بخلاف اینکه خود مباشر خوردن یا ارتماس نمودن
شود بسبب تخویف و اکراه کسی او را در خوردن و ارتماس نمودن پس
روزه اش فاسد میشود لازم است قضای آن نماید اگرچه از روی تقیه
افطار نماید مثل اینکه با عامه افطار کند در عید ایشان و حال آنکه ماه
باخر نرسیده باشد و اما هرگاه بعمل آورد کاریرا که در پیش عامه باعث
افطار نشود پس شیخ استاد در جواهر الکلام و در رساله عملیه فرموده است
که دور نیست حکم بصحت روزه اش بلکه دور نیست حکم بصحت روزه هرگاه
افطار کند از روی تقیه بعد از استتار قرص و این سخن قوی و متین میباشد
ولکن ترک ننماید قضاء صوم را در جمیع مواردی که افطار نماید بجهت تقیه

بلی لازم است که اقتصار نماید در اکل و شرب بقدر ضرورت و تقیه چنانچه
بعد از رفع شدن اکراه و تقیه باید که افطار ننماید و باقی باشد بر امساک
تا شام و مغرب شرعی هرچند دقیقه بغروب مانده باشد بلکه اگر چاروادار
که کثیر السفر باشد و در سفر تشنگی او را غالب شد که خوف هلاک داشته
باشد و همچنین است معتاد بتریاک و بخوان که تریاک خوردن را در سحر
فراموش کرده باشد و بترسد از تریاک نخوردن و همچنین اگر در جنگ
مشروع مثل جهاد و دفاع اگر محتاج بقدری از طعام یا آب یا مفطر دیگر
شود که در این وقت جایز است خوردن بقدر ضرورت و سد رمق ولکن
زمان خوردن و قدر حب تریاک و مقدار لقمه طعام و نان و مقدار شربه
آب را بقدر ضرورت و سد رمق قرار دهد و از زیاده بر آن و بعد از آن
امساک نماید چنانچه بعد از آن روزه را باید قضا نماید و همچنین اگر بجهت
حفظ نفس کسی از غرق مثلاً ارتماس بعمل آورد روزه اش فاسد میشود
قضا دارد نه کفاره اگر اقتصار بقدر ضرورت کند و ارتماس را نیز
مفطر بدانیم و اگر دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله بگوید عمداً
از جهت ضرورت یا تقیه احوط آنست که قضا نماید ولکن واجب نبودن
قضا و سقوط آن قوی میباشد بلکه واجب نبودن قضا در هر دروغ
خلاف قوی میباشد **فصل پنجم** آنکه افطار در هر روزه باعث
قضا و کفاره نمیشود بلکه مخصوص است بچهار قسم از اقسام روزه مثل
افطار کردن روزه شهر رمضان یا قضای آن بعد از زوال و همچنین است
روزه نذر معین و روزه اعتکاف هرگاه واجب باشد بنا بر اصح و در سایر
اقسام روزه کفاره نیست چون روزه نذر مطلق و روزه کفاره و
روزهای مستحبی زیرا که در افطار اینها بعد از زوال نیز اثمی نیست

فصل پنجم در موجب قضا و کفاره

بنابر اصحّ و فرقی نیست در مواضع وجوب کفاره ما بین عالم و جاهل مقصّر
از سؤال امّا جاهل غیر متنبّه و غیر مقصّر در سؤال پس اقوی اینست که
کفّاره بر او نیست اگرچه کفّاره دادنش احوط است امّا کفاره شهر رمضان پس
تخییر ما بین سه چیز است آزاد کردن بنده و روزه گرفتن شصت روز که سی و یک
روزش متوالی باشد و اطعام کردن شصت مسکین و رعایت ترتیب احوط است
که با عدم تمکّن از اوّل دوّمی را اختیار نماید و با عجز از آن سوّمی را بجا آورد
و در افطار کردن بحرام احوط جمع ما بین هر سه کفّاره است اگرچه اقوی
لزوم یک کفّاره است مثل جماع کردن بحرام و مکرّر میشود کفّاره بتکرّر
سببهای آن در دو روز از یکماه مثلاً و امّا تکرار سبب در یک روز پس در جماع
و غیر جماع نیز سبب تکرّر نمیشود خواه از یک جنس باشد یا نه و خواه ما بین
دو سبب کفّاره داده باشد یا نه لکن احتیاط در تکرّر کفّاره است مطلقا
خصوص در جماع و خصوصاً اگر سبب از دو جنس باشد و کفّاره هم فاصله
شده باشد و اگر مفطری بعمل آورد که موجب قضا شود نه کفّاره و لکن
امساک تا مغرب بر او واجب باشد پس اگر در این حال در اثنای این روز
مفطری که سبب کفّاره باشد بعمل آورد کفاره بر او نیست و در موضعی که
کفّاره بر او واجب شد پس اگر بی اختیار جنونی یا حیضی بر او در اثنای روز
عارض شود سبب سقوط کفّاره نمیشود علی الاحوط هرچند اقوی سقوط
کفّاره است حتّی در خصوص سفر اضطراری نه اختیاری بلی اگر خود را
اختیاراً بسبب خوردن چیزی مثلاً مجنون یا حایض نماید یا آنکه اختیاراً
سفر نماید کفّاره ساقط نمیشود خصوص اگر غرض از سفر اختیاری فرار
از کفّاره باشد و اگر متوطّن قبل از بلوغ بحدّ ترخّص روزه خود را بخورد
قضا و کفّاره هر دو بر او لازم است اگر عمداً و عالماً باشد و اگر جاهل بحکم

باشد

باشد قضا نماید و احوط کفّاره هم باشد و اگر قبل از ثبوت یوم العید سبب
کفّاره را بعمل آورد و بعد ثابت شود که روز عید است کفّاره لازم نیست
اگرچه احوط اتیان بکفّاره است و کسیکه حلال بداند افطار در رمضان را
و خود را گناهکار در افطار نداند مرتد است اگر افطار بخوردن واشامیدن
باشد و اگر حلال نداند و خود را گناهکار بداند و دانسته افطار کند حاکم
شرع باید او را تادیب کند بمقداریکه صلاح میداند و تعزیر و تادیب به بیست
و پنج تازیانه در خصوص جماع در مسئله که میآید وارد شده است و
رعایت آن فی الجمله ضرر ندارد هرچند در غیر جماع باشد پس تادیب میکنند
او را به بیست و پنج تازیانه و اگر عود کند بیست و پنج دیگر زده میشود و
در دفعه سوم کشته میشود بعد از مراجعه بحاکم شرع در هر مرتبه با وقوع
تعزیر در دو مرتبه یا سه مرتبه را احتیاطاً تاخیر کشتن او است تا دفعه چهارم
و مرد روزه دار اگر اکراه نماید زوجه روزه دار خود را بر جماع دو کفّاره بر او
لازم است و پنجاه تازیانه زده میشود اگر زن از اوّل جماع تا آخر آن راضی
بجماع نشده باشد و هرگاه خود زن بی اکراه قبول نماید بر هر یک کفّاره
و بیست و پنج تازیانه قرار میگیرد و همچنین اگر زن در اثنای جماع راضی
شده و تمکین نموده باشد و حکم مزبور مختصّ است باکراه زوج زوجه خود را
بر جماع بخلاف اینکه زوجه زوج را اکراه نماید یا اینکه دیگری هر دو را اکراه
نماید یا اینکه زوج زوجه خود را در غیر جماع اکراه کند یا اینکه زوجه خود را
در حالت خواب وطی نماید یا آنکه مولی کنیز خود را اکراه بر جماع کند یا آنکه
زوج بسبب سفر و نخوان روزه دار نباشد یا آنکه مرد روزه دار اجنبیه
روزه دار را اکراه بر جماع نماید اگرچه در این صورت احوط تحمّل دو کفّاره است
خصوصاً اگر معتقد باشد که زوجه خود او است و کسیکه عاجز شود از دو

کفاره دو ماه متوالی بدل از هیجده روز روزه میگیرد و همچنین است اگر
عاجز شود از روزه دو ماه متوالی که بنذر و بخوان برخود لازم کرده باشد
و هرگاه از روزه گرفتن عاجز شود بدل هر روزی یک مد گندم تصدق میکند
و الاحوط رعایت شصت روز است نه هیجده روز و اگر متمکن نباشد تصدق
کند از قدریکه متمکن است و اگر عاجز باشد استغفار میکند بر نیت بدل
از کفاره لکن بعد از تمکن اتیان بکفاره احوط است[1] و کسیکه از هر سه خصال
کفاره عاجز باشد در شهر رمضان پس هیجده روز روزه میگیرد یا تصدق
میکند بانچه بتواند و مخیر است ما بین روزه گرفتن و تصدق دادن لکن[2]
روزه گرفتن احوط است اگرچه جمع ما بین روزه و تصدق احوط است
و با عجز اتیان مینماید بتصدق بانچه ممکن است و با عجز استغفار میکند
بدل از کفاره و بعد از تمکن از کفاره کفاره بدهد و جایز است کفاره
دادن از جانب اموات تبرعاً و از قبل زنده[3] جایز نیست **فصل ششم**
در بیان چیزهائیست که موجب قضا است بدون کفاره و آن چند چیز است
اول اتیان بیکی از مفطرات پیش از اینکه مراعات کند که فجر طالع شده
یا نشده با قدرت بر مراعات بخلاف عجز از آن بسبب کوری و حبس و نحو آن
لکن احوط[4] اتیان بقضا است خصوصاً با تقصیر در سؤال و فحص با وجود تمکن
از آن و همچنین است علی الاقوی حال کسیکه عاجز از شناختن فجر است
و کسیکه تفحص کرد و چیزی بر او ظاهر نشد و خورد بعد معلوم شد که
در فجر تناول کرده است قضا میکند و هرگاه پس از مراعات شک یا مظنه
کند بطلوع فجر و بخورد و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طالع بوده[5] احوط
در چنین وقت قضا کردن است بدانکه لازم نیست بر کسیکه میخواهد
روزه بگیرد اینکه در وقت سحر خوردن فحص نماید از طلوع صبح بلکه اگر

[1] ترک نکند منه
[2] خصوصاً با الامکان منه
[3] در غیر صوم از قبل زنده نیز جایز است منه
قضا بدون کفاره
[4] ترک نکند منه
[5] ترک نکند خصوص با مظنه بطلوع منه

تفحص نکرده بخورد یا بیاشامد یا جماع کند مثلاً ضرر ندارد بلکه اگر بعد از تفحص
یا قبل از تفحص شک در صبح بودن نماید و چیزی بخورد گناه کار نیست بلکه
اگر بعد از تفحص یا قبل از تفحص مظنه نیز نماید بصبح بودن این مظنه نیز اعتبار
ندارد مگر اینکه این مظنه در وقتی باشد که ظن بوقت حجت باشد مثل اینکه
افق را ابر غلیظ گرفته باشد و بدانکه حکم بعدم قضا و صحت صوم با تناول
مفطر در جائیکه خود مراعات فجر نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان
بلی در صوم مضیق و صوم معین احوط آنست که تمام نماید و بعد از آن قضا
نماید اگر قضائی برای او شارع مقرر کرده باشد هرچند اقوی فساد صوم غیر
رمضان است هر وقت که معلوم شود که افطار در صبح نموده پس با تناول
مفطر در صبح باید دوم مرتبه روزه را بگیرد چه مراعات صبح کرده تناول نماید
یا مراعات نکرده تناول نماید و بدانکه اگر دو عادل خبر دهند باینکه صبح شده است
و با این حال بخورد قضا و کفاره هر دو لازم میشود چه معلوم شود که صبح
بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم شود که صبح نبوده نه قضا لازم است
و نه کفاره هرچند در هر سه فرض معصیت کرده در خوردن پس با فرض
خبر عدلین بصبح که صبح شناس باشند و بصیر باشند و کور هم نباشند
و مظنه شوخی در خبر ایشان نداشته باشد اگر مکلف بخورد قضا و کفاره
هر دو لازم میشود مطلقا مگر اینکه معلوم شود که صبح نبوده دوم خوردن
و آشامیدن با قدرت و امکان اطلاع خودش بر معرفت فجر باعتماد بقول
کسی که خبر دهد که فجر طالع نشده و حال آنکه صبح بوده اگرچه خبر دهنده
عادل باشد بلکه احوط قضا نمودن است هرچند خبر دهنده دو عادل باشند
هرچند گذشت که قول دو عادل بمنزله علم میباشد سوم صورت اینکه بخورد
که کسی خبر دهد باینکه فجر طالع شده و ترک کند عمل بقول کسیکه گفت صبح

طالع شده و اعتماد بقول او نکند بجهت انکه کمان کرد که شوخی میکند یا
بجهت انکه علم برای او حاصل نشده و در واقع صبح طالع شده و تفحص نیز نکرده
واما اگر خبر دهنده دو عادل باشند و احتمال شوخی و مزاح در ان نباشد
و بخورد قضا و کفاره هر دو واجبست چنانچه گذشت و اگر یک عادل باشد
و احتمال شوخی در خبرش ندهد احوط قضا بلکه احوط کفاره نیز هست و
هرگاه بخورد با شک در طلوع فجر و حالش معلوم نشد یا مظنون شد که طالع
بوده بر او چیزی نیست و روزه اش صحیح است چنانچه اشاره شد چهارم
افطار کردن بقول غیر که مغرب شده است و حال انکه مغرب نباشد اگر چه
بسبب کوری و شبیه آن یا بسبب عدالت مخبر افطار کرده باشد و اگر اعتماد
بقولش جایز نباشد و بخورد اقوی وجوب قضا و کفاره است اگرچه جاهل
باین حکم باشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن پنجم افطار
بسبب تاریکی که بواسطه آن قطع کند که مغرب شده و با شک در دخول وقت
یا مظنه بان کفاره واجب میشود اگرچه جاهل باشد باینکه در این حال
افطار جایز نیست بلی هرگاه تاریکی بسبب ابر باشد و بواسطه این کمان کند
که مغرب شده است و افطار کند نه قضا دارد و نه کفاره و فرقی نیست که
روزه رمضان باشد یا غیر ان ششم داخل نمودن آب در دهن بجهت خنک
شدن آن پس اگر آب بی اختیار در حلق داخل شود قضا واجبست اگرچه
این عمل جایز است و بفرو دادن آب مذکور از روی فراموشی قضا واجب
نمیشود اگرچه قضا احوط است و اگر غرض صحیح در آب بدهن کردن نداشت
پس حکم بقضا احوط بلکه خالی از قوت نیست و اما اگر نان و شبه ان را بجهت
غرض صحیح در دهن گذارد پس بسبب فرو رفتن ان در حلق قضا واجب
نمیشود اگرچه قضا احوط است و همچنین است اگر بجهت استنشاق اب در حلق

حکم ملزوم کفاره در صحت جاهل مشکل است هرچند احوط است (مجم)

خلال این مثل سابق است (مجم)

قضا احوط است (مجم)

فرو رود واجب نمیشود قضا بجهت فرو رفتن آب بحلق اگر در مضمضه وضو
یا غسل آب در دهن کند خواه از برای نماز باشد یا سایر غایات و همچنین
واجب نمیشود قضا بفرو رفتن آب مضمضه که از برای تداوی یا تطهیر
دهن باشد اگرچه احوط قضا است در غیر صورتیکه مضمضه از برای وضوء
نماز فریضه باشد و حکم روزه غیر شهر رمضان در مضمضه کردن بجهت خنکی
دهن مثل شهر رمضانست در وجه قوی پس قضا میکند اگر روزه واجب
معین باشد و باطل میشود هرگاه معین نباشد هرچند در غیر معین اتمام
اولی میباشد اگرچه آن روزه روزه مندوب باشد **فصل هفتم**
در مکروهاتست بدانکه مکروه است از برای روزه دار چند چیز اول
مباشرت زنان هرچند بلمس ایشان یا بوسیدن ایشان یا ببازی کردن
باشد از برای کسیکه شهوتش باین افعال و بخوان حرکت نماید و لکن مظنه
داشته باشد باینکه جنب نمیشود یا انکه عادتش بر بیرون امدن منی نباشد
و قاصد انزال هم نباشد و الا حرامست چنانکه سابقا ذکر شد بلکه کراهت
مطلق مباشرت صائم بزن خالی از قوت نیست دوم سرمه کشیدن و چیزی
در چشم ریختن خصوص اگر اکتحال بچیزی باشد که در او مشک باشد یا چیزی
باشد که طعم او بحلق برسد بلی اگر عمدا کحل را بحلق برساند حرام خواهد بود
سوم اخراج خونی که باعث ضعف شود از فصد یا حجامت کردن بلکه هر عملی
که موجب ضعف شود نه اغما و بیهوشی مثل کندن دندان و دخول حمام
بسیار گرم و در روزه واجب معین یا مضیق حرام است عملی که موجب غش
شود و در مقام ضرورت ضرر ندارد چهارم نشستن زن در آب نه مرد پنجم
چیزی در بینی کشیدن یا داخل در گوش نمودن هرچند بتقطیر باشد
خصوصا اگر برسد که بدماغ یا بجوف میرسد و با تعمد رسانیدن بحلق

در مکروهات صائم

بلکه احتیاطا قضا و کفاره بر او واجبست (مجم)

بکی از آن دو حرام است و اگر روزه معین باشد قضا بلکه کفاره نیز لازم است
ششم بوییدن ریحان یعنی گیاه خوشبوی خصوصاً نرگس و استعمال طیب
مثل گلاب و عطر و بخور آن ضرر ندارد ولکن اولی اجتناب از استعمال مشک است
بلکه ترک بوییدن هر بوی تند غلیظی که بحلق میرسد اولی است هفتم شعر
خواندن حتی در شب رمضان و حتی آن شعری که بجهة آخرت باشد علی الاحوط
هر چند اختصاص کراهت بشعر باطل اولی است و در یوم جمعه و شب مطلقا
نیز شعر خواندن مکروه است هشتم جدال کردن نهم قسم خوردن دهم
حقنه بجامد نمودن مثل شیاف یازدهم جامه تر بر بدن گذاردن یا
جامه بدن را تر نمودن دوازدهم مکیدن هسته خرما و بخور آن سیزدهم
جاویدن مصطکی و اگر مصطکی را از دهن بیرون آورده دوباره داخل
دهن نکند مگر آنکه مصطکی را خشک کند یا آنکه آبش را فرو نبرد مگر
آنکه رطوبتا و مستهلک باشد چهاردهم چشیدن طعام بجهة ادراک
طعم و تمیز شوری و شیرینی بشرط نرسیدن اجزای آن بحلق والا حرام است
اگر عمداً باشد و مکروه است جماع از برای مسافر در شهر رمضان علی الاقوی
و پر کردن شکم از طعام و آب از برای کسیکه روزه بر او واجب نیست بلکه
مستحب است شبیه بروزه دار باشد و مکروه است سفر در تمام ماه مبارک حتی
بعد از لیالی قدر مگر بجهة امر ضروری مثل زیارت و بعضی امر دنیوی را اگر
اهم باشد نیز ملحق کرده اند و قبل از لیالی قدر کراهتش بیشتر است فصل
هشتم بدانکه صحت روزه مشروط است ببلوغ و ایمان و عقل و خلو از حیض
و نفاس پس روزه غیر بالغ صحیح نیست مگر بجهة تمرین و عادت دادن
طفل بروزه بشرطی که طاقت روزه گرفتن داشته باشد و غیر مؤمن چه
کافر باشد چه مخالف روزه اش فاسد است هر چند بعد از آنکه عارف

بحق اهل بیت شد قضا ساقط است و اگر ارتداد حاصل شود در روز روزه
باعث فساد صوم میشود و موجب قضا میباشد بلکه موجب کفاره نیز میشود
علی الاحوط در وقتیکه قضادار باشد و کفاره نیز در افطار او باشد و روزه
مجنون اگر چه ادواری و در بعض روز نیز باشد فاسد است و همچنین است
روزه مست و بیهوش که صحیح نیست اگر خود باعث جنون یا اغماء یا سکر شود
در اثناء روز احتیاطاً قضا و کفاره هر دو را بعمل آورد و اما خواب پس مضر
بروزه نیست اگر چه همه روز را بخوابد بشرطیکه نیت روزه باشد خصوصاً
اگر نیت روزه شب اول رمضان اگر از برای تمام رمضان کرده است کافی
بدانیم و اما خون حیض و نفاس پس روزه را فاسد میکند هر چند روزه
مستحب باشد علی الاقوی اگر چه یک لحظه بعد فجر یا قبل از غروب باشد
و اگر بداند که از حیض یا نفاس پاک شد ولکن نمیداند که قبل از صبح پاک
شده یا بعد از آن پس اگر تاریخ پاک شدن معلوم باشد و تاریخ صبح شدن
معلوم نباشد بنا بگذارد که صبح بعد از پاکی شد و در عکس حکم بعکس نماید
و در جائیکه مجهول التاریخ باشند بنا بگذارد بر عدم وجوب صوم والله
العالم و اگر خود باعث عروض دم حیض شود صومش فاسد است و گناه
و قضا و کفاره نیز ندارد هر چند اجتناب احوط و احوط از آن اتیان قضا
و کفاره نیز میباشد و همچنین مشروطست صحت روزه واجب بخلو آن از سفر
شرعی که موجب قصر است در نماز و اما روزه مستحبی پس در سفر جایز است
اگر چه ترکش اولی است مگر سه روز روزه که از برای حاجت خواستن در مدینه
طیبه وارد شده است و مگر روزه که نذر نموده که گرفتن او را سفراً و حضراً
و روزه کسیکه از محل روزه خارج شود بقصد سفر بعد از ظهر و صوم کفاره
که سه روز بدل هدی است و هیجده روز بدل بدنه از برای کسیکه خارج از عرفه شده

بنحویکه درحج ذکرمیشود انشاء الله وجاهل بمسئله درقصر و اتمام نماز در روزه نیز معذور است و روزه اش صحیح و همچنین جاهل بخصوصیات مسائل قصر و اتمام ولکن در جاهل بخصوصیات احوط قضا میباشد و شرط افطار صوم در مسافر وصول بحد ترخص است چنانچه گذشت و همچنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بوطن یا بمحل اقامه میرسد پیش از زوال مشروطست که پیش از ظهر بمحل اقامه برسد و نیت نماید و کسیکه عدول نموده از اقامه پیش از یکنماز تمام بعد از زوال نماز را قصر میکند و روزه آن روز را تمام میکند و ناسی مثل جاهل نیست پس روزه اش باطل است و هرگاه ناسی یا جاهل بمسئله در اثنای روز دانست که روزه در سفر صحیح نیست افطار نماید و قضا کند و همچنین مشروطست صحت روزه بسلامت از مرض پس کسیکه بداند روزه از برای او مضر است بضرر معتدبه نه مطلق ضرر افطار میکند اگرچه بیمار نباشد و همچنین است اگر خوف عروض مرض یا طول مرض در روزه گرفتن داشته باشد بطوریکه معتدبه باشد نه مطلق خوف که از قبیل وسواس باشد و اگر طبیب گفت که روزه ضرر ندارد و مکلف بحسب تجربه خود روزه را مضر میداند بظن خود عمل کند چه مظنه را از تجربه حاصل کرده باشد یا از حدس خود و همچنین در عکس باید روزه را بگیرد هرچند طبیب اصرار نماید که روزه ضرر دارد و شک در ضرر نیز باعث جواز افطار است و اگر با خوف ضرر روزه را بگیرد باید اعاده نماید هرچند ظاهر شود براو که ضرر ندارد و ضرر نیز نداشت بلکه اگر پیش از زوال براو ظاهر شد عدم ضرر تجدید نیت نیز نمیتواند نماید و همچنین مشروطست صحت روزه باینکه نترسد از اینکه روزه باعث تلف نفس محترم شود یا انکه باعث تلف نفس خود مکلف شود بجهت گرسنگی مفرط یا عطش مفرط یا انکه باعث

تلف مال شود که مضر بحالش باشد یا انکه اورا اهانت نمایند و اعتبار ببینداند یا انکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترم دیگر شود چنانچه گذشت کم بسا میشود که اتفاق می افتد در مثل مکاری و زارع و تاجر و غواص بلکه هرگاه معارض بکند روزه گرفتن با واجب دیگر که اهم از آن باشد بر آید که آن روزه حرام است و در خصوص صوم مستحب اذن مولی شرط است در حق عبد حتی مبعض و حتی مکاتب و در حق زوجه حتی متقطعه شرط است اذن شوهر علی الاحوط چنانچه شرط است در حق ولد عدم منع والدین بلکه اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع نمایند از اذن در اثنای نهار روزه مستحب فاسد میشود علی الاحوط بلکه احتیاط در حق ولد انستکه بانهی جدین نیز روزه نگیرد و بهتر مراعات اذن والد بلکه والده میباشد ولی اشتراط اذن والده بلکه والد ثابت نیست مگر در صورتیکه ارتکاب غیرماذون فیه مستلزم اذیت والد یا والده باشد و احوط انستکه با وجود روزه قضاء رمضان بلکه مطلق روزه واجب علی الاحوط ترک کند روزه مستحب را و مرد پیر و زن پیر و ذوالعطاش که ناخوشی است که سیراب نمیشود صاحب او اگر از روزه گرفتن عاجز باشند بجهت زیادتی پیری و زیادتی ناخوشی روزه را میخورند و فدیه نیز نمی دهند و اگر توانا شوند قضا نمایند و لازم نیست که در مقام اکل و شرب باقتصار بقدر ضرورت نمایند و اگر روزه گرفتن برایشان دشوار باشد افطار میکنند لکن برایشان واجب است قضا بعد از زوال مشقت و حصول صحت چنانچه واجب است صدقه دادن یک مد از گندم بدل هر روزی بفقیر و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است و همچنین است حکم زن حامله که وضع حملش نزدیک باشد یا زن شیرده که شیر او کم باشد و بترسد هرچند بنحو شک باشد از روزه گرفتن بر نفس خود

یا بر طفل خود از تشنگی و گرسنگی مضر یا از ناخوشی و در غیر از این اعذار ثابت
نیست رخصت در افطار مگر آنکه از ضرر خود تجاوز کند که در این وقت بقدر
ضرورت کافی است نه مطلقا بلکه در غیر شهر رمضان نیز این اعذار را جاری
نکند و صدقه از مال زن است نه از مال شوهر و کسیکه مریض باشد از رمضان
تا رمضان دیگر طول بکشد و از این جهت متمکن از قضای رمضان اول نشود
قضا از او ساقط است و بدل هر روز کفاره میدهد و قضا مجزی از کفاره
نیست و احتیاط اتیان بقضا و کفاره هر دو است و این حکم در سایر اعذار
مثل طول کشیدن سفر تا رمضان دیگر جاری نیست بلکه قضا در آن
واجب است اگرچه کفاره نیز احوط است و اگرچه ما بین رمضانین بره
از مرض حاصل شود و تهاون بالمره نموده و همیشه عازم بر قضا بود لکن تأخیر
انداخت بجهت اعتماد بر سعت وقت یا بجهت انتظار اوقات شریفه و بعد
از آن عذری روی دهد که متمکن از قضا نشود تا رمضان آینده قضا
لازم است و کفاره هم ساقط و اگر تهاون نموده که عازم بر قضا نبوده
قضا و کفاره هر دو لازم است اعم از آنکه مردد بوده در قضا و عدم قضا
یا آنکه اولا عازم بر قضا شده و بعد از آن نادم شده یا مردد شده یا آنکه
عازم بر عدم قضا شده تا آنکه وقتی باقی نمانده یا آنکه عذر مانع از قضا
عارض شده و مقدار کفاره یک مد است و دو مد افضل است و متعدد
نمیشود کفاره بتعدد سالها قسم دویم روزه روزهای حرام است
بدانکه حرام است روزه عید فطر و عید اضحی و روز یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم ذی الحجه از برای کسیکه در منی باشد و روزه آخر شعبان
بنیت رمضان و روزه وفای بنذر معاصی و روزه صمت که تکلم نکند
مفطر بداند و قصد امتثال از آن نماید و نیز روزه وصال و آن آنست

از روزه روز و شب یکی تا سحر یا دو روز با یک شب یا تأخیر افطار تا سحر
و تا شب قدم ضرری ندارد بشرط اینکه نیت روزه آن نکرده باشد و احوط
اجتناب است مطلقا و روزه که معارض شود بواجبی دیگر که اهم از آن باشد و
گذشت که احتیاط اینست که زن و کنیز و غلام روزه مستحبی را بدون
اذن شوهر و مولای خود نگیرند هرچند جواز آن خالی از قوت نیست
در صورتیکه نهی نکنند و منافی حق ایشان نباشد قسم سوم در بیان
روزه‌های مندوب است که نصوص خاصه بر تأکید آنها وارد شده است
و آن بسیار است اول روزه گرفتن سه روز از هر ماه است و کیفیتش
بچند قسم در کتب ذکر شده است لکن بهترین آنها این است که اول
پنجشنبه از ماه و آخر پنجشنبه از ماه و اول چهارشنبه از دهه آخر ماه را روزه
بگیرد دوم روزه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است
سوم روزه روز عید غدیر است چهارم روزه روز مولود که هفدهم
ربیع الاول است پنجم روزه روز مبعث که بیست و هفتم رجب است ششم
روزه روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی القعده است هفتم روزه
روز عرفه است در حق کسیکه او را از خواندن دعاهای روز عرفه
سست نکند هشتم روزه روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است
نهم روزه هر پنجشنبه و جمعه اول ماه ذی الحجه بلکه تمام نه روز اول
آن دهم روزه ماه رجب و شعبان تمام آن یا بعض آن اگرچه از هر یک یک
روز باشد یازدهم روزه روز تصدق خاتم که بیست و پنجم ذی الحجه است
دوازدهم روزه روز اول و سوم و هفتم ماه محرم سیزدهم روزه
روز بیست و نهم ماه ذی القعده است چهاردهم روزه شش روز
بعد از عید فطر است و مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید که این شش

روز را بعد از سه روز بگیرد و ظاهر اینست که عید فطر اول این سه روز میباشد
یا اینکه هر روزه نیمه ماه جمادی الاولی قسم چهارم در بیان روزه های مکروه است
بدانکه مکروه است روزه روز عرفه در حق کسیکه او را از خواندن دعاهای عرفه سست
کند و نیز مکروه است روزه آن با اشتباه اول ماه و احتمال اینکه روز عید باشد
و مکروه است روزه گرفتن مهمان بدون اذن میزبان و با منع احتیاطا ترک روزه
و مکروه است روزه فرزند بدون اذن پدر بلکه با منع او نیز قوت دارد حکم
بکراهت مگر اینکه بحد اذیت او برسد و در حق ولد و لد نیز همین احوط است
و بهتر مراعات اذن مادر است مثل پدر چنانچه بجمیع اینها اشاره شد و مستحب است
از برای روزه دار بروزه مستحب یا واجب موسع افطار کردن در وقتیکه برادر
ایمانی او را بخواند بسوی طعامی و اقوی کراهت روزه است در این وقت هر چند
بخصوص او طعامی را آماده نکرده باشد و هر چند بعد از ظهر باشد با اینکه
خوردن روزه مستحب بعد از ظهر مکروه است و لکن برای اجابت مؤمن در این
حال داشتن روزه مکروه است بلکه دور نیست تعمیم حکم بکراهت و قلت
ثواب روزه حتی در وقتیکه طعامی مهیا نکرده باشد بلکه آب گرم و شربت و خرما
و نحو آن مهیا کرده باشد یا اینکه تعارف کرده باشد بجهت آنکه ظاهر اینست
که حکمت آن ادخال سرور بر مؤمن و اجابت مؤمن میباشد که رد قول او

نشود هر چند بغیر طعام باشد و بهتر

آنست که اظهار روزه نکند که

افطار کند بلکه در اخبار ثواب

افطار در منزل برادر مسلم

هفتاد یا نود مقابل

ثواب روزه را شمرده شد والحمد لله اولا و آخرا

الحمد

کتاب
در این اوان
که ملال و زمان پر کلال و هجوم هموم و تجرع
سموم از عامی و نامی آشنا و بومی موحد
و مشرک مسلم و کافر مؤمن و منافق صالح و طالح سعید و شقی تاجر
و فاجر قریب و بیگانه رفیق و همسایه این رساله شریفه زینة العباد
که محشی است بفتاوی قدوة العلماء
و المحققین افتخار الفقهاء و المجتهدین
وحید عصره و فرید دهره جناب الحاج شیخ
محمد حسین دام ظله العالی حسب الامر علیا مخدره
مکرمه معظمه محترمه مرحومه شیدخانم المعروفه بنواب حاجیه
مازندرانیه در معموره بمبئی بزینت طبع محلی داشتم امید
که مقبول طبع خاص و عام واقع شود و کان ذلک
فی یوم الخمیس الثانی عشر من شهر ربیع الثانی
من شهور سنة السابع عشر بعد الثلثمائة
و الالف هجریة علی مهاجرها الاف التحیة و السلام
و انا العبد المفتقر الی الله الغنی الموفق الملی اقل ابناء العلماء
الحاج شیخ علی المحلاتی الحائری
حرره الجانی بقلمه الفانی احمد بن رحیم الاصفهانی
الحائری غفر الله ذنوبه
و ستر عیوبه
آمین

مطبوعات الجدیدة

موجوده در نزد آقای حاجی شیخ علی محلاتی حایری در بندر بمبئی محله چوپه کلی هر کس طالب و راغب باشد کتابهای مصر و ایران طلب نمایند

کتب العربیّة

الدّعوة الحسینیّة الی مواهب الله السّنیّة فی اثبات استحباب البکاء لسیّد الشّهدآء روحی له الفداء علی مذاق العامر

المجتنی فی الادعیه للسّیّد بن طاوس ره

رجال ابو عمرو الکشّی ره

غرفة المعجزات

مناقب آل ابی طالب لابن شهر آشوب المازندرانی

رجال الشّیخ ابو العبّاس النّجاشی

ینابیع المودّة فی مودّة ذی القربی

منیة المرید فی اداب المفید و المستفید

شرح تجرید از علامه حلّی

دیوان سیّد حیدر حلاوی

مصباح کفعمی

مهج الدّعوات سیّد بن طاوس

احسن التّقویم فی الاختیارات

کتب الفارسیّة

مثنوی معراج المحبّة شرح احوالات حضرت سیّد الشّهدآء روحی له الفدآء و اصحاب آن حضرت روحی لهم الفدآء از خروج از مدینه الی ورود اهل بیت عصمت و طهارت بمدینه منوّره

ناسخ التّواریخ شرح احوالات حضرت سیّد الشّهدآء ع

جواهر الزّواهر در مناقب و مراثی

سراج المنیر در اخلاق

بدر شعشع در نسبالات موسی مبرقع

مقصد الطّالب در اثبات اسلام حضرت ابو طالب ع

کشف الاسرار قاسمی

کلمه طیّبه در اخبار و احادیث و حکایات صادقه

قصص العلمآء

تاریخ خانم انکلیسی در بلوای هندوستان

سرمایه ایمان از ملّا عبد الرّزاق لاهیجی

مطبوعات ...

[illegible]

کتب فارسیه	کتب العربیه
مثنوی ...	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	... العاشر
...	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	رسالة ابو ...
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	رسالة الشیخ ابو القاسم ...
...	[illegible]
کشف الاسرار ...	[illegible]
[illegible]	شرح ...
...	دیوان ...
قصص ...	[illegible]
تاریخ ...	[illegible]
[illegible]	[illegible]

